PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۳۲
۷۸
۲۰ - ب
۱۳۰۱
ج ۵

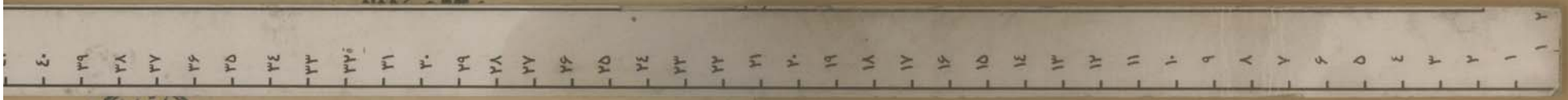

کتابخانه مجلس شورای ملی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۳۲
۷۸
ب - ۲۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه آدمی را دو گونه فرزند است یکی مادی و جسمانی که از صلب و ترائب برآید
و دیگری معنوی و روحانی که از دماغ و دل بزاید سلسلهٔ منویه را ابناء صلاب گویند
و سلالهٔ معنویه را ابنات افکار خوانند همانا تعلق نفس و افتتان خاطر انسان باین
هر دو یکسان است چه حب اولاد تحقیق حکم ربانی راجع است بحب زندگانی
جاودانی و شک نیست که در حفظ مقدار ممکن از وجود و صدق درجه میسور
از خلود آن دو گونه فرزند با هم انباز ند بهمانظور که در حق حیات محفوظ با فلاذ
اکباد گفته اند

زنده است

CT
۲۰۲
۱۶۲
۰۲
۱۲۸۴-۱۲۵۷
۵۲

زنده است کسی که در تبارش ماند خلف بزرگوارش

در بارهٔ بقاء ساری در نتایج قلوب نیز گفته اند

لعمرک لا یفنی امرء بقیت له آثارهٔ علم او مقالهٔ حکمة

بندهٔ نگارنده محمد مهدی عبد الرب آبادی شمس العلماء را نور الله قلبه و اعلی کعبه
منظور از تشیید مسطور آن است که کتاب نامهٔ دانشوران ناصری فرزند روحانی
این ضعیف برادر هنرگسترم غیاث الدین شریف و سایر اعضاء عظام دار التألیف است
که منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر رنج و ریاضتی کرهی شخصا در استقرار و تتبع اصول و فحص
و تصفح اساسات و تحری صادق در اسالیب مستنوعهٔ تعبیرات هر کدام و تحبیرات هر کلام و سایر
جهات متوعره تدوین و تنظیم این کتاب کریم بسالها برده است بقیاسی ندارد که بآن تحدید
شود و عند الله احتساب عنای پس اگر باین جامع حافل و معجم محیط مفتون و برانضمام نظائش در
شرف اختتام تامش مخزون باشد معذور است که فی الحقیقه موتور است و لقد و تر
بصارم ذی رونق در فترت بین الدولتین که اساس و اسباب این کتاب بر تهما

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وعیان منقضات و مسوداتش علی کثرتها عرضه بیع و شری شد من بنده خواجه عصر خداوندا مرا
برجاستادت و استرداد نظماً و نثراً اطلاعات داد ولی بحکم موقع و مقتضای وقت هیچ نیفتاد
بنقاد این چند بیت از قطعه ایست که از ممدوح بجائزه وعده در خواسته ام و بهانات خود را
بدین این اثر جلیل و ذکر جمیل باماناقب ممدوح معظم منظم ساخته ام و گفته ام

تقدست من ان تخلف الوعد فی امرء تقاعست الارحام عن مثله عقرا
فرجحته یمینها کل منفق اذا نخت شعرا اذا سجعت نثرا
وان عداد فی رجال یراعهم یخاف ویرجی ماتری النفع والضرا
ماثر اعلام تفاخر اعصر باتسنا تروی باقلا مناتجری
اذا ما اراد الله نشر مناقب طوتها ید الدنیا اثارا لناشرا
فنحن باذن الله نحیی رفاتها ونحن باذن الله نخلدها الدهرا
وانک من ثم الانوف وواهبی الالوف لاحاد الصیوف ولافخرا
وانک رب العرش علما وحکمة وعدلا واحسانا وامنا لها اخری

اذا ما آدار انا پس ذکر اک بنیهم ترا هم نشادی دون ان یشر بوا خمرا

و نیز در موقع دیگر تجدید شکوی کرده چنین سروده ام که

آن نامه های شمس که قارات خمس را اندر مدیح خواجه عالم مسلم است
تاراج شد مدون و غیر مدونش صد جا مورع است و دو صد سان مقسم است
غارت شد آن سواد و بیاض چو چشم حور دریاب تا هنوز بچنگال مردم است

باری با آنکه از سوء قضا و توارد حوادث و اتفاقات شیرازه این کتاب از هم
گسیخت و اجزاء فرو ریخت و اوراق مثل برگ گل در دست صبا تفرق آیادی
سا پذیرفت جناب مستطاب اجل اکرم عالی میرزا محمد ندیم السلطان وزیر انطباعات
دامت شوکته که باشاعه کالای هنر و ترویج بازار دانش و تکثیر وسایل معارف
هم مغطور است و هم مامور لختی را از آن تراجم پریشان که بتفاریق از یغمای وزراقین
وصحافین و کتابفروشان بدست آمده بود کیفما اتفق بطبع رسانید اگرچند مانند عقد منتظم
ونظم منخل ولولو منشور از ترتیب منظور بدور افتد از آنجمله این تراجم معدود است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که از قرار فهرست ذیل در یک مجلد مطبوع می افتد و با سالنامهٔ هذه السنه ۱۳۲۱ ه

مابین الدفتین منضم و مجموع میگردد

فهرست کتاب مطلب نامهٔ دانشور این جلد پنجم که بیست و پنج اسم از حکما و طبا و عرفا در این مجلد مندرج گردیده است

صفحه		صفحه		صفحه	
۱	تاج الدین	۵۲	حسن صفائی		شیروانی
۵	تاج الدین نقشبندی	۵۳	حسن طبری	۸۸	زین الدین
۱۲	تاج الدین کندی	۵۴	حسین شافعی	۹۱	زید بن علی ع
۱۵	جنید بغدادی	۵۴	حمید الدین	۱۲۲	زجاج نحوی
۲۷	حسن همدانی	۵۶	حیص بیص	۱۲۷	سیرافی نحوی
۲۸	حسن زعفرانی	۵۹	داود طائی	۱۳۱	سیرافی نحوی
۲۹	حسن اصطخری	۶۹	رضی الدین طالقانی	۱۳۳	سلمة بن الاکوع
۵۰	حسن شافعی	۷۹	رمانی نحوی	۱۳۳	شیخ ابو الفضل مورخ
۵۰	حسن قیروانی	۸۵	حاجی زین العابدین		والسلام خیر ختام

تاج الدین

(۱)

تاج الدین

پس از آنکه دمشق از بنی محاسن که در بلدهٔ دمشق طایفهٔ مشهور میباشند و اعقاب و اهالی ایخا در حق این طایفه این است که نسب ایشان بفرعونی از فراعنهٔ مملکت مصر میرسد تاج الدین مذکور مولد و مسکن از شهر دمشق میباشد وی در عصر خود با آنکه از جملهٔ متشرعین و متدینین آن صنف بشمار میرفت و بکثرت ثروت و مال و مکنت از اقران خویش امتیازی داشت در فنون عربیت و صناعات ادبیت استادی کامل محسوب میگردید و با اشتغال بکار بازرگانی آنی از مذاکره علمیه و مباحثه ادبیات ادب فراغت نداشت ولادت وی در سال نهصد و نود هجری (۹۹۰) رو داد و تحصیل علم در موطن خویش نمود ولی برای تجارت بقطر مصر و اقلیم حجاز مسافرت کرد و از فحول خواص و وجاهت مابین ابناء جنس حظی عظیم و قسمتی وافر بهر سانید و دختر عالم کامل آقا متجر حسن بوریني صاحب تصانیف و اشعار را که از فحول افاضل آن عصر بوده و از ناشئ کتب رجال با بعد الالف و تواریخ آن قطر مشحون است بحبالهٔ نکاح در آورد و این معنی براعتبار و اشتهار او در میان جملهٔ علماء مائهٔ حادی عشر هجری دلیلی است روشن علامهٔ مجتبی در خلاصة الاثر شرح احوال تاج الدین مذکور را مسطور ساخته میگوید کان احد اعیان التجار الیاسیر و کان مع ثروته لا ینفک عن المذاکرة و میگوید تاج الدین شعر نیکوئی مطبوع میگفت و در منظومات وی امارت تصنع و علامت تکلف نبود از جمله شعر اوست این ابیات که در زمان توقف قاهره مصر اظهار تشوق بدمشق شام نموده و فرموده است

منذ فارقت جلقاً و ربا ها — لم تذق مقلتی لذیذ کراها
و لکانا الاحبة حذری — فرط شوق بحیث لا یشتهی
فسقی الله ربها کل غیث — و حمی الله اهلها و حماها

یعنی از وقتی که از دمشق شام و بیشه های سبزه زارهای آن جدا شده ام و دیده ام خواب لذیذ و راحت خوش نچشیده است ساکنان آنشهر را که دوستان من میباشند شوق مفرط دارم که برای آن شوق نهایت و پایانی نیست خداوند تعالی بر سر منزل آن موطن مبارک هر باران رحمت را ببارانده و اهل آنرا با جود از بسه کرم و نگاه دارد

دیگر از منظومات مطبوعهٔ تاج الدین است که یکی از دوستان نوشته

یا اجابی و المحب ذکور — بل لایام وصلنا من رجوع
و تری الیمین بنکم جمیع شمل — مثل ما کان حافة التودیع

یعنی ای دوستان من دوست بسیار یاد آورنده است آیا زمان وصال را جمعی دیگر باز گشتی خواهد بود و آیا جمع دیگر بار و فرقت و پراکندگی شمار فراهم و مجتمع خواهد دید مثل آن اجتماعی که در وقت وداع من حاصل بود وقتی برای یکی از علماء سجاده بر سبیل هدیت فرستاده این دو شعر را بوی نوشته بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاج الدین

(۲)

مولای قد ارسلت سجاوة ... هدیة من بعض انعامکم

فلتقبلوها از مرادی بأن ... تتوب فی تقبیل اقدامکم

یعنی ای مولای من سجاده فرستادم بعنوان تحفه و ارمغانی که در حقیقت خود از انعام شماست که بشما باز گردانیده ام این هدیه را بپذیرید چه مراد من آن است که در بوسیدن قدمهای مبارک شما نایب من بوده باشد و این دو شعر را در مقام تقریظ دیوان ابوبکر جوهری نوشته

طالعت هذا الشعر فی لیلة ... سارت فیها البدر و المشتری

رأیته عقدا ثمینا و لا ... یستنکر العقد من الجوهری

یعنی این کتاب را در شبی مطالعه کردم که در آن شب ماه تمام و ستاره مشتری همنشین بودند و ماه کواکب آسمان مقوته بجای آوردند و این کتاب را رشته از کوهر قسمتین دیگی از اناجار کرده یا قم و از جوهری که لقب جد اوست این عقد پر گوهر رشته جواهر بدیع و بعیدیت دهم از منظومات تاج الدین مذکور است که در صدد مکتوبی از مصر بهزند و انشد شمس محمد بن احمد که منصب خطابت جامع بنی نایه داشته نگاشته

ابدا الیک تشوقی بیتزاید ... ولدیک من صدق المحبة شاهد

والیتنی ان البعاد لمتلفی ... ان دام ما یبدی النوی و اکابد

کم ذا اعلل حرقتی بالنبی ... فبعید من طول تأیک عاید

جار الزمان علی فی احکامه ... و لطالما نکث الزمان اساود

والله بحاول ان یصدع شملنا ... فامد منه للتفرق ساعد

یا لیت شعری هل یرق و طالما ... الفتیة لاولی الکمال یعاند

اشکوه طولی الذی الطافه ... تزدی القلوب اذا اتت و تعاهد

یعنی شوق من بسوی تو همی در تزاید است و مرا خود نزد تو بر صدق دعوی دوستی و محبت گواه حاضر است نوگفت یاد میکنم که دوری و هجران مرا خواهد تلف ساخت اگر آنچه از دست فراق بصدد و بر سر میکشم دوام بیداکند تا چند سوزش دل را بامانی و آمال مشغول سازم و تاب شعله دونی را با آب تغلل نکنم بهم و همی درازی زمان هجران عود کند و آن آتش سوزان را دیگر بار بدماغ عود و هر روزگار در حکم خویش کرد من اراده است جور تو نبود و کرخی من از سینه ان سکدت روی تافته ای بسا بزرگان که از جور و ظلم زمانه شاکی بوده اند چرخ همیوانست تا اجتماع ما را بشکند تفرقه پراکنده سازد لاجرم باز دی فراق بر افراخت و ما دو پستان را هر یک بجائی انداخت ای کاش میدانستم که آیا چرخ بار جسم خواهد کرد و رشته خواهد نمود و از روزگاران دراز است که دیده ام چرخ با مندمان

تاج الدین

(۳)

کمال دری مانده از دو دشمنی میورزد شکایت او را بحضور بزرگواری میکند که طلعتهای وی حوادث دهکاره را در هنگام طروق و نزول جمع مینماید و کسانی را که بسوانح دهره و بلیات چرخ گرفتار مساعدت میفرماید چنانکه از ایخا بدیع فرزند خویش تخلص کرده و بتخم ستایش او پرداخته است تاج الدین بوزر راپسری دیگر بود موسوم بعبد الرحیم که او هم نظیر برادرش محمد از علمای دمشق محسوب میگردید برادرزاده اش یحیی تیز از فضلای قرن بازدهم است این هر دو پسر تاج الدین و برادرزاده اش را جمعهم علامه مجتبی در خلاصة الاثر ترجمه فرموده هم او میگوید که در یکی از مجامیع بنظر رسید که آل محاسن از نسل یکی از فرماندهان مصر بوده اند و صاحب آن مجموع نوشته بود که از جمله آثار ظهور این انتساب شعله فاضل ستجر ابو المعالی درویش محمد طالوی است که چون تاج الدین بن احمد صاحب این عنوان دختر علامه جلیل استاد او بدار البصر حسن بوریني را بعقد خویش در آورد این دو شعر انشاد فرمود

بارک الله للحسن ... و لبوریني الحسن

یا بن فرعون قد ظفر ... ت و لکن بنت من

یعنی خدا بحسن این وصلت را و بوریني این داماد را مبارک گناد ای پسر فرعون دست یافتی اما بدختر چه کسی شاید در خطاب تاج الدین است یا بن فرعون پس معلوم میشود که نسبت بنی محاسن بفرعون در آن عهد معروف بوده است و ابو المعالی درویش محمد طالوی در این دو شعر هنری خت شگفت ظاهر ساخته است چه وی در دو شعر محمد بن حازم باهلی تصرفی در کمال لطف نموده و بحال این مصاهرت مطابق ساخته است و قول محمد بن حازم چنین است که در فقره تزویج مأمون بوران دختر حسن بن سهل گفت

بارک الله للحسن ... و لبوران فی الحسن

یا بن هرون قد ظفر ... ت و لکن بنت من

ابو المعالی بوران را بوریني کرده که همانا اسم جد علامه مذکور است و ابن هرون را ابن فرعون ساخته و از حسن علامه بوریني را اراده نموده و از اینجا امر مصاهرت تاج الدین را با بوریني بروجهی مذکور داشته که نه در رمح ظهور دارد و نه در هیچا چنانکه از عبد الله مأمون خلیفه منقول است که چون بعد از تزویج بوران این دو شعر ابن حازم را شنید گفت والله ما ندری خیرا اراد ام شرا یعنی نمیدانم این شاعر ما را بوصلت حسن سنوده است و یا بجو نموده چه از لفظ (بنت من) هر دو معنی را میتوان اراده کرد قصه تزویج مأمون ببوران اگرچه از مستفیضات و مشهورات است اما مناسبت مقام را محض انتعاشش قلوب مطالعه کنندگان سطری چند از آن قصه در ذیل این دو بیت بیچ باز مینمایم مولانا احمد شهید توی التشبیه بتاشی زاده میگوید سال دویستم از رحلت را که سیزده عشر و مائتین از هجرت بوده باشد تا العرس یعنی سال عروسی خواهند دید چه اگر مأمون در این سال

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد علیه السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و آنگاه تفصیل ارادهٔ مأمون را در باب تزویج ام الفضل بحضرت جواد و افتکار جاسیان و تبانی طرفین بر مناظرهٔ یحیی بن اکثم با آن بزرگوار و غلبهٔ وی بر ابن اکثم در حضور مأمون و جمیع حاضران جاسیه نقل میکند و در آخر سیفه باید در همین مجلس بود که مأمون دختر حسن بن سهل را بعقد خویش در آورد و حسن چشتی آراست که در زمان جاهلیت و اسلام آن را کسی متان ندیده و از جملهٔ تکلفات یکی آن بود که حسن فرمود تا بنادق مشک که مثقال بود بر کاغذ پاره ها نامهای کرد آن اسامی ضیاع و نامهای کنیزان و غلامان نوشته بودند بر بنی هاشم و اعیان و امرا برپاشند هر بندقی که بحصهٔ طالع نصیب شخصی شد آن مرد بوکیل حسن رجوع نمود آنچه در آن رقعه بود از وی میگرفت همچنین بر سایر مردم نافه های مشک و بیضه های عنبر نثار میکرد و در شب ناف بزرگ دانه مروارید که هر یکی برابر دو شیشه تخم گنجشک بود در بارگشی زرین نهاده در وقتی که بوران را بخدمت مأمون آوردند بر سبوی بنی خلیفه بر نخستند و مأمون بر کنار بالش نشسته بود چون نظرش بر آن مروارید افتاد گفت قاتل الله ابا نواس کویا در این مجلس حاضر بوده است که گفته

کان کسری و صفری من نواصفها حصباء درّ علی ارض من الذهب

یعنی گویا بزرگ و خرد از جامهای شراب که بر روی جام برجسته اند سنگریزهای مروارید است که بر زمینه زرین ریخته و پاشیده شده باشد بعد از آن گفت که آن مروارید ها را جمع کرده در آن خانه نهادند گفتند ای خلیفه اینها برای آن نثار کردیم که کنیزان و مشاطگان بر چینند مأمون گفت من بهای آن را بایشان بدهم آنگاه تمام آن مروارید ها را در دامن بوران بریخت که این از آن تو است و هر حاجتی که داری بخواه بوران از شرمندگی سر در پیش انداخته بود آخر الامر جدهٔ بوران که همراه او بود زبان بر محاوره خاتون با در محاورهٔ این کنندای دختر از سیدهٔ خود آنچه حاجت داری بخواه بوران گفت که حاجت من آن است که خلیفه عم خود ابراهیم بن مهدی را بمقام عنایت در آورده بمرتبهٔ ارجمند رساند مأمون گفت چنین کردم باز سؤالی که داری بگو گفت ای امیر حاجت دیگر آنکه زبیده خاتون را رخصت زیارت حرمین از زانی فرمای گفت رخصت دادم گویند در شب عروسی شمعی منبر بوزن چهل من از شمعدان زرین بوزن دو من را در بود بمجلس مأمون در آوردند مأمون بر آن انکار کرده گفت این اسراف است و هفده روز مأمون مهمان آنچه بود که حسن جمیع ما یحتاج لشکر او از طعام و علیق الدواب مرتب بداشت حتی کاربانان و ملاحان در آن ایام از فکر خود و کاروان فارغ بودند چون مأمون از آنجا متوجه بغداد کشت فرمود که خراج یکسالهٔ فارس و اهواز را نقد کرده بخزانه دار حسن سپارند انتهی

بالجمله تاج الدین بن محاسن صاحب این ترجمه هفتاد سال عمر یافت چه ولادت او در نهصد و نود هجری اتفاق افتاد و در سال یکهزار و شصت هجری در گذشت و در منبره باب الصغیر بخاک سپرده شد

شیخ تاج الدین

شیخ تاج الدین بن زکریا بن پسلطان عثمانی نقشبندی هندی

شیخ طریقت فرقهٔ نقشبندیه از سلاسل صوفیه بود و در عصر خویش رابطهٔ ارشاد و تعلیک اهل طلب و اصحاب فقر و واسطهٔ نیل فیوض و امدادات نشأهٔ غیب محسوب بیکرد و بصحبت جمعی کثیر از مشایخ طریقت رادیافته ولی بریاضت و تعلیش در خدمت شیخ اهل الدین بخش هندی صورت تحقق پذیرفته است وی مصنفات نفیسه دارد از آنجمله است رسالهٔ در طریق سادات و اساتید فرقهٔ نقشبندیه در آن رساله آداب و دستور اهل این طایفه باشرح داده و کلمات قدسیهٔ مأثوره از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی را جمع نموده و بر آنها بیان و شرح نکاشته و کیفیت سلوک نقشبندیان را که خواجه عبد الخالق در طی آن بخان اشاره آورده تشریح و تصریح فرموده است و دیگر صراط مستقیم و نفحات الانیه در موعظ نفیس و دیگر ترجمهٔ نفحات الانس از تصانیف مولی عبد الرحمن جامی و تعریب رشحات این دو کتاب شریف را از لغت پارسی بعربی نقل نموده است شیخ تاج الدین بدان بسیار دوستکاران بیشمار داشت خلقی و افره حلقهٔ ارادت او را بگوش انگذند و خاشیهٔ متابعت و اقتفا وی بدوش کشیدند و در طریقهٔ فرقهٔ نقشبندیه بدستگیری او پای گذاردند و قدم زدند از مشهورین تلامذ زمان او و معاریف عرفای زمان او که تلمذ وی اختیار کردند استاد احمد ابو الوفاست که از افاضل قسطنطنیه بازدهم هجرت بود و شیخ موسی پسر استاد احمد مزبور و شیخ محمد میرزا و امیر یحیی بن علی پاشا و جمع کثیر دیگر که همه از معتبرین و متقدمین آن عصر بودند شرح احوال و ترجمهٔ سیرهٔ وی را شاکرد رشیدش سید محمود بن اشرف حسینی در رسالهٔ مخصوصه شرح داده است ممتاز تحفة الناظرین فی ذکر تاج العارفین سید در آن رساله میگوید خود از حضرت شیخ تاج الدین شنیدم که میفرمود من در اوایل حال و بدایت امر بعد از آنکه بواسطهٔ حضرت خضر علیه السلام بسعادت توبه رسیدم چون هنگام غلبهٔ ذوق و استیلای جذبات بود از پی ادراک صحبت پیری کامل و استادی مکمل بسیاحت برآمدم و بهر دیار که احتمال نجاح حاجت و ظفر مطلوب میدادم عبور مینمودم و در خلال آن احوال بنای کار من بر حسب التزام و عهدی که بر امور یکه در کتب مشایخ و نوشتجات مرشدان بزرگ مضبوط مکرر دیده است بود که فرموده اند تا مرید شیخی و پیری نرسیده است بنای معامله و سلوکش باید بر این امور بود و چون با استادی کامل و پیری مکمل و مرشدی واصل برسید آنچه او دستور اهل سید که باید معمول دارد تلقی و انداز دو در این اوقات ارواح مشایخ و روانهای متقدمین بزرگان برای من نمودار میکردیدند و کشف صحیح حاصل می آمد پس در طی زمان سیاحت بلده اجمیر که زیارت مطرف قطب العصر شیخ معین الدین چشتی آنجاست در آمدم روح مقدس معین الدین نزد من حاضر کردید و امر فرمود تا واثبات پیر کنستی که مخصوص بسلسلهٔ چشتیه است و آن را حبس الانفاس میتامند تعلیم و تلقین فرمود و گفت بر همین دستور و طریق مسلک و استعمال ذکر بسیمای و این کار را باید در بلده و باکور که مزار شیخ حمید الدین باکوری از جملهٔ مشاهیر آن

من آنجاست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من آنجا ست مجری داری و هم روح پاک آن شیخ بزرگ با من فرمود که من پس از وقتی مدید محض خاطر تو باینجا آمدم وگرنه خود در کفه ستوه میباشم و از جهت بعضای شیخ که برسند مزار و تربت من بطور سیه رسانند بدین مقام که در آنیم و توقف نمی آرم پس من بموجب فرمان حضرت شیخ معین الدین چشتی بهت بلده باکوره رو انگردیدم و آنجا بعباد و ریاضت مشغول شدم و احیانا قبر شیخ حمید الدین را زیارت میکردم و از روحانیت وی آداب طریق می آموختم پس انوار و تجلیات و احوال موافق مشی و سلوک فرقه چشتیه بر من نمودار میگردید و در آن سال برای اربعین و ریاضت دانگاه بخلوتی نشستم که داخل سه خانه تاریک بود و با این وصف نوری برای من طالع میگردید که فروغ آن از خورشید نیمروز و در میان شب تار در میان چنان خلوتی تاریک برجائی که در تمای هر سه خانه را بتوده میان و زور و شنی پیدا و که من بر تابش و پرتو آن قدرت آن تلاوت میکردم و از برای من انسی بدان نور جرسید پس روزی بر رای میکذشتم مردی را دیدم که رسالهٔ در نزد او ست چون در آن رسالهٔ نظر نمودم دیدم نوشته است که آن بعض ان پس بحصل لهم فی اوان الذکر نور فیتزون یعنی برخی از مردم را در حال ذکر نوری نمودار میشود و ایشان بآن نور مسرور میگردند که بجا بدرجهٔ کاملین و رتبهٔ واصلین فایز شدیم همین که من این عبارت را خواندم آن شخص در حال آن رساله را از نظر غایب شد من ملتفت شدم که این ارشادی بود مرا از جانب آن شخص آگاه یک روز نزد یک مزار شیخ حمید الدین نشسته بودم ناگاه ردان مقدس آن بزرگوار حاضر گردید و خواست تا مرا خرقهٔ اجازت عطا فرماید و منجوات که این ارادهٔ او بدست یکی از کسانی که سند خلافت او را داشتند واقع شود من عرض کردم منجواهم باین کرامت فرا رسیده باشم گر خود از دست مبارکت فرمود این خواهش بر خلاف سنت جاریه پروردگار است که من از نشانه بر رنجی در عالم ناسوت چنین تصرف بظهور رسانم ناگزیر باید این تشریف بفرمان و اشارت من بدست یکی از اجازه خلفاء جاری گردد پس من دستوری یافته در طلب پیری کامل و مرشدی داخل شدم و در دشت لکوهسار و پست و بلند بسیار گردیدم و آمدم و بسیاری از مشایخ را مدید کردم و معتقد نگردیدم از جمله شیخ نظام الدین باکوری که از مشایخ چشتیه بود میخواست که مرا دستگیری کند اتفاق نیفتاد تا آنکه شیخ جلیل الدین رسیدم دیدم او را آنکی که مطلبیدم نهایت اعتقاد و کمال ارادت بملازمان آن بزرگوار حاصل گردید و شیخ نیز مرا بحسن قبول تلقی فرمود و مرا بشارت کردی و مژدهٔ بشیدرفت و گفت من از دیرگاهی است که انتظار تو را میبردم و از طریقهٔ شیخ الدین آن بود که تا مرید را در خدمات ناهموار و ریاضات سنگین که برطبع خود بین و نفس سرکش ملایم نیست بکار نمیفرمود و تلقین ذکر نمیفرمود و دستور عمل نمیداد و چون از طریقت مشایخ تقشبندیه تصفیه بر تزکیه مقدم است بر خلاف اکثر مشایخ طریقت که تزکیه را بر تصفیه مقدم میدارند ایشان تقشبندیه میفرمایند بعد از آنکه انسان بتوجه کامل و حضور صادق بتصفیه پرداخت در آنوقت زمانی بعد زمانی انوار و اجذبات حاصل میشود که از ریاضات و سیاسات بسا اوقات میسر نمیگردد چه نزد مشایخ این طریقه جذبه بر سلوک مقدم است و مشی و سلوک

ایشان مستقیم بر جاده مستقیم و میگویند از قدم سالک در حیرت و قرار است خواجه بهاء الدین نقشبند میفرماید که بدایت نهایت دیگران است و هم وی گفته تشنا سائی حق و مقام معرفت بر بهاء الدین حرام است چنانکه آغاز و انجام بایزید بسطامی نباشد و خواجه عبید الله احرار فرموده است که اعتقاد پیشینیان و انس بکلمات ایشان شاید بعضی را براه انکار این گفتار بر و در رفتار و در سلوک مستقیم بر مار استقبول نخند تا آنگاه از طریق شرع و لسان رسول و راه صحیح چنینی که مبانی این سخن باشد بنا رسیده و است بلکه حدیث مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره دلیل صحت این دعوی و مؤید صدق این کلام میباشد باری شیخ تاج الدین بشرحی که سید محمود بن اشرف حسنی در رساله تحفه ات الکبری آورده میگوید پس من برحسب دستور شیخ الدین بخش که فرمود یا شیخ تاج روشش با آن است که تا مرید هیزم و آب از برای شیخ مانکپه بتقصین ذکر نخواهد رسید تو نیز تا سه ماه مشغول این کار میباش مشغول هیزم کشی و آب آوری بودم راوی میگوید مردم آن بلد میگفتند زمانی که شیخ تاج الدین بریاضت خدمت مطبخ مشغول بود از وی کارها بر خلاف معهود و نوع بشر و افعال خارق طبیعت عالم مشاهده میگردید مثلا بار گران بر اتاب فرو نشسته از اندازهٔ توان خویش بدوش می آورد و کوزه آب که بر سر میگذاشت همه میدیدیم که معذا یک ذراع از سروی بالاتر است و بر سر او متصل نیست تا این کرامت انفصال جرهٔ آب را خود از وی پرسیدم گفت من ملتفت نبودم شاید راست باشد الحاصل چون سه ماه بروی چنین گذشت و زمان خدمت مطبخ بسر آمد شیخ الدین بخش باوی خطاب کرد که قدم تمرک بسم الله اشتغل بالذکر یعنی کار خدمت تو بانجام رسید اینک بنام خدا مشغول باد الهی باش مرشح بخدمت مطبخ در باطن بود و حکم او باشتغال ذکر در ظاهر پس ذکر عشقیه را باوی تلقین کرد و او مشغول بود تا در خدمت شیخ الدین بخش بر تبهٔ کمال و مقام تکمیل نایل گردید

سید محمود بن اشرف نوشته است که سید و مولای من شیخ تاج الدین ده سال خدمتی شیخ الدین بخش کرد که از حد طاقت بشریه بیرون بود پس شیخ مذکور او را اجازه ارشاد و مریدان داد و تاج الدین خود میفرمود آنچه را که شیخ الدین بخش بامن بشارت داده بود حاصل گردید ولی حصول آن بتدریج و بعد از انتظار امری بود و هم خود فرموده است که خدمت کردن شیخ برای من بیشتر خود بیخشید تا ذکر نمودن و آنچه یافتم و بهر چه رسیدم از احوال در حین خدمت و مقارن آن بود بالجمله شیخ تاج الدین در میان مریدان شیخ الدین بخش بامکی درجهٔ اشتهار و اعتبار حاصل گردید و در رتبهٔ صدور خوارق و ظهور کرامات برای او حاصل آمد از جمله کرامات و خوارق عادت که در حق او دیده و نوشته اند یکی آن است که یک روز در شهسرام و به براقت نشسته بود پس سر برداشت و از وی نوری درخشید و بر درخت اناری که در آن مکان بود بتافت از آن وقت باز آن درخت با بر و برکش یکجا تر و تازه بود مجرب که مردم از بیار بها و ناخوشیها بدان استشفا میکردند و این معنی در آن درخت

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظاهر بود تا از بخ برافتاد و هم گویند که حضرت شیخ تاج الدین یک روز بگاه قبولد داخل در سرای خود گردید و بر سریری که داشت بخت یاران او بیرون آمدند و بعد از چاشتی که برای ادراک حضور شیخ وارد سرای گردیدند وی را ندیدند و متحیر شدند زمانی نگذشت که دیدند شیخ در جای خویش حاضر است و بر سر بر خفته پس در پیش روی همه حاضران از فسه از تخت برخاست و مشغول نماز گردید و کسی را استطاعت سؤال از سر آن غیبت و حضور نشد صاحب رساله تحفة الناکلین میگوید شنیدم که شیخ تاج الدین را دختری بود و خورد سال وقتی آن کودک بیمار شد و در ایام مرض یک روز شیخ وضو میساخت خدای تعالی آن صغیره را الهام نمود که از آب غسالهٔ پاهای پدر خویش بنوشد پس چنین کرد و در وقت عافیت یافت و هم شنیدم که وقتی حضرت شیخ تاج الدین با اصحاب و اجاب نشسته بود و در معارف و حقایق سخن میفرمود و در اثنار مطایبه و محاورت با حاضران مزاح و مطایبه میکرد پس بعضی از حاضران غلیان کرد که مرشد کامل را خویش منشی و شوخ و شی شایسته نیست شیخ بحرد حضور این اعتراض بر ضمیر آن مرید روی خطاب باوی داشت و گفت طیبت و مزاح از سنت و سیرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است آن بزرگوار با یاران مزاح میفرمودند آنگاه قصهٔ ابن ام مکتوم و خندیدن صحابه را در نماز باز نمود و این اطلاع بر ضمایر و اشراف بر خطرات خواطر از دلائل کشف و امارات مقام صدور کرامات است و گویند یکی از ارباب مکاشفه مریدی از تبعهٔ شیخ تاج الدین را بانوری بشارت داده بود و آن مرید در وقتی که شیخ تاج الدین بلکنهنو مشرف گردید همراه وی بود پس یک روز از قلب او خطور کرد که از بشارات آن مرد مکاشف اثری پدید است بعض عسیر این خاطر بر ضمیر او متوجه جناب شیخ تاج الدین گردید که متحلف بشارات آن شخص مکاشف را وی بر سد شیخ تاج الدین پیش از آنکه وی اظهار چیزی کند فرمود اگر یکی از اولیای حق را بچیزی نوید دهد البته راست خواهد بود و صدق بشارت بظهور خواهد رسید هر چند بعد از ده سال یا دوازده سال بود و باشد آن مرد چون اشراف و اطلاع شیخ را احساس کرد خاطرش بیاریمید و شک از دلش زایل گردید و هم سید محمود بن اشرف میفرماید که من خود از حضرت شیخ تاج الدین شنیدم که گفت در یکی از سفرها بمترلی رسیدم با اصحاب نشسته مشغول مراقبه بودم که شخصی ناشناس داخل حلقهٔ حاضران گردید و نزدیک من شده بر دست و پای من بوسه داد و گفت من شخصی از جماعت جتیان سیباشم و سکنای ما در این مکان است و ما چون طریقهٔ شما را دیدیم شما را دوست داشتیم اینک میخواهیم که بر طریقت خویش مرا ارشاد فرمائی پس من بر حسب سنت حضرت او طریقهٔ نقشبندیه را تلقین او کردم و او همه روزه حاضر حلقه میگردید و بدولت جزو من احدی وی را ابصار و مشاهده میکرد و او میگفت هر وقت مرا بخواهید که حاضر شوم اسم مرا بر ورقه بنگارید و در زیر پاهای خود بگذارید که از ساعت حاضر میگردم و هم از آن شیخ جلیل استماع افتاد که میفرمود در سفری که بصحبت کثیر بر قصبهٔ کالپی

جنیان نزد من حاضر شده اند طریقت نمود و میخواست تا خاصیت نباتات و عقاقیر و اعشاب بر من عرضه دارند من نخواستم گویند آن جنی بسوار و ملازم خدمت و صحبت شیخ تاج الدین بود ولی شیخ را از حضور وی نفرتی در طبع لطیف حاصل می آمد و بیشتر جزناری بر مزاج این جنس غالب است همراهی و اختلاط اینها از او صاف رذیله و اخلاق رویه آنچه را که متولد از جزناری میشود مثل غضب و تکبر و امثالها موجب میشود پس من خواستم حیلتی کنم که او را از خویشتن دور سازم گفتم از جنس جنیان زنی برای من بخواه گفت من خود خواهری دارم خوش روی و بی نظیر الا آنکه نخت نکاحی باید معوض دارم آنگاه رأی رأی حضرت شیخ است همانا الفت و انس میان آدمی و پری در نهایت تعسر و اشکال است چرا که از جماعت جن بر حسب خلقت ایشان حرکات و افعالی صادر میشود که انسان حقیقت آنها را نداند و صبر نیتواند کرد لاجرم اسباب نزاع و جدال لابد بین ایشان قائم خواهد بود در این مکانی که ما بیاشیم یکی از صلحاء و اولیاء بود از ما دختری خواست و فرزندی از ایشان پدید آمد یک روز آن شخص آتش می افروخت میخواست مشتعل شد جنیهٔ فرزند را در آتش افکند آن شخص صبوری نمود و چیزی نگفت تا آنکه فرزند دیگر ایشان را بهر سید او را نیز بهمان گونه داد پدر باز صبوری کرد و اعتراض نیاورد فرزند ثالث را نیز بروجه دیگر که بخاطر ندارم در نظر پدر نابود نمود آن شخص را دیگر توان تحمل نماند و سخت خشم گرفت و بانگ بر وی زد که فرزند مرا بلاک ساختی جنیه در حال هر سه فرزند او را حاضر کرد و گفت اینها را بلاک نکردم بلکه برای تربیت بعضی از برادران سپرده بودم اینک فرزندان خویشتن بگیر و بیارام که مرا دیگر با تو نشستن امکان نخواهد پذیرفت این بگفت و از نزد وی بپرید و ما اینگونه ماجرایات حضرت شیخ را چگونه رغبت همسری پریان در خاطر عاطر خواهد خلید و هم سید محمود بن اشرف میگوید شنیدم که زمانی که شیخ تاج الدین در امروهه بود یکی از زنان صالحه از اهالی مشرق زمین که شیخ معتقد بود مریض گردید و بحضرت شیخ التجا کرد که برای بهبودی وی توجهی فرماید شیخ بعیادت آن زن رفت و بر حالت او رقت آورد که دید بر موت مشرف است پس او را در ضمن خویش گرفت و در حال شفا یافت و این عمل را که اخذ فی الضمن میگویند کاری است در میان مشایخ نقشبندیان معمول که بیمار را در ضمن خویشتن گرفته بهبودی میرسانند و شرط این عمل در نزد این جماعت آن است که قبل از نزول ملک الموت متقبل شود چه اگر ملک الموت نزول فرموده باشد یا لامحاله قبض روحی بعهده باید پس اگر آن بیمار را بعد از نزول ملک در ضمن بگیرد باید بموت بدل و عوضی بجای او در ضمن کشند چنانکه مشهور است و مسلم که خواجه خاموش قدس الله سره یکی از عطارا در ضمن خویش بگرفت و در ساعت شفا یافت شیخ تاج الدین بسفر فرموده است در یکی از ساعات و او قاتی که دعا در آنها رد نمیشود خدا را بر آنچه حاجت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بروی خشم گیرم دویم آنکه کشف را ازمن زایل نماید ستیم آنکه هرکه را از اهل طریقت که اعتقاد دستور عمل ازمن گرفته مُرید من گردیده باشد عاقبت نیک نصیب نماید و بمقامی از درجات بزرگان نایل فرماید مگر آنکه آنکس را منکرمن سازد واز اعتقاد و ارادت بمن رویش بگرداند که دراین تقدیر هرچه درحق او خواسته باشد بظهور رسانده شنیده نگردد در رساله خویش میگوید همانا ازاین کلام شیخ تاج الدین ظاهر میشود که او را کشف وشهود حاصل نبوده و خود نیز منکر نبود که شیخ و مرشد هر طالب یا صاحب مقام کشف است و یا نیست اگر خداوند شهود و کشف بوده باشد مُرید را چون حالی پیش آید لازم نیست که شیخ اظهار نماید چه او خود بمقتضای دارائی مقام کشف از حالات مریدان مستحضر است و هر که هرچه لازم باشد خواهد فرمود در این صورت اگر مُرید عرض حال کند سودی و ادبی را مرتکب شده است و اگر صاحب کشف نیست باید مُرید حال خویش که پیش آید اظهار و عرض نماید و شیخ خود نیز از احوال ایشان پرسان بوده باشد این سخن را شیخ تاج الدین بامُریدان میگفت محض اشعار لزوم براظهار احوال و از اینجا نیز مستفاد میشود که او را کشف وشهود نبود لکن آنچه از کیفیت سلوک او با مُریدان و اخبار از احوال ایشان محقق میشود آن است که او را اثر انی تام و اطلاعی عظیم برخواطر و احوال بود خود مرا با آن بزرگوار ملاقاتی افتاد که هریک دلیل صدق این دعوی تواند شد و گویا این وقایع و اموری که من خود از اطلاع و اشراف او مشاهدت کردم از عالم فراست بود که او را قوی وارفع از مقام کشف است بالجمله شیخ تاج الدین در انواع علوم و فنون صناعات زحمتکشیده بود و متون بسیار خوانده لکن بعد از غلبه جذبه بروی چندان از عالم صورت و رسوم و علوم آن زایل گردید که تمام آن صور علمیه از لوح خاطرش محو گشت و پس از تصفیه کامل عکوس علمیه و اشراقات صناعیه بر مرآت خاطر فایض تابیدن گرفت بحدی که علمی نیست که او را بر دقایق آن وقوف کامل حاصل نباشد حتی اساتید هر علم چون مقام او را در لطائف و نکات فن خویش مسلم دانند و همگذا در سایر مدرکات غیر علمیه و صناعات متفاوته مثلاً او را رساله ایست مخصوص در انواع اطعمه و الوان خورشها و کیفیت طبخ آنها و رساله ایست در علم فلاحت و چگونگی غرس اشجار و رساله ایست در علم طب و معرفت خواص نباتات و در صناعت کتابت نیز خطی تمام و ربطی کامل دارد و قتی یکی از افاضل که در علم طب مهارتی تمام و حذقی زاید الوصف داشت بر وی در آمده و در دقایق فن خویش و علم منطق و علوم عقلانیت با او سخن در پیوست و چون با ستحضار و لیاقت تامه و اطلاع کامل شیخ برخورد در حیرت افتاد و این معنی موجب سعادت وی گشت که داخل طریقت شد و بر روش مشایخ نقشبندیه بسلوک افتاد از جمله مشایخ و مرشدان شیخ تاج الدین سید علی بن قوام هندی نقشبندی است که مولد و مسکن و مدفن او ملک جانپور بود از بلاد هند که در شرقی دهلی بمسافت یکماه راه افتاده است سید مزبور از اولیاء مشهور میباشد و از تصرفات عجیب و قوت جذب و بی امنوری در میان جمهور مذکور میگردد و بعضی از اصحاب گفته است

گفته است که در بیان امت محمدیه صلی الله علیه و آله وسلم بعد از قطب ربانی شیخ عبد القادر گیلانی از احدی چندان خوارق عادات و غرائب کرامات و بدایع تصرفات بظهور نرسید که از سید علی بن قوام جانپوری از جمله شیخ تاج الدین صاحب این عنوان میشنیدیم که رسم سید علی بن قوام رحمة الله علیه آن بود که در وقت ضحی خلوت میکرد و در آن هنگام بروی جذبه غالب می آمد فلذا احدی را در آن حال نزد خویش راه نمیداد و مردم به این رسم معروف را از سید علیه الرحمه شنیده و دیده و بوده اند و در وقت ضحی داخل خلوت او نمیشدند پس یکروز شخصی از اعراب که همانا از اولاد استاد حضرت سید بوده است در وقت معهود بخلوت او رود نمود و خادم خواست تا از دخول خلوت منع کند نتوانست چه اعرابی برمنع وی عنایت نیاورد همینکه همهٔ او بسمع سید رسید از داخل خلوت فریاد او که کیستی اعرابی خویشتن را معرفه کرد و نام برد سید بانگ برروی زد که بان بگریز و پشت درختی که اینجاست پناه برگر نه خواهی سوخت آن شخص از بیم بگریخت و خود را در پناه آن درخت انداخت پس ناگاه آتشی از باطن سید زبانه کشیده و در آن درخت بگرفت و تمام آن بسوخت و بجز ریشه چیزی در جای نگذاشت ولی اعرابی سالم ماند و این واقعه دلیل نهایت اقتدار و کمال تصرفات اوست باری شیخ تاج الدین از شیخ الوبخش طریقت عشقیه و طریقه قادریه و طریقه چشتیه و طریقه داریه جمیعا مجاز بوده بلکه میگویند در باطن از جانب رئیس هر طریقت اجازه داشته است صاحب تحفه الکرام میگوید خود از شیخ تاج الدین شنیدم که فرمود من طریقت کبرویه را از زرد حانیت شیخ نجم الدین کبری رضوان الله علیه گرفته در ربع رُوزی سلوک ایشان را بسر بردم و در آداب سلوک کبرویه رساله مخصوص نگاشته و در آنجا چنین مسطور داشته که مشی و سلوک کبرویان بتمام اطوار سبعه تمام میگردد و در هر طوری ده هزار حجاب طی میشود که سالک از آغاز تا انجام سلوک بهفتاد هزار حجاب را در خواهد سپرد و بمقام وصلان الی الله خواهد رسید اگرچه شیخ تاج الدین از همه روسای طرائق در باطن مجاز بوده است ولی مُریدان را جز بسلوک نقشبندیه تسلیک نمیفرمود و ارشاد نمیداد و در مکتوبی یکی از اصحاب خویش نوشته بود که اکابر نقشبندیه خداوند غیرت میباشند و با سایر مشایخ و مرشدان طریقت ایشان بغیرتی و آداب نقشبندیه تسلیک نمایند رضا نمیدهند من خود پس از آنکه از جانب خواجه باقی بسلوک نقشبندیه مجاز گردیدم و بتربیت مُریدان و تسلیک ایشان بطریقت نقشبندیه رخصت یافتم اگر کسی بسنه و من می آمد و بر آئین عشقیه و یا غیرهم دستور عمل میخواست من دریغ نمیداشتم و معتقد نبودم که بایسته او را بطریق نقشبندیه تسلیک فرمایم بلکه هر طریقه که مُرید خود طالب بشد ارشاد میدادم و تربیت مینمودم تا آنکه روزی رُوحانیت غوث اعظم خواجه عبید الله احرار بسنه و خواجه محمد باقی حاضر گردیده با او فرمود بود که شیخ تاج از مشیخ ما بخورد و سپاس دیگران میگذارد ما او را از نسبت خویش خارج ساختیم خواجه

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محمد باقی معروض داشته بود که این بار برادیخشای که من اورا بابا گاه نام آنگاه ماجری بن نوشت و من دانستم که بزرگان نقشبندیه بغور اند و بر تملیک و تربیت مریدان بغیر طریقت ایشان راضی نمیشوند علامه مجی در سیاق انتساب شیخ تاج الدین بحضرت خواجه بهاء الدین و سپس اتصال سلسلهٔ نقشبندیه در اخذ طریقت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میگوید فاطریق النقشبندیه من الخواجه محمد الباقی ولا من الخواجه الامکنکی ولا من مولانا درویش محمد ولا من مولانا محمد زاهد ولا من الغوث الأعظم عبید الله احرار ولا من الشیخ یعقوب الجرخی ولا من حضرة الخواجة الکبیر بهاء الحق والدین المعروف بنقشبند ولا من امیر سید کلال ولا من الخواجه عبد الخالق الغجدوانی ولا من قطب الاقطاب الخواجه محمد بابا السماسی ولا من حضرة الخواجه علی الرامیتنی ولا من حضرة الخواجه محمد الجرانفوری ولا من الخواجه عارف ریوگری ولا من الشیخ یعقوب بن ایوب الهدانی ولا من الشیخ ابی علی الفارمدی ولا من الشیخ ابی الحسن الخرقانی ومن سلطان العارفین ابی یزید البسطامی ولا من الامام جعفر الصادق ولا من قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه ومن سلمان الفارسی ومن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه ومن سید الکائنات صلی الله علیه وآله وسلم والنسبة الی الامام جعفر عن ابیه الی علی کرم الله وجهه وفات شیخ تاج الدین قبل از غروب یوم چهارشنبه سیزدهم شهر جمادی الاولی از سال یکهزار و پنجاه هجری در گذاشتاق افتاد و صبح پنجشنبه در تربتی که در حیات خویش بدامنهٔ کوه تیفقان برای خود آماده ساخته بود مدفون گردید مزارش در آنجا ظاهر است مردم برای زیارت و فاتحه قصد آن تربت میکنند

تاج الدین کندی زید بن حسن بن سعید

بغدادی مقری نحوی

کنیتش ابو الیمن و از بزرگان علمای ادب و نحات در علم قرائت و نحو و فنون ادبیه مهارت داشته ولادتش صباح روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر شعبان از سال پانصد و بیست در بغداد بود وی داود هم در آنجا نشو و نما نمود و بتحصیل علوم و اکتساب آداب اشتغال جست پس از چندی از بغداد به دمشق مسافرت کرد در آنجا توطن اختیار نمود و هم در آنجا وفات یافت

احمد بن خلکان گوید تاج الدین کندی در فنون آداب وحید عصر خود بود شهرتش ما را از اطناب در وصف وی بی نیاز دارد گروهی بسیار از مشایخ را دیدار کرده از ایشان علوم فرا گرفت که از آن جمله است شریف ابو السعادات سنجری و ابو محمد بن خشاب و ابو منصور بن جوالیقی آخر زمان اقامتش در بغداد سال پانصد و شصت و نه بود و در این تاریخ بعهد جوانی از بغداد مسافرت کرد روزگاری در شهر حلب

در شهر حلب توطن نمود و امر معاشش خود بدین وسیله میگذرانید گوشت مطبوخ و خشک را بتباع میکرد و بیلاد رُوم میبرد از آنجا بحلب مُعاودت کرد و پس از چندی بدمشق انتقال جست امیر عزّ الدین فرخشاه ابن شاهنشاه را که پسر برادر سُلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب است مصاحب گردید در نزد وی اختصاص و مکانتی تمام یافت و در صحبت وی بدیار مصریه مُسافرت کرد از خزائن کتب آنجا کتب نفیسهٔ بسیاری تحصیل نمود آنگاه بدمشق مراجعت کرد و در آنجا متوطن گردید طالبان علوم گرد شمع فراهم شده از او استفادت مینمودند و او را کتاب مشیخه است بزرگ برترتیب حروف معجم آن را مرتب ساخته

هم ابن خلکان گوید یکی از اصحاب تاج الدین مرا خبر داد گفت بر در سرای محمد بن خشاب نحوی در بغداد نشسته بودم ابو القاسم زمخشری را دیدم از نزد ابن خشاب بیرون آمد بر حالی که با چوب شی مینمود زیرا که یکپای او از صدمت برف مقطوع گردیده بود و مردمان بوی اشارت کرده میگفتند این زمخشری است و من خود بخط تاج الدین دیدم در توصیف و تمجید زمخشری این عبارات نوشته بود کان الزمخشری اعلم فضلاء العجم بالعربیة فی زمانه و اکثرهم اکتسابا و اطلاعا علی کتبها و به ختم فضلاء العجم و کان متمتعا بالأعتزال قدم علینا بغداد سنة ثلث و ثلثین و خمس مائة و رأیت عند شیخنا ابی منصور بن الجوالیقی رحمه الله تعالی مرتین قاریا علیه بعض کتب اللغة من فواتحها و مستجیزا لها الا انه لم یکن علی ما عهد من اهل العلم قدیما و لا روایته عفی الله عنه و عنا

یعنی زمخشری در زمان خود در فن عربیت اعلم فضلای عجم و تحصیل و اطلاعش بکتب عربیت از همگان بیشتر بود و بدو فضلای عجم ختم گردید او را در وی تحقیق بر طریقهٔ اعتزال شی مینمود در سال پانصد و سی و سه در بغداد بر ما وارد شد و من خود او را دو مرتبه در مجلس استادم ابو منصور بن جوالیقی دیدار کردم که بعضی از کتب لغت را از اول تا بر جوالیقی قرائت میکرد و از او اجازت طلب مینمود و زیرا زمخشری علی را که نزد جوالیقی بود استعادت نکرده و آنرا روایت نمینمود خداوند از او و از ما عفو و اغماض نماید

هم احمد بن خلکان گوید شیخ مهذب الدین ابو طالب محمد کربابن خجی معروف است این ابیات از تاج الدین برای من انشاد نمود

دع المنجم یکهنی فضلالته	ان ادعی علم ما یجری علی الفلک
تفرد الله بالعلم القدیم فلا	الانسان یشرکه فیه ولا الملک
اعد للرزق من اشرا کرشکا	وبت العدتان الشرک والشرک

یعنی واگذار منجم را در گمراهی خود بر روی افتد گر دانستن آنچه را که در فلک جاری است دعوی کند خداوند خود بعلم

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاج الدین کندی

(۱۴)

خود بعلم ازلی مختص و مخصوص است و انسان را در آن علم با خدای تعالی شرکت است و نه فرشته را پس هیچ از روی شرک با خدای دام برای روزی خود مهیا نموده و این دو دیده تیز و اسبابی است یکی برای خدای شریک قرار دادن و دیگر دام نهادن هم این ملحدان گوید و فتی ابو شجاع بن دهان فرضی این ابیات برای تاج الدین کتوب کرد

یا زید زادک ربی من مواهبه	فما یعبر عن اوراکها الامل
لا غیر انه حالا قد جاک بها	ما دار بین الثخاة الحال والدول
الخوانت احق العالمین به	ابس بامسک فیه یضرب المثل

یعنی ای زید زیاد کند خداوند من تو را از مواهب خود بمنتهائی که آرزوی انسان از دراک آن آنها قاصر باشد خداوند آنچه را که تو موهبت کرده است تغییر ندهد مادام که در میان نخات لفظ حال و بدل دور میزند تو علم نحو ستراترین مردمانی آیا نه آن است مردمان را نحو بنام تو مثل زنند و من جمله اشعار تاج الدین است این ابیات که در زمان شیخوخت در سنین انشاد نمود

اری المرء یهوی ان تطول حیاته	وفی طولها ارهاق ذل وارهاق
تمنیت فی عصر الشبیبة انی	اعمر والاعمار لاشک ارزاق
فها انا فی ما تمنیت سائق	من العمر ما قد کنت اهوی واشتاق
تخیل لی عمری اذا کنت خالیا	رکوبی علی الاعناق والسیر عناق
ویذکرنی مر النسیم ورکوحه	حثاثی رکابا من الترب طباق
وها انا فی اعدی وتسعین حجة	لهانی ارهاق مخوف وارهاق
یقولون تریاق لشلک نافع	ومالی الا رحمة الله تریاق

حاصل معنی ابیات که مرد را می بینم مابل آن است زندگانیش بطول انجامد و حال آنکه در طول فسردگی در مذلت و تباهی است در عهد جوانی تمنا نمودم که زمان زندگانی من طول کند و عمرها بدون شک و زیادتی است خداوند برای هر کس مقداری تقدیر نموده پس چون بمأمول خود رسیدم از زندگانی آنچه را که بدان مشتاق بودم گذرد و خاطر من گردید مرا از عمر که تا مدت طول عمر و علو سن است بهنگام خلوت در این حال می آید که جانها بسان کودک بگردن سوار شده و مرکوب من بطور اعناق می بیشتابد و مرا بجنبانده و چون نسیم خوش میوزد و از زمانها تا توانی مرا متحرک میسازد و گوئی را بخاطر من می اندازد اینک سنین عمر من بنود و یک رسیده و این سن را در من عده و برتی خوفناک است مرا گویند تریاق مانند تو را نوش بخشد و برای من خیر رحمت خدای تعالی تریاق نیست

مع الجمله تاج الدین روز دوشنبه ششم شوال سال ششصد و پنجاه و دو در دمشق وفات یافت و در جبان کوزاوا در کوه قاسیون بخاک سپرده شد قاسیون بفتح قاف و بعد از الف سین مکسور مهمله و نون ساکن و بعد از واو کاف نون کوهی است مشرف بر دمشق و دمشق و گاخ را در آنجا دفن کنند

انتهی قضی نحبه [illegible]

جنید بغدادی

(۱۵)

(جنید بن محمد بن جنید الخزاز القواریری)

از بزرگان عرفا و جلهٔ علماء است کنیتش ابو القاسم اصلش از نهاوند است مولد و منشای وی بغداد و بحلالت قدر و علو مرتبت در میان عرفا موصوف بفنون فضایل و صنوف علوم در میان اهل حال معروف و او در مبادی سیر بجزیره بر مدارج کمالات صوری و معنوی و مقامات فضایل ظاهری و باطنی ارتقا جست چون هر عصر یقه و هر علمی در هر وقتی بوجود شخصی کامل پدید آمیکند علم عرفان در آن مایه بوجودی کامل یافت چنانکه پس از وی بیشتری از بزرگان این طبقه منتسب بوی درست کنند و او زیاده معتقد بوده است بکتاب و سنت رسول و در ظاهر شرع نبوی قدم خارج نمیگذاشته و در هیچ عملی از اعمال ظاهر و باطن تو انستند علماء و فضلای این عصر وی را ایرادی گرفت و زیاده محل وثوق هر طایفه از طوایف بود و استادی وی در علم فقه ابو ثور ابراهیم بن خالد کلبی محمد بن ادریس شافعی هم در نزد وی تحصیل فقاهت نمود و بعضی گفته اند فقاهتش بمذهب سفیان ثوری بود و تلمذش در عرفان بخال خود سری سقطی و حارث بن اسد المحاسبی است و شیخ محمد علی قصاب و بابا سباری از مشایخ بزرگ و علمای جلیل صحبت داشته اند از جمله ابو العباس بن سریج فقیه شافعی است که شرح حالش گذشت گویند که چون ابو العباس بن سریج در مجلس تحقیق و تدریس نشستی و از اصول و فروع سخن راندی بیانات وافی و ایرادات کافی نمودی حاضرین و تلامیذ از آنگونه بیانات تعجب مینمودند و زبان تحسین و آفرین میگشودند میگفت یاد آنید که این تحقیق و بیان که مرا ست و علمای دیگر را نیست بسبب صحبت گفتگوی بیان فرمای گفت این از برکت مجالست و صحبت مصاحبت ابو القاسم جنید است و تنبیه آورده اند که روزی ابن سریج از جائی میگذشت که وی در میان اصحاب باحاثت مشغول بود و تلامیذ از او پرسیدند که آیا جنید آنچه میگوید از روی علم میگوید گفت آن نمیدانم اما این را میدانم که سخن او را صولت و صلابتی است که حق بر زبانش جاری میشود چنانکه میخواهد با قاضی در متوفیات نشسته و نموده و شت در ترجمه آن عارف جلیل آورده ابو القاسم الجنید اسناده الطریقة و حاله الحقیقة سید طایفة تاج العارفین قطب العلوم کان شیخ وقته و فرید عصره و کلامه فی الطریقة و اسراره الحقیقة مشهورة هو ذو صحب خاله السری السقطی و الحارث بن اسد المحاسبی و غیرهما من جلة المشایخ و تتلمذ علی جلة الائمة و الاکلام الائمة ابو العباس بن سریج الفقیه الشافعی و تفقه علی ابی ثور صاحب الامام الشافعی و قیل بل کان علی مذهب سفیان الثوری صاحب تذکرة الاولیاء که شرح حال وی را بسیکارد بدینسان در حق وی نگاشته شیخ الشیوخ ابو القاسم جنید بغدادی عالم بود و امام ائمه جهان و در انواع علوم صورت و معنی کامل و در مقامات و ریاضات و مکاشفات شامل و در کلمات لطیف و اشارات عالی برهمه سبقت داشت و از اول حال تا آخر کار پسندیده و محمود و مقبول همه فرق بود و جمله طایفه بر پیشوائی او متفق بودند و سخن او در طریقت حجت است همه زبانها بستوده و هیچکس بخلاف سنت بر ظاهر و باطن او انگشت نتوانست نهاد و اعتراض نتوانست کرد و او مقتدای اهل تصوف و پیشوای اصحاب حال بود و او را استاد الطایفه میخواندند و لسان القوم گفته اند و اعرف المشایخ نوشته اند و طاوس العلماء دانسته اند و سلطان العارفین پنداشته اند در شریعت و طریقت بنهایت بود و در عشق و شوریدگی نظیر و در محبت و حضور بی بدیل و بیشتر مشایخ بغداد و اکابر طریقت مذهب او را داشته اند و طریق

رو بگردانید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او سکراست و صحو بر خلاف جنید و یاران که اصحاب سلطان اند و من بایزید مذکر طریق ایشان خواست و اثبات او در زمان خود جمع و مقتدای جمله شیوخ طریقت بود و مر اتصانیف بسیار است همه در اشارات و حقایق و معانی و او اول کسی است که علم اشارت و توحید مقرر کرد صحبت محاسبی یافته و خواهرزاده و سری سقطی و هم خال خود را مرید بود و چنان که وقتی از او پرسیدند که بچه درجه رسیدی گفت آری جنید را درجه بلند تر بود گفت آری جنید را درجه بالای درجه من است و جنید همه درد و شوق و عشق بود و در شیوه معرفت و کشف و جنید شانی رفیع داشت او در مجاهدت و مشاهدت و فقر آیتی بود آنتهی صاحب نفحات الانس گوید که وی از ائمه سادات این طوم است و بسیاری از بزرگان این طبقه نسبت بوی ارادت کنند مانند شیخ ابو سعید خراز و ابو محمد رویم و ابو الحسن نوری و شیخ شبلی و غیرهم شیخ اجل ابو العباس ابن عطا گوید اما منافی بذه العلم و مرجعنا القعدی به الجنید پیشوای ما در علم عرفان و بازگشت و پیروی با جنید است وقتی خلیفه بغداد در دیوم را گفت ای بی ادب گفت مرا بی ادب تو آن گفت که نیم روز با جنید صحبت داشتی و مراد وی این بود که هر کس با جنید نیم روز صحبت داشته باشد از وی نزک ادب نیاید چگونه بیشتر مصاحب باشد شیخ ابو جعفر حداد گوید اگر عقل بصورت پیری در آمدی بصورت جنید بودی و هم او گفته از این طبقه پسرتن بود و ثلث که ایشان را چارم نبود جنید بغداد و ابو عبد الله جلا بشام و ابو عثمان بنیشابور و دیگر شیوخ فضل و مقامات علم وی باقی در مرآت الجنان آورده چون عبد الله بن سعید بن کلاب که از فضلای معاصر وی بود کتابی در رد بعضی از مذاهب و فرق اسلام نگاشت وقتی یکی از مشایخ از وی سوال نمود آن کتاب که در رد فرق مختلفه اسلامی نگاشتی آیا چیزی از تالیف آن باقی است یا باتمام رسید گفت تمام فرق مختلفه را رشته تحریر در آمد الا طایفه کرامیه را صوفی گویند که باید نگاشته شود آن شیخ بدو گفت اینک این طبقه را امام و پیشوائی است بیمرانت از او چیزی سوال کنی و چون اطلاع بر حالت آن طبقه پیدا کنی از آن روی بصیرت آنچه باید و شاید بنگاری وی مکتوبی بجنید نگاشت که شما را مذهب چیست و طریقه چه جنید در جواب نگاشت ان مذهبنا افراد القدیم عن الحدثان و هجر الاوطان و الاوطان و ما یکون اما کان عبد الله بن کلاب چون آن جواب بگفتاری بدید زیاده تعجب نمود با خود گفت چنین کسی را باید دید و حضور او را در مذهب مناظره نمود تا واضح کرد که آن طایفه را طریقه و رفتار چه باشد پس مجلس شیخ اجل در آمد زیاده از شخص او را با آداب ظاهر اسلام آراسته دید و از صفات ذمیمه پیراسته پس ابتدا از توحید از او سوال کرد شیخ بیاراتی که رشحی بود بر مواعظ و حکم و اسرار معارف قائم بیان نمود ابن کلاب گفت شیخ این بیان اعاده کن شیخ بیانی دیگر بتغییر عبارات و الفاظ پیش بیان اولی نمود ابن کلاب را حکم آن تقریر ممکن نبود آنگاه گفت یا شیخ افسوس همی کند صحبت نکردن بیکطرف تا کنون این گونه تقریر نه دیده و نشنیده بود شیخ بدو گفت اگر خواهی آن تقریرات را بتو دمن املا کن و بمطالعت آن پرداز تا درک مطالب عالیه غائی گردی مدت زمانی بیانات او املا کرد و نزد وی قرائت میکرد و من ضمن معانی مقامات از وی دیدم که خود علو شان او را دلیلی واضح و تبیانی لایح بود حکایت کرده اند که وی در ایام کودکی در گذری با کودکان بازی میکرد و سری سقطی از آن محل عبور میکرد چون محل را مستعد دید بدو توجهی کرد و گفت با تقول فی اشکریا غلام چه گوئی در سپاس خداوندی ای پسر گفت الشکر ان لا تستعین بنعمة علی معاصیه

پاس آن است که بگاه نعمت مبادرت کند بند بر نافرمانی سری از بیان وی تعجب نمود و گفت از آن میترسم که خداوند بهره فوراد بدان توقرار داده باشد جنید گوید چون سری صاحب نفس کامل بود همسوار ما از آن سخن ترسان بود و پیوسته در تهذیب نفس میکوشید تا وقتی دیگر بمجلس او در آمدم من نگاهی کرد و از من پرسید آنچه میخواست پس زیاد مسرور گشت گفت از خدای تعالی همواره میخواست سیمنودم که دو این من و او دوست و نیکوکار یا خویشی موفق برساند اکنون تو آئی که من میخواهم تو نوه و موفقی بهتر این است که امروز مجلسی بیارائی و خلق را باب موعظت بگشائی از آنکه خود را لایق آن امر نبینی یک روزی تقلل نمودم تا آنکه حضرت رسالت را در شب جمعه بخواب دیدم بوی من توجهی فرمود ما از زبان معجز بیان این کلام فرمودند تکلم علی الناس چون بیدار شدم پیش از صبح بدر خانه سری رفتم چون در کوفتم از درون خانه فریادی بر آورد که آنکه رنجتی تا ترا گفتند بکوی چون بدر رون نگرستم روی و چشم من ببوسید و گفت اکنون که اذن کلی یافتی در این کار در رنج منمای که بسی مصالح در این ضمن هست که بدیهی آن روز مجلس منعقد نمودم و آغاز سخن کردم این خبر در بغداد انتشار یافت از هر سوی جماعتی تزدمن بجهت استماع گرد آمدند در آن حال جوانی ترسا با لباس مسلمانان آمده در کنار مجلس بنشست و روی بمن کرد و گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله ﷺ اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله چه چیزاست تا بر حقیقت پیغمبر خدای که فرموده است بپرهیزید از تندی هوش مرد خدای چه دیدا و بنور پروردگار راست پس بجهت جواب سوال آن جوان ساعتی سر بزیر افکندم و دانستم که او بهدایت کرده شده است آنگاه سر بر آوردم و گفتم اسلام آور که وقت اسلام تو رسیده است آنجوان فی الحال اسلام آورد و جماعتی پرسیدند از کجا بحالت وی پی بردید گفت اگر این علم را تو انستی کهنن از کجا پوشیده تا آشکار گشتی یا فی قرد بل این حکایت گوید که اهل حال این حکایت را از برای وی یک کرامت گفته اند و احتمال دارد این است که وی اطلاع بر کفر آن جوان چه در ظاهر در لباس مسلمین بود و دیگر دانستن وی بر آنکه بی در رنگ اسلام خواهد آورد و نیز نقل است که او از کودکی زیاده تیز هوش و با ادب و با فراست و طلبکار اهل حال بود روزی از پیرستان بخانه آمد پدر خود را گریان دید پرسید که چرا گریه پدر گفت امروز از زکات مال قدری زر بتو خال تو سری فرستادم قبول نکرد از آن میگریم که بهره عرضش او در این پنج درم تلف کردم و این خود هیچ دوستی از دوستان او را نشاید گفت زر با من و تا بد و دوم پس زر با بستد و بخانه خالو رفت در کوفت سری از درون خانه صدا بلند کرد که کیستی خود را بشناسانید در بگشود زر با نزد وی نهاد و گفت این زر با قبول نخواهم کرد پس بدو گفت آن خدائی که با تو تفضل کرد و با پدرم عدل کند زر با بستان که فریضه ایست از جانب پروردگار سری از بیان او تعجب کرد و گفت خدای با من چه تفضل کرد و با پدرت چه عدل گفت با تو آن تفضل کرد که درویشی داد و با پدرت درویشی حالت عرضه داشت تا بدین آن عدل کرد که او را بدنیا مشغول گرداند اکنون این چیزی است که باید قبول کنی تا فریضه زکات از گردن وی ساقط گردد سری از سخن وی بسیار خوش آمد و گفت ای فرزند پیش از آنکه این زر قبول کنم تو را قبول کردم پس زر با قبول کرد و او را در دل خود جای داد و مضمون کلام جنید است که خواجه علیه الرحمه بنظم در آورد

در این عالم اگر سودی است با درویش خرسند است آنهی منعم گر دان بدرویشی و خرسندی

نقل است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقل است که مدتی ایام قبل از بعد از پدر دکان وی آبگینه فروختی و هر ساعت به دکان در شدی و پرده انداختی و چند رکعت نماز گذاردی مدتی بر این کار بود تا آنگاه حال بروی متغیر شد دکان با کرد و در خانه نشست و بر آن گوشه بود در آن گوشه بنشست و بیابانی بجره دل مشغول شد و بجاده در همین مراقبت باز گشت تا هیچ خبر خرق در خانه او گذر کرد چند سال همچنین بنشست چون نماز خفتن بگذاردی تا صبح بر پای ایستادی و بگفتی الله و با هوی نماز خفتن فریضه با مداد میگذاردی خود گوید که چون مدتی بر این نسق برآمد مرا گمان افتاد که مقصود رسیدم در حال با غیبی آواز داد که یا جنید گاه آن آمد که گوشه نشینی بنهی و بنهایم گفتم الهی جنید را چه گناه مدانی دیگر در رسید چه گناه خواهی بتر از این که تو هستی جنید آهی بر کشید و سر در کشید و گفت

من لم یکن للوصال اهلا فقل احسانه ذنوب

آن را که شایستگی پیوند و نزدیکی نباشد هر نیکی که کند بر او گناه نویسند پس در آن گوشه همچنان بنشست و همه شب تا صبح الله الله میگفت مخالفان حاسدان زبان در کار او دراز کردند و قصه او را با خلیفه المعتصد علی الله بگفتند خلیفه گفت بی مجنی او را منع نکنید و او را بحال خود گذارید خلق بسخن او رقه رقه در فتنه می افتادند باید اندیشه رفع فتنه شود در آن ایام کنیزکی از برای خلیفه آورده بودند در نهایت حسن و جمال که در بغداد بزیبائی او زنی نبود خلیفه بگفت تا او را بزیورهای زیاد گرانبها بیاراستند و جواهر نفیس بر او بستند لباس فاخر بر او پوشانیدند آنگاه مذ گفت که باید بجنان مکان نزد جنید روی و نقاب از روی خود برداری بدو بگوی که مرا مال میباید از دنیا و هم کرقه است آرزوی خدمت تو دارم که مرا بزنی قبول نمائی که در صحبت تو روی بطاعت حقتعالی نهایم و آنقدر کوشم توانی در این باب چیزهائی و چاپوسی کنی که او بر سبیل آید کنیزک فرمان خلیفه را قبول نمود پس خادمی را همه بنود تا بر اثر روی او آن کرده و آن جمال را شاید بنماید که حالت کنیزک با او چون شود کنیزک بگفته خلیفه بسنده روی در آمد نقاب از روی برداشت چون نظر وی بر روی کنیزک افتاد سر در پیش انگند کنیزک زبان بر گشاد و آنچه را بدو تسلیم کرده بودند بگفت بجای آورد وی همچنان ساکت بود و آن کنیزک الحاح میمنود و هر دم عضوی از اعضای خود را بدو می انگند چون حرکات زشت آن کنیزک از حد گذشت سر برآورد و گفت آه آه دراو دمید در حال بیتاب و جان بداد خادم خلیفه چون آن حال بدید بدرنگ خلیفه رفت و او را از آن خبر آگاهی داد جان خلیفه افتاد و از کرده پشیمان گشت و گفت هر که با بیگان آن کند که نباید کرد و آن بیند که نباید دید در حال بر خاست و بر در وی رفت با خود میگفت چنین بزرگی را ترک ادب است بر در خود خواندن چون خلیفه بسنده وی در آمد در کمال فروتنی گفت یا شیخ چگونه دولت رضا دارد که بعبثی را با آن جمال و کمال نابود نمائی گفتای خلیفه تو را شفقت بر مؤمنان چنین است و امارت ایشان را بخواهی ریاضات و مجاهدات چندساله مرا بر باد دهی من در این درنگستم او گفت که بستانده او گفت که پس خلیفه از گرده بر نزد او معذرت خواست و بمحل خلافت معاودت نمود پس از آن کار دنیا بالا گرفت و صیت کرامت آوازه فضیلتش در اقطار عالم برفت و اشتهار و اشتهار یافت و در ترجمه وی نگاشته اند که او از بدایت حال جامه بر رسم علمای عصر پوشیدی و از طریقه ظاهر شرع از ره خارج نگشتی و قتی مریدان وی بدو گفتند ای پیر طریقت چه شود اگر برای خاطر اصحاب خود مرقعی در پوشی گفت اگر بدانستی که بر قطع

کار

کار بری آید از آهن و آتش مرقع ساختی و در پوشیدی و لیکن هر ساعت در باطن می بایستی

لیس الاعتبار بالخرقه انما الاعتبار بالخرقه

کرامت بحرقه خلق نیست بر تسبیح و سجاده و دلق نیست

خود حکایت کرده است که من در بدایت حال اخلاص از مجانی آموختم که وقتی بیکبار بودم مرد مجاهم موی محاسن خواجه را اصلاح میکرد بدو گفتم آیا موی سر را نیز توانی بی اجرت از بهر خدای بستری گفت تو انم و نیت دارم و چشم خود بر آب کرد و آن خواجه را گاه تمام بگذاشت و گفت برخیز که چون حدیث خدای آمد آنجا کار باید کرد پس مرا بحرمت تمام بنشانید و بنوبت بر سر موی من او دیم بستر پس کاغذی بیرون آورد که در آنجا قرائه چند بود گفت این را بگیر و بحاجت خود صرف کن من با خود نیت کردم که اول قومی که مرا بر سبک باد دیم پس در همان چند روز از بصره بیکزه زره افرشتاد. نبرد اشتم نزد آن مرد بزدم گفت چیست گفتم نیت کرده بودم هر نوبتی که اول مرا بر سبک بتو دهم گفت ای مرد گرا از خدای شرم نداری نه تو گفتی از برای خدای موی سر مرا بستروی من تیز از برای خدای گرد م و حال چیزی آورده که در عوض بن وی پس پرسیدم من که چگونه در نفس که در دادوده اروی او گرد و کرباس گفتم آری چون مخالفت او کنی در دادوده اروی او شود پس از نزد من برخاست بر فت مرا از ارادت و اخلاص وی زیاده تعجب حاصل آمد و هم خود حکایت کرده است که در شب تاری بقصد طواف داخل مسجد الحرام شدم کربی مانع و جمعیت خلایق طواف بسل آورده ناگاه کنیزکی دیدم که مشغول طواف است و این اشعار میخواند

ابی الحب ان یخفی و کم قد کتمته فاصبح عندی قد اناخ و طنبا

اذا اشتد شوقی نادم قلبی بذکره وان رمت قربا من حبیبی تقربا

ویبعد فانفی ثم احیا به لذ ویبعدنی حتی اقول اغتربا

یعنی صبر باز زدم و پنهان میدارم دوستی او را که بسا آنگو پوشیده ماند پس صبح کرده نزد من در حالتی که خوابانیده بود و طبقه دوستی را بر در سرای دل من دست محکم بسته بود هر گاه که شدت گرد و آرزومندی من چیران میگرد و دل من بیاد او و هر گاه خواهان آن او گردم نزدیک میکند مرا بخود آشکار میشود نابود میاز و مرا بعد نزد میگرد م بیاد او و بیخبری نزدیکی او بمن روی مینماید تا آنگاه که راحت میسر باید بیت من و مشتاقی آید پس نزدیک او رفته بگفتم ای کنیزک آیا ترا شرم از پروردگار نمی آید که چنین موضع و این مکان اینگونه اشعار میخوانی آنگاه نگاهی بمن نمود و گفت ای جنید

لولا اتقی لم ترنی ایجر هیب الوسن

ان التقی مشتهدنی کما تری عن وسنی

افنی من وجدی به فحبه هستنی

اگر و ان وقت که بیهده دمان در خوابند مرا خوابی میسود در این مکان نمیدیدی مرا و از خوبی خواب و راحت آن دوری نمیجستم چه خواب

گوئی

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنید بغدادی

(۲۵)

کونی از دیده‌های من که نخست چنانکه دانی از من نوری نمود و سیگریزم از وجدی که از او بمن رسید و چه دوستی را مرا حیران نموده است پس گفت ای جنید تو بطواف خانه آمد یا بطواف صاحب خانه گفتم بطواف خانه پس سر خود بسوی آسمان کرد و گفت سبحانک ما اعظم شأنک فی خلقک خلق کالا حجار یطوفون بالاحجار پس این اشعار گفته برخواند

یطوفون بالاحجار حول قبورنا ... الیک وجهنا فی قلوبنا من الصخره

وما هو الا لم یروا من اشبهنم ... وعلوا محل القرب فی باطن الفکر

فلو اخلصوا فی الود غابت صفاتهم ... وقامت صفات الود فی الحق بالذکر

یعنی میگردند پیرامون سنگها چشم دارند نزدیکی پروردگار را گمان دارند که بسوی او سه روند و آنها را دلسازی است سخت تر از سنگ بزرگی نمی بینند کدبی آرام و سرگشته اند در بیابان بی آب هلاک از اند و وسوسه دیگی آیند در جای نزدیکی با بینانی خیال اگر صافی کردد در دوستی از نظر پنهان شود صفات آنها و برپای میدارند صفات دوستی را در درگاه پروردگار بذکر و یاد حق سبحانه و تعالی در خبار روی آورده اند که روزی شبلی گفت اگر حق تعالی در قیامت را مخیر کرداند میان دوزخ و بهشت من دوزخ را اختیار کنم از بهر آنکه بهشت مراد من است و دوزخ مراد حضرت دوست و هر که مراد خویش را مراد دوست خویش کند نام مرد باشد چون این خبر را بدان عارف کامل رساندند گفت شبلی کودکی کرده است اگر مرا مخیر کنند بچیزی خود خویش را نکنم که گویم بنده را با اختیار چه کار هر کجا که فرمایی بروم و هر مکان که بداری بیاسایم من آن خواهم که حضرت تو خواهی و از این حکایت ارشاد میشود مرید را بترک اختیار خویش و هم از خبار اوست که نقل کرده اند که وقتی یکی از بزرگان را اهل حال بسنده روی میرفت در بین راه ابلیس را دید که سیگریخت چون بآن عارف کامل رسید دید بر کمی خشم کرفته و در سیاست میکند چون بنشست و صحبت از هر سوی در پیوست بوی گفت ای شیخ در خبار دیده و شنیده ای که ابلیس بر فرزندان آدم آنکاه چیره کردد که او بخشم آید و این عجب است با آنکه تو در خشمی ابلیس سیگریخت گفت بندانی اکر ما در خشم شویم خشمی است بجوزیه بعیر چون چنین است بر ما او دست نتواند یافت

خشم ما و حلم ما الله و بس ... جمله الهیم باقی آن هوس

چون بر دیم از خود اسپس بو البشر ... حق بود مارا همه سمع و بصر

چونکه ما نیستیم آندم زخوست ... پیش اینده هر که دم زد کافر است

چون چنین است ابلیس از ما کریزد و کریکا خشم ما اکر نه آن بودی که حق تعالی امر فرموده است که بکویم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من هرکز استعانت بخواستمی او را بر شمال قدرتی نیست و پاید حق تواند از اطراف آکنده باز این بیان ارشاد فرموده است مرید را که هرکز در مناقض و اهل سیر و سلوک چون بمقامی یافت و وساوس شیطانی را بر او مأثیری نیست نقل است که شبلی روزی در مجلس وی نشسته بود در آنحال کفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم کفت کفتار بزبان کار نشکدلان است و نشکدلی از نشانه‌ها شان خاصه بود بقضای او دست بینی آنچه رسد از نیک و بد باید شاکر و صابر بود بقضای الهی و راضی باید کردید و نیز حکایت کرده اند که وی چون در توحید سخن بر اندی کرد

جنید بغدادی

(۲۶)

عبارتی دیکر و بیانی تازه تر آغاز کردی که فهم هر کس بدان نرسیدی روزی شبلی در اثنای استماع کفت العارف یتکلم من فیضان سره و وی کفت ای شبلی اکر خدا غایب است ذکر غایب غیبت است اکر حاضر است و حضور حاضر نام او بردن خلاف ادب است و نیز اکر حاضر است

در مناجات بی زبانان کی ... هرچه خواهی کو دلت کم شای

و از این بیان ارشاد کرد است مرید را بر اینکه در مجلس مرشد همه باید کوش بود و جمله هوش و هوای نفس باید بطلب تو ب و دفع عقاب رفت آباد ذن و توجه حرمت نقل است که وقتی در جامع بغداد جنازه بکذاشتند بودند و جماعتی از مریدان و غیر ایشان بر آن جنازه و نماز کذارند در آنحال فقیری کرتا و سلاح از وی طلبیده بود و بر جنازه از زمان تا آن زمان سخنهای آن عارف کامل را بخاطر داشت کرد این مرد در اهل صحیح و اعضای عیب است اکر کسب نمودی و قوت تو آن بر خود نپسندیدی بهتر بودی چون بخانه رفت و از فرایض و اوراد فراغت یافت تشنکی کرد و بخفت همان شب در خواب دید که خوانی کسترده و طبقی در پیش او نهاده اند چون سر بر داشت همان مرد سائل را دید بر طبق نهاده اند کفتند از این کوشت بخور کفتم من هیچکونه کوشت آدمی بخورم کفتند پس چرا کوشت بن آدم بیکانه را در مسجد مسلمانان خوردی خود کفته است و انتم کرهتموه آنچه کرا از آن ابا خاطر کذشت غیبتی بود و ملت آن آنکاه بر خاستم و طهارت کردم و دو رکعت نماز کذاردم و بطلب آن مرد بیرون آمدم او را دیدم بر لب دجله نشسته و بعضی تر و ریزنا که جمع کرده بود بر سر آب کرفته و میخورد پس بر او آورد و کفت ای دیدی که بدوی را میردم کفت ای جنید تو بکری از آنچه در حق ما اندیشیدی کفتم آری مرا کلان کفت اکنون برو و پس در حق بندکان حق بهیچ خیال مپندیش این آیت بر خوان هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما تفعلون او است آنخدائی که توبه از بندکانش میکند و از بدیها میداند آنچه میکنید پس کفت ای جنید خاطر نکاه دار و یک لحظه از خود غافل مشو کرا بسیار باریک است و از این حکایت ارشاد کرده است مرید را بر آنکه بی تأمل باید در حق بندکان اندیشه در خاطر کذرانید چنانچه امری در باطن خود کمان نتوان برد و از غرایب حکایاتی که خود نقل کرده است این است که کوید شبی ابلیس را در خواب دیدم کفتم ای ملعون از دکفتم این چه حالتی است ترا و چرا از خلقت نیکوتی از خلایق کفت ایشان اکر می بینی چکونه توان در حرکت آدمیان در آورد و اکر بشد کرایشان را آدمی مخصوص است از آنکه نمایشی نیشد حرکات افعال مانند آنوقتی که با کوی بازی میکنیم اما آنهائی که با کوی بازی میکنیم غیر از این جماعتی است کفتم آن چه طبقه از مردمانند کفت آنها جماعتی هستند که اعتکاف کرده اند بکان خود در مسجد شونیزیه بدنهای خود را بخوف و سینه‌ها سوزان کرده اند بکان آنکه الله تعالی را می طلبند با آنکه در اقوال و افعال خود کاذب اند کوید در آنحال از خواب بیدار شدم و بحیرت آن حرف روی بمسجد شونیزیه نهادم سه نفر را در کوشه مسجد دیدم چون مرا دیدند سرهای خود بر فرق فرو بردند آنکاه دیدند کفتم من روی بآنها نمیدهم کفتند از خلقان اطلاع پیدا نمایم یکی از آنها سر خود را بر فرق بیرون نهاد کفت ای جنید بر حکایت ابلیس صفت در مشو کرا اقوال آن مردود مرد اضلال نکرای اندازد و از این حکایت ارشاد کرده است مرید را بر شمردن مقامات اهل حال و رد اقوال ایشان ضلال و کرامات و تأویلات و تخویفات و حکایت کرده اند که سالها میکذشت طالب آن بود وقتی ابلیس لعین را بر در مسجد ایستاده بود م دیدم پیری از روی آید از دیدن وی مرا خشمی کرفت و از بر سیدم تو کیستی کفت

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنید بغدادی
(۴۴)

اندیدن تو غوغی در دل پدید آمد گفت من آنم که سالهای دراز آرزو داشتی که مرا ببینی گفتم خواهم دانم تا چه چیز باز داشت ترا از سجده آدم گفت یا شیخ تو می پسندی غیر او را سجده کنم گوید من در جواب تحیر بماندم ندا آمد که او را گوی که دروغ میگوئی اگر تو او را سجده میکردی فرمان او را تیز منقاد بودی و از امر او بیرون نرفتی و با تقرب میکردی پس چون این کلام بشنید فریادی کرد و گفت ای جنید بنده که را سوختی از نظر پدید کردید و بتر از غرایب بگمانی که خود قتل کرده است این است که گوید هر یکی از اشعار خود وقتی که دارم بشب که وقت افتاد بر در خانه یکی از بزرگان آشنا عبور کردم عمارتی دیدم که در خوبی و استحکام بنا عدیل و نظیر نداشت و در خوبی و صفا بدیش میزبود جماعتی از بنده و آزاد بخدمت مشغول و در نعمت و خوبی حال مستغرق و از بعضی از غرفات آن خانه

صدای جاریه بگوشم بلند بود. و این اشعار میخواند

الا یا دار لا یبکیک حزن ... ولا یبیت بساکنک الزمان

فنعم الدار انت لکل ضیف ... اذا ما الضیف اعوزه المکان

یعنی ای خانه خالی بیگانه از هیچ راه داخل نشود بر تو اندوه و بر اهل تو نرود تا تو باشی تو را نیاید بر او بازی بنا یکه بیگانه ازو بهتری از برای مروارید ی که آن میهمان را روی نیاز و حاجت بدان مکان خواهد بود کوید زمانی بر این برگذشت وقتی دیگر که آرزو میدان خانه افتاد دیدم که آثار خرابی بدان خانه روی نهاده و جای بجای سپیدی بر دیوار پدید آمده و آیات خواری و زوال از آنجا ظاهر بود و این

بحکم مضمون اشعار شاهد حال این بیان است

ذهبت محاسنها وبان شجونها ... والدهر لا یبقی مکانا سالما

فاستبدلت من انسها بتوحش ... ومن السرور بها عناء دائما

یعنی برف نیکوئیهائی که در آن خانه بود و نزدیک شد در آن جایگاه را غم و اندوه و از آنروی که روزگار نیگذارد پایندگی جایگاه بحالت اصلی خود بجای انس و سروری که در آن مکان بود اندوه و ترسی از برای صاحب او ست و نیکو نباشد آن شادی که جای بازگرداند و بستی شود و جالیدن داغ بخاک ندامت گوید از کی از اهالی آن کوی تو آگاه نبودم از آنجا خاذ کفت صاحبش کجا رفتی و با وکالت بود و این بگفتی که می بینی به انبار روی کرده است که خود از ظاهر حال معلوم است پس آن در را که بجاگاه کهنه نیند کوقتم جاریه از اندرون خانه با صدائی ضعیف جواب داد گفتی که بنده نه گفتم غرض آن است که با تو آن بیت و سرود را آن آمد و شد و آن خدام و غلامان چه شدند جاریه را از گفت من گریه دست داد و گفت ای شیخ کاتوانیه علی سبیل العاریه ثم تستقلم الا قلیلا ثم ارحلت عنا و بذلت عادة الدنیا ترحل بعد سکن فیها و تبقی الی من حسن الیها گفتم ای جاریه سبب پرسش من از این خانه این است که وقتی گذارم بدین جایی افتاد صدای جاریه ئی شنیدم از این خانه که تغنی میکرد و این بیت میخواند الا یا دار لا یبکیک حزن الخ پس دیگر باره بگریست گفت خدای سید اند که منم آن جاریه باقی مانده است از تمام اهالی این خانه غیر از من پس وای بر آنکس که عزت نیابد و بسعادت نرسد و نیوی فرخنده گردد گفتم با این حال که ترا ست بر بعضی امور اطلاع

جنید بغدادی
(۴۳)

داری چون است که بتمنائی در این منزل خراب منزل گزیده گفت ای شیخ این کلام تو مرا سخت بر نخاست بگمان من آن بود که این مکان را احباب است و دوری از آن سخت تر از او لو الالباب آنگاه این اشعار برخواند

قالوا الفت وقوفا فی منازلهم ... وقلت ذلک لا یشفی تحلمها

فقلت والقلب قد حثت اضالعه ... والروح تنزع والارواح تبتدلها

منازل الحب فی قلبی معظمة ... وان خلا من نعیم الوصل منزلها

فکیف اترکها والقلب یتبعها ... جاء الزمان الذی قبل الیوم بنسلها

گفتند که پوستگی هم رسانیدی و بماندی در جایگاه و دوستان چون است که روح تو را نیستی نیست و تحمل آن سختی گفتم آنان را که دل در هوای دوستان بصدا دری آورد استخوانهای پهلو هایش را و روح بیرون میرود و اندوهمندی میگذارد جایگاه و دوستی در دل من زیاده فضا و بزرگ است و هر کاه بگذارد آن جایگاه را و بیم وصل او را متزل است چگونه تواند جایگاه را از دست بدهد دل در پی دوستی آن است که قبل از چنین روزی در آنجا نزول نموده است شیخ چون این مقالات از آن جاریه بشنید دست تحیر بدندان گزید و برقت از این حکایت ارشاد کرده است مرید را بر سیلی دنیا و بی ثباتی و بیقدری آن موافق کرده و ما یه و الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون و نیست این زندگانی دنیا مگر شغولی بیهوده و بازیچه پس باید دانست که سرای آخرت در آن زندگانی ابدی است اگر نیک در یابند آن را که گفته است

ومن یجد الدنیا یعش بلبه ... فسوف لعمری عن قلیل یموتها

اذا اقبلت کانت علی المرء حسرة ... وان ادبرت کانت کثیرا همومها

چگونه نیکو توان یافت عیش دنیا و خوشحالی بدان را چه بسا خواهد بود که از کم آن مرد بر نج در افتد هر گاه که پشت نماید بر مرد جز حسرت را نامی نیست چون روی آرد سبب زیادتی هم و غم خواهد بود و هم در این معنی است از قول شافعی

ومن یذق الدنیا فانی طعمها ... ویسیق الیاسا ذبها وحذابها

فلم ار لها الا غرورا و باطلا ... کما لاح فی ظهر الفلاة سرابها

وما هی الا جیفة ... یستجیلة ... علیها کلاب همهن اجتذابها

فان تجتنبها کنت سلما لاهلها ... وان تجتذبها نازعتک کلابها

یعنی کیست آن کس که میخندد مزه دنیا بر من چشیده ام مزه آن را و مرا بکسان بود در مذاق شیرینی و بر نرخی آن نمیدهم در آن گرفتاری و حیرتا بود ی چنانکه ظاهر میکرده و دیگرهای بیابانها سراب نیست آن دنیا گمرهزداری گذیده که جمع گشته اند بر آن سگانی که خالشان کشیدن است آن مردار را بسوی خود اگر دوری نمودی از آن مردار گردیده و دوستی او را تحمل نمودی با تو خواهند کوبید ایا دنیا و اگر بگذاری بسوی خود میکشند و بیرون می آورند آن جماعتها از دست او و هم در اخبار آورده اند که مزبدی داشت در بصره که همواره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در خلوت نشستی با کار او و او کار مشغول گشتی گر گرد از اندیشه گناهی در خاطرش گذشت همان روز چون در آینه نگاه کرد روی خود سیاه دید در کار خود متحیر بماند و هر حیلتی از برای رفع سیاهی روی خود نمود سودی نبخشید از شرم روی خود کس نمیتوانست به روز برآمد سیاهی خود خود خود دید شد گشت در آن حال یکی در بزد از درون خانه فریاد برآورد و گفتی گفت نامه از مرشد تو جنید آورده ام چون نامه بگرفت برخواند شیخ بدو نوشته بود که چرا مانند نوحی گرایل بسر و سلوکی در حضرت عزت با ادب نباشی که امروز شبانه روز است که ملائکه ای باید کرد تا سیاهی روی بسپیدی تبدیل شود و ازاین حکایت ارشاد کرده است مرید را که اگر بنیاید مرد سالک در خیال نافرمانی بر ضمیر گذرد و هم بداند که مرشد را از حال و حالت او غفلتی نیست و در هر حال او را مواظب و ناظر است و قتی او را گفتند که کیی از اهل سیر و سلوک بجایی تا سرا زانو برده نشسته بعتقد گان بسیار در او افتاده اند و او را از آن خبری نیست این حالت را تمام جمع الجمع توان گفت شیخ گفت هرگاه بدان حال دوام و مقاومت نماید او را آن مقام نباید بدان درجه رسید و نیز حکایت کرده اند که کیی از مریدان امیر انافرمانی سرزد از نجابت آثار برفت مدتی بخانقاه در نیامد تا روزی ای در بازار بیگانه شت نظرش بر آن مرید افتاد مرید چون شیخ را دید از شرم گریخت روی باصحاب کرد شما بخانقاه باز گردید و او را طلب کنید او را طلب کردند نیافتند پس شبانه تمام در طلب مرید برفت مرید باز پس نگریست شیخ را دید که قدم گرم کرده می آید او را دیده تندتر و تا بجایی رسید که راه بجایی نداشت از شرم روی بدیوار نهاد و در آنحال شیخ بدو رسید و گفت ای شیخ کجایی آی گفت تا آنجا که مرید را بجایی دیوار آید که شیخ در چنین جایی بکار آید پس دست او را گرفته بخانقاه باز برد و از گذشته استغفار کرد اصحاب چون آنحال بدیدند تعجبی در آنها پدید آمد بدان سبب بسیاری از گذشته توبه کردند و ازاین حکایت ارشاد کرده است مرید را بر آنکه بگاه زلت باید طلب عفو نمود تا گناه از حرکت خاطر شخص را با نویسی دست بدو نقل است که آن عارف کامل با مریدی بسوی بادیه شد مرید در اطراف اجیب قبا پاره بود آفتاب بر گردن او بسیار تابش گرفت و زخم شد و خون جاری گردید در آنحال بر زبان وی گذشت که بار شیخ امروز روز کرامت است تا مرا از این رنج و صعوبت خلاصی پدید آید شیخ بنظر بیت در او نگریست گفت اکنون از من دور شو که تو از اهل صحبت و سر و سلوک نیستی او را مهجور گردانید و ازاین حکایت ارشاد کرده است مرید را بر صبر و تفویض کار بدست مرشد و طلب نکردن در وقتی که موقع طلب نیست حکایت کرده اند که او را مریدی بود که از مرید خویش عزیز تر داشتی و بدو نظری مخصوص داشتی دیگران بروی رشک میبردند و حسد میخوردند شیخ نفراست دریافت و بدانا گفت جای حسد نیست چه سعادت او دیگران را اندک مراتب سیر و سلوک از بیشتر است تا روزی شیخ بیست مرغ بگفت بیاورند و مریدان را بخواست گفت هر یک از شما باید یکی از این مرغها را ذبح کنید اما در جایی که کسی در آنجا نباشد و یکدیگر از هم بدان مرید او را دیده رفتند مرغ را گشتند و آن یک مرغ را زنده باز گردانیدند شیخ گفت مرغ خود را چرا زنده باز آوردی گفت چون گفتید جایی باشد که کس نبیند هر جا سر حق تعالی بیند جایی نیافتم تا او نبیند شیخ بدان گفت نیک دیدید که او را ادراک و فهم تا چه پایه است مقام شناسائی او بچه درجه دیگران بر گذشت شیخ تصدیق کرده از آن خیالی که کرده بود توبه کرد از آن حکایت ارشاد میشود مرید بر توحید و یگانه خدای تعالی بندگان را در هر حال ناظر است پای نتوان از طریق مستقیم بیکسو نهاد نقل است که هر زمان آن عارف کامل در جذبه او روزی بود با بیرون رفت بگرفتند دست راستش بریدند پس دیگر باره بدان محل

یافته شش پای راستش را قطع کردند دست چپ پای چپ او را هم قطع کردند پس از آن دیگر باره بروی او را گرفتند شش در حبس بر هوا او را معلق بیاویختند در آنحال شیخ با اصحاب از آنجا عبور میفرمود شیخ از دیک رفت و پای آن نور را بوسید و با اصحاب بگذشت یکی از خواص مریدان از او پرسید این چه حالت بود که از مرشد کامل نسبت باین دون پسند زد گفت اگر در راه سیر و سلوک قدم خواهد ماند این دون بیچاره که در کار خود مرد نبود و است که آنکار بکمال رسانید و سر و سر آن کار کرد از این بیان شیخ ارشاد کرده است مرید را بر اینکه در جهد و طریق سیر و سلوک و فرو نگذاشتن و منصرف نشدن از عمل حق و هم غرایب حکایاتی که در اخبار روی نقل شده است این است که وقتی سلمان فارسی با کفار جهادی اتفاقی افتاده در آنوقت او را هشت نفر از مریدان او بود که از خواص مریدان او محسوب میشدند بخیال آن افتادند که بادی بجهاد روند پس خیال خود را آنوقت او را بدانسوی شدند چون صف کارزار آراسته شدند جهادی از کفار بیرون آمد و آن هشت نفر را یک یک طلب کرد گویند من کفاری ستاده بودم دیدم ناگاه موجی در هوا پدید گشت هر یک از آنان را که شهید میشدند در یکی از آن موج جا مینهادند تا آنکه هشت موج بر گشت من با خود خیال کردم که شاید آن موج از آن من باشد در صف کارزار شدم در حال آن مبارز که اصحاب را کشته بود نزدیک من آمد گفت باید تو بیفتاد و شوی قوم را ارشادی کنی من او را خداوند هدایت نمود و از شهادت بایمان حقیت اسلام بر من آشکار گشت و السلام بر من عرضه کن گوید السلام بر وی عرضه کردم پس جان تسلیم کرد اصحاب را کشته بود بر کفار حمله کرد و هشت مبارز را از پای در آورد و شهید شد او را در موج نهادند از نظر ناپدید گردند مرا از آن سعادت تعجب حاصل گشت و ازاین حکایت معلوم میگردد حسن ظرفیت و پایان حقیت که سبب نجات و عاقبت نیکوی مرد است در دنیا و آخرت و قتی یکی از علویان از مالی کیلان که مشهور بسیستان است مصری بود عزم حج حرکت کرد چون بیغداد رسید نزد آن عارف کامل رفت از او پرسید از کجائی گفت از گیلان پرسید از فرزندان کیستی گفت از فرزندان امیر المؤمنین علی گفت پدر تو دوشیزه نیز دیکی کافران دیکی بنفس چون قرعه بر فرزندان بزرگی که ام یک را کار بیفتاد چون این کلام بشنید بگریست گفت حج این بود که کردم اکنون مرا بخدای راه نمای گفت بدان که این سینه تو حرم خاص خداست تا توانی حج نامحرم سینه که حرم خاص است او مده گفت کلام حق را بر من تمام کردی و آنچه باید بدانم دانستم و ازاین حکایت ارشاد کرده است مرید را بر آنکه حج تصفیه باطن است و صدق نیت و اخلاص و چون اینها در کمون وجود نشد حج آب و گل است از روی صفای دل و آزمایشی تحقیق باید نقل است که او را مریدی بود قبل از آنکه در مقامات سیر و سلوک تکمیل یابد در نظر شیخ گذشت که مرا پدید است احتیاج نیست و من خود بدرجه کمال رسیده ام باید در گوشه بعبادت و تنهائی گذرانید تا بجائی رسید که بعضی چیزها در نظرش آمد و برخی حالات در او پدید گشت از جمله شبی چنان پدید آمد برای او تختی زرین می آوردند و جماعتی با لباسهای زرین حامل آن تخت بودند و میگفتند بر این تخت بنشین که تو را سزاوار است قبول کرد و بر آن تخت می نشست و او را میبردند تا بکناری خوش و خرم با آبهای روان و قومی با صور تهای نیکو بخدمت او مشغول میگشتند و انواع اطعمه حاضر میساختند پس از آن بجواب و قتی چون پدید ارشدی خود را در صومعه خویش دیدی ازاین حال در وی کبری عظیم پدید گردید و بدعوی برخاست و منتشر ساخت که هر شب ایشت میبرند و انجیل و تکریم که من فرو گذاشت نمیشاید تا رفته رفته بدان عارف کامل رسید بر خاست و بدر صومعه وی رفت او را دید با تقریبی تمام شیخ بنشست در ثنای صحبت آن چیزها که شنیده بود از او دی پرسید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از برای شیخ نقل کرد شیخ گفت ای پسر چون ایشان سی گویی و حمل بر حوزه افتاده است بعضی چون شب در رسید و او را بدان تفصیل که اشارت رفت بزد و قدری مسکر بود آنچه را که شیخ گفته بود تجربتی حاصل باید و گفت قول ایشان تو هم که در اطراف تخت وی بودند فی الجمله بخورد شیخ و بر قدح چون یک دو قدح نظر کرد خود را در مزبله یافت گفتا ای نفس تو میگر و سلوک مشغول شده و از این حکایت ارشاد میشود بر اینکه مرید تا از نفس خود بالتمام کامل نرسد خود نتواند تنها بریاضت و طریق سیر و سلوک پردازد و چون پیر شده خواست که در این طریق قدم نهد آن اعمال بیهوده و اعمال باعث گرانی خاطر او بود و هم ازین حکایت معنی حکایت شده است که وقتی از مریدی خلاف سر طریقتی در وجود آمد از خانقاه بیرون رفت در مسجد شونیزیه نشست و او را عقیدت این بود که تواند تنها طریق سیر و سلوک بسپارد روزی شیخ را گذر بدانجای افتاد نگاهی بوی نمود در حال از جای خاست و بیتاب و دستش بشکست و خون بزمین جاری شد و از هر قطره و نقش او پدید آمد شیخ گفت یک جلوه گری میکنی یعنی بمقامی رسیدی که هر گونه کرامات در وی کرما تو برابر اند در این ولا مردی بزرگ باید تا بمقصود برسد من مرشد در جان های کار گر شدنی الحال بخت جان او شیخ او را تعمیر کرد بخاکش سپرد و پس از مدتی آن مرید را بخواب دید پرسید که چونی گفت پس از آنکه از طریق سیر و سلوک منحرف گشته بودم بطریق مستقیم افتاده و بسر منزل مقصود رسیدم از این حکایت ارشاد میشود بر اینکه بی مرشد کس بطلب گوهر حقیقت نشتابد که فراچنگ نخواهد توانست آورد و هم بطریق ضمنی حکایت کرده اند که وقتی آن عارف کامل بر هفت مشغول بود مریدی در اثنای کلام هفت را بشنید بر گردید شیخ او را منع کرد و گفت اگر یکبار دیگر هفت را بزبان تر از این مجلس مهجور گردانم پس شیخ بر سر سخن خود رفت و آن مرید خود را نگاه میداشت آنقدر که قحط برف بیفتاد و هلاک شد پس از لحظه نیک بدیدند در میان آن خاکستر شده بود و از این حکایت بری آید که آتش محبت در درون وی چنان شعله بود که چون از لطمه ای آن او را منع نمودند بجهت طاعت مرشد نتوانست صدا بلند کند در لحظه کالبد هستی او را بسوخت و دلیل است این حال بر زیادتی طلب و شوق مرید نقل است که حلی بن سهل نامه نوشت بجنید که خواب و قرار نشان عشق است رسم این است که محب را خواب و قرار نباشد اگر بخشید از مقصود باز ماند از خود و وقت خود غافل گردد چنانکه حق تعالی بداود پیغمبر وحی فرستاد و گفت دروغ گفت آنکه دعوی محبت کرد و چون شب در آمد بخفت و از دوستی من بپرداخت و جواب نوشت که بیداری با منافات است در راه حق و خواب بطاعت بر باس آنچه بلی خشیار را بود از حق بجا بتر از آن بود که با خشیار را بود از بابی که الهم موجبه شن الله صلی الله علیه و سلم یعنی از عرفا از آن عارف کامل عجب کردند او را صاحب مقام صحو بود است این نامه تربیت اهل سکر میکند تواند بود که اینجا معنی این حدیث خواهد که نوم العالم عبادة یا آن حدیث خواهد که تمام عیناي و لا تنام قلبي و هم در حجاری آورده اند که وقتی دزدی بجانب او در آمد پنج سیر معنی در آنجا چیزی نیافت بر داشت و برفت و روز دیگر شیخ در بازار میگذشت پیرهن خود را دید در دست کسی که بدلالی میخواست بفروشد دلال میگفت اگر کسی تر ابشناسد که پیرهن از شیخ دزدیده ای قیمت او چند بود شیخ نزدیک او رفته دلال گفت من او را می شناسم و گواهم که از آن اوست دلال قیمت او چند دینار دیگر از بشناسانید شیخ گفت هیچ نمیخواهم که از آن اوست دلال بیتابی بنمود و گریان شد و گفت ای پیر این پیرهن را بمن بفروش شیخ گفت بتو بخشیدم و در کار خود مرد بود و آن کار بجای رسانید و سر و سیرت آن کار کرد ی اصحاب کمال آمدی بلکه خود جنید ی و از این حکایت ارشاد میشود بر صبر مرید بر ادا و بیرون کردن دلال

از طبع

از طبع نقل کرده اند که پیر و سلوک دیگر آمد و گفت پسرم مدتی است بسفر رفته و هالی من تا باز گردد شیخ گفت صبر کن پیرزن برف روزی چند صبر کرد و باز آمد شیخ گفت صبر کن تا چند نوبت صبر فرمود روزی پیرزن بر شیخ آمد با صبر ارفرمود گفت یا شیخ دیگر هرگز صبر نخواهم کرد گفت اگر چنین است و راست بگوئی پسرت آمده است که خدای تعالی صفت باید این بخصوص از دعاء و کشف القلوب آن زن در حال تبدیل بخانه رفت دید که پسرش از سفر باز آمده است و از این حکایت ارشاد میشود مریدی که چون صبر و بنهایت رسید آنگاه وقت آن است که دامن کشایش بدست گیرد و قتل است که وقتی بزرگی از کرسنگی و برهنگی خود در نزد او حکایت کرد وی نگاهی کرد و گفت این دانسته باش و کرسنگی و برهنگی مده الا بصدیقان و دوستان خود و تا توان که جانی را پر از شکایت کنند گفت یا شیخ اگر مرا چنین دانی بر این دو بیش از این صبر کنم و کلام تو را از برای خود مرشد قسم ارهیم و هم نقل است که یکی از تو انگران صدقه خویش بر صوفیان نهادی و گفتی که ایشان قومی هستند گرد روی جهانی ندارند بر خدای چون ایشان اعتماد پدید آید خیال ایشان پراگنده شود از حق تعالی باز نخواهد من یک دل اگر بخدای چرکم و دوست تر دارم از هزار دل که هست ایشان دنیا بود این سخن از آن شخص بجنید رسید گفتا این دوستی است از دوستان خدای پس از روزگاری چنان اتفاق افتاد که آن مرد بمفلسی شد و پریشانی زیاده بدو روی آورد و قسمتی از وجوهی که بتر دآن عارف کامل میآورد ندای از مقصود و غیر بتر دوی فرستاد و بخوبی بنوشت و گفت نجات در راه خدای بنیان نخواهد کرد آن مرد چون وقت کرد و جواب نوشته بود دید و آنقدر بود که بدریشان داده بود و بتر از غرامت اتفاقاتی که حکایت کرده است این است که گوید وقتی در بغداد او گذارم افتاد بدیدار قراطین در آن حال شنیدم آواز جاریه ای که تغنی میکرد و چون گوش فرا داشتم این اشعار میخواند

اذا قلت لا بدی لجسمی من الهوی	تقول لنا لا بد للجسم من لب
وان قلت هذا القلب حسبی فانه	یقول فما یغنی الهوی بعد ذهب
وان قلت اذ ذهب فقد جمعیته	فما بک ذنب لا یقاس بذنب

آنگه گفت بفرستید و برای من دوری را جامی بیاورند چون بیاوردند بدو دادم و بنوشید و دستمزد او را بدو دادم و گفتم این دل میسوزاند آتش عشق میکوشد مرا با تشنه عشق روشن میکند و دل عاشق اگر بگویم من گناه کرده ام جواب مرا بر کوی زندگانی دوگانه است او را باکی نتوان بر ابر نمود پس مرا از نشنیدن آن اشعار تغیر حالت پدید گشت و آن حال صاحب خانه بیرون آمد و گفت چه چیز سبب شد تغیر حالت ترا دامی آقای من گفتم از این صداها ئی که از اینجا نشنیدم گفت آن صدای جاریه ایست که ملک من است و آنگه او را بسه گرد م تو بهر قسم که در باره او حکم کنی طاعت خواهد کرد گفتم از تو قبول کردم و اینک او را و او را خدا آزاد نمودم پس آنچه از بخانه یکی از اصحاب من رفت خداوند با قسمه زند صالحی عطا کرد کسی خ چاپی خود گذاشت و در سیر و سلوک بمقامات کمال رسید و این حکایت بر مقام آن دلالت کرده است که هر کس او را هر لباس چون توفیق سعادت آلهی یار شد بخرقه ای اهالی هدایت یافته از غرفات عنایت بساحل سعادت خواهد رسید و نیز از حکایاتی که در روض الریاحین از آن عارف کامل نقل شده است این است که گوید وقتی در بکی از غزوات

بشکر اسلام

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با لشکر اسلام بود امیر جیش از برای من ماند اگر از برای سایر لشکریان چیزی میفرستاد و نفقه فرستاد و مرا از کرم آن نیاز داد و کرامت بود چه من از خوارق عادت چیزی صرف میکردم و خرج من جهاد و ثبات اخروی بود پس ناچار آنچه از کرم امیر جیش فرستاده بود مصارف بعضی از حوائج خود میپنداشتم روزی در آن ایام پس از نماز ظهر متفکر نشسته بودم که خواب بر من غلبه کرد و بخواب رفتم در خواب قصوری دیدم عالی که از طلا و نقره و سایر جواهر بنا کرده بودند پرسیدم این قصر عالیه که از زر و سیم راست کرده اند گفتند آن کرده از برای کسی که اموال خود را در جهاد لشکر این صرف میسازد گفتم آیا مرا از این قصور قسمت خواهد بود گفتند آن قصر که از زبرجد قصور عالی تر و بفضا راست از آن تو است گفتم از چه روی مرا بسایرین در این مقام ترجیح داده اید گفتند آن جماعت مال را خرج میکردند و توقع ثواب میکشیدند و تو مال را خرج میکنی که بر نفس خود ترسان بودی و اجر آنان آن بود که دیدی از خواب این است که می بینی تو را ثواب نیست با آن مضایقات

چنانکه بعضی از بزرگان در این باب گفته اند

اذا کانت الدنیا تنفیسه	فدار ثواب الله اعلی و انبل
و ان کانت الاموال زادی قسما ستدرا	فنفسی المرء فی الرزق یعمل
و ان کانت الاجساد للموت انشئت	فقتل امرئ فی الله بالسیف افضل
و ان کانت الارزاق شتی مقسما	فما بال متروک بما المرء یعمل

هرگاه در دنیا توان بسیار آورد چیزهای قیمتی و گرانمایه آن را پس آن خانه ایست که ثواب همراه خداوند بلندتر و کرامی تر است اگر خدمت درویشان و در زیارت درگاه خداوندی مقدار است انگاه کردن را کوشش کند در طلب روزی نیکوتر و خوشتر است اگر خلق شده است به بینهای خلایق از برای مرگ باید دانست که کشته شدن در راه خدای باشمشیر بهتر است اگر جمع اموال بجهت کدخدائی آن است نیز نیک مرد آن را که بدین خیال بخل کند و مال گرد آورد و در ذیل این حکایت یاد می آورد که قاضی بود در کوفه متدین و فضل معروف بود و دیگر ملوک بوصف قضای او در روز عاشورا فقیری بنزد او آمد و گفت خداوند برعزت از زندگانی تو بیفزاید من مردی هستم فقیر و غریب صاحب عیال بحرمت این روز بر من ترحم نمای و دو درهم قرضه ده که من نان و گوشت خواهم که چند روزی عیال آسوده باشم قاضی مرغ الوف گذرانیده آن فقیر را نگاه عصر معطل شد بالاخره جواب شنید و با دل شکسته برفت گذارش بر خانه نصرانی افتاد که در خانه نشسته بود و با متصالی او را بر آن داشت که همان حرف که قاضی گفته بود به او گفت نصرانی پرسید حرمت این روز را از برای تو بیان نمای آن فقیر شرح از روز عاشورا و حرمت آن بیان نمود پس نصرانی بدو گفت حاجت خود بیان نمای او بیچاره گفت قاضی فلان کرده و یکدینار از خانه خود بیرون آورد و گفت این را بگیر و حاجت خود بخواه فقیر دینار را گرفته و گفت این مقدار کرده دیدی او بیچاره است از من تو را از برای نفقه دو عیال و در هر سال از برای تو مقرر است تو را دو هزار گانی است پس آن فقیر در کمال فرحی آن نقد را جنس گرفته بخانه برد و در همان شب قاضی بخواب دید که گویی بدو گفت سر خود بلند کن چون سر خود بلند کرد قصری عالی که از طلای احمر بنا کرده بودند قصوری دیگر از نقره بنام و قصری دیگر از یاقوت سرخ قاضی گفت کسی این قصور از آن کیست صدائی آمد که این قصور از آن کسی است که حاجت فقیری که تو در روز عاشورا بر آورده گفت

آنکه نیست نه آمد آن مرد نصرانی است که توفیق هدایت یافته پس قاضی از خواب بیدار شد و زاری فراوان کرد چون صبح شد و وقت صبح بجای آورد روزی بستمال نصرانی گذاشت بدو گفت دیروز از تو چه عمل خیر پسندیده بود که بدین منظور نظر خداوندی گشت آن مرد گفت هیچ روی این بیکوئی قاضی خواب خود را نقل نمود و گفت عمل خود را ما آن فقیر بن نمیدیدیم بلکه هزار درهم نصرانی بقاضی گفت چنان نمودی را تو هم داد اگر دینار را پر کنند از طلا و اکنون دانستم که دین اسلام حق است و شهادت میدهم که یگانه عوض دارد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و آن مرد نیز بدین حق گرائید و در همین این چند شعر بر خواند

لا یحقرن صغیرة من سائل	فدوام عزک ان یری مسئولا
لا یصرفن بالرد وجه مؤمل	فلعل یوما ان یری مأمولا
واعلم بانک من قلیل صابر	خیرا فکم خیر اتی وقتی جمیلا
تقی الکریم فتستدل ببشره	وتری البئوس علی الکسیم دلیلا

نبی بیچاره نزد بزرگی شکایت حالات از خواهند و درویشی پایندگی عشوه تو این است که توجه غنای بحالت خواهند بر گردان بیچاره روی خواهند و امید وار پس نیکوترین روزی تو آن روزی است که بر آوردی حاجت امیدوار و خواهند را و بدان که تو را اگر خیری کم برسد دوست تو را نیکوبهای بزرگ خواهد رسید چون با مردم کریم شخص را معاشرت و اتفاقات اتفاقی افتد از نیکوئی صورت بستدلال بر جودی و کریم حمل اندیشه و بر مرد گرفته روی چون که از نمودی پرستی ظلمت بخلش دلیلی است واضح و نیز بمناسبت این مقام گفته اند

یا طالب الخیر هذا یوم عاشورا	یوم خداقضلنی الناس مشهورا
هان دعا ربه واع لحاجته	الا دعا بما یهواه مسرورا
ولا اتی الله فیه بذنب خجل	الا واصبح ذاک الذنب مغفورا
فبالی الله فیه وابغ رحمته	من قبل توقف یوم العرض مذعورا
وانت فی فسحة بعض وفی عرق	تقرا کما یکتب بین الخلق منشورا
فاسئل الهک فیه فضل رحمته	وقف علی بابه فجلان کمنورا

ای خواهان بخشش و آمرزش از خداوند امروز روز عاشورا است و روزی است که شرافت آن در میان مردمان مشهور است خواهد بخشود حاجتی در تو بر کرد و کار گر آنکه بدیر پسند و خوشحال بیکرد و فی آید بنده خداوند گمان بکار سر افکنده مگر اینکه گمان آمرزیده بیشود پس با نگر و بسوی خداوند بخواه رحمت او پیش از آنکه بابد و بندند راه معرض حساب آن روزی که ترسناک است تو را آفتاب سوزنده در سر و از بدن عرق بخجلت جاری است بیچوانی انگشتانی که دین حسابی کشاده است و بخواه مانند پروردگار خود فضل و رحمت او را و بابت باب او شرمین و سر افکنده و از نکابانی که بانی در روض الریاحین از روی نقل کرده این است که گوید وقتی از جبل طور سینا با جماعتی از اصحاب عبور میکردیم در نزدیکی دیر نصرانی بر سر چشمه آبی فرود آمدیم همراهان ما قوالی بودند اصحاب را برای بر آن قرار گرفت که آن قوال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چیزی گوید پس قوال شروع بخواندن کرد اصحاب را وجد و حرب حاصل گشت از جای برخاسته و حرکت نمودند و صاحب را بر بالای اعمال آنان نگاه میکرد و صدای خود بلند کرد و میگفت با ته علیکم و یحیی الدین الحسینی الاجتموتی و اصحاب را از آن حالتی که بود و قفت تمام او نگاشتند تا آنگاه که از آن حالت فراغت یافتند و هر یک بجای خود نشستند نصرانی از زیر پالان آمد و پرسید تا شما کیستید جماعت من اشارت نمودند گفت یا این حرکات که از اینها صادر گشت از شرایط دین شماست گفتم نه این وجد و سماع مخصوص است بجماعتی از اهل حال در اوقات مخصوص تا بشه و زهد و صلاح و سیر و سلوک پس نصرانی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ما در انجیل خوانده ایم که جماعتی از امت پیغمبر خواهند بود که در زهد و خواص مقدم و پیشانند بوجدی آیند در وقت سماع باز بد و تقوائی که آثار راست و لباس پشمین در بر کنند و زینت نکنند و بمانک از دنیا قناعت نمایند و نیز آن عارف کامل حکایت کرد راست پشیمی با جماعتی از اصحاب در منزل دوستی مهمان بودیم چون بهنگام اجتماع صحاب و سماع شخصی جنبی در آن میان بود من بعض ایکدیگر از میان اصحاب خارج کرد و در بردی که بر او بود دادم و گفتم اینک بازار شو و این را بر هون نمود و من بنگر بجهت خرج فقرا بیاور پس آن شخص بر دگرفته و بیشه نگذشت که کسی در بگوفت و گفت یا فلان بگیر بر و خود را کفاره این حالت کن از تو بر و ذکر و صفای وقت خود را از دست مده ای پیر ان کردن انگشتی که بود از انگشتان شما گوید از شنیدن آن خوف حالت من تغیر کرد و از حرکت خود ایستادم و پشیمان شدم که چرا خود را نگاه نداشتم و من او را از دست دادیم و هم از او حکایت شده است که گفت شبی با جماعتی در مجلسی جمع بودیم آنها را سماع رغبت افتاد و مرا در آن کار انکاری سخت بود پنهانی نشسته تا مجلس منقضی گشت و چون بخفتم در خواب دیدم قیامت برپای گشته و جماعت از صوفیه با وجد و طرب که آنها را در سماع پدید آمده بود از صراط عبور مینمایند در آن حال از خواب بیدار شدم با خود گفتم که آنچه انکار نمودم و مرا از این و حکایت یا فعی را این است که جماعتی چون جنید را انکار سماع دانند خواهد بر سانده که او نیز زیاده و انکاری نداشته است سماع را و اتا در بسیاری از کتب این طایفه که مسطور و مضبوط است نتوان گفت که او منکر سماع بوده است و هرگاه از او سوالی در این باب کرده اند از جوابش نمی آیه تجویز سماع چنانکه شیخ شهاب الدین در کتاب عوارف المعارف نقل نموده که گوید از او درایت الرید یطلب السماع فاعلم ان فیه بقیة البطالة چون جنید بشنید دیدار که میخواهد سماع را باید دانست که باقی است در او چیزی از جهل و ناوافی و هم او نگاشته که روزی در مجلس سماع می نشست یکی از وی پرسید که چون است تو را سماع رغبت نیست با منکری آنان را که تجویز سماع کرده اند گفت انکار من در آن موردی است که شروط و آداب آن موجود نباشد و چون شروط آن موجود شد و اهل آن جا حاضر گشتند از آن سماع بری آیه و گر آنجا رغبت نبوی بهشت و حذر کردن از آنش جهنم و زیاد میکند طلب مرا در او و سماع محتاج به چیزات زمان و مکان و اخوان تفصیل سماع در ذیل احوال شیخ ابو بکر طوسی نگاشته شد هر کس خواهد بدان مراجعه را لازم است و هم مانند این بیان را از وی حکایت کنند که گفت وقتی حضرت رسول را بخواب دیدم از او پرسیدم یا رسول الله چه فرمائی در سماع و مجالس سماع فرمود مستقیم بوده و مجلسی گاه من در آن مجلس با شما هستم اما این معنی را در سماع از دست مدهید ابتدای جزء آن و ختم بقرآن او و هم در ذیل این مطلب گوید فعال اعمال شیوخ را که در ضمن آن بجهت استمالی مریدین برازی مصلحت تصور کرده نتوان منکر گشت و نزد آن نتوان زبان گشود

و فا حضرة نا الفخر و الجلیس و ضیافت فا من عالم الغیب انوار

و طافت علینا للعوارف خمرة یطوف بها فی حضرة القدس خمار

تخمار ارباب العقول بلطفها فنشبه و ان عد السکرة اسکار

فلا شبه بنا با فواه کشفنا اضائت فانسا شموسها و اقمار

رفعنا حجاب الانس با نفس عزة و جلت السینا بالبشائر اخبار

و غبنا بها عنا و فنا مرادنا و لم یبق منا بعد ذلک آثار

و خاطبنا فی سکرنا عند محونا کریم قدیر فائض الجود جبار

و کاشفنا حتی رانیاه جهرة بابصار فهم لا تواریه استار

یعنی چون با شادی و فتاده وی آیم مجلس انس و روشن میگردد و ما را از عالم پنهانی روشنیها و میگردد بر گزیده ما از عوارف چای شرابی که سازنده و دهنده آن میگردد در حضرت قدس بهوشش میسازد صاحبان تدبیر و دانش را بهر بانی که دارد بدانها پس ظاهر میشود ما را بکاه و خوشحالی مطالب پنهانی چون در کشیدیم از آن جام شراب وحدت با دلها پدید آگشت از برای باطن ما از آنها آفتابها و ماهها برداشت حجاب موجودات انانس بجهت آمد بسوی ما بخبرهای خوب و اخبار نیکو و پنهان گشت از دیده های ما و رسیدیم ما برای خویش و نماند بعد از این ز ما اثر و آثاری و گفت ما را بکاه بیهوشی آنگاه که بخود گشته بودیم بخشنده و وقاری که بر یزان است با ران کرم او و پرده ها را پیش نظر ما برداشت تا آنگاه که با شکار دیدیم با دیده های خم و دیگر چیزی در پرده نماند و هم از حکایاتی که از وی نقل کرده اند این است که جماعتی بنزد آن عارف کامل در آمدند و گفتند که ما طلب میکنیم و روزیهای خود را گفت اگر دیده نشده که روزیهای شما در کجاست گفتند نخواهیم تا بجاید در کجاست گفت اگر دیده اند که فراموش نمیکنید از برای شما چگونه گفتند آیا توان بود که در خانه خود متوکلا علی الله بنشینیم گفت بر آن حال نیز خدا و انمانست که حاجت چون شود و گفتند پس در طلب رزق چیستی توان بکار بر د گفت ترک جلت در ذیل این حکایت نقل شده است که وقتی بعضی از مریدین بیرون رفت در طلب روزی کوشش بسیاری کرد فایدتی نبخشید تا بر دیگ خرابه رسید خشکی او را بر آن داشت که لحظه در آنجا استراحت نماید چون بنشست و نظر بدیوار ها انگند در آنجا نوشته دید زر خام

سبز که در آن بخط سپید این ابیات نگاشته شده بود

انا رایکت جائنا مستقبلا ایقنت انک للعزم قرین

ما کان فلا یکون بحیلة ابدا و ما هو کائن سیکون

سیکون ما هو کائن فی وقته و اخو الجهالة متعب محزون

فعلق با تحشاه لیس بکائن و تعلق بالرجو هو کوف یکون

یعنی الحسرة بعض فعلیا الیجعه حقا و یعلی حاجة و هیون

فارغ شد ها

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارفض لها وتعزّ من اثوابها ان کان عندک للقضاء یقین
ہون علیک وکن بربک واثقا فاخوا التوکل شانة المتوکین
فلح الاذی عن نفسه فی رزقه لما یتین انه مضمون

یعنی چون دیدم ترا آشفته روزی بلبله داشتی یقین شد مرا که باندوه همنشینی نیاشد مرد را در طلب رزق جدی در هیچگاه و شدتی بر خود میشود پس آنچه باید بشود و شود و اندوه بردار و رزق را باندوه و سختی بپایان مبر سد بداکس که آفریدهٔ برکارهای خود دارد و میرسد و نمیرسد مطلب خود و دیگرکس استیدر جاداد کرد و میرسد بآمال خود کوشش میکند عرض در طلب مال و نمیرسد بآمال خود حظ دنیا و میرسد نصیب و حظ خود مردبی دست و پای مسکین گذارسی و کوشش را در طلب روزی دیسه دون آز جامه حرص و آز را از تن اگر بقضا آنی تو را یقین است بخواری در راه حق سیاش و با طمینان زندگانی کن پس آن کس که با توکل باشد باید خواری طلب باشد تنش خود را در رنج و سختی نیفکند در طلب روزی چونکه ترا برزاقیت او طمینان حاصل شود حکایت کرده اند که میان شیخ ابوبکر کتانی و آن عارف کامل مرآ مسئله سؤال رفته او دکتوبا جواب آن مسئله نوشته بود و ابوبکر چون واقف شد بکر و گفت آن سائل که بخانه وی بود باید او در خانه نشسته بپرسید مگفت این مسائل را او دست ارم غیر از تو کس نپرسیده و بدست غیر نفرستاده و صیت او را تو ام بحل نیاورد گویند آن سائل مرد عارفی بوده است که هر کس افعال آن مشکل میشنود از آن جهت بانحفای آن امر نمود چنانکه در ذیل این حکایت آورده ماند که حسین بن منصور حلاج در حال از عمرو بن عثمان کی تبه اکرد پس نزد جنید آمد شیخ از او پرسید چه کار آمد اگر آنسان خواهید بود که با عمرو بن عثمان اهل تستری کردی چه خواهد شد حسین گفت صحو و تمکن و صفت اند بنده را و پیوسته بنده از خدای خود با وصاف وی فانی تر و شیخ گفت ای پسر منصور خطا کردی در صحو و تمکن و این من اصحاب مشهور است که صحو عبارت است از صحت حال با حق و این در صحت صفت و اکتساب خلق نیاید و من ای پسر منصور در کلام تو فضولی بسیاری بینم و عبارات لایعنی ندانم تو را حاقت کار چون خواهد شد و تم از کجایانی که خود نقل کرده است این است که گوید وقتی بچه پسر فهم جوانی را دیدم در بادیه بزیر درخت بنیلان نشسته گفتم چه چیز تو را بدینجا نشانده است گفت پیش از این حالی داشتم اکنون طلارت میکنم تا باز بیابم آن حال را اگر بدیه بچ رفتم و چون باز آمد مرآن جوان را دیدم در آنجا نشسته بود گفتم گم کرده یافتی آنچه را طلب میدی گفت یافتم گفتم پس دیگر بار ببب طلارت چیست گفت چون آنچه میجستم اینجا یافتم لاجرم این محل را طلارت مینام جنید را عجب گفت ندانم که کدام حال شریفتر است از این و حال طلارت کردن در طلب حال یا طلارت در یافت حال و ارشاد میشود مرید از این حکایت بر آنکه چون مرد را بپیر و سلوک چیزی در یافت خواهد نباید ملازم و مواظب خدمت مرشد باید باشد موافق مضمون شعر

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد بجانان یا جان زتن برآید

شیخ ابو محمد رویم که از بزرگان عرفاست حکایت کرده است که وقتی در بادیه پیر فقیر عجوزی را دیدم که عصائی در دست گرفته میرفت چون مرا دید گفت ای ابو محمد چون بغدادی جنید را بگوی شرم نداری که حدیث دکنی در پیش عوام گوید چون رسالت گذاردم وی گفت

گفت که ساده اند که ما حدیث با او کنیم با او که از حدیث نتوان کرد و مرا دار حرام آشنائی هستند که گوش از حدیث حق نگاه دارند و اندوها پراکنده و از کلام شیخ ارشاد پیشوا و مرید برنگاه نزد آنان که گوش استماع ندارند نباید کلام حق را ظاهر ساخت نقل است که یکی از بزرگان حضرت رسول را بخواب دیده نشسته و جنید در خدمت آن حضرت حاضر بود یکی استفتائی آورد پیغمبر فرمود بجنید تا جواب گوید عرض کرد یا رسول الله در حضور تو دیگری را رسد که جواب مسئله گوید فرمود ندا و از دیگران مستثنی است چند انکه انبیا را بلغه امت خود نباشد است مرا بزبان نباشد است شیخ جعفر نصر کی از مریدان او بود گوید که جنید روزی مرا دید گفت ای جعفر وقت بخر خرید و بهشته او حاضر نمودم در آنروز چون نماز شام شد روزه خود با انجیری بگشاد پس بگریست مرا گفت طبق بردار گفتم آیا چه بود و این چه حال گفت تو را روزی دادگفت با تمی آواز داد که ای جنید شرم نداری چیزی را که برای بار نفس خود حرام کرده باز گردانی و آن شعر بر خواند

لولا الهوان من الهوی لم ترقه ودمیع عین هوا لمدمع یهوان

در این مقام ارشاد کرده است مرید را بر کف نفس از خواهشها و شهوات نفسانی و ترک لذات در طریق سیر و سلوک و از سیر تهای دنیا که بر سر راه سالکان است و بهمه طوایف بود آن بود با گه روزه نا پیوسته روزه داشتی تا چون بار انش بحیث پرسش حال بنشستی دوی در آمدی روزه خود گشادی و گفتی فضل نسا عدت و صحبت با برادران نیا کتر از فضیلت روزه بود یکی از مریدان وی حکایت کرده است که وقتی او را از بخوردنی داد و شدت غلبه مرض بر طبیعت گفت اللهم اشفنی با تمی آواز داد و گفت ای جنید میان بنده و خدای چه کار داری تو در میان میا و بر انچه فرمود مشغول باش بر انچه بستا کرد و ما را مذت صبر کن تو را با خستا بر چه کار و از این حکایت ارشاد میشود مرید بر صبر بر رضا بر قضای خداوندی

موافق مضمون شعر

رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاد است

و نیز در اخبار وی آورده اند که وقتی بعیادت درویشی رفت از اهل حال چون بر بالین نشست درویش از شدت مرض سینا لیدن گفت از چه سینالی و از کدام سینالی درویش جوابی نداشت گفت این صبر با کیکی درویش فریاد بر آورد و گفت نیا مان تا لیدن است و تو قوت صبر کردن شیخ چون از این کار آزرده حال شد گردد است و این کلام او را بر آنگه نه از شدت مرض بطاقت باش بر تکلف خود را بر صبر باز دار و بر صبر و شکر باطنی باید قیام داشت ام نمود نقل است که وقتی از بیابان عبور میکرد شیخ را دید که در میان راه نشسته و آبی قوتی حرکت از پیری بدان قوتی نمانده است یک دیده بته در آن یک گذاشت و بر چه آب داشت نصف آن را پیش شیخ نهاد و بگریست و با دیدی که داشت میگفت آیا کسی داند که در دیگاه خالق را نیاز بر دست گریستن گریستن بخاطر من از او بهتر باشد تا عاقت کار و گردد از چه باشد و این حکایت را شیخ سعدی علیه الرحمه در بوستان بنظم آورده گوید

شنیدم که در دشت صنعا جنید یکی دید بر کنده دندان ز صید
ز نیروی بسر پنجه شیر گیر فرو مانده عاجز چو روباه پیر
پس از خسته زار آبرو کرفتن چه پی کشد جور از کو خندان حی

چه سکین

PDF.tarikhema.org

چو مسکین دید درویشش بدو داد یک جو از زاد خویشش
شنیدم کو بیفتاد از خویشش بگریست گو بود که بهتر ز ما بسیار دوست
بظاهر از این بسه دون همتم وگر تا چه راند قضا بر سرم
کرم پای ایمان نعمت در جای بسر بر نهم تاج عشق خدای
وگر گوست معرفت در برم نمانده به بسیار از و گذرم
که سگ با همه زشت خوئی چو مرد مرا او را به دوزخ نخواهند برد
ره این است سعدی که مردان راه بعزت نکردند در خود نگاه
از آن بر ملایک شرف داشتند که خود را به از سگ نپنداشتند

نقل است که وقتی او را درد چشمی شدید طاری گشت بطبیب حاذق رجوع نمود طبیب چون چشم او را معاینه کرد گفت اگر خواهی که ترا شفا دهم ولی عیب باید که آب نکرده در بیابانی چون طبیب از نزد او برفت وقت نماز در رسید چشم خود با آب سرد بشست و نماز کرد و بخواب شد چون بیدار شد اثری از مرض در دیده در خویش نیافت و دیگر طبیب بحضرت او نیامد اثری از آن در دیده او ظاهر گشت پرسیدند از این حال سبب چیست که این مرض را بر تمامی درمان علاج مشکل بود شیخ تفصیل حال از برای طبیب شرح داد طبیب گفت این علاج خلق است نه علاج مخلوق از حال بدستی سلطان شد و در مقام سیر و سلوک قدم نهاد و از این حکایت ارشاد میشود مرید بمقام کرامت رسد و بدایت یابد فاما اهل توفیق و جذب طلب حالیین بمقام معرفت و قرب نقل است که شبی مریدی در برای پیر خرقه بگلیم پاک بر کتف شیخ گذشت بشیخ مرید رسید یا شیخ این چه حال است گفت چون قدح صدای سگ را از حق تعالی دیدم و شنیدم صدای او را در بقدرت حق تعالی شنیده بودم گفتم از آن جهت بشیخ گفتم و این حکایت در مقام قدرت و معرفت و توحید است نوعی دیگر شیخ ابوسعید خراز را بوقت فتوح تواجد بسیار بود گفت عجب دارم که جان او از شوق آن پیش پیری و این از هیبت محبت است بمقام قرب که جمعیت را مستغرق گرداند و جمله نفوس را فراموش نماید و این عالی ترین مقامی است علم معرفت را و در این وقت مقامی نبود بهتر از بندگی که بندگی او را دست دارد و گوید یعنی من بر تو بجان من تو یک تو نیستم گوید دستی تو مرا بس آنگاه گفتند یا ان قومی یا شیخ که خدای را دوست دارند و خدای ایشان را دوست دارد از آنروی بر خدای نگاه کنند و انس بحضرت او گیرند و جان ایشان بحضرت او مست شده بود و ایشان بحقانی گویند که نزدیک خانه دوست باشد بی وقع و آن حکایتی که خود نقل کرده است این است که گوید شبی بنماز مشغول بودم مرغکی بجهید و بگرد من میگشت و بمن نمیرسید چون نماز بگزاردم نفس در یک سجده با من شیرین موافقت میکرد پس گفتم اگر تو نیز خواستم تا نگذارم که بر خاک بسجود مشغول شوم و از خانه بیرون آمدم جوانی دیدم مگسی در پوشیده و بر دیگری دراز کشیده و من گفت بیا که در انتظار تو بوده ام و گفتم تو بوده که در همه احوال کردی هیچ نگفت اگر دستی که از تن کاری ساخته شود و گفت آری چنین است یکی مسئله مرا باید جواب بدی گفتم سؤال کن گفت چگونی در نفس کسی که او را دوست دارد و او را دوست دارد یا نگفتم آری آنگاه گفت مخالفت هوا کند پس آنجوان سر بگریبان مراقبه فرو برد و گفتا ای نفس چندین با هوا زمن چون جواب شنیدی از جنید پرسش

برخاست و گفت از کجا آمدی و کجا روی گفت از این حکایت ارشاد میشود مرید بر مخالفت نفس و پیروی نکردن هوا و آنگاه در نفس سرکشی نماید بندار باز داشتن از آن طریقی که او را بدان میل است نقل است که آن عارف کامل در مکانی نشسته و جماعتی از درویشان بر گرد او نشسته بودند در آنحال دنیاداری از آنجا عبور میکرد یکی از آن درویشان را بخود بسبب پس از ساعتی مراجعت کرد دید که زنبیلی بزرگ بر دوش درویش نهاده که انواع اطعمه و چیزهای دیگر در آن است بنا به که در دوش از حمل آن عاجز است دنیادار چون آن درویش را با آن حال بدید آتش غیرت در درونش شعله ور گردید و عرق عصبیتش بحرکت آمد و با اصحاب گفت تا آن زنبیل را بر سر آن مرد دنیادار فرو کوفتند آن مرد نزد شیخ آمد و گفت در خود کجایی نمی بینم که تو مرد و بیگانه صد بدنامی از این بلا بتر و شنیع تر که خود از اهل حال است بگاهی باز داشته و در حق وی نوآنستی گذشت در هیچ نمود که لحظه شبی را براحت باز داری اگر در دیشان را نعمت بظاهر نیست بباطن هست اگر دنیا ندارند آخرت دارند و از این حکایت ارشاد میشود مرید بر آنکه در جای خود از غیرت و حمیت حراست نماید حق درویشان را از دست ندهد نقل است که شیخ را مریدی بود که مال بسیار در راه او صرف کرده بود و او را هیچ باقی نمانده بود الا خانه روزی گفت شیخ آنگاه چکم گفت بفروش زر بیاور و خرج کن که شیخ گفته بود چون زر نزد شیخ آورد گفت این زر ما بدو دادند از آنگاه که تو را در ضمیر است عورت کرد و خرج کن که شیخ گفته بود چون بخدمت شیخ آمد او را از خود برانده و هر چند خواست که بوسیله نزد شیخ آید میسر نگشت زمانی بر این برآمد روزی شیخ مریدی را نزد او فرستاد و نزد خود خواند و استمالت بسیار نمود و گفت غرض من آن بود که تو در مقام امتحان درآئی و صبر و کفایت بر سایر مریدان واضح و آشکار گردد پس شیخ آنچه را در او خرج کرده بود باضعاف مضاعف بر او کرد و در زمره خواص اصحاب خود منعقد و مشمول نمود و از این حکایت ارشاد کرده است مرید را بر صبر از تکالیف مرشد تا در طریق سیر و سلوک صاحب ارجه و مقامات گردد و نیز نقل شده است که جوانی را در مجلس آن عارف کامل حالتی زشت ظاهر شد از نوع در آمد اموال خود بفقرا داد و هزار دینار از آن نقد را بر داشت نماز شیخ بر بعضی از مریدان ظاهری گفتند شرم و ورد قبول نماید رب جلت شصت یک یک از آن دینارها در آب انداخت تا هیچ نماند آنگاه بر خاسته بخانقاه شد شیخ چون او را دید گفت کی بیکبار باید نهاد چه شد که تو هزار بار نهادی و گاه ما را نشانی نمی خواستی که دینار ما را بیکبار در آب اندازی در این اثنا سیر گرد شکون اگر بدینان قدم نهی هیچ جای زری باز گرد و دینار شود و در زر بازاریان در آمی که حساب و صرف و بهره در بازار و معاملت با بازاریان چون آن شیخ از خانقاه بر اند مریدان پرسیدند چه شد که حال مرشد را با او بطریق مهربانی ندیدیم گفت کسی که بیمرشد قدم زند و ابتدای او بخودی خود بی توال و پرسش و راهنمائی بتدبیر و اسراف است کشاید او را دولت انشاید و بجائی نخواهد رسید نقل است که جوانی در میان اصحاب جنید افتاد و چند هوی بلند بر کشید و سر بخرقه فرو کشید و برنداشت مگر از برای نماز پس از نماز از خانقاه بیرون رفت شیخ مرید را در عقب او فرستاد و از او سؤال کرد و صوفی را بصفات موصوف است چگونه او را باید چیزی را که او را وصف نیست جواب او را گفت بلا وصف ترک ما لا یوصف بی وصف باش تا بی وصف او را بیابی جنید چون این بشنید چند روز در عقب این سخن فرو رفت و گفت دریغا از آن او را دی که قدر او را ندانستیم و از دست او دیدیم گر دگر فردا چنگ نیاید نقل است که روزی شخصی با صد دینار زر بسته روی او نهاد

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وگفت این وصیت از من تراست که در نفقه او بیشان خرج کنی پرسید آیا تو را غیر از این پانصد دینار مالی دیگر هست گفت بسیار پرسید مال داری گفت بلی بسیار شیخ بدو گفت این مال خود بردار که او بی‌نیاز بدان که ما بهیچ چیز نیستیم و هیچ‌ایم در این مقام ارشاد کرد و ما شد مرید را بر انگیخت تا بجهل خویش مطلع را باید پوشید و چون از او توفیق خداوندی سلب شد و است مال او را نباید بمصارف اهل حال و سیر و سلوک رسانید تا اینجا بود خبر و آثار و وی که از کتب صحیحه نقل افتاد و آن عارف کامل را اخبار بسیار و مناقب بیشمار است که نقل تمام آن باعث تطویل کلام و بسیاری ترجمه است

شرح وفات عارف کامل جنید

اینک شرح وفات و کلمات او را که بیننده و از آن فایدتی کلی خواهد برد بسنگاریم در کتبی که شرح حالات وی مسطور و مضبوط است آورده اند که بزمانی کم قبل از وفات در مناجات بگفت الهی فردای قیامت جنید را پیش خاصگان خود را بیار بنگیر و این تمنا کرا بسکرد مریدان گفتند این چه دعاست که پیشینیان برخلاف این بخواستند گفت از آنکه چشم چون او را دید غیر او نبیند

نقل است که چون وفاتش نزدیک شد بگفت تا خوان گسترانده اصحاب را گفت تا برسر خوان بنشستند پرسید این کار را برای چیست گفت میخواهیم بگاه خدا خوردن و حرکت دادن اصحاب جان بدهیم و چون نزدیک آن رسید که جان از بدنش بیرون رود گفت او را وضو دهید کرد و ضو تمثیل فراموش کرد مغز و تمثیل بجای آورد پس دست و پا و اعتقاد و بگیرید او را گفتند ای پیشوای طریقت با آن همه عبادت طاعت که در پیش فرستاده چه جای گریه اند و است گفت هفتاد سال طاعت و عبادت خود را می بینم که بنوعی در هوا آویخته و بادی برخاسته و آنرا بجنبانده نمیدانم که با قبول است یا با دو میل بر یک جانب صراط دیگر جانب ملک الموت ایستاده و قاضی که عدل صفت اوست گران و دوراه در پیش من نهاده نمیدانم که کدام راه مرا خواهند برد پس دانم که احتیاج ما را بنوقت هر احتیاج ما را بنوقت نیست که وقتی صعبناک و زمانی پر دهشت است پس شروع کرد بخواندن قرآن تا ختم نمود و ابتدا کرد از سوره بقره و چون بهفتاد آیت بخواند کار بروی تنگ شد و بیهوش گشت مریدان گفتند خدایا او کن با کوی الله گفت نام او را فراموش کرده ام پس تسبیح آغاز کرد و بگفت حساب بگرفت تا چهار انگشت عقد کرد پس انگشت سبحه را فرو گذاشت و در نهایت تعظیم گفت بسم الله الرحمن الرحیم و دیده بر هم نهاد و جان بداد و مریدان اسباب تجهیز او حاضر نمودند چون غسال خواست که او را غسل دهد بیخواست تا آبی بچشم او رساند ناگاه آواز داد که دست از دیده او بدارید که دوست چشمی را که جام مایست جز بلقای ما باز نتواند کرد و آنگاه خواست آن مشتی را که عقد کرده بود باز کند ندائی آمد که مشتی را که بنام ما عقد کرده چه جنبد بفرمان ما گشاده نگردد و سال وفات آن عارف کامل بروایت ابن خلکان و دیگران نوزدهم ماه رمضان سنه ثلاث و تسعین و مائتین هجری بود و بروایتی دیگر که هم ابن خلکان نگاشته در آخرین ساعت روز جمعه سال دویست و نود و هشت هجری در بغداد بود و دفنش در روز شنبه از آن روی جماعتی دفنش را در روز شنبه ضبط نموده اند و او را در قبرستان شونیزیه پهلوی خال خود سری سقطی مدفون نمودند نقل است که چون جنازه او را خواستند بردارند بگوشه بیامد و بر گوشه جنازه او نشست اصحاب هر قدر جهد کردند تا مگر آن گوشه را بر جنازه نهند ممکن نشد چون خواستند که او را از جنازه بجنبانند و دور نمایند ممکن

نشد

نشد آواز داد که مرا و خود را بحال خود بگذارید چنگ مرا بسیار عشق بر گوشه جنازه او دوخته اند مرنج بسیار بر خود مزنید که امروز قالب او نصیب کرمان است اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز نشستی دگر هوا با پرده ای نقل است که یکی از مریدان او را بخواب دید در آن شب که دفنش کرده بودند پرسید از او که جواب نکیر و منکر چون او را دی گفت آن ملک مقرب از درگاه حضرت عزت با آن هیبت و عظمت نزدیک من آمد و سؤال کرد من رنگ من محمد ایشان نگریستم و خنده ام گرفت آنرا در که پرسیده او بود از من که آکنت بربکم من تو دم که بلی گفتم و در نهایت شوق جواب او دم اکنون شما آمده اید که خدای تو کیست کسی که جواب سلطان داده باشد از غلام کی اندیشد هم امروز بزبان او میگویم الذی خلقنی فهو یهدین چون این بشنیدند بحرمت از پیش من برفتند و گفتند او هنوز در پیکر محنت و منکر موقوف است دیگری از بزرگان او را بخواب دید پرسید از او کار خود را چون دیدی خدای تعالی با تو چه کرد گفت حق فرمود آن همه اشارات و عبارات را باد ببرد و کار با غیر از آن بود که تو گمان میبردی بسیار بودند بزرگان که بدین عالم صد هزار اندر هزار نکته بتوسط سر در پیش افکنده و خاموش شده اند من چون وضع این عالم را طرز دیگر دیدم خاموش شدم تا کار چگونه گردد تا چه حکم از مصدر جلال صادر شود شیخ ابو محمد حریری گوید پس از وفات آن عارف کامل را بخواب دیدم گفتم خدا ترا چه کرد گفت آن همه اشارات و عبارات را باد بر دگر دور گفت کاری که وقتی در نیم شبی بجای آوردم از برای من خاصیت بخشید تا امروز که ترجیح آن بر سایر کارها از چه راه بود نقل است که شبلی نوزی بر سر خاک آن عارف جلیل فاتحه میخواند بوستادی بود یکی از وی مسئله پرسید گفت آنی لا استحیت فی التراب بگفت استحیت نه هیرانی بزرگان رجال در حیات و ممات یکسان است من شرم دارم که پیش خاک او جواب مسئله دهم چنانکه در حال حیات از او شرم میداشتم و هیبت میبردم و آن عارف کامل را لطافتی است عالی که بسیاری از ارباب قربت را بای سیر و سلوک را باعث ترقی و دریافت مقامات عالیه است و اینک بندی از آن را در این مقام از کتاب این قوم خواهیم آورد از لطافات است که گفته اند افتراق الوجدانی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد فسر وقتی وجد در وقتی دانش و بهتر است از فرو رفتن دانش و در وجد حاصل شدن باید که وجد در علم نابود گردد نه علم در وجد و هم از اوست اشرف المجالس و اعلاها المجلوس مع الله بکنفی یکدان التوحید بهترین مجالس و بلندترین آن نشستن با اندیشه و خیال است بیکتا ساختن دل از غیر حق در میدان یکانگی یعنی بی شریک دانستن خداوند تبارک و تعالی اشارت بتوحید است عن حذیفة رضی الله عنه جالس ساعة حتی نومن یعنی بنشستن ساعتی تا ایمان آریم ایمان حقیقی که یکتا ساختن دل است از غیر و بر آسایم از ریا اغیار و هم وی گفته اشرف بکنک الی الله عز وجل و ایاک ان یطیر بک الی سماء الله عز وجل الی غیر الله عز وجل فسقط عن عین الله تعالی یعنی دل بسوی خداوند بزرگ دارید و بپرهیزید از آن چشمی که بدان دیده شده است خداوند بزرگ باز شود بغیر خدا و بیفتد از نظر حرمت پروردگار از او پرسیدند از طریق عرفان گفت این را از کسی باید که کتاب خدای را بر دست راست گرفته باشد و سنت رسول را بدست چپ و در روشنائی این دو شمع سیر و تاز در مناهج ثبات افتد و نه در غلت بدعت از او پرسیدند از توحید گفت اگر خطرت علی تر قضی بگرات این بگذرد نغز تر وی اصحاب طریقت چه کار کردی در اوحی تعالی چگونه یافتی پرسیدند آن حق کدام است گفت از حضرت علی علیه السلام سؤال کردند که خدای را چه شناختی فرمود ند انکه شناسا کرد انید مرا بخود که او خداوندی است که شبیه او نتواند هیچ صورتی و او را در نتوان یافت بهیچ وجهی او را قیاس نتوان کرد بهیچ خلقی که او بحد نزدیک است بدوری خویش از بحد او است

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنید بغدادی

(۳۹)

در نزدیکی خویش بالای همه چیزها است و نتوان گفت که درخت و چیزی است او نیست چون چیزی و نیست در چیزی و نیست بچیزی سبحان آن خدائی را که او چنین است و چنین نیست و هیچ چیز غیر او نیست اگر کسی شرح این سخن دهد مجلدی برآید و هم گوید روزگاری چنان گذشتم که اهل آسمان و زمین بر من گریستند یا رب چنان شدم که من بر خویشتن ایشان بگریستم اکنون چنان شدم که نه از ایشان خبر دارم و نه از خود و از این کلام مقام بیخودی و فنای در او حق برمی آید و هم در این معنی گوید خدای تعالی را سی سال بر در دل نشستم پاسبانی و دل را نگاه داشتم تا دو سال دیگر دل مرا نگاه میداشت اکنون بیست سال است که دل از من ازدل خبر دارم نه دل از من خبر و هم در این بیان گوید که حق تعالی بزبان جنید جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را از او خبر نه و هم در این گوید بیست سال بر در حوائج این علم سخن گفتم اما آنچه خواص آن بود نگفتم که زبانها از گفتن آن منع کرده اند و عقل را از ادراک آن محروم گردانیده و از او پرسیدند از خوف و رجا گفت خوف دل منقبض بگرداند و جانرا بسوزد و رجا بسط دهد تا چون خوف غالب شود بر رجا او را باز دارد و هم او گوید اگر فردای محشر خدای تعالی گوید که امروز بهشت نمیگویم تخواهم دید که چشم در میانه غیرت بود و بیگانه و غیرت غیریت میآرد و دیدار باز میدارد که در بهشت بی واسطه چشم بدیدم و هم کسی از او پرسید که راه سلوک خود چه دیدی گفت دانستم که ان الکلام یعنی الفواد سی ساله غازار اقتضا کردم و نماز از این بیان آنست که دل باید تا با افعال و اعمال موافق باشد و نیز در این معنی گوید که سی سال تکبیر اول از من فوت نشد چنانکه اگر در غازی مرا دنیا بکار بودی دنیوی آمدی آن غازرا قضا کردمی و اگر اندیشه بهشت آخرت دل کند شتی سجده سهو کردمی پرسیدند صاحب خود را بگفت اگر به آسمانی که غازی بدون فریضه در کعت فاضل تر از داشتن باشما بودی هرگز با شما نبودی و مراد از این بیان آن است که در مستحبات ثواب اضافی شخص گذارد پیر او در صحبت ارشاد دیگر و پرسیدند صاحب مقامات بسر و سلوک و با قرب طریق حق از او پرسیدند که در شهرها آنچه دیدی از برای ما بیان کن گفت قوت او در شام جوید و فصاحت او العراق و صدق او الجزیره یعنی از اهل آن دیار و هم گفت قوت او در شام جوید و فصاحت او العراق و صدق او الجزیره یعنی از اهل آن دیار و هم گفت قاطعان طریق بسیار ند و انواع بتر اما گوزه دام می اندازند دام مرد بسته راج و دام قمر و دام لطف این اثنیات نیست اکنون تربیتی یابد تا فرق کند میان دعوی و معنی و هم او گفت چون نفس مرا بمن سپرد به آید نفس بسه و هیچ چیز نگذارد الا آن چیز را بسوزد و اگر همه عمر بود و هستی این بیان واضح است که چون نفس با تأیید حق و توفیق سبحانی است آنچه خوای از او پدید آگردد و چون قدرت معاینه کرد صاحب او نفس بر آن نتواند زد و چون علت معاینه شود از نفس زدن منع کنند و چون بیت معاینه شود آنجا اگر نفس زند کافر شود و نفسی بمعراز نماز دیدی برآید جمله جامه ها و کفاها کریبان بشود و صاحب تعظیم را نفس زدن از او و کفاها بود و نتواند که از او باز ایستد و صاحب بیت صاحب همت است و این نزدیک او کفاها نبود و نتواند که آنجا نفس زند از او پرسیدند که صوفی کیست و تصوف چیست گفت صوفی چون زمینی باشد که همه پلیدی در وی فگنند و همه بگوئی از وی بیرون آید تصوف ذکری است بجماع و وجدی بسماع و علمی باتباع تصوف از صفاتست هر که گرد و صفا از ما سوی الله او صوفی است صوفی آن است که دل او چون دل ابراهیم سلامت باشد و خوی از دستی نیاید و بجای آورند فرمان خدای بود و تسلیم اسمعیل داند و ماوا نداند و داود فقر و عیسی وصبر ایوب و شوق اوشوق موسی در وقت مناجات و اخلاص و اخلاص خاتم النبیین تصوف آن بود که تو را خدا و ندا ز تو بیاید و بخود زنده گردانم

جنید بغدادی

(۳۹)

تصوف نیستی است که اقامت بنده در آن است پرسیدند نسبت حق است با نسبت خلق گفت حقیقتش نسبت حق است و محض نسبت خلق تصوف آن است که پیوسته با حق باشی بدون علایق تصوف آن است که تو را از تو بیاراند و بخود زنده گرداند تصوف ذکری است پس بعدی بس این است و تو آن با نباشد چنانکه بود از او پرسیدند از ذات تصوف گفت بر تو باد که ظاهرش را بگیری و از ذاتش پرسی کردن بود بروی صوفیان قومی هستند که قیام ایشان بخداوند است در همه احوال زیرا که نمانند و نشناسند الا حضرت او را تصوف آن است که بنده در هر وقتی مشغول بچیزی بود که در آن وقت آن اولیتر بود از او پرسیدند از عارف گفت عارف را جهتا و مقام است گاهش که از آن جهتا و مقام مرادات است از مرادات این جهانی عارف رجالی از حالی بازنده او و نشانی از نشانی عارف آن است که در رجات بگردد چنانکه بهیچ چیز او را حجاب نشود و باز ندارد از او پرسیدند از معرفت گفت معرفت است معرفت تعریف معرفت تعریف آن است که خویشتن را با ایشان بشناسانی و معرفت تعریف آن باشد که ایشان را بخود بشناسانی گردانم معرفت مشغولی است بخداوند و معرفت که خدا است یعنی هر که پندارد که عارفیت ممکن است معرفت نابود شدن جهل است در وقت حصول علم نگفتند این معنی را توضیح آن گفت عارف و معروف دوست گفت علم چیزی است محیط و معرفت چیزی است محیط پس خدای تعالی بنده را کجا یعنی علم خدای راست و معرفت بنده را و هر دو محیط از آن است که ممکن آن است چون این محیط در آن محیط فرو شود کی بنا تا تو خداوند و بنده و یکوئی شریک نشیند بلکه عارف و معروف کلی است چنانکه گفته اند در حقیقت اوست آنجا و بنده کجا است یعنی همه خداست اول علم آن است پس معرفت است اتحاد بنده کجا است یعنی همه خداوند است و نیز گفت اول علم است پس معرفت است با نکار پس محو است با نکار پس فنی است پس بقا و چون بقا او هر چیز همه خداوند چیز است و نیز از او پرسیدند از علم گفت علم آن است که قدر خویش بدانی و عمر خویش بطالت ضایع نگردانی علم توحید خدا است از وجود او و وجود او و مفارق علم است بود از او پرسیدند از اثبات گفت اثبات اثبات کرامات و علم با ثبات مکر و محکات عبارات است و داخل مکر و غدر از او پرسیدند از توحید گفت بیست سال است تا علم توحید را در نوشته اند و من که حواشی آن سخن میگویم در ذیل این کلام علمای مناظرین گفته اند چنان کسی با قرب عهد شیخ علمای سلف و صلحای تابعین چون چنین گوید آیا چون است حالت با بادوری زمان و کلی زمانه و علما و آن کسان که عارف بحقایق علوم دین و نیز گفت توحید خدای دانستن قدم او بود از حدث یعنی اگر سیر او در دریا بود و هم او گفت نهایت توحید انکار توحید است یعنی هر توحید که بدانی انکار کنی آن توحید است از او پرسیدند از محبت گفت محبت نامت خدا است به بنده و هر محبت که عوض بود چون عوض برخیزد محبت درست نشود گفتند از دون گفت از دون تا جان دون تن کی بآن بگیرد گوید ای من چون محبت درست کرده اند شره ادب بیفتد حق تعالی حرام کرده اند ما محبت را بر صاحب علانه محبت فرا ما میل است بی میل محبت خدای بخدای نتوان رسید تا جان خویش در راه او نسخاوت نکنی از او پرسیدند از حضور گفت خنک آن کسی که او را در همه حالت حضور بود است آن حالتی است که در ذکر و فکر غیر از حق چیزی بخاطر در نیاید و هم او گفته لحظات لحظات حضرات و حضرات ایمان و اشارات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشان بینی لحظات خبیاری بود گفت بندگان دو قسم اند بندگان حقیقت آنجاست که اغوا نبک ملک و بندگان مجاز که اغوا نبک ملک
دیگر از او دست خدای از بندگان و علم بخواهد یکی شناخت علم ربوبیت و دیگر شناخت علم عبودیت هر چه جز این است از علوم حظ نفس است
گفت شریف ترین نسبها و بلند ترین مسالک آن است که با فکرت بود در بیدان توحید گفت بنده را سه چیز خلق بستاند مگر کسی که بر راه محمد
رود وقتی از او پرسیدند که میان بنده و خدا و چیست گفت میان بنده و خدای چهار دریاست نابنده در چهار دریا را قطع نکند بحق نرسد
اول دنیاست و کشتی او زهداست دوم خلق اند و کشتی او انفراد است از ایشان سیم ابلیس است و کشتی آن بغض باو است چهارم هوا
و هوس نفسانی است و کشتی آن خلاف با اوست و هم او گوید میان بنده و حق سه حجاب است یکی نفس بخیری
الحاح کند و توسع کند او را باز او در همان مطلب معاودت میکند اگر چه بعد از مدتی بود تا وقتی که مراد خود بیابد اما چون شیطان اعوانی کند
و تو بر خلاف آن کنی او ترک آن دعوت کند و از راه او دیگر تو را وسوسه نماید گفت هر که راحت است بنیاست و هر که را ارادت است نابنیاست
هیچ شخص بهیچ شخص سبقت نگیرد و هیچ عمل بر هیچ عمل پیشی نیارد و لیکن آن بود که بحق صاحب حق برتر تهاسبقت گیرد و همتها از اعمال خیر
در پیش شود آزاد پرسیدند از ریاضت گفت از چندین بر طریقت سید است که نهایت ریاضت این است که هر که او دل خود طلب خلق
درگاه وحق بینی گفت هر که در موافقت بحقیقت رسید باشد از آن برسد که حظ او از خدای فوت شود هیچ چیزی دیگر و مراد از این موافقت موافقت
نفس است با او امر خداوندی گفت مقامات ترقی بشواهد است هر که را شاهد او احوال است و رقی است هر که را شاهد صفات است او
اسیر است که ریح آنجا رسد که خودی بر جای نبود و در شبانروزی هزار بار هستش پاید مرد چون او فانی شد ذهوی تعالی حاصل گشت امیر شبلی
و هم از او ست سخن آنجا خیزد که خضور و کلام صدیقان اشارت از مشاهده و هم از او ست اول چیزی که ظاهر شود از احوال در
اقوال خالص شدن افعال است و هر که را سر خالص نبود هیچ فعل او صافی نبود وقتی او را گفتند که ما را چیزی گوی که فایدتی بگیرند
گفت نفس بمفرمایند و ایت تر اهلاک خواند و ریاضتش کند و متابع هوا بود و بدیده بهیار اغب باشد گفتند چاره او چیست گفت خلاف
با او و هم در این معنی گفت ابلیس مشاهده نیافت و گر نه آدم مشاهده کرد مگر از نفس طاعت علت نیست بر آنچه در ازل رفته است که
حکم در حق طاعت کنند و نیکو آمده است و هم او گفته مرد باید بسیرت مردان بود نه بصورت مردان گفت دل او پستان خدای عالمی
خداست خدای سر خود در دلی ننهد که در او دوستی دنیا باشد آزاد پرسیدند که اساس فنا و کدام است گفت اساس فنا آن است
که قیام کنی مر او را بنفس و هموار و پیرو او باشی و گفته گوید عاشق بود ن از حق بسی سخت تر از آنکه در آتش شدن آزاد پرسیدند
از عبودیت گفت بحقیقت آزادی نرسی تا از عبودیت بر تو چیزی باقی مانده بود یعنی هر مقام عبودیت و بندگی شخص باید بمقام کمال رسد
گفت نفس هر گز انس باحق نگیرد هر که نفس خویش بشناسد عبودیت بروی آسان گردد و هر که نیکو خو بود رعایت او دایم بود
وقتی او را گفتند ما را چیزی گوی گفت این سه کلام را پیوسته در نظر داشته باشید هر که را مخالف بر خلاف شارت بود که کذاب است
و هر که گوید با تو بی مشاهده او دروغگو بود هر که پروردگار خود را نشناخته هر گز شاد نگردد آور اگفتند ما را نصیحتی کن گفت هر گز خواهد نان
او بسلامت نماند و تن او آسوده و دل او در عافیت گو از خلق خدا بر حذر باش که این زمان آفت است و خردمند کسی بود که تنهائی خویش گیرد

از او پرسیدند از علم گفت هر که را علم یقین نرسیده است و یقین بخوف و خوف بعمل و رجع و ورع باخلاص و اخلاص مشاهده او از بالکان است
و نیز گفت مردانی بوده اند که یقین بر آب میرفتند اما آن مردان مردانی بوده اند که در کنار آب از تشنگی جان بدادند و یقین ایشان کامل تر
و فاضل تر بود پرسیدند از خوفی گفت بر عایت خوف توان رسید اما بجراست قلوب یعنی آنرا بنگاهداری و لها و حفظ و لها بدست توان
آورد گفت اگر جمله دنیا بظاهر یک کس را بودی زیان ندارد اگر باطن یک از خرما از آن تمنا کند زیانش دارد یعنی باید که در عین تمنا کس را
بدان رغبت نباشد و در نبودن آن هم کس را سوی آن توجیح اگر توانی که او انی خانه توجه خالی باشد کن آزاد پرسیدند که
رسم بندگی چیست گفت بنده آن است که با هیچکس شکایت نکند و ترک تقصیر گوید در خدمت از آن روی که در تقدیر بر تو رفت آزاد
پرسیدند از مرید گفت مرید صادق چیست یا زبود از علم عالمان یعنی از فرض و گرامت بر او باز است و میرسد به او از تایید خداوندی که
که بخواهد گفت حق تعالی معامله که در آخر با بندگان کند باز از نباشد که بندگان با او در اول کرده باشند آزاد این بیان جزای عمل یا داش
کردار را بخواهد رسانید گفت حق تعالی بندگان نوازتر است از نزدیکی بندگان با او آزاد پرسیدند از حرفی بگو سلوک گفت اگر از تحقیق بندگی
راه بر تو آسان گردانند و اگر دروازه باشی در اول قدم راه بر تو بر دشمن نبایند آنگاه بس چیزها بینی از عجایب لطایف و بسیار گردد آن صدقه
اولی است و هم از او ست از جمله ذلیل ذلیل محمود است نبود کسی که خدای تعالی را طلب کند بذل مجهود چون کسی که او را طلب کند
طریق خود هم او گوید علم علما به و حرف با نامه است تصحیح نیت و تجرید خدمت مراد از این بیان چیست عمل و خلوص در بندگی است آزاد
پرسیدند از حیات و ممات گفت حیات هر که گردیدن نفس او و ممات او بر فتن جان بود و حیات هر کس که بحقیقت معرفت خدای تعالی بود او را
ممات نبود بلکه صورت ممات بود و نقل کنند او را از حیات طبع بحیات اصل که حیات بحقیقت این است و هم او گفته است هر چشمی که بعبرت
بحق تعالی نگرد نابینا به و هر زبان که بذکر حق مشغول نباشد گنگ به و هر گوشی که بحق شنیدن بتر صد نباشد کر به و هر تنی که بخدمت حق قیام
کار نیاید مرده به وقتی او را گفتند ما را وصیتی کن گفت هر که دست در عمل خود زند پیش از جایی شود و هر که دست در مال نود کم آید فقیر
و هر که دست در خدای زد جلیل و بزرگوار گفت چون حق تعالی در بدایت حال ز برای کسی خیر خواهد او را در پیش صوفیان صوفت پیشه افکند
و از کسان نا کس او را باز دارد گفت نشاید که مرید چیزی آموزد مگر آنچه در نماز بدان احتیاج است فاتحه و سوره و توحید او را تمام است
مراد از این بیان ابتدا تکمیل و کفایت است مرید را پس رفتن بعوالم و گر گفت بر مرید که زن کند و علم نویسد از او بهیچ کار نیاید هم او گوید
هر که میان خود و میان حضرت احدیت تبر طعام نهاد است و میخواهد که لذت مناجات در یابد این هر گز نبود مراد از این بیان آن است که نفس
با شهوت و حرص کی تواند بعبادت قیام نمود و لذت بندگی در یافت آزاد پرسیدند از حالت مرید گفت دنیا در دل مرید ان تخمی از حسرات
و چون حق معرفت در دل ایشان کند آن چهر شیرین تر از عسل گردد گفت زمین و خشان است از مرد غیان چنانکه آسمان و خشان است
از بستار گان و قتی جماعتی از مریدان گرد هم نشسته بودند بر ایشان گذشت گفتند او که ما را چیزی گوی گفت شاد و شاید مردم شما
از برای خدا شناسند و از برای خدای گرامی کنند بنگرید تا در خلوت با حق چگونه آید آزاد پرسیدند فاضل ترین اعمال چیست گفت علم
او قات است آن علم آن است که نگاهدارند نفس باشی نگاهدارند دل و دین آزاد پرسیدند از نمنی خاطره آن چیست گفت خاطر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چهار گونه است خاطری است از حق که بنده را دعوت کند بطاعت و خاطری است از نفس که بنده را دعوت کند بمعاصی و خاطری است از شیطان که بنده را دعوت کند بجحد و حسد و بغض و عداوت و ایذا و آفت و بسیار صفات نامیده و خاطری است از فرشته که بنده را علامت کند از ارتکاب معاصی و تحریض کند بر اعمال صالح و هم او گفته با مزاج عارفان است و بیدار کننده مریدان و هلاک سازنده غافلان آزاد پرسید از اشارات گفت هفت اشارت خدای است و آزاد اشارت فرشته و خاطر اشارت معرف و دو هفت اشارت شیطان و شهوت اشارت نفس و تلو اشارت کفر آزاد پرسید از نبت گفت غیبی تعالی هر گز صاحب نبت را معذبت نکند اگرچه بر وی معصیت رود آزاد پرسید از اخلاص گفت اخلاص آن است که بر جحد و اعتماد کردن بر آن خجل است در خلوت و مناجات چیزها گویند که حاضر نیاید و ایشان در احوال خویش در آن نزدیک باشند هر چه عامه ایشان را در آن خطاب نفهمند و علامت کند ایشان متحمل شوند و بر دوام باری تعالی آزاد پرسید از مشاهده گو وجد گفت مشاهده عرفان است و وجد هلاک و جحد زنده کننده و جد است و مشاهده میراننده و جحد مشاهده اقامت بوحدیت است و از ذات عبودیت بشرط آنکه تو در میان هیچ خود را نبینی آزاد پرسید از معاینه گفت معاینه شدن چیزی بیافت ذات آن چیز شاهد آزاد پرسید از وجد گفت وجد هلاک و جد است و جد انقطاع اوصاف است در ظهور ذات در سر و بینی آنچه او صاف تو لی است منقطع گردد و آنچه ذات تو است در او مبین بینی دوی نیاید آزاد پرسید از قرب گفت قرب بجد جمع است و نبت او در بشریت تفرقه است آزاد پرسید از مراقبت گفت مراقبت آن بود که ترسنده باشد بر فوت شده از او سؤال کردند گفتند مراقبت و حاجبت گفت مراقبت انتظار غایب است و حاجبت از حاضر و شاهد آزاد پرسید از وقت گفت وقت تو فوت شود هر گز نشود دیگر نتوان یافت و هیچ چیز عزیز تر از وقت نبود و نیز گفت اگر صادقی هزار سال دوی جنی آورد پس یک لحظه از حق اعراض کند آنچه در یک لحظه از او فوت شود بیش از آن باشد که در آن هزار سال حاصل کرده باشد و هم در این معنی گفته هیچ چیز را و بهای خدمت از نگاه داشتن انفاس او قات نیست آزاد پرسید از عبودیت گفت عبودیت بنده و خصلت است صدق اقتدار بخدای در نهان و آشکارا و اقامه کردن بآنچه پیغمبر از جانب خدای آورده و نیز گفت عبودیت ترک کفتن شغلها است و مشغول شدن بآنچه اصل فراغت است و نیز در این ترتیب گفته عبودیت ترک کردن این و نسبت است بحق ساکن شدن در فرقت و دوم اعتماد کردن بر حرکت چون این هر دو از تو دور شد حق عبودیت گذارده باشد آزاد پرسید از شکر گفت شکر آن است که نفس خود را از اهل نعمت نشمرد و نیز گفت شکر را معنی است و آن آن است که نفس خود را نبیند و داند آزاد پرسید از زهد گفت زهد تهی دست بودن است و خالی بودن از شغل آن آزاد پرسید از صدق گفت حقیقت صدق آن است که راست گوئی در حقیر ترین کاری که آزاد و نجات نیابی گرد بر دروغ و نیز گفت بچکس نیست که طلب صدق کند و نیابد اگر بر نیابد بمعنی یابد و گفت صادق روزی چهل بار از حالی بحالی گردد و مرائی چهل سال بر یک حال ماند آزاد پرسید از فقر گفت علامت فقر ای صادق آن است که سؤال نکنند و معارضه نکنند و اگر کسی با ایشان معارضه کند خاموش گردند آزاد پرسید از تصدیق گفت تصدیق دل بحق بی زیادت شود و نقصان نپذیرد و اقرار بزبان بحق بی زیادت کند و نقصان پذیرد آزاد

پرسید از صبر گفت نهایت صبر توکل است موافق کرید آن در این معنی فرمود او علی تهم توکلون یعنی آنگه شکیبائی کردند و بر کردگار توکل میکنند و هم در این معنی گفت صبر خوردن تلخیات و روی ترش نکردن آزاد پرسید از توکل گفت توکل خوردن بی طعام است یعنی طعام در میان نبیند و خود را از اعتماد بحق شمرد باید و نیز گفت توکل آن است که خدای را بداند بحال چنانکه پیش از آنکه موجود شوی خدای را بودی گفت پیش از این توکل حقیقت بود اکنون علم است و هم در این معنی گوید توکل نیک کردن است و نیک کردن لیکن سکون و اعتماد دل است بحق تعالی آزاد پرسید از یقین گفت یقین قوت است اگر نقص علمی بود دل بر هیچ حال نگردد و از دل خالی نبود و نیز گفت یقین آن است که عزم رزق کنی داند و در رزق بخوری و آن از تو کفایت آید و آن آنست که بر علی کردن توکرده آید مشغول شوی که یقین او رزق تو بر ساند آزاد پرسید از فقر گفت فقر آن است که با خود و بشان مسکین و فقرای باصفا نفاقی نبینی با توانگران معارضه نمائی آزاد پرسید از جوانمردی گفت جوانمردی آن است که بار خویشتن بر دیگری ننهی و آنچه داری بذل کنی و بار دیگران را نیز متحمل شوی آزاد پرسید از تواضع گفت تواضع آن بود که گردنکشی بر هیچکس از اهل عالم ننهی و پستی با کسی از بهر خلق حق تعالی آزاد پرسید از خلق گفت خلق نیک را چیزی لازم است سخاوت آفت نصیحت و شفقت آزاد پرسید از صحبت گفت صحبت با خاشع خوشتر دوست دارم که با فریاد و خشمناک بخوی آزاد پرسید از حیا گفت حیا بدین تقصیر پس از این بر خود بدین حیائی زاید که آن را حیا گویند آزاد پرسید از حال گفت حال چیزی است که بدل فرود آید نا پایدار بود آزاد پرسید از رضا گفت رضا آن است که بلا را فرصت شمری آزاد پرسید از فقر گفت فقر دریای بلاست خالی شدن دل است از اشکال آزاد پرسید از خوف گفت خوف آن است که بیرون شوی از خوف و ترک حل کردی یعنی وقوف آزاد پرسید از صوم گفت صوم بعضی از طریقت است که نفی بشود با داب شریعت آزاد پرسید از توبه گفت توبه را سه معنی است اول ندامت دوم عزم ترک سیم خود را پاک کردن از مظالم و خصومت بحقوق خلق آزاد پرسید از حقیقت ذکر گفت حقیقت ذکر فانی شدن ذکر است در ذکر و فنای ذکر است در مشاهده مذکور آزاد پرسید از مکر گفت مکر آن است که کسی بر آب رود و بر هوا پرد و هم او را در این تصدیق کند و اشارت او را داد این تصحیح نماید و گفت این بود این مرد از مکر از کجا بر نود و این بود از اصل از مکر گفته بود آزاد پرسید که چگال است که مکر از آن آمده بود چون جماع شنود و خطاب دروی پدید آید گفت حق تعالی در نبت آدم را در بستانی خطاب است بر تکلم در آورد و هیاهوی مستغرق لذت آن خطاب گشتند چون در این عالم سماع شنود آن خطاب بخاطر ایشان آید از وجد در حرکت آیند و در آن اضطراب بمانند و هم سؤال کردند از او از تصوف گفت تصوف صافی کردن دل است از مراعات خلق و مفارقت کردن در اخلاق بصیغت و فرو میراندن صفات بشریت و دور بودن از دواعی نفسانی و فسه و آمدن بر صفات روحانی و بلند شدن بعلوم حقیقی و بکار داشتن آنچه اولی تر است الی الابد بصحبت کردن مخلوق و وفا بجای آوردن بر حقیقت و متابعت حضرت رسالت صلعم بشریعت و طریقت و هم سؤال کردند که تصوف چیست گفت تصوف خرقی است که در او هیچ صنع نبود آزاد پرسید که از زشتها چه زشت تر گفت زشت تر و دون تر از چیز چیزا تصوفی را بگل

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سؤال کردند از توحید گفت معنی توحید آن است که با خبر شود در وی فنا بیند اگر در بروی علوم در نظرش بود بس چنانکه همیشه بوده است و نیز در این معنی گفت صفت بندگی بمذلت است و عجز و ضعف و بایستگان و صفت خداوند بر عزت و قدرت است و هر که این دو صفت از هم تواند جدا نمود موحد است با آنکه کم شده است و نیز در همین معنی از او پرسیدند گفت توحید یقین است گفتند شرح باید گفت آنکه بشناسی که حرکات و سکنات خلق همه فعل خداست تنها و کسی را با او شرکت نیست چون این یقین تو را حاصل آید بشرط توحید بجای آید از او سؤال کردند از فقا و بقا گفت بقا حق است و فنا دون حق و از گفتند تجرید چیست گفت آنکه ظاهر تو مجرد بود از اعراض و باطن از اعتراض سؤال کردند از محبت گفت آنکه صفات مذموم خود صفات محبت نشنید سؤال کردند او را از انس گفت انس آن است که وحشت از میان برخیزد سؤال کردند او را که تفکر چیست گفت تفکر در این چند وجه است تفکری است در آیات خداوندی و علامتش آن بود که از آن معرفت زاید و تفکری است در آلاء و نعماء خداوند او از آن محبت زاید و تفکری است در صفات نفس و احسان حق تعالی با نفس و از او حیا زاید از حق تعالی و تفکری است در وعده و وعید حق تعالی و از او بیت زاید از حق تعالی زیرا که او از عصیان بوحدانیت و کرم حق تعالی بعاصی مشغول شود و از آن بیت زاید آورد سؤال کردند از محبتی بنده در عبودیت گفت چون بنده وجود خود را بشناسد ملک خداوند بیند و بیننده جز از خدا نبیند و مرجع جمله بخدا بیند و مرجع جمله بخدا بیند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است قبل کل شیء الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون و اینه چون او را محق بود بصفت جبروت رسید بود از او سؤال کردند از حقیقت مراقبت گفت حالی است که مراقبت را انتظار میکند از آنچه از وقوع آن چاره نیست لاجرم خلقی بود چنانکه کسی از نشیبون ترسد و نخسبد قال الله تعالی فارتقب یعنی فانتظر از او سؤال کردند از صادق و صدیق و صدق گفت صدق صفت صالحی است و صادق آن است که چون او را بینی چنان بینی که خبر او شنیده باشی چون عاینه بود بلکه خبر او اگر یکبار بتو رسیده بود همه عمرش چنان یابی و صدیق آن است که پیوسته بود صدق او در اقوال و افعال و احوال از او پرسیدند اخلاص چیست گفت فرض فی فرض و نفل فی نفل یعنی فریضه ایست در هر چه فریضه بود چون نماز و غیر آن فرض است با اخلاص بود و نماز با اخلاص بود و نماز منزه شت و نیز سؤال کردند او را از اخلاص گفت فنا از فضل خویش و بر داشتن فضل خویش و دیدن آن بیش و نیز گفت اخلاص آن است که بیرون بود خلق را از معاملت خدا و نفس که دعوی ربوبیت میکند سؤال کردند او را از خوف گفت چشم داشتن عقوبت است در هر نفسی گفتند نشانه بلای حق چگار کند گفت بوتهایست که مرد را بالا یه بسه کند در این بوته پالوده گشت هرگز او را بالا پیش نیاید سؤال کردند او را از شفقت بر خلق آن است که بطوع و رغبت آنچه طلب کنند بر ایشان نهی و باری بر ایشان نهی که ایشان طاقت آن نیاورند و با ایشان سخنی نگوئی که نه انند آورا گفتند عزت کی درست آید گفت آنگاه که از نفس خویش عزت گیری و آنچه تو را دوی نوشته اند امروز در پس تو شود گفتند عزیزترین خلق کیست گفت درویش راضی آورا گفتند صحبت با که داریم گفت با آنکه هر نیکی که با تو کرده است فراموش کند و آنچه بدی بود میگذارد آورا گفتند چیزی هست از گریستن فاضل تر گفت گریستن بر گریستن او را گفتند بنده کیست گفت آنکه از بندگی خلق آزاد باشد از او پرسیدند مرید چیست و مراد کیست گفت مرید آن است

که در بیابات

که در بیابات بود از علم و مراد در عنایت حق تعالی زیرا که مرید دونده بود و مراد پرنده و دونده در پرنده کی رسد گفتند راه بجد چگونه است گفت دنیا را ترک گیر و باقی را نفس را بمخالفت بیران کن بحق پیوستی او را گفتند تواضع چیست گفت سر فرود داشتن پهلو فرود آوردن از او پرسیدند از حجاب گفت حجاب عام سه است نفس و خلق و دنیا و حجاب خاص نیز سه است دیده طاعت و دیده ثواب و دیده کرامت و هم او گفت ذلت عالم میل اوست از حلال بحرام و ذلت زاهد میل اوست از تقاعد تا ذلت عارف میل اوست از کریم بکرامت آورا گفتند فرق میان دل مؤمن و منافق چیست گفت دل مؤمن ساعتی بتقاعد و باز گردد و دل منافق بتقاعد سال بر یک حال بماند و نیز از او پرسیدند که بلا چیست گفت البلاء هو الغفلة عن البلوی یعنی بلا غافل شدن است از فرستنده بلا تا آنجا بود آنچه از کلمات بیانات آن عارف جلیل که از کتب این طایفه انتخاب شده و چنانکه در عنوان ترجمه اشاره رفت او را مؤلفات بسیار است از جمله شهاب الدین سهروردی در کتاب عوارف المعارف از کتب وی که متعلق باین علم است نقل بسیار نموده بعضی از آن بیانات که اهل نظر را فایدتی کلی دارد در این مقام بیاوریم و از آنجاست در فصلی که احوال صوفی و متصوف و اسم شعار و زی آورده که آن الصوفیة قیتة و اباحوال عزیزة و آثار مستغربة عند اکثر الخلق لانهم مکاشفون بالقدر و غرایب العلوم و اشارتهم عند عظیم امرانه و التعریف منه و الایمان بذلک ایمان بالقدرة و قد انکر قوم من اهل الانکار کرامات الاولیاء و الایمان بذلک ایمان بالقدرة و لهم علوم من ذات السبیل فلا یومن بطبیعتهم الا من حفظه الله تعالی بزیدغایة فالتصوف صاحب ایمان و المتصوف صاحب علم لانه بعد الایمان الکتب یزید علم بطبیعتهم و صار له من ذلک مواجید یستدل بها علی سایر احواله و المتصوفی صاحب ذوق فالتصوف انصاف من حال الصوفی و نشبة نصیب من حال المتصوف و بکد استه تعالی جاریة ان کل صاحب حال ذوق فیه لابد ان کشف ذی علم بحال اعلی مما هو فیه فیکون فی الحال الاول صاحب ذوق فی الحال الذی کوشف صاحب علم و بحال فوق ذلک صاحب ایمان حتی لایزال طریق الطلب مسلوکا فیکون فی حال الذوق صاحب قسم و فی حال العلم صاحب نظر

و فی حال فوق صاحب ایمان

قال الله تعالی ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا و وصف شرابهم ثم قال سبحانه و تعالی و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون فکان الشراب الابرار مزج من شراب المقربین و المقربین ذلک صرفا فالتصوفی مزاجه صرف و المتصوف من ذلک مزج من شرابه و نشبة مزج من شراب التصوف فالتصوفی سبق الی مقام الروح من بساط القرب و المتصوف بالنسبة الی التصوفی کالزاهد بالنسبة الی الزاهد لانه تنقل قبل و نسب اشارة الی ما بقی علیه من وصفه فهو مجتهد فی طریقه سائر الی ربه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیروا سبق المفردون قیل من المفردون یا رسول الله قال المستهترون بذکر الله وضع الذکر عنهم اوزارهم فوردوا القیامة خفافا فالتصوفی فی مقام المقربین و المتصوف فی مقام السائرین و اصل فی سیرة الی مقام القلب من ذکر الله عز و جل و مراقبته بقلبه و نلذذه بنظر الی نظر الله الیه فالتصوفی فی مقام الروح صاحب مشاهدة و المتصوف فی مقام القلب صاحب اقبه و المشبة فی مقام النفس صاحب مجاهده

و صاحب

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنید بغدادی

(۳۶)

وصاحب محاسبه فلتوین الصوفی بوجود قلبه وتلوین المتصوف بوجود نفسه والمتشبه لا تلوین له لان التلوین لارباب الاحوال والمتشبه مجتهد سالک لم یصل بعد الی الاحوال والکل یجمعهم دائرة الاصطفاء قال الله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات قال بعضهم الظالم الذی یخرج من البلاء والمقتصد الذی یصیر عند البلاء والسابق الذی یتلذذ بالبلاء وقال بعضهم الظالم یکبد علی الغفلة والعادة والمقتصد یکبد علی الرتبة والرتبة والسابق یکبد علی الهیبة والمنة وقال بعضهم الظالم یذکر الله بعبادته والمقتصد بتسبیحه والسابق لا ینسی ربه

و دیگر از کتاب اوست که شیخ شهاب الدین سهروردی در تجلی و استتار نقل نماید که گفته است التجلی والاستتار انما هو بآداب وتهذیب فالتأدیب محل الاستتار وهو للعوام والتهذیب لخواص وهو التجلی والتأدیب للاولیاء وهو المشاهدة حاصل الاشارات فی الاستتار والتجلی والتأدیب للاولیاء وهو المشاهدة حاصل الاشارات فی الاستتار والتجلی راجع الی ظهور صفات النفس ومنها الاستتار وهو اشارة الی غیبة صفات بکمال قوة صفات القلب ومنها التجلی ثم التجلی قد یکون بطریق الافعال وقد یکون بطریق الصفات وقد یکون بطریق الذات والحق تعالی ابتی علی الخواص موضع الاستتار رحمة منه لهم وغیرهم فاما لهم فلانهم یرجعون الی مصالح الخلق واما لغیرهم فلانه لولا مواضع الاستتار لم ینتفع بهم لاستتاره لهم فی جمیع الجمع وبروزهم له الواحد القهار علامة تجلی الحق للسرائر هو ان لا یشهد لهم ما یتلطخ علیه تغییر ویجری علیهم فمن جعله فهم فهو صاحب استدلال لا ناظر اجلال وقال بعضهم التجلی رفع حجب البشریة لان یتلون ذات الحق عز وجل والاستتار ان یکون البشریة حائلة بینک وبین شهود الحق

تا اینجا بود آنچه از کتاب وی که شیخ شهاب الدین نقل کرده بود نگاشته شد اگرچه بر بسیاری این کتاب مستعاب باید عیب پارسی ترجمت شود در این سخن بعضی از بیانات در ضمن ترجمت گذشت و بیشتر مصطلحات این طبقه بود که محتاج بشرحی بر بود و هم غرض نقل بعضی از الفاظ آن کتاب از ترجمت انصراف جست والله الموفق والمعین

نهاوند بفتح نون وفتح هاء وبعد از آن الف و او ومشوحه و نون ساکنه و بعد از آن دال مهمله شهر بزرگی است از بلاد جبل در قبله همدان از همدان تا آنجا سه روز مسافت است گویند از بنیه نوح نبی بوده است و آوند معنی نبات است از آن روی نوح آوند میگفته اند عربان او را تعریب کرده نهاوند گفتند و در سال بیست و یکم هجرت در زمان خلافت عمر بن الخطاب بست نعمان بن مقرن المزنی مفتوح گشت و تفصیل آن فتوح در کتب تواریخ خود مسطور و مضبور است

خزاز بفتح خا معجمه و تشدید زا پس الف و زای ثانیه منسوب است بعمل خز و آن ز دختن و فروختن

قواریری بفتح قاف پس از آن واو و بعد از الف راء مکسوره و یاء مشناة ساکنه و رای ثانیه منسوب است بعمل قوارير

شونیزیه بضم شین معجمه و سکون واو و کسر نون و سکون یاء مشناة تحت آن و زای معجمه موضعی بوده است مشهور در بغداد بجانب غرب که در آنجا قبور جماعتی از مشایخ بوده است

حسن همدانی

(۳۷)

حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن سهل بن سلمه همدانی

کنیتش ابو العلاء و از مشاهیر نحات و لغویین عصر و از اصحاب بدیع در ترجمت احوال وی این عبارات آورده و گوید قال التعالبی کان اماما فی النحو واللغة وعلوم العربیة آن والحدیث والادب والزهد وحسن الطریقة والتنسک اخذ القراءة القرآن بالروایات ببغداد علی ابی الحسین الدباس بواسطة وصحبه ثمان وسبع سنین وسمع من ابی علی الحداد وابی القاسم بن بیان وجماعة وبخراسان من ابی بکر احمد بن ابی بکر الهروی حدث وسمع منه الکبار والصغار وانقطع الی قراءة القرآن والحدیث الی ان مات عمره وکان بارعا علی حفاظ عصره فی الانساب والتواریخ والرجال وله تصانیف فی انواع العلوم وکان یحفظ الجمهرة وکان عیالا یتردد الی احد ولا یقبل صرة ولا ربا ظاهرا وانما کان یقترض ویداوم وشاع ذکره فی الآفاق بحیث نزلته عند الخاص والعام فما کان فی احد الاقدام وعالم حتی التصیبان والیهود کانت السنتهم تلهج بالحدیث الا متوقدا ولد یوم السبت رابع عشر ذی الحجة سنة ثمان وثمانین واربعمائة وتوفی لیلة الخمیس رابع عشر جمادی الاولی سنة تسع وستین وخمسمائة انتهی یعنی قفطی گفته حسن همدانی در فن نحو ولغت وعلوم کلام الله مجید وعلوم حدیث وصناعت ادب وخصلت زهد و دینکوئی و طریقه و تنسک نمودن بستنا امام و پیشوای و درمان معتمد و مورد بود و قرآن بادا وجود قرآت آن در بغداد از حسین دباس بیاموخت و نیز در واسط و صهبان از ابی علی حداد و ابو القاسم بن بیان و دیگر وی و دیگر از محمد بن بیان استماع کرد و نیز در هرات از ابو بکر احمد الله قراوی حدیث استماع نمود و مکرر بنات و مخطوطات خود بر جماعتی حدیث مذکور بزرگان و حفاظ از ارباب حدیث از او حدیث استماع نمودند تا پایان زندگانی با قرای قرآن و اطلاع حدیث مشتغال داشت و در معرفت انساب و تواریخ و رجال بر تمامت حفاظ عصر خویش تفوق و برتری داشت و در اصناف انواع علوم و کتاب جمهره را در حفظ داشت مردی با هیبت بود و باکی مراورا نمیشود و کسی را یارای خود ندیس نیکرد و برای تدریس مکرر بجامع قبول نمیشود و هیبت فضل و دانش در اقطار و امصار انتشار یافت مکانت و مرتبه وی نزد خاص و عام عظیم گردید از زر و سیم چیزی نمیشود مگر آنکه برای تعظیم وی از جای بر میخاست و او را جایگیر و جشی کردند و نیز در طریقه مردم تخت و آشار خود ساخته بدان تشی نمیشود و حدیث را سمع نیکرد مگر در حالی که با وضو بود و باشد روز شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه از سال چهارصد و شصت و شش متولد گردید و در پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی سال پانصد و شصت و نه وفات یافت وقریب باین مضمون است عبارات عبد الله بن احمد الخطیبی که در کتاب ذیل حوادث سال پانصد و شصت و نه گوید سال وفات حسن همدانی صاحب عنوان است گوید وفیها ای فی هذه السنة ابو العلاء الحسن بن احمد الهمدانی المقری شیخ همدان فی وقتها وحافظها وعلمها رحل وعلی القرآت والحدیث فقرأ بواسطة علی القلانسی ببغداد وعلی جماعة وسمع من ابن بیان وطبقته وبخراسان من ابی بکر الهروی وطبقته وبرع علی جماعة زمانه فی حفظ ما یتعلق بالحدیث من الآباء والتواریخ الاسماء والکنی والمتصل والمرسل وله تصانیف فی القرآت والحدیث فی مجلدات کثیرة منها کتاب زاد المسافر فی مجلدین وکان اماما فی العربیة وحفظ فی اللغة کتاب الجمهرة وخرج جمیع ما ورثه وکان یقوته تجارة وساعده ارزاق ما شیا بعمل کتبه علی ظهره ویبیعها فی المساجد وبأکل خبزه الدخن الی ان رشحه الله تعالی وذکره فی الآفاق قال ابن النجار هو امام فی علوم القرآت والحدیث

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

والادب والزهد والنسک بالاثر انتهی

ابوالفرج بن جوزی در تاریخ منتظم در مقام عداد متوفین سال پانصد و شصت و نه گوید الحسن بن احمد بن محمد ابو العلاء الهمدانی الحافظ الکبیر فی طلب العلم و قسم الاقرآت الفقه و قدم بغداد فکتب من السماع و حصل الکتب الکثیره و عاد الی بلده همدان فاستوطنها و کان له بها القبول و المکانه و صنف و کان حافظا متقنا رضی الطریقه سخیا و انتشر ایکه بالحفظ و توفی ببلده فی المحرم عشر جمادی الآخره من هذه السنه قلت جاوز الثمانین بأربعه اشهر و ایام یعنی من جمله متوفین سال پانصد و شصت و حسن بن احمد ابوالعلاء همدانی است برای تحصیل علوم مسافرت بسیار نموده و جزو قرآات و فن لغت را بخوانده وارد بغداد شده در استماع حدیث اکثار کرده بسیاری تحصیل نموده آنگاه بشهر خود همدان معاودت کرده در آنجا توطن اختیار نموده نزد مردم همدان بمکانت و رتبت قبول یافته و مصنفات پرداخت بحفظ و اتقان موصوف و طریقه پسندیده داشته و خدا او را بذل و بخشش بوفور یاست تدریس قرآن و حدیث بوی مستقی گردیده در شب چهارشنبه یازدهم جمادی الآخره از سال مذکور وفات یافت و شش روز شنبه چهارماه و چند روز گذشته بود هم ابوالفرج بن جوزی گوید مرا چنین حکایت کردند که پس از وفات حسن همدانی شخصی او را در عالم واقعه دیده از او کرد که در شهری است قصرها و دیوارهای آن از کتاب است کتابهای بسیاری از هر سمت و اطراف اوست و حسن بمطالعه آنها مشغول است پس شخصی از او پرسش نمود این کتابها چیست حسن در جواب گفت سئلت الله ان یشغلنی بما کنت اشتغل به فی الدنیا فاعطانی یعنی از خدای تعالی مسئلت کردم مرا بکاری مشغول نماید بچیزی که در دنیا بآن مشغول بودم پس خدا وند تعالی مرا بمن عطا نمود ذهبی در کتاب دول الاسلام وفات حسن را مانند قطبی در جمادی الاولی ضبط نموده است ولی گوید هشتاد و یک سال از سنین عمر وی گذشته بود این است نص عبارت ذهبی که در وفیات سال پانصد و شصت و نه گوید و فیها مات شیخ همدان ابو العلاء الحسن بن احمد الهمدانی العطار الهمذانی الحافظ صاحب التصانیف فی جمادی الاولی و له احدی و ثمانون سنه انتهی

(حسن بن محمد بن صباح زعفرانی)

کنیتش ابو علی و از بزرگان اصحاب محمد بن ادریس شافعی است شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات در ترجمه احوال وی پس از بیان نسبش گوید سمع فی الصغر و الحدیث و صنف فیهما کتبا و سار ذکره فی الآفاق لزم الشافعی حتی تبحر و کان یقول اصحاب الاحادیث کانوا رقودا حتی ایقظهم الشافعی و اصل احمد محبسه الا ان الشافعی علیه مسئله و کان یتولی قرآت کتب الشافعی علیه و سمع من سفیان بن عیینه و من فی طبقته مثل وکیع بن الجراح و عبد الرحمن بن المبارک و یزید بن هرون و غیرهم و هو احد رواه الاقوال القدیمه عن الشافعی و رواها اربعه هو و ابوثور و احمد بن حنبل و الکرابیسی و رواه الاقوال الجدیده ستة المزنی و الربیع بن سلیمان الجیزی و الربیع بن سلیمان المرادی و البویطی و حرمله و یونس بن عبد الاعلی و روی عنه البخاری فی صحیحه و ابوداود السجستانی و الترمذی و غیرهم یعنی حسن زعفرانی در فن لغت و حدیث بر اقران خود تفوق یافت و در آنها مصنفات پرداخت آوازه فضل و دانش در آفاق منتشر شد و هموار محمد بن ادریس شافعی را ملازم بود تا آنکه در علوم متبحر گردید و حسن مکنیت

خدا وندان حدیث در خواب بود تا آنگاه شافعی ایشان را از خواب بیدار نمود و هیچکس از طالبان احادیث برای نوشتن حدیث و املاء حدیث نزد وی حاضر نشد مگر آنگاه از شافعی برگردن او منتی است و حسن کتابهای شافعی را براو قرائت میکرد و از سفیان بن عیینه آنان که در طبقه او بودند مانند وکیع بن جراح و عبدالرحمن بن مهدی و یزید بن هرون و دیگران از محدثین حدیث استماع کرد وی در شمار آنان شمرده شود که اقوال قدیمه را از شافعی روایت کنند و ایشان چهار تن باشند یکی حسن زعفرانی صاحب عنوان دویم ابوثور سیم احمد بن حنبل چهارم کرابیسی و آنان که اقوال جدیده از شافعی روایت کنند شش تن اند مزنی و ربیع بن سلیمان جیزی و ربیع بن سلیمان مرادی و بویطی و حرمله و یونس بن عبد الاعلی و بخاری در صحیح خود و ابوداود سجستانی و ترمذی و دیگران از محدثین از او روایت کنند و حسن زعفرانی در سابع شهر شعبان و بقولی شهر رمضان از سال دویست و شصت و هفت یا هفتاد و سه یا هفتاد و چهار در کتاب انساب و فات و در آخر ربیع الآخر سال دویست و چهل و نه ضبط نموده است

زعفرانی بفتح زاء و سکون عین مهمله و فتح فاء و راء و بعد از الف نون منسوب است بزعفرانیه که قریه ایست نزدیک بغداد یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان در ترجمه زعفرانیه گوید و الزعفرانیه قریه قرب بغداد و انسب الیها ابوعلی الحسن بن محمد بن الصباح الزعفرانی نزل بغداد و ادب ادب الزعفرانی و کشف المحدثین ببغداد و منسوبون الی هذا الدرب و هو الذی قال الشافعی محمد بن ادریس کتبه الله قد یقال لی الشافعی من ای العرب انت فقال ما انا بعربی انما انا من قریه یقال لها الزعفرانیه قال فقال لی انت سندی هذه القریه و کان ثقه یعنی زعفرانیه قریه ایست قرب بغداد و در زیر کلواذا از آن قریه است حسن بن محمد بن صباح زعفرانی وارد بغداد شده در آنجا منزل نموده و محله و درب زعفرانی در بغداد و بوی منسوب است بسیاری از محدثین ببغداد و درب زعفرانی منسوب و حسن زعفرانی آن کسی است که کتب قدیمه محمد بن ادریس شافعی را براو قرائت کرد و شافعی او را گفت تو از کدام عربی گفت من عربی نیستم بلکه از قریه زعفرانیه گویند حسن گفته پس شافعی مرا گفت تو سندی و بزرگ دوم آن قریه حسن زعفرانی مردی معتمد و موثق انتهی

حسن بن احمد بن یزید بن عیسی بن فضل اصطخری

کنیتش ابو سعید و در عداد فقهای شافعیه معدود و او را در سلک امثال ابوالعباس بن سریج و قفال ابوعلی بن ابی هریره منظوم و دانند مصنفات نیکو و قطعه پرداخته از آن جمله است کتاب الفضیه

احمد بن خلکان در ترجمه احوال وی گوید و کان قاضی قم و توفی حسبه ببغداد و کان ورعا مستقلا و استقضاه المقتدر علی بحستان فاراد ایصاله فقدم فی مناکبهم فوجد مطهما علی غیر اعتبار الولی فانکره و اطلعها عن آخرها یعنی حسن اصطخری قاضی قم بود و چندی عمل اصفهان ببغداد و اقامت کرد و بجلیه زهد و تقوی آراسته بود المقتدر بالله عباسی قضاوت بحستان را بوی تفویض کرد برحسب فرمان خلیفه بحستان رفت در مناکحات مردم بحستان نظر و تامل فوق بسیاری از آنها را دید که بدون نظر و مهارت ولی واقع شده پس آنها را انکار کرد و قامت آنها را باطل ساخت انتهی

و حسن اصطخری در سال دویست و چهل و چهار متولد شد و روز جمعه دوازدهم و بقولی چهاردهم از شهر جمادی الآخری و بقولی شهر

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شبان سال سیصد و بیست و شش وفات یافت

اصطخری بکسر همزه و سکون صاد مهمله و فتح طاء مهمله و سکون خاء معجمه و بعد از آن راء منسوب است باصطخر و آن مکانی است از بلاد فارس گروهی بسیار از علما از آنجا بیرون آمده اند

یاقوت حموی در معجم البلدان در ذیل ترجمت اصطخر گوید و المنسوب الیها جماعة و افرة من اهل العلم منهم ابو سعید الحسن بن احمد بن یزید بن عیسی بن الفضل الاصطخری القاضی احد الائمة الشافعیة و صاحب قول منهم مولده سنة اربع و اربعین و ماتین و وفاته فی جمادی الآخرة سنة ثمان و عشرین و ثلثمائة

حسن بن حسین بن ابی هریره شافعی

کنیتش ابو علی و از بزرگان فقهای شافعیه است

احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت احوال وی گوید اخذ الفقه عن ابی العباس بن سریج و ابی اسحق المروزی و شرح مختصر المزنی و علق عنه تشریح ابو علی الطبری الرسائل فی الفروع و درس ببغداد و تخرج به خلق کثیر و انتشر ایکا مامة العراقیین و کان معظما عند الملوک و الوزراء الی ان توفی فی رجب سنة خمس و اربعین و ثلثمائة یعنی حسن شافعی علم فقه را از ابو العباس بن سریج و ابو اسحق مروزی بیاموخت و کتاب مختصر مزنی را شرح کرد و ابو علی طبری بر آن شرح حاشیه علق نمود و حسن رسائلی است در علم فروع و درس بغداد پیدا کرد و بسیاری از مردمان بسبب حسن بیان او بر فقه شافعی تخرج یافتند و ریاست در عراق بوی منتهی گردید و نزد سلاطین و حکام محترم و معظم بود تا آنکه در شهر رجب از سال سیصد و چهل و پنج وفات یافت

حسن بن رشیق قیروانی

کنیتش ابو علی و از بزرگان علمای ادب معدود است در فن ادب مصنفاتی نیکو پرداخته

احمد بن خلکان در ترجمت احوال وی گوید احد الافاضل البلغاء و المصنفین المجیدین له کتاب العمدة فی صنعة الشعر و نقده و عیوبه و کتاب الانموذج و الرسائل الفائقة و النظم بعید یعنی حسن قیروانی یکی از فضلا و بلغای عالم شمرده شود و او را مصنفاتی است ملیحه از آنجمله است کتاب عمده این کتاب او در شناختن صناعت شعر و نقد و عیوب آن پرداخته است و منجمله کتاب انموذج و کتاب رسائل فائقه و کتاب نظم رشیق همچنین ابن خلکان گوید ابن بسام در کتاب ذخیره گفته در چنین خبر داده اند که حسن قیروانی در سبیله مغرب متولد شده و اندکی از فن ادب در آنجا بیاموخت پس در سال چهار صد و شش بشهر قیروان حلت نموده و دیگران از ارباب تراجم گفته اند که حسن در سال سیصد و نود در شهر مهدیه متولد گردید و پدرش غلامی رومی و از موالی ازدیان بود و در شهر خود محمد به صنعت زرگری داشت و آن صنعت را بحسن بیاموخت و حسن در شهر محمدیه فنون ادبیت تحصیل نمود و شعر انشاد کرد پس از چندی شائق شد که گفتن شعر را ترک کند و برای تعلم فنون ادبیت علمای ادب را ملاقات نماید پس بقیروان حلت نموده و در آنجا اشتهار یافت صاحب قیروان او را شعاری مرجع نمود و نزد او اقامت کرد و همواره در قیروان بسر میبرد تا آنگاه که طایفه عرب بر قیروان استیلا یافته و در آنجا را بقتل رسانیده و شهر را بر ان

نمود و پس از قیروان بجزیره صقلیه انتقال نمود و در مازر که شهری است در جزیره مذکوره اقامت اختیار کرد تا آنگاه که وفات نمود و منجمله اشعار حسن قیروانی که در وفیات نقل نموده این ابیات است که گوید

احب اخی و ان اعرضت عنه	و اقبل حین یسامحنی کلامی
و لی فی وجهه تقطیب راض	کما قطبت فی وجه المدام
و رب تعتب من غیر بغض	و بغض کان تحت ابتسام

یعنی برادرم را دوست دارم اگرچه از او اعراض کنم و سخن بر او بسته شود و بسیار دشمنی است که در زیر تبسم پنهان است و منجمله اشعار اوست که گوید

یا رب لا اقوی علی دفع الاذی	و بک استنصر علی التخفیف الموذی
مالی بعثت الی الف بعوضة	و بعثت واحدة الی نمرود

یعنی ای خدای من مرا نیروی آن نیست که اذیت موذی را از خود دفع نمایم در دفع موذی ضعیف از تو امداد و جود میجویم بسبب چیست که هزار پشه را بسوی من فرستاده و یکی از آنها را بسوی نمرود فرستادی و حسن جملا اشعار او کرا بن بسام در کتاب ذخیره نقل کرده ابیاتی است که گوید

اهلکنی حب سلیمانکم	الی هوی السیرة اقتل
قالت نا جنده ملاحة	لما بدا ما قالت اقتل
فهو لا دخلوا اسکنکم قبل ان	تحطمکم اعینه الخیل

یعنی دوستی سلیمان شما را هلاکی داد زیرا که آن قتل است بلشکر ملاحتهای او چون ظاهر شد گفتند با آنچه ما که مورچه در وقت دیدار لشکر سلیمان با یکدیگر گفتند بر خیزید بمساکن خود داخل شوید پیش از آنکه چشم کشاده شما را از هم بشکند و منجمله اشعار اوست که بهنگام کبر سن که در راه رفتن ضعیف گردیده بود انشاد نموده

اذا ما خطت کعد الصبا	ابت ذلک الخمس و الاربعونا
و ما ثقلت کبد او فاقانی	و لکن اجر شوراه الحسینا

یعنی هرگاه بخواهم مثل زمان خورد سالی و اوائل عمر چستی کنم و در کار پا چالاکی نمایم پنجاه و پنج سالگی از این اندیشه ابا کند این گران باری و سنگین رفتاری از ضعف و پیرگواری نیست بلکه از آن است که می اینند سالهای در از از دنبال میکشم و در اینجا

و قائلة ما ذا الشحوب و ذا الضنا	فقلت لها قول المشوق المتیم
هواک اماتنی و هو ضیف اعزة	فاطعمه لحمی و اسقیه دمی

یعنی گوینده مرا گفت چیست این تغییر حالت و این لاغری که در تو مشاهده کنم او را جواب گفتم مانند شخص گرسنه و عاشق است که گشنگی و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تو برحمن وارد شد و او سیمانی عزیز بود و پس از کوشش بسیار او را اطعام نمود و از خون خود او را آب داد و مع الجمله حسن قریب دو سال در شهر مازریه بسر برد تا آنکه در سال چهارصد و شصت و سه در مازرو وفات یافت

ابن خلکان گوید بخط بعضی از فضلا دیدم که وفات او را در سال چهارصد و پنجاه و شش ضبط نموده ولی قول اول اصح است و منجمله مصنفات اوست کتاب قراضة الذهب و کتاب الشذور فی اللغة در این کتاب هر لغة که در باب خود شاذ آمده است ذکر نموده

حسن بن محمد بن حسن بن حیدر بن علی عمری حنفی لغوی نحوی صغانی

از مشاهیر ائمه لغت و نحو شمرده شود کنیتش ابو الفضایل و لقبش رضی الدین است سلسلهٔ نسبی بعمر بن خطاب منتهی گردد و او را صغانی و صاغانی نیز گویند ریاست تدریس عربیت و لغت در مائهٔ ششم بوی مسلم بود

صاحب بغیه در ترجمت احوال وی گوید قال الذهبی ولد ببغداد سنة اثنتین و خمسین و خمس مائة و نشی بقزوین و دخل بغداد و سنه خمس عشرة و ست مائة و ذهب منها بالرسالة الشهریة الی صاحب الهند فبقی مدة و رجع و دخل الیمن ثم حاد الی بغداد ثم توالی بغداد و سمع من النظام الرعیناتی و کان ابیه المستعلی فی اللغة و کان یقول لاصحابه احفظوا غریب ابی عبید فمن حفظه ملک الف دینار فانی حفظته فملکتها و اشرت علی بعض اصحابی بحفظه فحفظه و ملکها حدث عنه اشرف الدین یحیی الصابونی یعنی وی نسبی که حسن صغانی در شهر لاهور سال پانصد و هفتاد و هفت متولد شد برای تحصیل علوم بغزنین رفت و در سال ششصد و پانزده از آنجا بعزم دخول بغداد شد پس از آنکه ریاست علمیه برای او حاصل گردید از آنجا نزد صاحب هند رفت و کاری در هند توقف نمود آنگاه عزیمت زیارت بیت الله کرد پس از مناسک حج داخل بلاد یمن شد از آنجا ببغداد او معاودت کرد پس از چندی بهند مراجعت کرد و ثانیاً ببغداد آمد از نظام الدین رعیناتی حدیث اسماع کرد و طالبان علم لغت نزد وی مراودت کردند از او اخذ مینمودند و حسن اصحاب خود را میگفت کتاب غریب ابو عبید لغوی را حفظ کنید چه هر آن کس آن کتاب را حفظ نماید مالک هزار دینار گردد و زبیر امر خود از حفظ کردم پس کیهزار دینار را مالک شدم و از اینجهت بسی از اصحاب خود را بحفظ آن امر نمودم پس کسی از حفظ کرد و کیهزار دینار مالک گردید و شرف الدین یحیی صابونی از حسن لغوی روایت

ارباب تراجم در ترجمت حسن صغانی صاحب عنوان آورده اند که وی از جملهٔ مشایخ اجازه سید احمد بن طاوس و والد وی سید غیاث الدین عبد الکریم شمرده شود و صورت اجازه که در حق ایشان نوشته این است قد اجزت للمخترالسادة و ولده جوهر السعادة جمیع مسموعاتی و مؤلفاتی و منشآتی و کتب الصغانی یعنی تحریص مفخر سادات و فرزندش گوهر نیکبختی را اجازت دادم که تمامت مسموعات و مؤلفات و منشآت مرا روایت کند و این را حسن صغانی نوشت

ادریسی حکایت کرده اند که صغانی را آنچه از وی آن زمان بحد رسیده بود از زر وفات خود در همین نوبت آن زر را انفاق می کشید روز معین رسید بر حالی که وی سالم بود و صلاح و صحت مزاج داشت بشکرانه آن طعامی ترتیب داد و اصحاب خود را دعوت کرد و مبالغی گویند پس از صرف طعام متفرق شدیم من بجانب منزل روانه شدم چون بمنزل رسیدم شخصی را دیدار کرده از وفات حسن مرا اعلام نمود او را گفتم اشتباه من از او بوجود آمده گفت در همین ساعت بحمام رفت و در حمام قالب تهی کرد این واقعه در سال ششصد و پنجاه اتفاق افتاد

و آنچه از مصنفات وی ضبط نموده اند بدین شرح است کتاب مجمع البحرین در لغت کتاب الکلمة علی الصحاح کتاب العباب این کتاب را با کتاب مجمع البحرین برای امیر مؤید الدین محمد بن علقمی تصنیف نموده چنانکه بند شاه بن سنجر بن عبد الله صاحبی کیرانی صاحب کتاب تجارب السلف در ترجمت اخبار وزیر ابن علقمی گوید ابن علقمی در مدت وزارت بهرت پسندیده و رزیده شعرا و فضلا او را مدایح گفتند و علما بنام او تصانیف کتب تنقیح کردند از انجماعت رضی الدین صغانی لغوی رحمه الله کتاب عباب و کتاب مجمع البحرین در لغت بنام او ساخت الخ و کتاب عباب را تا فصل کم نوشته و آنرا بانمام نرسانیده این است شمه از شعر در صناعت ابهامی که بکار برده و بمقتضی حال این صنعت و معنی اراده کرده یکی بعید و دیگر قریب از معنی بعید این را اراده کرده است که حسن کتاب مذکور را تا ماده کم نوشته و آن را بانمام نرسانیده شعر

ان الصغانی الذی حاز العلوم و کلکم ... کان قصاری امره ان انتهی الی کم

یعنی همانا حسن صغانی که فنون علوم و اصناف حکمتها را فراهم نموده حاصل امرش این شد که بر کم کنگ کرده و زبانش بسته

و باقی مصنفات وی بدین شرح است

کتاب النوادر فی اللغات توشیح الدیبجة کتاب اثر الکیب کتاب افعال کتاب فعلان کتاب الاضداد کتاب الاسمار کتاب العادات کتاب الاسد کتاب الذئب کتاب مشارق الانوار فی الحدیث کتاب شرح البخاری کتاب در التحابه فی وفیات الصحابه کتاب الهزوض شرح ابیات المفصل کتاب نقعة الصدیان

صغانی منسوب است بصغانیان و آن مملکتی است عظیمه در ماوراء النهر که اعمال و مضافات آن بسته بمفصل است و عجمان صاد آن را بجیم تبدیل کنند و چنانیان گویند و در نسبت بآن صغانی و صاغانی هر دو استعمال شده

حسن بن قاسم طبری شافعی

کنیت وی ابو علی و از قضای شافعیه معدود و شود

احمد بن خلکان در ترجمت احوال وی گوید اخذ الفقه عن ابی علی بن ابی هریرة المقدم ذکره و علق عنه التعلیقة المشهورة المنسوبة الیه سکن بغداد و درس بها بعد استاذه ابی علی المذکور و صنف کتاب المحرر فی نظره و هو اول کتاب صنف فی الخلاف المجرد و صنف ایضاً کتاب الافصاح فی الفقه و کتاب العدة و هو کبیر فی عشرة اجزاء و صنف کتاباً فی الجدل و کتاباً فی اصول الفقه و توفی ببغداد سنة خمس و ثمانمائة یعنی حسن طبری از ابو علی بن ابی هریره که شرح احوالش پیش ازین مذکور گردید فقه را بیاموخت و از جانب او تعلیقه را که بدو منسوب است تألیف کرد و در بغداد ساکن شد و پس از استادش ابو علی مذکور در آنجا بتدریس اشتغال جست و کتاب محرر را تصنیف کرد و آن اول کتابی است که در علم خلاف تصنیف شده و نیز از مصنفات اوست کتاب افصاح در فقه و کتاب عدته و آن کتابی است بزرگ در دو مجلد و کتابی در علم جدل و کتابی در اصول فقه تألیف نمود

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در بغداد سال سیصد و پنجاه و وفات یافت

طبری بفتح طا مهمله و با موحده و بعد از آن راء منسوب است بطبرستان انتهی

حسین بن محمد بن احمد المروروذی فقیه شافعی

کنیتش ابو علی و در عداد اعیان شافعیه معدود و است در رتبه تخریج و تفریع و در اسنه و افواه محمد بن قاضی حسین معروف است احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت احوال وی گوید کان اماما کبیرا صاحب وجوه غریبة فی المذهب انتهی قال الامام الحرمین فی کتاب نهایة المطلب و الغزالی فی الوسیط و البسیط و قال القاضی فهو المراد بالذکر لا سواه و انفرد الفقه عن ابی بکر القفال المروزی الا فی ذکره انشاء الله تعالی فی العبادات و صنف فی الاصول و الفروع و الخلاف و لم یزل یکون بین الناس و یدرس و فتی و انتهت عنه الفقه جماعة من الاعیان منهم ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی صاحب کتاب التهذیب و کتاب شرح السنه و غیرهما و توفی سنة اثنتین و ستین و اربع مائة بمرو رود یعنی قاضی حسین پیشوائی بزرگ و در مذهب خداوند وجوه غریبه بود و در هر جا امام الحرمین در کتاب نهایة المطلب و غزالی در کتاب وسیط و بسیط گفته قاضی گوید مراد ایشان قاضی حسین صاحب عنوان است بغیر او و قاضی حسین فن تفقه را از ابو بکر قفال مروزی یاموخت در علم اصول و فروع و خلاف تصنیف نمود بسیار و در میان مردمان حکم میکرد و تدریس مینمود و فتوی میگفت گروهی از بزرگان علماء فن فقه از او اخذ نمودند که از انجمله است ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی صاحب کتاب تهذیب و کتاب شرح السنه و غیرها و قاضی حسین سال چهار صد و شصت و دو در مرو رود وفات یافت انتهی

حمید الدین پسر قندی

از موالی مشهور و فضلاء معتبر مائه سابعه هجریه است و با قبلای قاآن معاصر بوده در غایت بر مذهب امام محمد بن ادریس شافعی میرفت و در میان اهل محله خویش مقامی منیع و رتبه رفیع داشت بشتهار اسم و انتشار فضل بود حمید الدین پسر قندی در آن عهد غالب آن جنود را فسه اگرفته بود و آن عالم جسیم فقیه نبیه را موقعی است در اسلام بس مشهور و خدمتی در حق مسلمین مذکور و مأثور چه حق سبحانه و تعالی بوجود آن دانای یگانه و خردمند فرزانه اسلام و اسلامیان را از قتل عام و مظنه استیصال مستخلص فرمود و بحسن تدبیر و لطف بیان و تحریر او دین حق را حیاتی مجدد و ظهوری مستانف داد و نام این مرد بزرگ و دانشور سترگ از حرف دراکه و صفحات عقل و زبانهای روزگار ای مسطوع نگاری که داشته است بر صفحات اوراق و نگارابد الدهر برنگاشته است مختصری از تفصیل آن موقف و خلاصه از شرح آن مقام را مولانا الاجل قاضی زاده تتوی علیه الرحمه در تاریخ بزرگوار شرف ایراد فرموده است میگوید از جمله وقایعی که در زمان قبلای قاآن روی نموده قضیه گریده القلوب المشرکین بود و کیفیت این واقعه را در تواریخ معتبره چنین آورده اند که در زمان قاآن تسایان بسیار غالب شده بودند و با مخالفان خود در مقام تعصب و اهانت شده بنابران بعرض قاآن رسانیدند که در قرآن آیتی است که معنی آن این است که بر مسلمانان واجب است که جمیع کافران و مشرکان را بکشند قاآن از شنیدن این حکایت بسیار درهم شده گفت شما از کجا میدانید که این چنین آیتی در قرآن بشان ایشان است آیا شما قرآن ایشان را بخوانید

میخوانید و معنی آنرا میدانید ایشان عرض رسانیدند که ما قرآن ایشان را بخوانیم و معنی آنرا نیز دانیم اما از اباقاخان بمکتوبی آمده که این آیه را در آن نوشته اند و ترجمه آنرا بزبان قفجاقی نموده فرستاده اند قاآن فرمود تا آن مکتوب را حاضر ساخته دانشمندان اهل اسلام را که در پای تخت بسیار بودند حاضر گردانیدند و چون علما حاضر شدند قاآن از غایت بهاء الدین بخاری که در آنوقت سرآمد علما بود پرسید که این آیه در قرآن شما هست گفت آری قاآن گفت پس چرا بمقتضای آن کار نمیکنید و کافران و مشرکان را نمیکشید آن احمق در جواب گفت که هنوز وقت نرسیده و ما را دسترس نیست قاآن از شنیدن این سخن احمقانه بسیار بخشم رفت و فرمود چون ما را الحال قدرت هست او را بایستی رسانید و بر لبنها بنویسید که در ممالک محروسه تمام این طایفه را بقتل رسانند و چون از روی خشم و اغراض قاآن این چنین حکم فرمود مسلمانان حاضر آن مجلس از ترس هلاک شدند و دست از حیات خود باز داشته منتظر ممات گشتند ناگاه قاضی بچه از مسلمانان که در پیش قاآن او را سخن دانست و ترجمانی نوبت او رسیده بود معروض داشت که بیانه مسلمانان مذاهب بسیار است و همه بایکدیگر مختلفند بحدی که هریکی دیگری را کافر نسبت میکند اکنون اگر حکم شود از جمیع مذاهب تحقیق نمائیم اگر چه بر این اعتقاد باشند همه را بیاسا باید رسانید و اگر همین را اعتقاد دیگر گفته باشند کشتن ایشان بیگناه خواهد بود قاآن این سخن را پسندیده داشت و فرمود که این طایفه مذهب دارند بگو که مذهب بگو که کدام است گفتند مذاهب بسیار است اما مشهور چهار اند شافعی مالکی حنبلی حنفی القصه بعد از آن قاضی حمید الدین سابق سپر قندی را که شافعی المذهب بود در مجلس حاضر ساخته و قاآن از وی پرسید که این آیه در قرآن هست گفت آری هست قاآن فرمود شما چرا بر مضمون آن کار نمیکنید گفت مشرک آن کس است که نام خدای بزرگ بر بالای بربع نویسد و اگر مشرک میبایم میکشیم و هر که نام خدای بزرگ بر بالای بربع نویسد او مسلمان است در هیچ جای قرآن کشتن او نیامده بلکه مال و جان او در کنف و حمایت حق است و در حمایت خدای بزرگ مصون و محفوظ است قاآن از تقریر دلپذیر فاضل بسیار خوش آمده او را بعنایات پادشاهانه سرافراز ساخت و مردم مسلمان بواسطه سخن سنجیده او از آن ورطه مهلک نجات یافتند انتهی و چون تربیت عالمانه و تدبیر عالمانه مولانا حمید الدین سپر قندی را در مقابل بیکدست نصاری و بدگمانی آن جماعت معلوم گردیده استطراداً بکشوف میدارد که اصل جرات جماعت ترسا و تعرض ایشان بر مسلمانان را از نسبت آن بود که وزارت قبلای قاآن را اسکندر ایغور در تحت تصرف داشت و قاآن مذکور بعد از مقاتله و تقاصر و وزیر سابق خود کوکچی مسلم و دیگری حنائی بود پیکاری کل ممالک در رسیدگی جمیع امور قلمرو خویش را باسکندر ایغور که جنسا از قوم ایغور بود تفویض نمود و اسکندر در حق مذهب نصاری و ترویج آن فسحه و مدد بر اضداد ایشان استمالی فاحش میورزید چنانکه هم قاضی زاده تتوی پس از نقل قول زبرین مزبورین مینویسد که بعد از آن قاآن منصب وزارت خود را اسکندر ایغور که در پیش ترسا منتصب تمام داشت از زمانی فسحه نمود و در زمان وزارت او بردی که پیش از وی داشتند بسیار آزار ها میرسانیدند از آنجمله در اوایل زمان وزارت او همی از سوداگران از ولایت قوری و قرقیز محضرت قاآن آمدند و ستر سفید پای سرخ متقاربه پیش کردند قاآن بسیار خوشحال شده ایشان را بسیورغامیشی فرمود و آمش از سفره خود جهت ایشان فرستاد و چون عادت معمول در کشتن گوسفند آن بود که او را سینه او را بشکافتند تا خون فاسد از وی بیرون رود

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وبهمین غرض از ذبح گوسفند بطریق متعارف میباشد غایت رسم هر دیار و هر جماعتی طور دیگر میباشد آن سوداگران کوتاه نظر جون برغرض ذبح گوسفند که بهره دو جه حاصل میشد اطلاع نداشته بگمان خود آن طسه زمغول را نادر واگذاشته بستاز خطام بازداشتند سنگه وزیر بنابر مخالفت دینی این معنی بعرض قاآن بر وجه زشت رسانید و گفت ایشان میگویند که این خطام مردار است قاآن از آن بگذر بسیار آزرده خاطر گشته فرمود که چون یقین است که غرض از کشتن گوسفند رفع خون فاسد است این غرض از سینه گاو فرزدو بهتر حاصل میشود بعد ازآن در ممالک محروسه هر که بغیر از این طریق گوسفند را بکشد او را بسیاست تمام بکشند و مال او را بدو دهند سازند و سنگه وزیر این حکم را نهایت غیر متوقع دانسته در مقام تفحص و تفتیش شد و همی از مستصبان کودن را که بر خلاف حکم اولی الامر که باتفاق عقلا رعایت آن واجب است جرئت مینمود بسیار اهانت و اذلال کرد و حقیقت مستحق صد برابر آن بود رسانید و ازانجمله بر یاسا بخاری واعظ خانبالغ که از شاگردان شیخ سیف الدین باخرزی بود و چون بر خلاف حکم اولی الامر صبر نمود و گفت گوسفند را خود ذبح کرده بود حکم شد که او را از خانبالغ اخراج نمودند و بیرحی فرستادند تا در آنجا وفات یافت همچنین همی دگران کال جاف و نیقب از عقاب و عذاب اخروی که مترتب بر مخالفت اولی الامر پادشاه زمان باشد غافل شده در تکب چیزی میشدند که منع آن شده بود و بنا عقاد فاسد خود آن را دین نام میکردند و حال آنکه شارع در باب طاعت اولی الامر بیش از همه چیز امر فرموده (این سخن صحیح نیست) آخر الامر همی از سوداگران که در دیوان قاآن و شناس و معتبر بودند مثل بهاء الدین قدری و شادی اوجانی و عمر قره قیزی و فخر الدین کاشغری اتفاق نمود و بعرض قاآن رسانیدند که کشتن بتجار از خطا بیرون رفتند و آمد و رفت آنها بر طرف شد و زر بسیکتر بواسطه رشوت کلی که از سوداگران گرفته بود در این باب موافقت با ایشان ارزید عرض رسانید که حاصل آنها بالکلیه برطرف شد اگر همانا حکم شود که هر کس بوضع خود بوده باشد آمد و رفت تجار که در معموری ولایت ضروری است خلل پذیر نگردد بسته خواهد بود قاآن حکم فرمود که بهیچکس بعد ازاین متعرض کسی نشود و بگذارند که هر کس بوضع خود باشد

حیص بیص

سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی لقبش شهاب الدین و کنیتش ابو الفوارس است از مشاهیر شعراء و از جمله فضلای شافعیه مکه و وجه تسمیه باین اشتهار وی بحیص بیص چنانکه ذکر نموده و خواهد آمد این است وزی مردمان اویه که در حرکت و اضطراب شدید میباشند گفت مالناس فی حیص بیص یعنی چه شده است مردمان را که در شدت و اختلاط واقع شده اند پس این لفظ لقب وی گردید و بدان اشتهار گشت معنای حیص بیص شدت و اختلاط است عرب گوید وقع الناس فی حیص بیص یعنی مردمان در شدت و اختلاط واقع شدند قاضی احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت احوال وی گوید کان فقیها شافعی المذهب تفقه بالرتی علی القاضی محمد بن عبد الکریم الوزان و تکلم فی مسائل الخلاف لا انه غلب علیه الادب و نظم الشعر و اجاد فیه مع جزالة اللفظ و له رسائل فصیحة طلیقة ذکرها الحافظ ابو سعید السمعانی فی کتاب الذیل و انشی علیه و حدث بشی من مسموعاته و قری علیه دیوانه و رسالته و اخذ الناس عنه اکثارا و افضلا کثیرا و کان من اخبر الناس بشعار العرب و اختلاف لغاتهم و یقال انه کان فیه تیه و تعاظم و کان لا یخاطب احدا الا بالکلام الغریب

یعنی حیص بیص از فضلای شافعیه بود وی بر قاضی محمد بن عبد الکریم وزان علم فقه را قرائت کرد و در مسائل خلافیه تکلم نمود و جزالت فن ادب و نظم شعر بر سایر فنون وی غالب گردید بنظم شعر اشتغال جست و شعرش بحسن و جزالت لفظ موصوف بود و او را رسائلی است فصیح و بلیغ حافظ ابو سعید سمعانی در کتاب ذیل او را ذکر کرده است و بروی ثنا گفته و بعضی از مسموعات و مرویات وی را روایت کرده و در زمان حیات حیص بیص مردمان دیوان و رسائلش بر او قرائت کردند و ادب و دانشی بسیار ازاو فرا گرفتند و حیص بیص باشعار عرب و اختلاف لغات ایشان خبره مردمان شعر و میشد و چنین گویند در وی کسب و صناعت بود و جز بکلام عربی با کسی مخاطبه نمینمود همین خلکان گوید حیص بیص بر زی عرب لباس می پوشید و شمشیر بر گردن حمایل می افکند پس ابو الطاهر بن فضل بروایت عماد در خریده در رئیس علی بن اعرابی موصلی این ابیات در حق وی انشاد کرد

کم تبارى وكم تطول طرطبو ... رك ما فيك شعرة من تميم
فعل الضب واقعة الحفل ايا ... بس واشرب باشت بول الهليم
ليس ذا وجه من يضيف ولا يق ... ري ولا يدفع الاذى عن حريم

یعنی تا چند مباهات کنی و کلاه خود بلند و دراز گذاری آیا در تو موئی از قبیله تمیم هست پس بر روش قبیله تمیم نمیباشی و همچون ضب واقعه حفل شده و بچنین واقعه رخواهی از بول شتر مرغ بیاشامی این روی تو با این صناعت و کبر روی کسی نیست که ضیافت کند و روی کسی نیست که از حریم خود نماید چون این ابیات بحیص بیص رسید این اشعار در جواب انشاد کرد

لا تقع من عظيم قدر بوان ... كنت شارا اليه بالتعظيم
فالشريف الكريم ينقص قدرا ... بالتعدي على الشريف الكريم
ودع الخمر بالعقول رمى الخم ... ر بتسعيرها و بالتحريم

یعنی رغبت کسی را که خداوند قدر و منزلت است پست منمای اگر بزرگی تو بحدی باشد که مردمان بجانب تو تعظیم اشارت کنند زیرا شخص شریف و بزرگ از قدر رشک کاهیده شود بسبب تعدی نمودنش بر کسی که شریف و بزرگ است چنانکه بنگ نمودن شراب عقلها را موجب آن شد که بجانب و حرام بودن آن حکم کردند ارباب سیر در ترجمت حیص بیص از شیخ نصر الله بن مبشی که از ثقات مردم سنت است حکایت کرده اند که واقعه علی بن ابیطالب علیه السلام را دیده از کردم پس گفتم یا امیر المؤمنین کجا رافضی میگوید و در حقت جانب ابو سفیان منادی شما در میان کلمه اذا دیدی من دخل دار ابی سفیان فهو آمن یعنی هر آنکس بسرای ابو سفیان در آید از شمشیر اسلام در امان است پس در قفای این مرحمت در روز حنین بفرزندت حسین علیه السلام میگفت آنچه را که کرد پس حضرت فرمود اما سمعت ابیات ابن الصیفی فی هذا یعنی آیا اشعار حیص بیص را که در این معنی گفته است نشنیده گفتم نه فرمود اسمعنیها یعنی ابیات را از حیص بیص استماع کن پس از خواب بیدار شدم بجانب حیص بیص مبادرت کردم حیص بیص بیرون آمد صورت واقعه را برای او مذکور داشتم از شنیدن واقعه صیحه بر کشید اظهار جزع نمود و سوگند یاد کرد اشعاری را که حضرت در واقعه بدانها اشارت

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیص بیص

(۵۸)

فرموده است از دنا نمر برای کسی بسیه ن آمده و نبرای کسی نوشته ام و آن اشعار را بنظم نبسته ام مگر در این شب آنگاه این ابیات برمن انشاد کرد

لکنا فکان لصفو نا بجیته	فلنا لکم بسال بالذم اربع
وعلتم قتل الاساری وطالما	عذونا علی الاسری نعف ونصفح
فحسبکم هذا اتفاوت بیننا	وکل اناء بالذی فیه ینضح

یعنی چون ما غلبه نمودیم عفو و اغماض از دشمنان بجیته ما بود و آنگاه که شما غلبه نمودید چندان از زیر دستان خود کشتید که سیلاب خون از وادی سیلان یافت شما کشتن اسیران را روا دانستید و بطول کشید زمانی که ما استیلا یافتیم و از اساری عفو و اغماض نمودیم پس این تفاوت میان ما و شما بس است هر ظرفی بدانچه در آن ظرف است ترشح نماید و چون ابن خلکان گوید در اقتفای حیص بیص را حوالهٔ شهر جلد برای اخذ آن وجه بجانب خلة توجه نمود و آن ابرحال خراج بازار خلة حوالت نموده بود چون وارد خلة شد خلاش را بتردد نمایل فرستاد تا وجه را دریافت نماید حال بر خلاش آنقدام وقعی ننهاد و حیص بیص را دشنام گفت شکایت او را بتردد والی خلة ضیاء الدین مهذب بن ابی عسکر جاوانی برد ضیاء الدین بعضی از غلامان خود را فرستاد تا حیص بیص را دستگیر آنجا نموده مساعدت نمایند چون در میان ابالی و حیص بیص مودت سابقه بود بدین مقدار اکتفا نمود و بادای قناعت نمود و مکتوبی بوی نوشت و باوی تعرض و عتاب ننمود و صورت آن مکتوب بدین شرح است

ما کنت اظن ان صحبة ستین و مودة تنیفا یکون مقدارها فی الموضع فی المقدار بل کنت اظن ان نفیس الفضل و وزن لی عرضا اقام بخزی من آل ابی العسکر جاء غلب الرقاب فکلیف بعامل سویقة و ضامن جلیلة و یکون جوابی فی شکوای ان بعثه الیه مستخدم بیاته و یأخذه قابلا من الحق لا والله

ان الاسود اسود الغاب همتها ... یوم الکریهة فی المسلوب لا السلب

و بانه اقسم و بنیه و آل بیته ان لم تقم لی حرمة تحدث بها ناسا، الحلقنی اعراسهم و ساحاتهم لا اقام و لیکن بحلکتک بذه و لو اسمی بالجمر و القاطر بسنی خمرتهم اخسر ابنی و اذلاه و اسلام

حاصل معنی مکتوب گوید گمان نداشتم که صحبت و دوستی سالیانی چند قدرش در نفوس این مقدار بوده باشد بلکه من چنین می انگاشتم که اگر در بارهٔ لشکری بزرگ پندار تعرض عرضی از من بسر زند هر آینه از آل ابو العسکر شجاعانی قوی دل برای نصرت من برخیزند و مرا حمایت کنند تا چه رسد بکسی که حال بازار کوچکی است و معدودی اندک از مردمان سپرده او ست گمان ندا شتم والی در جواب شکایت من همین قدر اکتفا کند که خادم خود را بسوی عامل بازار فرستد و بادای عتاب کند و چیزی که از من نزد او ست دریافت نماید نه با خداوند سوگند

ان الاسود اسود الغاب الخ

یعنی همت شیران بیشه شجاعت در روز جنگ هلاک کردن خصم مصروف است نه بجامه او حلا بجامه خصم عشتار و نهاتی نمایند نه با خداوند

داود طائی

(۵۹)

پنیرش و اهل بیت پنیر صلی الله علیه و آله سوگند اگر حرمتی از من رعایت کنی که زنان حلة در مجالس شادی و عزا آن را حدیث کنند و منت در این حلة تو اقامت نخواهد کرد اگرچه در حلة روز را شام کند بر حالی که خداوند اموال و ثروت بسیار باشد گیرم که در مال و حطام دنیوی مرا زبان رسد آیا روا ست در عفت و بزرگواری خود زیانکار گردم ای وای بر ذلت من ای وای بر ذلت من و اسلام

صاحب وضیات در ذیل ترجمت حیص بیص گوید گمان من آن است حیص بیص شاعر از جملهٔ شعرای شیعهٔ امامیه معدود است و در بعضی از تراجم معتبره و غیر ما نیز او را بصفت تشیع ذکر نموده اند انتهی و چنانکه ابن خلکان و دیگران ضبط کرده اند حیص بیص شب چهارشنبه ششم شهر شعبان از سال پانصد و هفتاد و چهار در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت فردای آن شب در جانب غربی در مقابر قریش او را بخاک سپردند و تاریخ مولد وی مضبوط نیست هرگاه او را از مدت عمرش پرسش مینمودند چون تاریخ مولد خود در حفظ نداشت در جواب میگفت سن او در دنیا بر سبیل گزاف زندگانی کنم و گمانش آن بود که از اولاد اکثم بن صیفی تمیمی حکیم عرب است حیص بیص مذکور را اصل و عنصری نبود

داود بن نصیر طائی

کنیتش ابو سلیمان است از بزرگان فقهاء و اجلاء مشایخ ائمهٔ دوازدهم جعفریاست و با منصور عباسی و مهدی بن منصور معاصر بوده و شاعری کودا ست در بدایت حال و اوایل ایام جوانی در اقتناء و اکتساب علم شریعت از هر قبیل جدی وافی و جهدی کامل داشت تا در علوم درجات عالیه و مقامات رفیعه یافت و علم فقه را بمقام کمال رسانید جماعتی او را منتسب با بوحنیفه دانند که تحصیل علم فقه را از نزد وی نموده گروهی دیگر گویند او خود تالی ابوحنیفه بوده و در نزد این جماعت تکمیل آن علم را نموده عبد الملک بن عمیر و حبب بن ابی عمره و سلیمان اعمش و عبد الرحمن بن ابی لیلی کوفی از او اجل بن عیینة و مصعب بن مقدم و ابن دکین روایت کنند و او پیوسته بتدریس علم فقه مشغول و جماعتی در مجلس درسش استفاده مینمودند و از دیگر علوم نیز بهره میبرد پس از آن ترقیات و شهرتی که در علم فقه و دیگر از علوم نمود گوشه گیری اختیار کرده و بعبادت مشغول گردید تا آخر عمر بدین حال بزیست پس از بنای بغداد و در زمان مهدی بچند از کوفه نقل ببغداد نمود پس بکوفه عود کرد تا زمان وفات در همان شهر میبود

ابن خلکان دلیل بعضی از بیانات را در ترجمهٔ او آورده داود بن نصیر الطائی الکوفی سمع عبد الملک بن عمیر و حبب بن ابی عمره و سلیمان الاعمش و محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی و روی عنه اسمعیل بن عیینة و مصعب بن المقدام و ابو نعیم الفضل بن دکین و کان ممن تشغل نفسه بالعلم و درس الفقه و غیره من العلوم ثم آثر بعد ذلک العزلة و آثر الانفراد و الخلوة و لزم العبادة و اجتهد فیها الی آخر عمره و قدم بغداد فی ایام المهدی ثم عاد الی الکوفة و فیها

کانت وفاته

شیخ عطار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داؤد طائی

(۶۰)

شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در عنوان ترجمه وی میگوید داؤد طائی از طبقهٔ اولی است از کبار مشایخ و سادات اهل تصوف و در زمان خود بی نظیر شاگرد ابوحنیفه و از اقران فضیل و ابراهیم ادهم است و در طریقت مرید حبیب عجمی بود و از جمله علوم حظی وافر داشت بمرتبهٔ اعلی و در فقه فقیه الفقهاء بود و عزلت اختیار کرد و از ریاست اعراض نمود و طریق زهد و ورع و تقوی بر دست گرفت وی را فضایل بسیار است و مناقب بیشمار انتهی

یاقعی در ضمن متوفیات سنهٔ یکصد و شصت و دو میگوید داؤد الامام العلم الولی الفضل البارع فی العلم و العمل زاهد آوان و عبادة قدته عنته و اصل داؤد بن نصر الطائی الکوفی در اخباری آورده اند که پس از تحصیل علوم ظاهر چون خواست او را تغییر حالت پدید کرد آمد وی بدو غالب شد و پیوسته از خلق بر میدید و همواره نوحه گری کردی و این بیت بسجوازی

آنی خذ یک میل اثری وانی عیسیک اذا سالا

یعنی کدام ره‌روی بوده که بخاک نریخت و کدام دیده که با خاک نیامیخت و از این تغییر حالت فراوانی بر رفت و تحیر و پریشان حال گشت با آن حال همه روز بدر پس ابوحنیفه میگشت ابوحنیفه از بشاشت او تغییر حالت استنباط کرده در خلوت سبب پرسید گفت دلم از دنیا سیر شد است و واقعه با ز گفت و گفت در من حالتی پدید آمده که بر آن نمیتوانم و در هیچ کتاب معنی آن نیافتم و هیچ فتوی در نی آمد وی گفت مناسب چنان است که با این حال و حالتی که در تو پدید آمده از خلق اعراض کنی و در خانه بنشینی چه چون وقتی بر این برآمد ابوحنیفه نیز وی رفت و گفت ای ران کار تو را کاملی پدید نیامد که در خانه از نظر مردمان متواری گردی کمال آن است که در میان امت نشینی و سخن نامعلوم ایشان بشنوی و بر آن صبر کنی و هیچ نگوئی و تحمل نمائی وی دانست که چنان است که او میگوید آنگاه سالی تمام مجلس درس بگرفت و در میان خلق می نشست و هیچ نمیگفت و صبر میکرد و جواب نمیداد و با سماع پسند و نیکرد و چون یک سال بر این برآمد گفت این صبر که من در یک سال کردم کاری سهل بود آنگاه صحبت حبیب اعجمی را دریافت و عجب طریقت بر او گشاده گشت پس مردانه پای در این راه نهاد و کسبی که داشت در فرات ریخت و عزلت گرفت و از خلق منقطع شد و هم در اخبار آورده اند که بیست دینار زر که بوی میراث رسیده بود بیست سال آنرا صرف خود نمود مشایخ عصر گفتندش که طریقت ایثار است نه نگاه داشتن گفت من آنقدر از آن نگاه میدارم که سبب فراغت من شود و آن میسازم تا همیشه هیچ از کار کردن نیاسودی تا حدی که نان در آب نهادی و با آب بخوردی و گفتی سبان

آسایش دن

آسایش دو خوردن بنجاه آیت میتوان خواند چرا وقت روزگار خود ضایع نمایم

از شیخ ابوبکر حیاتش نقل کرده اند که گفت روزی بمنزل او رفتم دیدمش که پارهٔ نان خشک در دست داشت و میگریست گفتم یا داؤد تو را چه شده است که بایشان میگریی گفت میخواهم که پارهٔ از این نان سد جوع نمایم مدام که حلال است یا حرام و دیگری از بزرگان این طبقه حکایت کرده است که وقتی ببغداد اندر رقم تسبوی آبش را دیدم در آفتاب نهاده گفتم آب را چرا بسایه نمی که حرارت کمتر در آن تاثیر کند گفت چون در آن موضع نهادم کم میآید و اکنون اگر سایه برم از خدای شرم دارم که راحت و لذت نفس را خیال کرده باشم

ابن خلکان از ابوسلیمان دارانی حکایت کرده که گفت از ما در شش که مسافت بدارا بابو خانه بود اثر رسید در آن خانه ساکن گشت بر یک از جنبهٔ آن که خراب شده بکانی دیگر نقل میفرمود او را گفتند چرا اینهمه تعلل و عمارت نمکنی گفت مرا با خدای عهدی است که دنیا را آباد ان نکنم و در این کار رواست ای دود بنائی نمیدهد تا بر هم نهادی بنای بر قرن است و هم او نگاشته نقل قول علی بن مدینی را که میگفته است از ابن عیینه شنیدم در حق داؤد طائی که میگفت داؤد طائی مردی بود در بدایت حال عالم و فقیه و در فتاوی ابوحنیفه ایراداتی دارد و آوردی بدانسان که خود او خان نوردی و فقهاء بدان اقتصادی مینمودند نیز نقل کرده است که وی در بدایت حال که خواستی بحالتش تغییری پدید گردد روزی سنگ ریزه چند بر داشت و بر یکی از مشاهیر زد آن شخص گفت یا داؤد طال لسانک و طالت یدک دراز شده است زبان تو و هم دست تو پس از آن حال سالی گذشت که از کسی چیزی پرسید و نه یکی چیزی گفت چون زمانی بر این برگذشت و دانست که از علوم ظاهر که کنایتی از بر بیش نخواهد شد کتبی که داشت در آب فرات بینداخت و از خلایق دوری نمود و بعبادت پرداخت انتهی

وهم در اخبار آورده اند که روزی در ایام گرما در آفتاب نشسته بود و عرق از او روان گشته مادرش بدو گفت جان مادر گرما شدید است و تو روزه دار چه باشد که بسایه نشینی گفت یا دراز خدای شرم همی دارم که قدم بر جای موافقت نفس و خوش آمد خویش بردارم و من خود پروای خود ندارم اما در گفتای فرزند این چه سخن است که میگوئی گفت چیزی دیگر تو را گویم چون ناشایسته ندیدم و خلق را با هم مخالف یافتم دعا کردم تا حق تعالی نوعی از من باز گرفت تا معذور باشم و بجامع و جماعت حاضر نگردم اکنون سالهاست که مرا روائی مقدر نمیگردد که بر دوش اندازم و آرزو میشود مرید از این بیان بخلاف نفس و صبر برشد اندوزی کردن از خلایق بسوی خالق نقل است که یکی از بزرگان اهل حال بنزدی رفت بدو گفت یا داؤد چرا با خلق نشینی گفت با که توان نشست که من نشینم اگر با پست تر از خود نشینم مرا بکار دین امر نمیکند و اگر با بزرگتر نشینم عیب من با من نمیگوید و مرا در چشم من می آراید و مرا در خطر می اندازد و آرزو میشود مرید از این بیان بر آنکه

ترک مجالست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترک محالست کند با خرد تراز خود کز همه از محالست آشنا تواند برد و چون باز بزرگتر از خود نشیند در صدد آن باشد که از آشنا چیزی فسه اگر دز آنکه بتعریف و توصیفشان مغرور گردد و ترقیات نفسانی از پیش حاصل نگردد

وقتی یکی از اهل ظاهر بدو گفت یا داؤد چرا از زن نیاوری و از اهل سنت نگردی گفت من نه آنم تو انم که زنی بخانه برم از ترس زنی این حرف کوتی گفت چون تو انم از بهر حجت حقوق او را ادا نمود در حقیقت او را فریفته باشم و مراد از این بیان آن است که چون کس تواند از عهده حقوق زن ادای حق نسبت بهر طبقه برآید در ترک آن عهده زن برآن مرتب نمیشود گفتندش چرا محاسن خود را شانه نمیزنی گفت گر از همه کار ها فارغ گشته ام کراین کار کنم و مراد از این بیان آن است که مرد سالک بحق از حق نباید بخود پردازد و شبی در اخبار او آورده که در شب ماهتابی بر بام خانه برآمد در آسمان مینگریست و در ملکوت تفکر میکرد تا بخود شد و بر بام همسایه افتاد و همسایه پنداشت که دزد است تیغ کشیده و بر بام آمد چون او را دید بشناخت دستش بگرفت و پرسش بر کنار نهاد و پرسید تو را که بدینجا انداخت گفت بیخودی در درگاه حق

نقل است که چون وقت نماز در رسیدی روی بمسجد مینهاد و دیدی او را گفتند این چه تعجیل است گفت این لشکر گه بر در شهر است انتظار مراد ارند گفتند کدام لشکر گفت مردگان گورستان و چون بسلام نماز دادی همچنان تعجیل مراجعت کردی در بدایت حال او چنانکه نگاشته شد سخت کراهت داشتی نماز جماعت رفتن را بسبب وحشت خلق تا آنگاه که آن حالت از وی برفت

و نیز صاحب ترجمه الاولیا نگاشته که وی در بدایت حال پیوسته اندوهگین بودی چون شب در آمدی گفتی آه اندوه توام بر جگر آمد و بهما غالب آمد و خواب از من ببرد و همی گفتی از اندوه کی کسی بیرون آید که مصایب بر وی متواتر گردد

یکی از مریدان او حکایت کرده است که روزی بنزد او رفتم خوشحال و شتم دیدش عجب کردم گفتم تا با نیامان این چه خوشحالی است گفت سحرگاهی مرا شرابی دادند که آن را شراب انس گویند امروز عید کردم و شادی پیش گرفتم روزی یکی از مریدان بنزد وی آمد و گفت از فلان راه میگذشتم صوفی را مست افتاده دیدم که قی کرده و سگان گوی اطرافش گرفته بودند وی چون این حکایت بشنید رویش درهم کشید و برآشفت و گفت چون خود او را بدین حالت دیدی شرط مردی این بود که او را بدان حال نپسندی او را از آن مکان بمأوای خود برسانی آنگاه برخیزد از آن مکان او را ببر دوشش گیرد بجای خود برسان مرید را چون زهره آن نبود که آن سخن نشنود خود را در نیابد داؤد را ببر دوش گرفت و بجان که میبرد از مردمان حرفهای بد بشنید تا بجائی که داشت رسانید شب از نشه مساری انگار و دیدن خلایق او را بدان حال و آنهه طعن که دیده بود خویش نزد چون روز شد شیخ نزد

او رفت

رفت چون او را دید بخندید و گفت این حال که بر تو روی داده از آن بود که آبروی برادر طریقت خود را خواستی نا بریزی و پرده او را افشا نمائی بسته این بود چون او را بدان حال میدیدی بهر طریقی بود بجای خویش میرسانیدی و از برای کسی حال او را نمیگفتی و از این حکایت ارشاد میشود مرید را که چون کسی را بیند که از او زلت و خطائی دست داده و پرده پوشی نماید در نزد کسان افشای سر و بنگ ستر او را ننماید که پرده پوشی خود بزرگترین چیزهاست این حکایت را شیخ سعدی در بوستان بنظم کشیده و گوید

یکی پیش داؤد طائی نشست — که دیدم فلان صوفی افتاده مست
قی آلوده دستار و پیراهنش — گروهی سگان حلقه پیرامنش
چو فرخنده خوی این حکایت شنید — ز گوینده ابرو بهم در کشید
زمانی برآشفت و گفت ای رفیق — بکار آید امروز یار شفیق
بروز آن مقام شنیعش بیار — که در شرع نهی است و در خرقه عار
پشتش در آور چو مردان که رست — عنان طریقت ندارد بدست
نپوشنده شد زآن سخن منفعل — بفکرت فرو رفت چون خر بگل
نه زهره که فرمان نگیرد بگوش — نه یارا که مستانه آرد بدوش
زمانی بپیچید و درمان ندید — رو سر کشیدن ز فرمان ندید
میان بست و بی اختیارش ببرد — در آورد شهری بدو عالم چو خویش
یکی طعنه بسیار بدرویش زد — زهی پارسایان پاکیزه دین
تو این صوفیان بین که می خورده اند — مرقع بدانگی گرو کرده اند
اشارت کنان این مر آن را بدست — که این سرکران است و آن نیم مست
بجز کردن بر ازجور دشمن حرام — به از زشت شهری و جوش عام
بلا دید و روزی بجهد گذشت — بناکام پرورش بجائی گذاشت
شب از شرمساری و فکرت نخفت — بتجدید طائی دگر روز گفت
مریز آبروی برادر بکوی — که دهرت بریزد بشهر آبروی

و نیز در اخبار وی آورده اند که فضیل بن عیاض در بعه عمر دو بار او را دیده بود و بدان فخر کردی یکبار آنوقت که در زیر سقف شکسته نشسته بود چون او را بدید گفت یا داؤد برخیز که این سقف شکسته است و فرو خواهد آمد گفت تا من در این مکان منزل گزیده ام این سقف را ندیدم گاه آنکه چنین

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فضول الکلام کابکر بود فضول الکلام همچنانکه زیاد گفتن ناپسندست زیاد نگاه کردن نیز غیر پسندیده
در این مقام ارشاد کرده است مرید را بر آنکه باطراف خود زیاد ننگرد از زیاد گفتن خود را حفظ نماید
از شیخ معروف کرخی پرسیدند که چگونی در حق داؤد طائی گفت همچکس را ندیدم که دنیا و اهل دنیا را خوارتر
آنقدر که او خوار میداشت هرگاه یکی از اهل دنیا را میدید روی خود برمیگرداند و بر فقر از یاد معتقد
بود و بچشم حرمت در ایشان نگریستی

نقل است با اینکه زیاد اهل قناعت بود روزی حجامی او را حجامت کرد و دیناری از زر بدو داد گفتند
باشیخ این اسراف نیست گفت نه این کار جز و عاقت و مروت محسوب است هرکه را مروت نبود عبادت
نباشد لادین لمن لا مروة له

در اخبار روی آورده اند که چون ابو محمد قاضی ابو یوسف را خلاف افتاد نا کدام یک را قول صحیح است
او را حکم قرار دادند چون مجلس منعقد شدی پشت بر ابو یوسف کردی و روی با بو محمد آن وقت بصحبت
در آمدی و بدون ملاحظه تصدیق قول هریک و تکذیب هریک میکرد او را گفتند که این همه داد و عالم بزرگ اند
چرا یکی را عزیز داری و آن دیگری را آن چنانکه باید توجهی نکنی گفت از جهت آنکه ابو محمد از سر نعمت بسیار
و رفعت دنیا برخاسته است و بسبب علم آمده و علم را سبب عزت دین قرار داده و وقت دنیا و ابو یوسف
از ذلت و فقر و فاقه بدرجهٔ علم رسیده و علم را سبب عز و جاه خود گردانیده پس آن دو هرگز هم شیبه نخواهند
بود شیخ ما ابو حنیفه را بتازیانه بیازردند که قضاوت قبول کند نکرد و ابو یوسف قبول کرد و هرکه طریق ستاره
خلاف کند من با او سخن نگویم پس آن دو فقیه بزرگ او را تصدیق نمودند و بر حکم او راضی شدند

نقل است که محمد بن قحطبه که از امرا و وزرای دولت بنی عباس بود چون بگوفه آمد در طلب معلمی از برای
اولاد خود بیفتاد که فنون علوم را از نحو و شعر و لغت و فقه و غیر ذلک دارا باشد و بتقوی موصوف
آثار الکتاب خدای تعالی و سنت رسول یاموزد او را گفتند این چنین پس که تو خواهی داؤد طائی است
که علم را با تقوی جمع دارد پس مرد که در آن ده هزار درهم بود نزدش فرستاد و او را بحجت آن خیالی
که داشت بنشست و خود خواندی مرد که رد نمود و از آن کار معذرت خواست پس محمد بن قحطبه مرد که دیگر بر او
افزود با دو غلام نزد او فرستاد و بدان دو مملوک گفت اگر دی مرد که ما قبول نمود هردو را از قید
عبودیت آزاد بدید چون نزد او رسیدند مرد که ما نزدش نهادند دیگر بار مرد که ما رد نمود قبول نمود
آن دو مملوک بدو گفتند مولای ما چنین وعده کرده است که در قبول مرد که ما ما را از بندگی آزاد
نماید و ما را در نزد تو استدعای قبول است گفت چنین است که میگوئید در قبول کردن شما از قید
بندگی

بندگی رهائی خواهید یافت و در قبول نکردن خود را از آتش جهنم آزاد خواهم نمود شما در بندگی بمانید
خوشتر که عذاب ابدی را بر خود هموار نمایم

و نیز نقل نموده اند که وقتی مهدی بن منصور بکوفه رفت جماعتی از مردم را جایزه داده از جمله مشاهیر قراء آن
شهر را گفت تا هریک را هزار درهم بدهند از جمله نام وی را در تعداد قراء نوشته که هزار درهم بدهند
گفتند او بحجت اند آن نخواهد آمد گفتند هزار درهم را بفرستیم او برده بدو دهند ابن سماک و حماد بن
ابی حنیفه حاضر بودند گفتند هزار درهم را بفرستیم و او برده بلکه او را بدین پایه داشته تا قبول نماید دین
را که میفرستند گفتند چون بتردا و رسیم هزار درهم را بفرستد او بریزیم بیاباشد چون چشم او بیند قبول
نماید و بسبب آنکه تنگ دست است رد ننماید چون بسه دو بتردوی در آمدند چنان کردند که خیال کرده
بودند وی قبض کرده و گفت این کار که شما کردید کاری است که از برای صبیان نمایند بیدانید که بگونه
از دو جواب من قبول نمینمایم پس بتردخلیفه صورت حال باز گفتند گفت او را بحالت خود باز گذارید
و هم در اخبار او آورده اند که هرون الرشید قبل از خلافت خود از ابو یوسف درخواست کرد که
وقتی مرا بتردآن عارف کامل برکه او را زیارت کرده از اغاپس قدیه او استمداد همت نمایم ابو
یوسف اطاعت کرده باخلیفه بدر خانه او آمدند مأذون نگشتند که بخانه وی در آیند پس ابو یوسف
مادر او را بخواست و درخواست نمود که بنده وی شفیع گشته تا باریابند مادر بدو گفت قبول نکرد و گفت
مرا با اهل دنیا و ظالمان بکار ما در گفت بحق شیری که بتو داده ام آنها را بار ده پس گفت الهی تو فرمود
که حق مادر نگاه دارکه رضای من در رضای مادر است والا مرا با ایشان بکار آنگاه اذن
داده در آمدند بنشستند در آن حال وعظ و موعظت آغاز نمود هرون بسیار بگریست چون برخاست
بدره زر بنده وی نهاد و گفت زری است حلال اگر برداری منتی بر من نهاده گفت بردار که مرا
بدان حاجت نیست من خانه فرو ختام از میراث حلال و آن را نفقهٔ خود میکنم از خداوند درخواست
کرده ام که چون آن نفقه تمام شود جان من بستاند تا مرا بکسی حاجت نبود امیدست که آن دعا
مستجاب شده باشد آنگاه خلیفه برخاست ابو یوسف از وکیل خرج وی پرسید از نفقه وی چند
برجای مانده است گفت ده درم هر روزه دانگی از آن خرج کردی و قاضی ابو یوسف حساب
آن داشت تا آن روز که میدانست آن نفقه تمام شده است بحر آب پشت داده بود جماعتی بر گردش
نشسته بودند گفت دانسته باشید که داؤد طائی وفات کرد پس از تحقیق چنان دیدند که او گفته بود
پرسیدند تا بتا القاضی این زمان از چه روی دانستی که او وفات کرده است گفت در همین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ملاقات از خود او شنیدم که میگفت از خداوند درخواست کرده ام که چون نفقهٔ حلال من تمام شود جان من بستاند و من حساب نفقه او را داشتم تا امروز بیش نبوده و دانستم که دعای او مستجاب است و زندگانی را وداع گفته

ابن خلکان از اسمعیل بن حسان حکایت کرده که گفت نزدیک شدم بدر خانه داؤد طائی شنیدم صدای او را که نفس خود را مخاطب کرده سرزنش مینمود و مکرر میکرد و مرا گمان اینکه در نزد او کسی است که محل خطاب اوست قدری در بیرون درایستادم پس اذن داخل شدن گرفتم از درون آواز بلند کرد که تو را اذن لازم نیست داخل شو چون برتر او در رفتم دیدم تنهاست از من پرسید چه شد که اذن میخواستی گفتم چنان بگوشش من رسید تا کسی را مخاطب کرده با او حرف میزنی گفت نفس را مخاطب کرده با او مخاصمت مینمودم چه امروز میل خوردن خرما نمود و پس بیرون رفته بخریدم چون بخانه بیاوردم نفس خواهش جزری کرد و آنگاه خلاف نفس را با خود عهد کردم که تا زنده ام خرما و جنسه رنخورم

وهم او از ابن عدی نقل کرده که وی سالها روزه داشت و اهل خانهٔ او مطلع نشدند چه هر روز از خانه بیرون رفتی غذای خود بفقرا دادی و وقت عشا بخانه مراجعت نمودی و کس را بر آن اطلاع نبود شیخ ابو الربیع اعسج گفته است داخل شدم بر داؤد طائی در خانهٔ او بعد از مغرب مرا عطش سخت بود خمی در آنجا نهاده بود نزدیک رفته تا از آن آب برفع عطش نمایم چون جای از آن آب پر کردم بوئیدم دیدم در کمال گرمی است گفتم اگر طرفی تازه بگیرم ی آب در آن سرد گشته از صدت نوشیدن آب گرم آسوده میشوی گفت اگر در دنیا بنوشد مرد مگر آب سرد نخورد مگر غذای مطبوع و نپوشد مگر لباسهای نرم پس برای آخرت خود چه گذاشته است از این بیان ارشاد میشود فریب را نباید دنیای فانی را بر نعیم ابدی بجهت لحظهٔ خفیفی ترجیح نهاد از ابو خالد احمر حکایت شده است که گفت از آن عارف کامل شنیدم که میگفت در دنیا بر هیچکس در هیچکار حسد نبردم مگر بر کسی که شب را زنده دارد و آن وقت که وقت خواستن حاجات است دریابد وهم او گفته است که وی همواره بدعا و طاعت و عبادت اشتغال ورزیدی و چون خواب بر او غلبه کردی از جای برخاسته بمناجات و تضرع و زاری پروردگار خویش و چنانکه در قصهٔ ابو یوسف اشارتی رفت که همچنان بود که او گفته بود از نماز درشب حال وفات او پرسیدند گفت همه شب در نماز و تضرع و زاری بود و در آخر شب سر بسجده نهاد و بر نداشت مرا اضطرابی پدید گشت نزدیک رفته گفتم چرا سر از سجده برنداری که وقت نماز است دیدم حرکتی نمیکند چون نیک بدیدم وفات کرده و سال وفاتش مختلف بود موافق آنچه ابن خلکان نگاشته بایکصد و شصت هجری یا شصت و پنج

یا فی

یا فی وفات او را در سال یکصد و شصت و دو هجری نگاشته چنانکه اشارتی رفت

یکی از بزرگان اهل حال گفته است در حال بیماری که شب آن روز وفات کرد در پرسش حال او رفتم دیدم در دیگ خرابی خفته و خشتی زیر سر نهاده و در آن روز گرمائی سخت بود و در آن حال قدرت آن نمیخواند که خشت خواهی تا بجای نیکوتر انتقل دهم تا لحظه از رنج گرما آسوده گردی گفت پس از چندین سال که هر گز نفس را بر من دستی نبوده بجهت لحظهٔ راحت خشیار خود را دست او دهم این حال از برای من اولی تر است که از عمر من زمانی بیش نیست و در همان شب با آن حال زندگانی را وداع نمود

ابن خلکان مینگارد چون آن عارف کامل وفات کرد طبقات خلایق در تشییع وی حاضر گشتند و بر نوشت نوشت وی افسوس خوردند چون در قبرش نهادند ابن سماک بر خاست و این بیانات بلند در میان خلایق بگفت یا داؤد کنت تسهر اللیل اذا الناس ینامون آی داود پیوسته تو بحمت عبادت بیدار بودی در شب آنگاه که مردمان در خواب بودند جمیع خلایق صدا بلند کردند چنین است که میگوئی پس گفت وکنت ترجع اذا الناس یخسرون و تو سود بردی از طاعت پروردگار آنگاه که خلایق در گمراهی و زیان کاری بودند تمام مردم او را تصدیق نمودند پس گفت وکنت تسلم اذا الناس یخوضون و تو گردن نهادی طریق حق را آنگاه که سیر فتند گروه خلایق بسوی راه باطل مردمان همه قول او را تصدیق نمودند و همچنین فضایل و مناقب او را بشمردند تا آنقدر که باید و شاید و گروه خلایق تصدیق مینمودند پس از فراغ وی ابو بکر منشی از جای برخاست پس از حمد و درود بر پیغمبر گفت گروه مردمان در حق او بعضی از فضایل بشمارند و او را بنکی میستایند من در حق وی میگویم اللهم فاغفر له برحمتک ولا تکله علی عمله

شیخ عطار نگاشته که داؤد طائی وصیت کرده بود که مرا در پس دیواری دفن کنید تا کسی پیش روی من نگذرد و همچنان کردند که او گفته بود و در آن شب که در گذشت از آسمان آوازی آمد که داؤد طائی بحق رسید و حق سبحانه و تعالی از او راضی است وهم او نگاشته که در شب وفات بخوابش دیدند که در هوا میپرید از او پرسیدند که این چه حالت است گفت اکنون از زندان دنیا خلاص یافتم و بنعیم آخرت رسیدم آن شخص که او را در خواب دیده بود صبح رفت تا احوالی از او بپرسد معلوم شد که همان ساعت که بخوابش دیده بود وفات کرده و در همان شب ندائی از آسمان رسید که داؤد طائی مقصود رسید انتهی

خلف بن تمیل موهبی نقل کرده است که پس از وفات آن عارف کامل شبی در خواب دیدش گفتم یا ابا سلیمان چگونه دیدی آخرت را و از آنجا تو را چه خبر است گفت نیافتم و ندیدم در آنجا

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داود طائی

(ه ۱۸۸)

گر خوبی زیاد گفتش چگونه بدان جایگاه رسیدی گفت رسیدم بدان جایگاه بنیکوئی گفتش تورا برحالت سفیان بن سعید اطلاعی پدید گشت گفت او دوستدار خیر و اهل خیر بود و همواره بنیکوئی روزگار خود را میگذرانید تا بدرجهٔ نیکوکاران رسید

و نیز یکی از بزرگان او را بعد از وفات بخواب دید از او پرسید که بچه سبب ترا این راحات آنها را چگونه دیدی گفت درازای دستگیری که با فتاده کردم برمن آسان گردید

محارب بن دثار چون خبر وفات وی را شنید گفت لو کان داود فی امم الماضیة نبی لقص الله تعالی شیئاً من خبره اگر داود طائی در گروه قبل از اسلام بود آگاهی میداد خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود چیزی از حکایات او را بپیغمبر

و از کلمات آن عارف کامل است که گفته مرا دی را ان ارکت السلامة فسلم علی الدنیا و ان ارکت الکرامة فکرمه علی الآخرة آی پسر اگر سلامت خواهی دنیا را وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آن سرای تکیه گوئی و مراد از این بیان آن است که در طریق طریقت از هر دو باید در گذری تا بحق توانی رسید

شیخ ابو الربیع اعرج از او وصیتی خواست که جامع همه چیز باشد گفت صم علی الدنیا و اجعل افطارک فیها الموت و فر من الناس فرارک من السبع و صاحب اهل التقوی ان صحبت فانهم اقل مؤنة و احسن معرفة و لا تدع الجماعة بحبک بذا ان علمت یعنی از دنیا روزه گیر و افطار خود را از مرگ نمای و بگریز از آدمیان همچنانکه از شیر درنده خواهی گریخت و همراهی کن مردمان پرهیزگار را اگر یار و انیس خواهی گرفت چه آن گروه کم نقد و بسیار معرفت اند و خلاف جماعت مکن تورا کافی است اگر بدین بیانات عمل نمائی

یکی از بزرگان از او وصیتی خواست گفت جدی کن که در دنیا بقدر آن کن که تورا در دنیا مقام خواهد بود و در دنیا بکار خواهد آمد و جدی کن که برای آخرت چندان کن که تورا در آخرت مقام خواهد بود و بقدر آنکه تورا در آخرت بکار خواهد آمد

کسی بدو گفت یا شیخ مرا پندی ده گفت همیشه بدان که مردگان منتظر تو میباشند از این بیان خواسته است که بی ثباتی دنیا را بر سانند که کس در جائی که درنگ و مقام نخواهد کرد دل بدانجا در نبندد و موافق مضمون شعر

بس بگردید و بگردد روزگار دل بدنیا در نبندد هوشیار

ایکه دست

رضی الدین طالقانی

(ه ۶۱)

ایکه دست میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

و هم از کلمات اوست که گفته آدمی که توبه و طاعت باز پس می افکند راست بدان ماند که شکار میکند تا منفعت آن دیگری را رساند از او پرسیدند عبادت بهتر تا در پی تحصیل علم و کسب معاش رفتن گفت چون در پی تحصیل علم رفتی امکان خود منعلم نمودی بندگی و عبادت از تو مقبول و مستحسن است در درگاه حق تعالی از آنروی که علم سبب تکمیل بندگی است و تحصیل معاش بایه دکه نگرون شیطان است صاحبان نفس ضعیف را و نیز از کلمات اوست که گفته مرد سر بلند کمر بعبادت و تقوی عبادت و تقوی پدید گردد مگر بتحصیل علم و سیر و سلوک و چون اینها مرد را حاصل گردید بمقام کمال رسید و شایستگی ارشاد را دارد و الله اعلم بُغیل بضم باء موحده و فتح غین معجمه و یاء منقوطه و لام بروزن زبیر است

رضی الدین طالقانی

در کتب تراجم حفاظ و مشایخ محدثین و مشاهیر مفسرین این دانشور جلیل و هنرمند نبیل را هم ابو الخیر میسرند و هم قزوینی و هم طالقانی و هیچیک از این عناوین را در شهرت بر دیگری مزیدیت اللهم الا رضی الدین طالقانی که عنوان گفت وی بدین عنوان بیشتر و دیگر مشخص میگردد لهذا ما ترجمهٔ او را در باب اسامی سبعه و تا بالاولی المعلقه ذکر میکنیم

این رضی الدین که نام و نژادش عنقریب از عبارات محکیه و کلمات منقوله معلوم خواهد شد از عظماء علماء اسلام و اجلهٔ فقهاء شافعیه و اکابر مسندین و مشاهیر حفاظ و وعاظ است و از رجال نصف اخیر مائه سادسه هجریه معدود میگردد و با شیخ جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الواعظ بمعاصرت داشته و در بعضی از اوقات در دار السلام بغداد بنوبت مجلس وعظ منعقد میساخته و روز رضی الدین طالقانی موعظه میکرده و روز دیگر جمال الدین ابن الجوزی و خلیفه مقتفی عباسی با وزراء و امراء در مجلس ایشان حضور بهرسانیدی ولی در پشت پرده می نشست و خلق بیشمار و ازدحامی بس بزرگ برای استماع سخن رضی الدین و جمال الدین هر روز انبوه میگردیده و ابن الجوزی هفت سال بعد از رضی الدین حیات داشته و زمانی منتدبه تدریس مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد گردیده که اولین مدرسهٔ اسلام است

با رضی الدین طالقانی بوده و از مقام وی در علم تفسیر و قرائت و حدیث و سعهٔ اطلاع و تبحرش در فنون شرعیه و علوم اسلامیه امور عجیب آورده و نوادری بدیع نگاشته اند و در کثرت عبادت و کمال مراقبت بر او کار و آثار نیز آیتی بزرگ بوده است ترجمهٔ احوال و شرح اخبار این عالم بزرگوار در کافهٔ کتب معجمات و تواریخ مذکور گردیده مثل مرآت الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و کتاب العبر فی خبر من غبر تصنیف شمس الدین ذهبی و بعد او عبد الکریم بن محمد مشهور بامام رافعی در کتاب تدوین فی تاریخ قزوین و جمال الدین عبد الرحیم اسنوی در طبقات الشافعیه و شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری در طبقات القراء و احمد بن قاضی شهبه در طبقات الشافعیه و عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه و محمد بن علی مالکی که از مشاهیر تلامذهٔ جلال الدین سیوطی است

در طبقات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وطبقات المفسرین همه اورا دراین کتب عنوان کرده وترجمه نموده اند وکلمات غالب شان متقارب است وما عبارت رافعی راکه درضمن کلام مبسوط عجالة الانوار نقل مینمائیم چون هم موثر وجامع تر است پارسی ترجمانی میکنیم ودرباقی نقول عین عبارات کتب مینمائیم گردکلام علامه سبکی کربرخلافات وزوایدی مشتمل است میرمعاصر علامة المحدثین عمدة الحفاظ افتخار الشیعه واستظهار الشریعه سید حامد حسین دام ظله المدود درمجلدی ازکتاب عجالة الانوار کربرای اثبات صحت وروایت حدیث تشبیه منعقد نموده است وزعم مولوی عبدالعزیز بن ولی الله نزیل دهلی صاحب تحفه اثنی عشریه ومولی ضمر الله بن محمد میمع نقشبندی کابلی صاحب صواعق راد آن مجلد باطل وزاهق ساخته چنین فرموده است که وجه عهده بسم از وجوه مردود وابطال نفی مخاطب باکمال حدیث تشبیه اگرچه ابوالخیر رضی الدین احمد بن اسمعیل بن یوسف طالقانی تبعیرونی الحاکمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه محب الدین احمد بن عبدالله الطبری در ریاض النضره گفته

ذکر شبهة بعجة من الانبیاء علیهم السلام فی مناقب لهم علیهم السلام عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه الحمیدی الحاکمی

ودیگر محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفته

عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی حلمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن ابی طالب اخرجه ابوالخیر الحاکمی قلت احمد بن اسمعیل الجبر الجلیل والجبر الجلیل قد هتک ستر الجهود والتهویل وشق عصی الخدع والتمویه والتهویل وابان سبیل الحق الجلیل واقام علیه الحجة بالدلیل وذری القذی فی عین کل سنکر مجلل

ومتحی نماند که ابوالخیر حاکمی طالقانی از نبلای محدثین وکلای مفسرین واعاظم معروفین ومتمیزین واعاظم مشهورین ستدین واجله مشهورین وائمه مدوین است عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین که نسخه عتیقه آن بجمله اعیان پیش این عبد نحیف حاضر است گفته

احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس ابوالخیر رضی الدین الطالقانی التبرزینی امام کبیر الخیر والبرکة ثقة فاضل حافظ للقرآن بروایة سبع علی ما ینبغی وحصل بالطلب الحثیث العلوم الشرعیة حتی برع فیها روایة ودرایة وتحصیلا وتذکیرا وتصنیفا وعفت برکة وفائدة وکان یملی الذکر وتلاوة القرآن فی مجیئه وذهابه وقعوده وحاجته احوالا وسمعت غیر واحد ممن حضر عنده بعد قضی نحبه عند تنبیه للغفل وقبل ان ینقل الیه ان شقیقه کانا توءمتکان کانا یعمران طول عمره وذکر الله تعالی وکان یتبعه علیه وهو یصغی الیه القرآن ویصغی مع ذلک الی القراءة وقد جمع الکثیر فی التفسیر والحدیث والفقه وغیرها مقولا ومختصرا وانتفع بعلمه اهل العلم وعوام المسلمین وسمع الکثیر بقزوین ونیسابور وبغداد وغیرها وفهرست مسموعاته متداول ثم ذکر المجاز فرس فی حاشیه عن ابی سعید الله محمد الفراوی بطن فاسد وقع لهم وقد شاهدت بخاطه نسخا کتب فیها الوجیز للواحدی سمعه منه بقراءة

الحافظ

الحافظ عبدالرزاق الطبسی فی ستة مجالس وقعت فی شعبان ورمضان سنة ثمانین وخمس مائة نقلت معناه من خط الامام ابی البرکات الفراوی وذکر انه نقله من خط تاج الاسلام ابی سعد السمعانی وسمع منه الترغیب لحمید بن زنجویه بقراءة تاج الاسلام ابی سعد فی ذی الحجة سنة تسع وعشرین وخمس مائة وسمع من الفراوی جزءا من حدیث یحیی بن یحیی بروایة عن عبدالغافر الفارسی عن ابی سهل بن احمد الابیوردی عن داود بن الحسین البیهقی عن یحیی بن یحیی بقراءة الحافظ ابی القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی سنة تسع وعشرین وخمسمائة وسمع سنة الاربعین تخریج محمد بن ابزدیار الفزنوی من مسموعاته بقراءة السید ابی الفضل محمد بن علی بن محمد الحسینی فی رجب سنة تسع وعشرین نقلت السماعین من خط مذکور بن محمد الشیبانی البغدادی وروایت بخط تاج الاسلام ابی سعد السمعانی ازرحمه الله سمعت من الفراوی دلائل النبوة وکتاب البعث والنشور وکتاب الاسماء والصفات وکتاب الاعتقاد وکلها من تصانیف ابی بکر الحافظ البیهقی بروایته عن المصنف فی شهور سنة ثمان وخمس مائة بقراءة تاج الاسلام ووجد مع علمه وعبادته الوافرین القبول التام عند الخواص والعوام وارتفع قدره وانتشر صیته فی اقطار الارض وتولی تدریس النظامیة ببغداد فرمیا من خمسة عشر سنة فکرها فی عرم الخلافة مرجوعا الیه فاضلا متبولا فتنوا فی مواقع الاختلاف وبرحمه الله خال والدتی وجدی لامی من الرضاع ولبست من یده الخرقة بکمره یوم الخمیس الثانی من شهر الله رجب سنة ثمانین وخمس مائة بهمدان وشیخنی الطریقة الامام ابوالاسعد هبة الرحمن بن عبدالله الواعظ القشیری لبس الخرقة بیده وبنیابوری فی رباط جده لامه الاستاذ ابی علی الدقاق بمشهد الامام محمد بن یحیی رحمهم الله وسمعت منه الحدیث الکثیر وکان یجیء قائما ویأمر الحاضرین بالاصغاء الیها وکان رحمه الله ماهرا فی التفسیر حافظا للآثار

الدلیل واقوال المفسرین کامل النظر فی معانی القرآن ومعانی الحدیث

یعنی رضی الدین طالقانی پیوانی است پرخیر وبابرکات درعبادت وطاعت برآمده وبهمت سالکی ازقراری که شنیده ام قرآن را ازبر کرده وبجهة تمام وسی کامل علوم شرعیه را کسب نموده در روایت اخبار وفهم احکام وتدریس علوم ودوغ اخلاق وتصنیف کتب از همه اقران خویش پیش افتاده وبرکات وجود وفوایدذات بزرگ مشهود درجمیع احوال ازسیر راه ورفتن وبرخاستن ونشستن وغیره وکلیه همی مشغول ذکرحق وتلاوت قرآن بود ومن خود ازجمعی ازکسانی که حاضر تبریز بوده اند شنیدم که میگفتند لباسهای آن بزرگوار درحالتی که بدنش برای تغسیل عریانا ساخته بودند وتخت شستگاه نقل کرده بودند همی بینند چنانکه درکرداری عرش بگرخدا حرکت داشت وازخصایص آن دانشور بزرگوار اگفته کتب علیه رابرحالی که مشغول نماز بود ویا تلاوت قرآن میکرد دیگری میخواهند داد گوشش فرا نداشت نه ازشرایط عبادت غافل میشد ونه ازوظایف قرائت زایل میگردید یک قلب برد واگرراتوجه داشت وچون قاری راافرونش می نقاد ملتفت میاخت تصنیف بسیار درعلم تفسیر وفن حدیث وصناعت فقه وغیرآنها مامین تطویل واختصار پرداخت وازدانش وی هم اهل علم سود برده وهم عوام مسلمین بهره گرفتند حدیث بسیار ازقزوین ونیشابور وبغداد وغیرها ازشیخ شنیده ومجموعی که مسموعاتش بوده وهرچه رااز برکرده اگرفتاست درآنجا فهرست کرده مشهور ومتداول است برخی ازگزافکویان رامگان فاسد پدید آمده وسماع رضی الدین طالقانی رااز شیخ اجل ابوعبدالله محمد فراوی انکار کرده است من خود آنچه راکه آن محدث جلیل ازآن سماع نقل

استماع

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استماع کرده برای تبیین مطالعه نمودم از آن جمله است کتاب وجیز امام واحدی من بخط امام ابوالبرکات فسوی که از روی خط ابوسعد سمعانی حکایت کرده بود دیدم و بعینه نقل نمودم نوشته بود که حافظ عبدالرزاق طبسی در شش مجلس واقع در طرف شبان رمضان سال پانصد وسی از هجرت وجیز واحدی را بر ابوعبدالله محمد فسوی قرائت کرد و رضی الدین طالقانی قزوینی استماع نمود

و دیگر کتاب ترغیب حمیدین نخجوانست که در ذی الحجه سال پانصد و بیست و نه از هجرت بوسعد سمعانی خود بر ابوعبدالله محمد خزاوی قرائت کرده و رضی الدین طالقانی استماع نموده

و دیگر من خود بخط خود کورن محمد شیبانی بغدادی دیدم که نوشته بود در سال پانصد و نه از هجرت حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله دشتی جزئی از حدیث یحیی بن یحیی نیشابوری را بر ابوعبدالله محمد فسوی قرائت کرد و رضی الدین قزوینی طالقانی بشنید و فراوی خود آن جزو را از عبدالغافر فارسی صاحب ذیل تاریخ نیشابور از ابوسهل انفرائنی از دو بیهقی از صاحب الجزء روایت داشت و دیگر ابیض محمد بن ایزد یار خزوی است که نیز بخط خود کورن محمد شیبانی مذکور دیدم که نوشته بود در رجب سال پانصد و بیست و نه از هجرت سید ابوالفضل محمد بن علی حسینی کتاب ابیضی و اکلیل ایزد یار خزوی از سماعات خویشتن تخریج فسوی نموده است بر ابوعبدالله فسوی و بر قرائت وی کرد رضی الدین طالقانی استماع می نمود و دیگر کتب چند از تصانیف حافظ ابوبکر بیهقی است هم من بخط او سه سمعانی دیدم که نوشته بود در سال پانصد و سی از هجرت کتاب دلائل النبوة و کتاب البعث والنشور و کتاب الاسماء والصفات و کتاب الاعتقاد را که جمله از تصنیفات حافظ ابوبکر بیهقی است و ابوعبدالله محمد فراوی آنها خود از بیهقی علیه الرحمه بلا واسطه روایت داشت بر فراوی مذکور همی بخواندم و رضی الدین قزوینی طالقانی گوش فرا میداشت

الغرض استماع رضی الدین طالقانی از ابوعبدالله محمد فسوی محقق است و آن دانشمند بزرگ با مقامی عالی که در علم و عبادت داشت شهرت تامه و قبول خاصه و عامه را حاصل کرده بود و چه خود در قلوب کافه مردمی یافت و بر تمام ممالک اسلام قدر رفیع و آوازه علنانه اش منبسط گردید و نزدیک پانزده سال در مدرسه نظامیه بغداد مباشرت تدریس همی فرمود و او در چنان حفظ تحفیر کرم خلافت و مستقر امامت بود کمتر بازیت در مراتع اختلاف خود مرجع و قولش مقبول و مابین الحق و الباطل فاصل بود و رضی الدین کمندش رحمت یکاد و مراخال والده دنیای تمام رضای بود و من از دست آن بزرگوار خرقه پوشیدم و بابن شرف در بامداد پنجشنبه روز دهم رجب سال پانصد و هشتاد و دو بخط همدان نایل گردیدم و چنین یافتم که خرقه تبرک امام ابوسعد سمعانی از حسن قشیری است و او خرقه فقیه عبدالله قشیری در نیشابور با حضور امام فقیه محمد بن یحیی شید عشره در رباط ابوعلی دقاق گرفته قشیری بر او راست در پوشید و من در علم حدیث و تلقی سنت و اخذ خبر نیز از او مستفیض گردیدم که حدیث بسیار از او شنیده ام او را قرائت من خوش می آمد و حاضران المکوش فرا داشتن بقرائت من مأنوس میداشت آن عالم یگانه و فاضل فرزانه در فن تفسیر نیک ماهر و شأن نزول آیات و اقوال مفسران را بدرستی حافظ بود و هم در معانی کلام الله و احادیث رسول نظری کامل و بصری حدید داشت انتهی

و شمس الدین محمد بن احمد الذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنه تسعین و خمس مائة گفته

و فیها توفی الفقیه العلامة رضی الدین ابو الخیر احمد بن اسمعیل بن یوسف الطالقانی الفقیه الشافعی الواعظ و له نیف و ثمانون سنة و فیها توفی

و نقله

و نقله علی الفقیه کلکداری العسکری فی تتمة تاریخ ابوعلی محمد بن یحیی حسنی فاق الاقران و سمع من الفراوی و زاهر و خلق ثم قدم بغداد قبل التسعین و درس بها و عظم محله قبل التسعین و درس بها و عظم محله قبل التسعین و درس بالنظامیة و کان اماما فی المذهب و الخلاف و الاصول و التفسیر و الوعظ و روی کتبا کبارا و نقل کلامه علی الناس بحسن سمته و حلاوة منطقه و کثرة محفوظاته و کان صاحب قدم راسخ فی العبادة عدیم النظیر کبیر الشان رجع الی قزوین سنة ثمانین و لزم العبادة الی ان مات فی المحرم رحمه الله

و ابو محمد عبدالله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته

و فیها توفی الفقیه العلامة الشافعی القزوینی الواعظ ابو الخیر احمد بن اسمعیل الطالقانی قدم بغداد و درس بالنظامیة و کان اماما فی المذهب و الخلاف و الاصول و الوعظ و روی کتبا کبارا و نقل کلامه بحسن سمته و حلاوة منطقه و کثرة محفوظاته و کان صاحب قدم راسخ فی العبادة عدیم النظیر کبیر الشان رجع الی قزوین سنة ثمانین و لزم العبادة الی ان مات فی المحرم السنة المذکورة رحمه الله

و شیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الجزری در طبقات القراء گفته

احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس ابو الخیر الحاکمی الطالقانی الشافعی القزوینی مقرر مقصد صالح خیر له معرفة بعلوم کثیرة و له کتاب الاستبیان فی مسائل الفاتحة و هو آن و ذا علی الحلولیة و البغیة فی الغایة ابانی مهران عن زاهر بن طاهر الشحامی و قرأ بالروایات علی ابراهیم بن عبدالملک القزوینی صاحب ابن مقسم قرأ علیه ابیه محمد و محمد بن مسعود بن ابی الفوارس القزوینی و ابا یعقوب بن جامع و عبدان بن عبید العسکری توفی فی المحرم سنة تسعین و خمس مائة عن نحو تسعین سنة

و جمال الدین عبدالرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته

الشیخ ابو الخیر احمد بن اسمعیل بن یوسف القزوینی الطالقانی کان عالما بعلوم متعددة قرأ علی محمد بن یحیی ثم صار معیدا علی محمد بن یحیی الفقیه القزوینی السابق ذکره فی الاصل و سمع و حدث و لد بقزوین اثنتی عشرة و خمس مائة او احدی عشرة و ذکره الرافعی فی الامالی فقال کان اماما کثیر الخیر وافر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعلیم و التذکیر و التصنیف و کان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله تعالی و من تلاوته آن و کان یعقد مجلس الوعظ للعامة فی ثلثة ایام من الاسبوع منها یوم الجمعة فتکثر جموعها علی عادته و کان الیوم الثانی عشر من المحرم سنة تسعین و خمس مائة و استطرد الی قوله تعالی واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله و ذکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما عاش بعد نزول هذه الآیة الا سبعة ایام فاتفقت یوم الجمعة و دفن یوم السبت و ذلک بین عجب الاتفاقات کانه اعلم بالحال فاته حان وقت الارتحال قال و لقد خرجت من الدار بکرة ذلک الیوم علی قصد التشییع فاتانی شاب متنکر و قال اصابه بنکسار اذ وقع فی خاطری من غیر نیة و فکر رویة بیت من شعر و هو

بکت الهلوم بوکبها و عویلها ... لوفاة احمد ابن اسمعیلها

کان قائلا یلقی ذلک ثم اضفت الیه ابیاتا بالرویة انتهی کلام الرافعی

و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبة در طبقات شافعیه گفته

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس رضی الدین ابو الخیر الهسنوینی الطالقانی ولد سنة احدی عشرة او احدی عشرة وخمس مائة
علی محمد بن یحیی وصار سعید درس علی مکلا والهسنوینی وقرأ بالروایات علی ابراهیم بن عبد الملک القزوینی وصنف کتاب
البیان فی مسائل القرآن وتوفی علی بحلولیة والجبیة وصار رئیس الاصحاب وقدم بغداد وفوغها وحصل القبول تام وکان عظیم
یوما وابن الجوزی یوما ویحضر الخلیفة وراء الاستار ویحضر الخلایق والامم ودولی تدریس النظامیة ببغداد وسنة تسع وستین الی سنة
ثمانین ثم عاد الی بلده وذکره الامام الرافعی فی الامالی وقال کان اماما کثیر الحیکیة وافر الحظ من علوم الشرع حفظا وجمعا ونشرا بالتعلیم
والتذکیر والتصنیف وقال الحافظ عبد العظیم المنذری وکلی عنه غیر واحد انه کان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله تعالی ومن تلاوة
القرآن توفی فی المحرم سنة تسعین وخمس مائة وقیل سنة تسع وثمانین قال الکتبی فی شرح المنهاج وذکر ابو الخیر فی کتابه خطا القدسی
لرمضان اربعة وستین اسنا

وعبد الوهاب بن علی السبکی فی طبقات شافعیة کفته است که رضی الدین یکی از اعلام اسلام است در سال پانصد و دوازده و بقولی یازده
از هجرت بقلعة قزوین ولادت یافت ونزد امام محمد بن یحیی قسیل الفقه علم فقه آموخت واز پدرش وابو عبد الله محمد بن فضل فراوی
وزاهر شحامی وعبد المنعم بن قشیری وعبد الغافر فارسی وعبد الجبار خوارزمی وهبة الله بسری ووجیه بن طاهر وابو الفتح بن
بلی وغیرهم در نیشابور وبغداد وغیره بسیاری کثیر استماع کرد واعتماد نمود وگروهی از وی حدیث شنیدند وروایات او دشتند مثل
ابن السمعانی ومحمد بن ابی نصر واسعدی وموفق الدین عبد اللطیف وامام رافعی وغیرهم آن دانشور کشور قزوین متوفی در آن خطه که مولد
وموطن بود تدریس نمود آنگاه ببغداد در آمد باقامت پرداخت ودیگر بار بقزوین بازگشت وبار دیگر ببغداد آمد ومنصب تدریس نظامیه
یافت وکتابهای بزرگ روایت نمود وحدیث کرد مثل تاریخ نیشابور تألیف ابو عبد الله ابن البیع وسنن ابو داود سلیمان بن اشعث
مسلم بن حجاج قشیری وسنن ابن ماجه وغیرآنها وچند مجلس املا نمود ابن نجار در ذیل تاریخ ابی بکر خطیب بغدادی گفته است که رضی الدین
قزوینی طالقانی رئیس اصحاب مذهب شافعی بود ودر طریقة شافعیة وعلم خلاف آن طریقه وفن اصول ومعرفت تفسیر وتذکیر از همه مقام
امامت داشت وامام رافعی صاحب قزوین تاریخ قزوین در کتاب امالی خود از رضی الدین نقل حدیث کرده وآن بزرگوار را ترجمه نموده است
وگفته که رضی الدین طالقانی پیشوائی پرخیر وفضل است ودر حفظ وجمع وترویج علوم شرعیه بهره وافر یافت وبذکر تلاوت همواره طلب
اللسان بود در زمان واحد هم نماز میگذارد وهم حدیث می شنید وچون شاگردی که بروی قرأت وروایت میکرد می یافت بدو محتاج
منفت میشد تا اینجا از ابن نجار نقل نموده وشد واو در شرح احوال رضی الدین طالقانی سخن را طولانی کرده ودر مدح وثنا او دو
دو یا متل اطناب نموده واز جمله حکایتی مبسوط متعلق بر رضی الدین بسند خوش از عجمی بعربی نقل وروایت کرده است وگفته که رضی الدین طالقانی
خود چنین قصه کرد که وی در اوان تحصیل بسی کند ذهن ودر حفظ زبون بود ودر مدرسه نزد امام محمد یحیی نیشابوری تلمذ میکرد ودر سبق محمد آن
بود که بهر آینه شاگردان را از محفوظات ایشان باز میپرسید پس هر کس را که تقصیر کرده بود واز عهده جواب برنی آمد از مدرسه بیرون
میکرد وچون خود او را از آنچه میبایست حفظ کرده باشد سؤال نمود ومتعرضش داشت از مدرسه اخراج فرمود واو شبانه بیرون

رفت برحالی که بهیچ مکان را نمیدید پس در کهن حجامی بخفت وهم آنشب حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را بواقعه دید که
آن بزرگوار رو وبا آب از دهان مبارک در دهان وی انداخت آنگاه فرمود که بعد ازین باز گرد وچون بمدرسه خود رفت بشنید که طالبی
همه را محفوظ در خاطر مخزون یافت وذهن جدید وانتقاش سریع وشدید دید وهم خود گفت که حادث امام محمد یحیی آن بود که روزها
آوینه یا جمع طلبه وتلامذه وبصلوة جمعه میرفت ودر نزد شیخ عبد الرحمن زاهد گفتگو غاز آوینه میگذارد وپس چون روز جمعه رسید من نیز
در جمع طلاب محمد یحیی بنماز رفتم همینکه امام محمد بنشست شیخ عبد الرحمن در پیشدا از خلافیات سخن در انداخت امام با شیخ گفتگوی بی داشت
وطلبهٔ علوم محض حمایت ادب واحترام شیخ خاموش نشسته آمدی دم نمیزد واقامن که از ضعف ذهن وتنگ ظرفی وحدت ذهن وشدت فهم
خویشن اری نیستو انستم وهی بر شیخ عبد الرحمن اعتراض می آوردم ومنازعه میکردم واز اطراف طلبهٔ فقه مرا بسکوت واسکات
همی اشارت مینمودند ومن بخن ایشان التفات نمی آوردم پس شیخ عبد الرحمن آن جماعت را گفت که طالقانی را بگذارید که این ک
میگوید خود از وی نیست بلکه از کسی است که او را بیاموخته فضاحت نمایند آنگاه او چه گفت ای من خود نمیدانم که سخن وی از در مکالمه است
هم ابن نجار در ذیل تاریخ بغداد آورده که بعضی گفته که رضی الدین طالقانی با کثرت مواظبت بدوام صیام هر شام یک قرص
افطار واکتفا میکرد وحکایت شده است که چون آن دانشمند نیک نهاد بتدریس نظامیهٔ بغداد خوانده شد با جمع طلبه وارد گردید و
علی العاده مدرسان وصدور وبزرگان آنجا انجمن بودند پس همینکه بر کرسی تدریس قرار گرفت ودعای ختمه بخواند پیش از شروع در
عنوان نوی با حاضران داشت وگفت از کتاب تفسیر بخواهید که آغاز مذاکرات نام ایشان کتابی را نام برند گفت از کدام سوره گفتند
ایشان سوره را نام آوردند پس آغاز سخن کرد واز تفسیر آن سوره ودر آن کتاب معین آنقدر که اراده داشتند بیان کرد آنگاه دفتر علم فقه
وهمچنین در خلاف هم نخست از حاضران تفسیر کتاب ومقام بخواست وبعد از تعیین ایشان سخن در پیوست وروم مجلس از شاهد وآنچه
استحضار وسنه حفظ بی حیرت کردند وعجبها آوردند وچنین ابن النجار از اساتذه وشیوخ ابو القاسم صوفی که از شاگردان رضی الدین
طالقانی بوده نقل نموده وگفت شیخنا رضی الدین قزوینی در بعضی اوقات اقامت دار السلام شبهای شهر رمضان بامامت مردم
غاز تراویح میکرد ودر جماعت واز دحامی پدید آمد چون لیلة ختم شد شیخنا بعد از غاز تراویح دعا بخواند وبتفسیر کلام الله آغاز نمود
فاتحة افتتاح در پیوست پس هبسی سوره بسوره تفسیر میکرد ودیگفت تا مقارن طلوع فجر تفسیر تمام کلام با نجام رسانید وغاز صبح
با وضوء عشا بگذارد وبامداد از آنجا که نوبت وی بود در جلوس پس نظامیه تا چاربدر که رفت چون بر منبر آغاز نطق نمود امیر قطب الدین
قیماز وعیان دار اسلام حاضر مجلس بودند شنود که شیخ دو شش تمام قرآن را بایک مجلس تفسیر کرده است امیر شار الیه گفت بر حضرت
شیخ تا وان این کار واجب افتاد شیخ گفت شصد دکار دو شش نیاورد یگر بار غیبت بت پرستی بآن جماعت داشت گفت امیر
بر ما نگلفی دارد آورد اگر بر شاگردان نیفتد ما حاضریم ایشان گفتند چنان است بلکه ما همگان طالب وراغبیم پس شیخ رضی الدین
طالقانی شروع بتفسیر نمود ودر همان مجلس تمام کلام سبحانی را تفسیر کرد بدون اینکه از آنچه دوش گفته بود لکه عادت دیگر مردم بغداد
چون آن تجرد احاطه بدیدند از دارائی آنچنان قوت حفظ وغزارت علم بکبار نومید گردیدند ابو احمد بن سکینه گفته است که چون

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابن صاحب در وارد اسلام بغداد شعار رفض آشکار ساخت رضی الدین ابوالخیر قزوینی شبانه نزد من آمده مرا بدرد دنیا و کرد عازم دیار خویش بود من گفتم تو که در بغداد خوشی عیالی و مردم را سود و سیمانی گفت پناه خدا را که من در شهری اقامت کنم که در آنجا یاران پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم را آشکارا دشنام فحش گویند و بستایند پس از بغداد بسوی قزوین بیرون رفت و دیگر او را ندیدم و در قزوین با احترام و اعظام بسی بود تا هنگام رحلت نمود و امام رافعی در امالی خود گفته است که رضی الدین ابوالخیر طالقانی در قزوین برای عامه مسلمین مجلس املاء و تذکیر منعقد میساخت و هفته سه نوبت بایکار میپرداخت یکی از آن سه هنگام بامداد روز آدینه بود پس از جمعه دوازدهم ماه محرم سال پانصد و نود از هجرت علی الصاحبه و سلم بر شد و در گریه فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم گفت این گریه از جمله آیاتی است که در او احزاب نازل گردیده و آنگاه چند گریه دیگر از آیاتی که در او اخر قرآن آمده و بشمر مانند آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و مثل سورة اذا جاء نصر الله و الفتح و نحو و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله

و بر این آیه چون تکلم کرد و در جمله گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول این گریه زنده نبود و گریست و روز هم امام رافعی گفته است که اتفاقا رضی الدین طالقانی خود نیز بعد از این سخن زنده نبود و گریست و روز چهلم از نبرد آمد تب کرد و جمعه دیگر در گذشت و این از عجایب اتفاقات است گویا آن عالم عامل و فقیه فاضل بحقیقت حال و نزدیکی زمان انتقال و ارتحال مهم شده بود و در شب بخاک سپرده شد تیز رافعی گفته است که من با داود جمیل آن دانشور جلیل بر نعش تعزیت از خانه بر آمدم و در حال آن بزرگوار متفکر از فوتش متأثر بودم که ناگاه بدون سبب چگونه فکر و رویت این بیت در قلب من القا گردید چنانکه گوئی کسی مرا بدان تکلم میاخت که

بکت العلوم بویلها و عویلها لوفاة احمد ذا ابن اسمیلها

یعنی علوم شرعیه و فنون ادبیه با هر ویل و نداب برای احمد خویش پسر اسمیل خویش گریستند آنگاه ابیاتی چند بر عدد از ابیات و اقوال و احوال موتیت بر این بیت افزودم ولی آنها را لم کردم تا اینجا از طبقات الشافعیه شیخ عبدالرحمن بن علی سبکی در ترجمه رضی الدین طالقانی نقل معنی کردید و عبارت وی عینا چنین است که

احمد بن اسمیل بن یوسف بن محمد بن العباس شیخ ابوالخیر القزوینی الطالقانی الشیخ الامام الصوفی الواعظ الملقب رضی الدین احد الاعلام و لد فی سنة ثمانی عشرة و خمس مائة بقزوین و قیل سنة احدی عشرة و تفقه علی محمد بن یحیی و سمع الکبیر بن ابیه و بهبة الله محمد بن اسمعیل الفراوی و زاهر الشحامی و عبد المنعم القشیری و عبد الغافر الفارسی و عبد الجبار الخواری و هبة الله بن البوری و وجیه بن طاهر و ابی الفتح بن البطی و غیرهم بنیسابور و ببغداد و غیر جماعة روی عنه ابن النجار الشیخی و محمد بن علی بن ابی الفتح الواسطی و الموفق عبد اللطیف بن یوسف و الامام الرافعی و غیرهم و درس ببلده مدة ثم ببغداد ثم عاد الی بلده ثم الی بغداد و درس بالنظامیة و حدث بکبار الکتب کتاریخ الحاکم و سنن ابی داود و صحیح مسلم و مسند اسحق و غیرها و امی عدة مجالس قال ابن النجار کان رئیس اصحاب الشافعی و کان اماما فی المذهب و الخلاف و الاصول و التفسیر و الوعظ و الزهد و حدث عنه الامام الرافعی فی امالیه و قال فیه امام الخیر

موفر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعلیم و التذکیر و التصنیف و کان لسانه لا یزال رطبا من ذکر الله و تلاوة القرآن و ربما قسم علیه الحدیث و هو یصغی و یصغی الی ما یقول القاری و یستبشر اذا زل قلم و اطال ابن النجار فی ترجمته و اتی علی ذلک و روینا عنه دروی باسناده و حکایة بمعناه و ذکر انه عبر بها من العجمی الی العربیة حاصلها ان الطالقانی حکی عن نفسه انه کان بلید الذهن فی الحفظ و انه کان عند الامام محمد بن یحیی فی المدرسة و کان من عاده ابن یحیی ان یستعرض الفقهاء کل جمعة و یأخذ علیهم ما حفظوه فمن وجده مقصرا اخرجه فوجد الطالقانی مقصرا فاخرجه فخرج فی اللیل و هو لا یدری این یذهب فقام فی اتون حمام فرأی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقبل فی قرنتین و أمره بالعود الی المدرسة فعاد و وجد الماضی محفوظا و احدة بعد احدة فلما کان یوم الجمعة و کان من عاده الامام محمد بن یحیی ان یمضی الی صلوة الجمعة فی جمع من طلبته فمضی عند الشیخ عبد الرحمن الاسکاف الزاهد قال فمضیت معه فلما جلس مع الشیخ عبد الرحمن تکلم الشیخ عبد الرحمن فی شیء من مسائل الخلاف و الجماعة ساکتون تأدبا معه و لصغر سنی و حداثة ذهنی فاعترض علیه و انا زحمه یشیرون الی بالاسکات و انا لا التفت فقال لهم الشیخ عبد الرحمن دعوه فان هذا الذی یتولد لیس هو مثل اتباعه من الذی علمه قال فلم یعلم الجماعة الا و قد فتحت و علمت انه مکاشفة قال ابن النجار و قیل انه کان مع کثرة اشتغاله بدوام الصیام و قلیل النوم علی قسم بین واحد و حکی انه لما ولی تدریس النظامیة جاء بالمحبرة و حول الفقهاء و هناک المدرسون و الصدور و الاعیان فلما استقر علی کرسی التدریس و دعا و حمد الله تعالی و الجماعة قبل الشروع فی الجماعة الدرس قال من اتی کتب درس الشافعی یحضر فان ذکر فصیحا کتابا قال من ای سور تریدون فیقترحون و ذکر لهم ما اراد و اذا کذلک فصل فی الفقه و الخلاف لم یذکر الا ما عین الجماعة فیجیبونه الکرة بعد الکرة یستحضره قال ابن النجار حدثنی شیخنا ابو القاسم الصوفی قال صلی شیخنا القزوینی بنا بالنظامیة التراویح فی لیالی شهر رمضان و کان یختم عدة ختمات کثیرة فلما کان لیلة الختم و دعا و شرع فی تفسیر القرآن من اوله و لم یزل یفسر سورة سورة حتی طلع الفجر فصلی بنا الصبح صلوة الفجر بوضوء العشاء و خرج من الغد الی المدرسة للقاعة و کان نوبته فی الجلوس بها فلما تکلم فی المنبر علی عادته و کان فی المجلس الامیر قطب الدین قیماز و الاعیان فذکر لهم ان الشیخ لیلة ختم القرآن تکلم فی مجلس واحد فقال قطب الدین الفراغة علی الشیخ واجبة فالتفت الشیخ و قال ان الامیر اوجب علینا شیئا فان کان لا بد لیتوقف علیکم و فیسنا به فقالوا لا بل نؤثر ذلک فشرع و فسر القرآن من اوله الی آخره من غیر ان یعید کلمة فما ذکر لیلا فوهی و ذکر انه متوجه الی بلاد خلت آمنه بها طیب و تنفع الناس بها فقال بعد ذلک اتمنی ان اقیم ببلد و یجیء فیه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم خرج من بغداد الی قزوین و کان آخر العهد به فلما قام بها معظما محترما الی ان توفی بها قال الرافعی فی الامالی کان یعقد المجالس للجماعة ثلاث مرات فی الاسبوع احدها صبیحة یوم الجمعة فتکلم علی عادته یوم الجمعة ثانی عشر المحرم سنة تسعین و خمس مائة فی تفسیر قوله تعالی فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و ذکر انها من اواخر ما نزل و عد الآیات المنسوخة آخرها منها الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و منها سورة النصر و قوله تعالی و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله و ذکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما عاش بعد نزول هذه الآیة الا سبعة ایام قال الرافعی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رضی الدین طالقانی

(۷۸)

وما تزل من المنبر حتی مات فی المجمة الأخری ولم یعش بعد ذلک الا سبعة ایام قال ودلک من عجیب الاتفاقات قال وکانه اعلم بحال واندان وقت الارتحال ودفن یوم الجمعة فال ولقد خرجت من الدار مکبرة ودلک الیوم علی قصد الشهریة وانا فی ثانیة متفکرة وحاتما بنکسرا ذوقع فی خلدی من غیر نیة وفکر رویة

بکت لهلوم بویلها وعویلها ... لوفاة احمد ابن اسمعیلها

کان احمد ابکتنی بذلک ثم اضفت الیه ایاتا لرویة وهبت حتی انتهی والله اعلم

وشمس الدین محمد بن علی بن داود مالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته

احمد بن اسمعیل بن یوسف ابو الخیر الطالقانی القزوینی الشافعی رضی الدین احد الاعلام قال ابن النجار کان رئیس اصحاب الشافعی وکان اماما فی المذهب والخلاف والاصول والتفسیر والوعظ کثیر المحفوظ فی الحدیث وعظ وسمع الکثیر من ابیه عبد الله الهمدانی وفتیان الشهامی وهبة الله السندی وابی الفتح ابن البطی ونقله علی ظهره وابی محمد بن کی ودرس ببلده وببغداد وحدث بالکثیر وولی تدریس وکان کثیر العبادة والتهجد دائم الذکر دائم الصوم کان فی کل یوم ختمة وقال ابن الدبیثی کان له بسطة فی التفسیر واطلاع علی علوم من الحدیث وقال الموفق بن عبد اللطیف البغدادی کان یصل فی الیوم واللیل بالجزء المجتمد عن علائی ثمانیة الی سنة عشرة وخمس مائة مات فی المحرم سنة تسعین

اگر بعد سماع این همه فضایل فاخره ومدایح زاهره طالقانی که مجمع عقول الباب ومورث عجب عجاب است نیز روایت او در فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول طبایع بدایع اولیای مخاطب محتدوم المحول نشود بلکه برای تصدیق افاده بقیه تحقیق مقاله زینه طالقانی را از اهل سنت وجماعت ارباب فضل وبراعت خارج سازند واز ابزار بسته مین باکین اندازند کراتاب واطاقت است که دست از اتباع وتقلید واقتفای اثر حمیدشان بردارد یا دست در بریسه خاتین کجینه شان گذارد وکه ای کامل علی الاطلاق اند ومؤید منتدای آفاق هرچه از زبان کسر فشانشان برآید لایق آفرین وتحسین است نه سزای توهین وتهجین

انتهی مافی کتاب البقعات من الشتر اجم المنقول فی هذا المقام عن المعجمات والطبقات

باتر زمانی تمام عبارت امام رافعی وعلامه سبکی شهاب الدین یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان میگوید

طالقان نام دو بلد است یکی بخراسان بین مرو ورود وطالقان بتقول اصطخری بزرگتر شهری است بطخارستان ودر جلگه افتاده ومقدار مثلث است ودیگر بلده وبلوکی است بین قزوین وابهر اسم طالقان بر جمیع آن بلده وسایر قسمی اطلاق میشود وازین طالقان قزوین است صاحب اسمعیل بن عباد وپدرش عباد بن عباس بن عباد که همه از اعلام عظام وائمه معتزله هستند ودیگر از طالقان قزوین ابو الحسن احمد بن اسمعیل بن یوسف قزوینی طالقانی وآن دانشمند بزرگ حدیث را در نیشابور از ابو عبد الله فسوی وابو طاهر شحامی وغیرهما استماع کرد ودر مدرسه نظامیه دار السلام بغداد بمنصب تدریس رسید ودر نظامیه بغداد مجالس وعظ نیز منعقد میداشت وابو بست رسالت از جانب خلیفه عصر بملکت مرسل داشت وکرکویه پس از اداء وظیفه رسالت ببغداد مراجعت جست ومقیم آن خطه شد وبعد از زمانی توقف

رمانی نحوی

(۷۹)

بموطن اصلی خود قزوین توجه کشت ودر قزوین بتاریخ سیزدهم شهر محرم الحرام سال پانصد ونود وهجری درگذشت انتهی

ذکر یاقوت محمد قزوینی میگوید ابو الخیر احمد ملقب برضی الدین چون از بغداد مراجعت بقزوین میخواست الی دار السلام راه نداشت لاجرم بقصد حج برآمد واز راه شام بموطن خویش باز کردید ودر قزوین قبولی عظیم ومرتبه زاید الوصف در قلوب واشت مردم پای بوسش جای ازدحام بگیر بخریدند وی بسیار متعرض شیعه میکردید حتی با پسند عامی او در قزوین دائمی مشتمل بر اسامی خلفای ثلثه کاغذ برچپانی ایشان برنهاده شیخ عز الدین محمد بن عبد الرحمن دارنی از مشایخ کبار قزوین کفت که رضی الدین بیوت خود بر سه مبتکر اشعار کرده روز حمل جنازه وحشی انواری سامع واضوانی لامع شد کرمن خود با بیرخسلایق مشاهده میکردم

رمانی علی بن عیسی بن عبد الله نحوی

کنیتش ابو الحسن واز مشاهیر ائمه نحو ومعدد واست وهم بعلم کلام معرفت وبصیرت داشته ولا نش در بغداد سال دویست ونود وشش روی داد احمد بن خلکان در شرح احوال وی پس از ذکر نسبش کوید النحوی المتکلم احد الائمة المشاهیر جمع بین الکلام والعربیة ولد تفسیر لهقرآن الکریم اخذ الادب عن ابی بکر بن دید وابی بکر بن السراج وروی عنه ابو القاسم البشنوی وابو محمد الیزیدی وغیرهما یعنی رمانی نحوی بود ومتکلم کی از ائمه مشاهیر شمرده میشد بامهارت علم کلام وفن عربیت جمع نموده بود واز اکابری است در تفسیر کلام الله مجید علم ادب را از ابو بکر بن دید وابو بکر بن سراج فرا کرفت وابو القاسم بشنوی وابو محمد جوهری وجمعه ایشان از رمانی روایت کنند وسیوطی در کتاب بغیه در ترجمه اخبار وی این عبارت آورده کوید کان اماما فی العربیة علامة فی الادب فی طبقة الفارسی والسیرافی متقدما ولد سنة ست وتسعین ومائتین واخذ عن الزجاج وابن السراج وابن دید قال ابو حیان التوحیدی لم ار مثله قط علما بالنحو وغزارة بالکلام وتبحرا بالمقالات واستخراجا للعویص وایضاحا للمشکل مع قلة وتنة ودین وفصاحة وعفاف ونظافة وکان یمزج النحو بالمنطق حتی قال الفارسی ان کان النحو ما یقول الرمانی فلیس معنا منه شیء وان کان ما نقوله نحنه فلیس معه منه شیء یعنی رمانی در علم عربیت پیشوای مردمان ودر فن ادب علامه زمان خود بود واز آنان که در طبقه فارسی وسیرافی بودند بشمار میرفت ابو عبیده کرده ومتقدم کردید سال ولادت نحوی متوفد کرده بدیدازز جاج وابن سراج وابن دید تواند اصول عربیت بیاموخت

ابو حیان توحیدی کفته در معرفت نحو وبسیاری مهارت در کلام وبصیرت بمقالات ودر استخراج وایضاح مشکلات کسی مانند رمانی ندیدم ازنحو دیانت وفضایل وکلمات بکلیه زهد وتقوی وتراهت ونظافت وضاحت وعفت آراسته بود ورمانی نحو را بمنطق مخلوط ومزوج میساخت حتی آنکه فارسی کفت اکر نحو آن است که رمانی کوید پس از نحو در نزد ما چیزی نیست واکر نحو آن است که ما میکوئیم پس رمانی را چیزی از نحو نیست ابن خلکان کوید رمانی شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی از سال سیصد وهشتاد ودو چهار یا هشتاد ودو وفات یافت انتهی آنچه صاحب بغیه از مصنفات وی ضبط نموده است بدین شرح است کتاب التفسیر کتاب الحدود الاکبر کتاب الحدود الاصغر شرح اصول ابن السراج شرح موجز شرح سیبویه شرح مختصر الجرمی شرح الالف واللام للمازنی شرح التقضب شرح الصفات کتاب معانی الحروف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاجی زین العابدین شیروانی

از مشاهیر عرفاء و مشایخ متصوفه ذات متأخرین این سلسله اوراد بسیار بزرگ پیدا نمود که در تصحب طریقت و حقیقت با اهل باطن صدیق بسیار دیده و استفاده زحمات فوق الوصف کشیده علماء و مجتهدین علی الخصوص ائمه فارس و فضای شیراز وی را آزار بسیار رسانیده و در قتح و طعن و تشریح و لعن او و متابعانش هیچ دقیقه فروگذار نمودند غالب از عمر خود را بسیاحت قائم گذرانیده و ترجمه احوال و شرح اخبارش در بستان السیاحه بر سبیل اجمال بر این منوال است که در ترجمه شماخی میگوید شماخی شهری است مشهور و بلده ایست مذکور از قدیم دار الملک کشور شیروان بوده وی را انوشیروان عادل احداث نموده و از اقلیم هفتم طولش از جزایر خالدات و عرضش از خط استوا شهر جدید آن شهر باقی سوخت آبش نگوار و هوایش سازگار است نوبتی آن شهر را خراب کرده شماخی عتیق را تعمیر نموده و آن در میان جبال اتفاق افتاده و آبش گوارا و هوایش بغایت اعتدال خاکش حاصل خیز و زمینش طرب انگیز است باغات فراوان و خلائق اوقات در قرب و جوار باغ خانه شیکه و سه هزار باغ خانه دستی و هزار باغ خانه ارامنه و یهود در اوست و نواحی معموره و قرای مشهوره مضافات اوست تقریبا سی هزار اهل خان چوپانوسی سنوی و شش هزار خانه قزلباشش در آن دیار مسکن دارند و بیشه طریق سلامتی و فضای شماخی می سپارند مردمش عموما سفید رخسار و از مطلع حسن و جمال برخوردار و مهمان دوست و غریب نواز و در آن شیوه ممتاز و از مزاحمت صدق و صفا و مهر و وفا خالی نباشند و بیشه جا خاطر غربا و فقرا را آخر ساخته و اگر ایشان بسند شرب و بیشتر اوقات در عیش و طرب لهو و لعب سند و از مطالب عرفان و از مراتب ایقان مهجور ند آن شهر دار الملک ملوک شیروان بوده و دوازده فرسخ از ایشان حکومت نموده و قاضی ناصر الدین بیضاوی در نظام التواریخ گفته ملوک شیروان از نسل بهرام چوبینه اند و قاضی احمد لاری مؤلف جهان آرا ایشان را از تخمه نوشیروان شمرده و بنای حال سلاطین ستوده سیر ملوک عدالت پرور بوده اند و ارباب فضل و کمال و اصحاب جد و جلال را تعظیم و تکریم مینموده اند و ایشان نیز کتب نفیسه بنام آن ملوک تالیف نموده اند و اشعار آبدار در مدح و ثنای ایشان بسلک نظم کشیده اند و نام نیکو و ذکر جمیل آنها مشهور عالم گردانیده اند و نیز صاحبان فضل انسانی و کمالات نفسانی از آن دیار بسیار ظهور نموده من جمله حکیم خاقانی فاضل شاعر و حکمی نامور ماهر و سید ذو الفقار مشهور قادر از آنجا بوده و مولانا کمال الدین که از فضلای عصر خود بوده و در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات مدرس بوده و امیر زاده در زمان شاه سلیمان صفوی فاضل گرانمایه و صاحب کتب مفیده و مولانا حزین صاحب مثنوی و این مولانا حزین غیر از شیخ محمد علی گیلانی است که در هند و ستان وفات یافته نیز از آنجا بوده اند چون سلسله از شیروان فقیر آن دیار است لهذا شمه از حال خود باز نمودن مناسب مینماید.

مخفی نماند که تفصیل احوال راقم در کتاب حدایق السیاحه مسطور و در روضات السیاحه مذکور است و در این کتاب بطریق اجمال گفته میشود بدانکه فقیر در سنه ۱۱۸۵ هزار و صد و هشتاد و پنج در شماخی از مادر متولد شده و چهار از آن دیار از بدای عدم بفضای وجود قدم نهاده و از عالم راحت و سرور بدار غم و شرور افتاده و چون پدر بزرگوار از اهل بلده مذکور بفیض مرحمتی نموده و بر وفق تقدیر والد حقیر با متعلقان بصوب عراق عرب عزیمت فرموده و در عتبه حسین بن علی علیهما السلام مجاورت خشت بار کرده و باقی عمر گرانمایه را در همان دیار بفیض آثار بر آورده و فقیر قدت و اندی سال در خدمت

والد

والد و سایر علما بتحصیل علوم رسمیه مشغول گردیده چون سنین عمر بهفده رسید کشش غیبی گریبان گرفته چند گاه بریاضت و مجاهدت و تقوی عمر گذرانیده آخر الامر مخالفه آمد که ترک تقلید آباء و اجداد نموده راه حق را بطریق تحقیق و تفتیش بر آمده و در همان دیار بخدمت جمعی از اخیار رسیده و بعضی از علما و مجتهدان را دیده و مباحثات و مجالسات ایشان موفق گردیده مثل آقا محمد باقر بهبهانی و میر سید علی اصفهانی و میر زا مهدی شهرستانی و مولانا عبد الصمد همدانی و سید مهدی نجفی و شیخ جعفر و حاجی میر زا محمد اخباری و شیخ موسی بحرینی و از عرفا سید معصوم علی شاه و کنی و نور علی شاه اصفهانی و حسن مست هندی و رضا علی شاه هروی و رونق علی شاه کرمانی رحمة الله علیهم اجمعین فقیر را از این صحبت آن بزرگواران معلوم شد که در ای علوم ظاهری علوم باطنی بهتر است از این اندیشه انقلاب احوال هم رسیده و کار این ضعیف بسر حد پریشانی کشیده و عزم جزم نمود که بخدمت اهل تحقیق برد یابد و حقیقت احوال و طوایف اموزه را با جرم بدار السلام بغداد آمد و بعد عازم عراق عجم شد کشته بلاد آن دیار را دیده و بصحبت علما و عرفای آنجا رسیده آنگاه بدار الخلافه کیلان و اردوا از رفقت یاران و کثرت باران تراوه بر آمد و چند گاه در بلاد شیروان و مغان و طالش و آذربایجان سیاحت نمود لوازم مجالست و معاشرت با هر جماعت بحل آورده در سنه یکهزار و دویست و یازده هجری بکشور خراسان آمده بعد از زیارت سلطان الاصفیا و مشایخ عظام بملک هرات رفته و چندی توقف نموده عزیمت ولایت زابل و کابل کرده و چند گاه در آن دیار بر آورده بعد از آن کشور هند و ستان عازم شده بملک گجرات و پنجاب و پورب و دکن در آمد و آنگاه بکشتی نشسته و بسیاری از جزایر هند و سنان و سودان دیده و عجایب و غرایب بسیار مشاهده کرده و از تلاطم امواج دریا ها و تراکم افواج راها جمعت کشیده آخر الامر بولایت سند آمده و از راه جبال کشمیر رسیده چند گاه در آن دیار توقف نموده بعد در سیر و سیاحت آن دیار را در نوردیده بظفر آباد کابل بولایت هزاره جات و توران و جبال هشتاد قفاد و از آنجا بخراسان آمده از راه عراق بفارس وارد شده آنگاه از راه دارابجرد و بندر بهبهان حضرت بنادر عین برجیس بندر رسیده و از آنجا بصوب حجاز رانه گردیده بعد از راه مناسک حج و عمره بمدینه منوره آمده و بزیارت حضرت خیر الانام و ائمه بقیع علیهم السلام مشرف گشت بعد از آن از راه دریا بکشور مصر و بندر آمده شام و روم و ارمنیه صغری و کبری بدیار بکر و فرامان و ایدین و ازمیر بحر خضر روم ایلی و اناطولی را سیاحت کرده از راه آذربایجان بطهران رسیده چند گاه بلشکر اقامت آنجا انداخته و بعد لوای سیاحت بصوب همدان افراخته از همدان باصفهان و از آنجا بفارس و از آنجا بکرمان آمده بعد از چند گاه بشیراز و از آنجا بدار السلام بغداد رفته الحال اکنون که سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری است قریب سی و هفت سال میشود که از کشته قائم سبکه گردیده و زحمات بیشمار و مشقات بیشمار کشیده و طوایف امم و قبایل بنی آدم را بسیار دیده و از چند و چون دیده و با اولیای هر مذهب و عرفای هر فرقه و حکمای هر زمره و علمای هر طایفه و علمای هر کشور مجالست نموده و در طریقی صاحب تحقیق و در هر دینی صاحب یقین و در هر مکانی صاحب ایمانی و در هر خانقاهی دل آگاهی و سر قابلی چشمی و در هر دیاری بینایی بوده طریق مصاحبت بوی پیمودی و ابواب معاشرت بر روی هر عاقلی و عابدی گشوده هر کس را بخوبی معتون هر شخصی را بخیالی مرهون دیده عالم بعلم خود در بند و حکیم بحکمت خود خرسند عاقل بعقل خود مغرور و جاهل بکبر و ناز خود مسرور عابد بعبادت خود و عابد بسیادت خود و زاهد

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از زبده خود سرمست سلطان سلطنت خود و نازکه ایمک خود و ساز بیکی هوائی دل داده و بتمنای افتاده و جان را دیدم سرائی
بی بانود و نمودی بی وجود زعرش را بعتباری فرشته داری در شد شش نهری مضمر و در بطش قهری مستتر لابرم از این گردد آ
رته و رشته تعلقات کسسته بمضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی در سفینه محبت اهل بیت نشسته و بحکم واعتصموا
بحبل الله المتین حبل مودت خاندان رسول را گرفته تا فیز در اگر شریعت نبوی و طریقت علوی و مذهب جعفری دارم و نفس اخلاص
سلسلة الذهبیه بروح دل و جان سپرده کارم و سلطان العرفا و برهان الاتقیا فخر اولیا و سهیلین و زین الصالحین الواصل بالله حضرت مجدد
علی شاه طاب ثراه را دیدم و بندگی آن حضرت و خواجگی آن درگاه را بخواجگی عالم و سلطانی بنی آدم برگزیدم و تا سهای دیده و عهدها
بسیار بعهده در خدمت آن حضرت بودم و بقدر استعداد و خویش صحبت آن مجاز تو انگرده و در ریش اقتباس فیض نمودم و با آخر با مر آن حضرت
بملک فارس آمده و در آن دیار رحل اقامت انداختم و با دولت و آزار اهل آن دیار بود و چون روزگار لابد و ناچار در خاستم و با شاره آن جناب
بل بحکم ایزد و تاب در سنه هزار و دویست و سی و پنج هجری تا اهل خبیار کردم و در تاریخ لطفا مرغوب حضرت و اهب العطایا قرة العین و ثمرة
الفواد جلال الدین محمد را باین منصب عطا نموده بوجود او شاد مسرت و فرحی از کمن غیب چهره گشود امید صادق و رجا واثق است که
معمور و شاد کام گردد و خلص درویشان و معتقدان ایشان شود و اگر کسی خواهد زیاده بر این از احوال راقم اطلاع یابد باید این کتاب ایشان خواند

و نظر دقت و دیده انصاف بر این دفتر شاید و گمنده

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل	هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

بزرگان گفته اند که کلام صفت متکلم است و در اخبار آمده — الانسان مخبوء تحت لسانه

آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است در گاه و گمان
چونکه بادی پرده را درهم کشید	سر صحن خانه شد بر ما پدید
گاندر آن خانه گهی با گندم است	گنج زر یا جمله مار و کژدم است
یا دو گنج است و ماری هم بر آن	زانگهی بود گنج زر بی پاسبان

تا اینجا ترجمه این سالک مشهور بود در لغت شماخی از کتاب بستان السیاحه و از این کتاب نسخه بسیار دیده شد است ولی حدائق
السیاحه و ریاض السیاحه عزیز الوجود میباشد در بستان بسیار جا مطالب و تحقیقات بر سبیل استطراد ایراد کرده و شرح و بسط داده است
و احیانا عنوان آن سند رجات را از لسان عالمی و عارفی نقل نموده و در بعضی از آنها تصریح میکند که بسنا د این تحقیقات بفلان بزرگ
بلاحظه نکته و کرشمه سخن از آغاز تا انجام کمیاب از نگارنده کتاب میباشد از جمله در تحقیق معنی انسان کامل و اصطلاح صوفیه در نام نفیس
کامل مینویسد که تحقی نمانده که جناب شیخ ما قدس سره العزیز نمیفرماید که غایت قصوی در ایجاد عالم حسن آن خلقت انسان است بتحقیقات
خلقت انسان اتصال است بملاء اعلی و فنا در حق و بقا بحق کما قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و در حدیث
قدسی میفرماید خلقتک لاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی و در حدیث دیگر میفرماید لولاک لما خلقت الافلاک

و از جناب سید پیغمبر نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود یا علی لولا نحن لما خلق الله آدم و لا حوا و لا الجنة و لا النار
و لا السماء و الارض فلولا الحقیقة لم توجد الحقیقة ناچار است اینکه بود باشد وجود او مستمر در جمیع دهور و اعصار چه که با آن است قوام
امر و دوام نوع و محفوظ میماند بسبب وجود او بلاد و عباد و تمسک به النبوات و الاوصیاء و الاولیاء در هر عصری
از اعصار وجود عالم بعث خواهد بود و ثمرة ثمری و مستقی بنابی تخواهد بود پس فانی خواهد شد چنانکه قطب الاولیاء ابی الحسن الرضا علیه
التحیة و الثناء فرموده است لو خلت الارض طرفة عین من حجة لساخت باهلها و فرموده حضرت صادق علیه السلام
لو بقیت الارض بغیر امام لساخت باهلها فرموده است حضرت باقر علیه السلام لو ان الامام رفع عن الارض لساخت باهلها
کما یموج بحجرها و امثال اینها حدیث بسیار است بر استمرار وجود انسان کامل و با مجمل مقصود از خلقت انسان منحصر در
وجود خلیفه که شمرده است آن باری تعالی در آیه انی جاعل فی الارض خلیفة و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات
از جهت احتیاج بایشان است که در معیشت و انتفاع بانسان در خدمت اند اگر ضایع و مهمل نگردد مواد اگر کره است صاف و زبده انسان
در خلقت انسان چه حکمت آنیه و رحمت بانیه اقتضا میکند که فوت نشود حتی از حقوق بلکه برسد بر سه مخلوقی از سعادت بقدر استعداد
خود پس آن خلیفه و نایب حق در ارض یا نبی است یا ولی یا رسول الله یا خلیفه او ولی یا امام یا غیر او و بسبب انتظام باین اقسام اختلاف تحصیل علوم
علوم را چه حصول آنها بدیهی نیست در باطن انسان بلکه بوجوه مختلفه باشد پس گاهی با اکتساب و تعلم است و نامیده و مشهود باستبصار و اعتبار
و او طریقه اهل نظر است از علما و حکما گاهی بتجرم می آورد یا داد علوم و نسبت اند که از کجا میرسد چه بود باشد مسبوق بشوقی یا نه و چه مطلع شود
بر سببی که منتهی است او را یا نه چه گاه میباشد بشاه نکته که علم است حقایق را از قبل حق و شنیدن حدیث او و گاه باشد شنیدن
او بدون دیدن و گاه باشد دیدن و قلب بدون شنیدن و گاه باشد جمع در خواب همچنانکه میباشد در بیداری و شاید و مختص بانبیا
میباشد و حدیث از برای او صیا نیز مشهور پس نبی کسی است که وحی میکند خدای تعالی بنوعی او بعمل بوحی حدیث میکند او را ملک عمل و تبلیغ
پس هر رسول نبی است و نیست عکس این و هر رسولی یا نبی است یا امام پس مخدث است و نیست غیر این و هر رسولی امام است و نیست عکس
این و نیست نبی مگر آنکه جنبه ولایت باطن او ثابت است و امامت و نبوت باطن رسالت باطن هر نبی اشرف و اعظم است از ظاهر او چه
ظاهر محتاج است بباطن و باطن مستغنی است از ظاهر چه از این جهت باطن اقرب است بنوعی حق و از جهت آنکه هر یک از نبوت و ولایت
صادر است از حق و متعلق است باو و هر یک از رسالت و امامت صادر است از حق و متعلق است بعباد او پس نبوت و ولایت فضل
و وجه دیگر آنکه هر یک از رسالت و امامت متعلق اند بمصلحت وقت و نبوت و ولایت نیست تعلقی بر هر دو را بوقت دون وقت و با اینهمه واجب
نیست اینکه بود باشد ولی اعظم از نبی و نه از رسول و نه از امام و نبی اعظم از رسول بلکه امروز در هیچ اینها بر عکس است چه هر کولی و نبی تابع است
بار سولی و یا امامی یا نبی را که تابع رسول باشد و مرتبه تابع ازل است از مرتبه متبوع با اینکه از برای هر یک از نبی و امام دو مرتبه است
از برای رسول سه مرتبه و از برای ولی یک مرتبه پس کسی که گفته است ولایت فوق نبوت است مقصود او شخص و احد است که نبی از
که ولی است اشرف است از امامت او و چگونه نمیتواند که ولی افضل باشد از نبی مطلقا و حال آنکه نیست ولی مگر آنکه تابع است رسول را

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و تابع نمیرسد مستبوع را و در آن چیزی که تابع است او را و در آن چیزی که تابع نخواهد بود ولی کاه باشد ولی افضل از نبی هرگاه نباشد تابع از برای
او چنانکه فسخ نموده است خاتم الانبیاء که افضل اند امیر المؤمنین و سایر معصومین از سایر انبیاء و اولیاء و از برای هریک از نبوت و ولایت
دو اعتبار است اعتبار اطلاق یعنی ملاحظه او بر وجه عموم و اعتبار تقیید که ملاحظه است بر وجه خصوص و نبوت علقه حقیقی است حاصل در دل
و باقی تا ابد و او اطلاع نبی است که مخصوص است باو بر استعداد جمیع موجودات بحسب ذات ایشان و عطا کردن هر صاحب حقی آنست
بحقی که طالب میگردد او را و از برای هر یک استعداد خود از جهت تعلیم حقیقی ازلی و صاحب این موهوم است بخلیفه اعظم و قطب اقطاب انسان
کبیر آدم حقیقی و تعبیر شده است از او بعقل اعلی و عقل اول و روح اعظم و نبوی او اشاره کرده است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بقوله
اول خلق الله نوری و گفته نبیناً و آدم بین الماء و الطین و غیر این اباء مستند است بر علوم و نبوی او مستفی میشود جمیع مراتب و مقامات
چه نبی و چه رسول و چه وصی و باطن این نبوت و ولایت مطلقه است و عبارت از حصول مجموع این کمالات بحسب باطن و ازل و بقای تا ابد
و رجوع میکند بقای هر یک در حق بقای او و نبوی او و اشاره کرده است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بقوله اما و علی من نور واحد و خلق الله نوری و روح
علی بن ابیطالب را قبل آن بخلق آخر بالف عام و بعث علی مع کل نبی بسیفه او وصی جهاد او قول سید النبیین کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین
و قوله انا و جعفر الله و انا جبیب الله و انا اسلم الاعلی و انا الفتح لخمسة تا آخر آنچه وارد شده است در خطبه البیان و غیر
او قول حضرت صادق ع ان الصور ثلاثة نبی کبیر جعله الله علی خلقه و هی الکتاب المبین الذی کتبه بیده و هی الاهل الذی لا یلحقه
و هی مجموع صور العالمین و هی الطریق المستقیم الی کل خیر و هی الجفر الجامع و هی الجفر و هی الجفر الاحمر و هی الجفر الابیض و اگر ختم شود باو تبلیغ احکام و تادیب اخلاق و تسلیم
بخلق و قیام بسیاست پس این نبوت تشریعی است مخصوص است بر سالت و قیاس کن بر او ولایت مقیده و را پس هر یک از نبوت و ولایت دو
از این جهت که صفت آنیت مطلقه است و از برای هر یک از اقسام اربعه مرتبه خاصه است یعنی مرتبه که فوق مرتبه او دیگری
و مقامی نیست و آن مقام مختص است بشخصی که مخصوص باو گردیده است و میباشد رجوع جمیع انبیاء و رسل نبوی او چنانکه نبوت او از برای جناب احمدی
نبوی چه او در علة اولی روح کل مرتبه جمیع بود و همچنین جمیع اجسام چنانکه نبوت او از برای سید الاوصیاء هر چند که در عالم حس بعد از بوده
نور ولایت متحقق میشود از نور نبوت و نوری از نور ولی مثل نور شمس از نور عقل و اگر نور نبوت و ولایت متحد و مجتمع باهم از اول و ابد نبود هیچ نور
جناب احمدی نبوی ع خلق الله نوری و نور علی بن ابیطالب من شئ واحد و نوری فوزه واحدة و انا منه نفسی و کسی که از انکار
نماید تقدیم عالم روحانی را بر عالم جسمانی نیست عاقل و بسا جاهل زیرا مطلق نمود است باو قسم آن و اخبار محکم کرده اند باو کما و عرفا
و نبوت مقیده کامل شده و رسیده بغایت آن بتدریج و اصل آن از حضرت آدم بود و شروع کرد بنمو و ترقی تا رسید کامل بجناب
احمدی نبوی و از این جهت گشت خاتم انبیاء و همچنین ولایت مقیده تا اینکه برسد بغایتش بحضرت مهدی که وعده کرده شده است
ظهور او و اوست امام زمان که مضمون حدیث من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة امروز اشاره باوست و خلیفه
این دو ران اوست و خاتم ولایت محمدیه اوست باوست بقای دنیا و بدست اوست رزق خلق و فقد او موت او و قیام میشود قیامت
و خراب میگردد دنیا و رجوع میشود آخرت چنانکه فص کرده است باو آیاره و احادیث اول کسی که اتخاذ کرده است از سید او صیاء علیهم

علوم حقایق را بسته و القا دون تعلیم و لدا و حسن مجتبی است بعد از او حسین شهید و بعد از ایشان صحابه ستین مثل سلمان و ابی ذر
و مقداد و عمار و غیر ایشان از صحابه کبار و اما از تابعین کمیل بن زیاد نخعی و حسن بصری و اویس قرنی و امثال ایشان رضی الله عنهم
و بعد اتخاذ نمود حضرت امام زین العابدین از والد خود حضرت سید الشهداء و اتخاذ نمود از او ولدش حضرت باقر و اتخاذ نمود از او
ولدش حضرت جعفر صادق ع و اتخاذ نمود از او ولدش حضرت کاظم ع و اتخاذ نمود از او ولدش علی الرضا ع و اتخاذ نمود از او ولدش حضرت
محمد تقی ع و اتخاذ نمود از او ولدش حضرت علی النقی ع و اتخاذ نمود از او ولدش حضرت امام حسن عسکری ع و اتخاذ نمود از او ولدش حضرت
قایم صاحب الزمان و شیخ شقیق مخفی اتخاذ نمود از حضرت کاظم ع و صدیقه و خرقه او در میان تا بعین او باقی است شیخ ابو یزید بسطامی
اتخاذ نموده است از حضرت امام جعفر صادق ع و طریقه و خرقه او در میان تابعین او باقی است با اتفاق ملاقات کردن ابو یزید
بسطامی و نبودن او مقام او انکس حضرت امام جعفر صادق ع از جمله امری است که تصریح کرده است باو سید امانی تابعین سید حیدر
آملی در کتاب جامع الانوار و الولی العارف نور الدین البدخشی در کتاب اجوبة صاحب کتاب مقامات که از اولاد شیخ ابو الحسن
خرقانی بود و همچنین تصریح کرده است باو امیر سید ابن طاوس در کتاب طرایف و امام فخر الدین در اربعین و علامه در شرح تجرید
و ابن زهره اندلسی در کتاب تاریخ خود چنانکه نقل کرده است از اینها شیخ و اصل بهاء الدین در محموده سنی بکشکول و بعد از ثبوت احوال
این اشخاص نیست مقبول و نیست اعتماد بآنچه شیخ نور الدین ابو الفتح محدث گفته که نزد علماء تواریخ ثبت سیده که در حدود جناب امام
جعفر صادق علیه السلام در سنه صد و چهل و شش هجری بوده فوت سلطان بایزید در گذشته دویست و شصت و یک هجری بوده و
این دو تاریخ خلاف نکرده اند و تفاوت میان هر دو تاریخ صد و سی و سه سال است و عمر سلطان بایزید را از هشتاد سال زیاده نکفته اند
و قول اکه در این دو تاریخ کسی خلاف نکرده ممنوع است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه در نفحات نقل نموده که وفات بایزید را در اربع و ثمانین
و مائتین نبشته کفته اند و در کتاب مجمع البلدان نیز ظاهر میشود که ابو یزید زاهد بسطامی ملقب بطیفور و کس بود و نسبه او که پسر عیسی بن آدم بن
و اصغر که پسر آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی است چون احتمال دارد که بواسطه اشتراک ایشان در کنیت و لقب و اتفاق در نسبتهای
آباء و اجداد چنانکه از کلام مجمع نبشه معلوم میشود شیخ ابو الفتوح و امثال آن گمان برده اند که ابو یزید یکی است که تاریخ زمان او از زمان
امام متأخرات لاجرم بسبب مخالفات میان تواریخ نسبت سقائی را در آن بزرگوار کرده اند و شیخ معروف کرخی رحمة الله علیه اتخاذ کرده است
از امام رضا علیه و او در میان آنجناب بوده و شیخ سری سقطی اتخاذ کرده است از معروف تا حال خرقه و طریقه او در میان تابعین او
باقی است و تفصیل سلاسل مشایخ در موضع خود خواهد آمد انشاء الله و صوفیان اطراف کاملی را باسامی مختلفه خوانده اند و از وهبی و مناسبی هم
سنی کرده اند منجمله قطب و اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و آدم گفته اند

قطب وقت آمد اسرافیل جان — مرده سازد زنده سازد در زمان
گر سر فرمانش نجوانی تو بجاست — جبرئیلش گر بگوئی هم رواست
اوست میکائیل ارزاق حضر — اوست عزرائیل نفس پر شرور

آدم کل اوست

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آدم عقل است و سجود ملک غایت ایجاد و مقصود فلک

نوحش گفته اند برای آنکه نجات دهنده از طوفان بلاست ابراهیم گفته اند زیرا که از نار رستی گذشته و فرود خواهش اکثر خلیل حق گشته است و موسی نامیده اند چه آنکه فرعون هستی را بنیل نیستی غرق نموده و در طور قرب مناجات میکند و خضر گفته اند برای آنکه آبحیوان علم لدنی خورده و بحیات جاودانی پی برده است آباپس و داود و سلیمان و افلاطون و لقمان و جاماسپ و عیسی و مهدی و هادی گفته اند

مهدی و هادی وی است ای راه جو هم به پنهان هم نشسته رو برو

صاحب آمد مرد صاحب الزمان داسکندر و شیخ و جامی و یوسف و آفتاب و ماه و سحاب و مخزن و قلزم و آینه گفته اند

گفت من آیینه ام مصقول اوست ترک و هندو در من آن بیند که اوست

پیر میفروش و ساقی و مطرب و صوفی و مرشد و شیخ و مؤمن و محسن و صالح و عارف و معشوق و عزیز و کامل و پادشاه و عارف عالم ربانی و عزت و سواد اعظم و امام الهدی و اهل اصول و دلبر و امثال اینها بعبارتی و باستعارتی حضرت انسان کامل را نامبرده و بمناسبتی نفس کل را یاد کرده اند انتهی و در ترجمه لغت گرمانیکه در راقم مذنب و در آن یار رفیق آثار بوده و با فرقه علماء و فضلاء و سایر معارف آنجا صحبت نموده و همه علماء آن شهر اصولی اند و سایرین تقلید اصولیین میکنند بلکی دشمن عرفا و عداوت و انجاری و حریق من و طعن آن اوقات بلکه بسیاری از فرق اسلام در آنجا جاری است بدرجه که اگر از این دو فرقه کسی را در کربلا و نجف بیابد و او را نابود و معدوم گردانند چنانکه میرزا محمد انجاری را بعد از تفتیش و تحقیر و تکفیر خون او را مباح نموده و فتوی بر قتلش داده و آخر الامر با یک پسر و شاگرد او را با فجع و هیجا بقتل آوردند و اسباب و اشیاء خانه او را غارت کردند و همچنین شیخ احمد لحصاوی را با وجودی که انجاری بود و بعضی از عرفا را نیز مدت بسیار و چون حریف شان بهمان و مشتهر قریب بنود لهذا تکفیرش نموده و مارا از روزگارش برآورده در مجامع و محافل خاص و عام بر آن طعن کردند و اراده نمودند که مانند میرزا محمد انجاری با کش نمایند شیخ احمد بطریق ضطرار عزم بیت الله الحرام کرد و هم در قریه مینه تورد وی توجه بصوب آخرت آورد و سید کاظم گرد از تلامذه او بود بتکفیرش نمودند و علانیه بحکم بر طعن و مذمت و کردند و همچنین فرقه عرفا و جماعت صوفیه را بجای تلاوت قرآن و ذکر حضرت سبحان و تهلیل و تسبیح در مساجد و بالای سر جناب سید الشهداء لعن میکردند و در پنهان و آشکار بجای تسبیح و استغفار لعن و طعن بر جماعت انجاری و شیخ احمد لحصاوی و مریدان او مینمایند بعد از فوت ثلاثه صاحبان مذاهب اربعه را بمثابه لعن و مذمت مینوازند و بهریک را بلغت تمام اقرا و بستان علیحده محتاج میباشند از کجا میرسد که خلاصه عقاید دینی و شیعه چیست در جواب فرمود که خلاصه عقیده و دینی آن است که بعد از حمد حضرت آفریدگار و نعت جناب رسول مختار صلی الله علی جمیع الخاتمین و الخاتمات و الطاهرین و الطاهرات و خلاصه عقیده و شیعه آن است که بعد از حمد حضرت باری تعالی و نعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بعد از صلوات الله علی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات حاصل کلام خلاصه عقیده و علمای

آن مقام

آن مقام این است که جمیع فرق اسلام و پیروان حضرت خیر الانام و شیعیان ائمه لازم الاحترام خاسته و فاجره مگر اصولیین و مجتهدین فضیلت قرین و مقلدان ایشان و معتقدان اصولیشان را اکثر گوید که مولانا محمد کاظم هزار جریبی که سالها در کربلای معلی مجاور بود و امام جماعت و مقتدای آنجا بود و خلق را بر لعن فرق ثلاثه ترغیب و تحریص مینمود اگر کثرت لعن نمودن او بر طوائف اربعه سنی فرقه و حکمای اسلامیه را نیز در دخل نموده و بکاظم لعنتی شهرت یافته بود تا کسی مولانا محمد کاظم لعنتی گفتی او را کسی نشناختی باضافه لعنت مشهور و در السنه و افواه مذکور بود از وی راقم گناهی مشاهده نموده و همچنین از آقا محمد علی کرمانشاهی این آقا محمد باقر بهبهانی کتابی سنجی بخیر انتساب دیده و از تلمذ آقا محمد خضر شنیده که کتابی تالیف نموده و فقیه هر چهار برزگوار را ملاقات کرده بود و در کتب ایشان دیده و معلوم نموده که کشف علمای اصول این زمان بر سایر فرق ثلاثه اقرا تجویز کرده و انه بطریق اولی اکثر و بستاد و ایشان اقرا و بیان بر سایر مسلمین فتوی داده و انه و حکم نموده و انکار جایز است بر صوفیه و اهل سنت و جماعت اقرا کردن و تهمت نمودن گویند حدیث از امام علی التقی مروی است که شما بر جماعت صوفیه اقرا کنید و بستان نزنید و تهمت نمایید شنیدم بطریق تواتر که مولانا سید محمد بن سید علی پدر و پسر هر دو مجتهد بودند راقم پدر او ایشان را ملاقات کرده بود و در سنه چهار و سیصد و هفتاد و سه هجری که از جهاد و فتح تنگستان آنگاه و بطابند و سیه ایران پر دازیم و کار ایشان را شرح بر وفق دلخواه سازیم لا جرم طلب کرده و اسماء فقرا و نامهای عرفا و اکثر بود که این جماعت ندوس ایران و کفار آن مکان و چون از جنگ چهار دوسیه تنگستان و محمد دل برگردیده ماند که زمانی درخت

هستی بسرای نیستی کشید رخت آنجا

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ور نه سخن بسیار است

پوشیده نماند که در این اقرا هم علماء اصول کمتر از دیگران نشناسد اکنون مناسب چنان مینماید که شمه از قواعد و عقاید ارباب اصول مذکور شود

(مقال در بیان قواعد اصول و عقاید ایشان بر سبیل اجمال)

مخفی نماند که آنچه فقیه گوید از علمای اصول شنیده و در کتب مجتهدان دیده و از مردمان معتبر تحقیق کرده خلاصه کلام اصولیین آن است که میگویند اخبار متین عمل بظاهر کتاب الله و احادیث بل اخبار آحاد میکنند و دلیل عقل را معتبر نمیدانند و عمل بظن را مطلقا حرام میدانند این مذهب بغایت سقیم و بی اعتبار و مردود و باطل است زیرا که تکلیف بثبات و باب علم مسدود است بحدیکه کتاب الله جل شانه قطعی الدلالة میباشد اما قطعی الدلالة است زیرا که آیات قرآنی محکم دارد و متشابه عام دارد و خاص مجمل دارد و مبین عمل بظاهر آن از حد اعتدال خارج است و تفسیر آن برای جمیع ما خذ تفسیر از امام لازم است قوله تعالی وما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و راسخون در علم ائمه اطهار میباشند و الحال که زمان غیبت است و دسترسی بامام نیست پس باب علم در آیات قرآنی مسدود است و اما احادیث ظنی الدلالة و الثبوت است زیرا که با وجود بعد عهد ائمه معصومین علیهم السلام و سوانحی که از برای کتب اخبار من زمان الی زمانا اتفاق افتاده است که ذکر آنها باعث طول کلام است چگونه علم و قطع بسند احادیث حاصل میشود که هر چه از ائمه اطهار رسیده است بلکه احتمال دارد که راوی نقل بالمعنی کرده باشد باجتهادی از عبارت حدیث افتاده باشد و غیر آن نیز احتمالات دارد و چگونه بحدیث صحیح

بحر بعضی را

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلکه بعضی راصحیح وبعضی معتبر بعضی ثقه بعضی ضعیف باشد چنانکه بینه تتبع کتب اخبار مخفی نیست باین تحقیق اخبار آحاد از حیز افاده قطع نیفتد بلکه مفید ظن اخبار متواتر که جمیع رجالش ثقه باشند از افاده قطع قاصر نیست بلکه مفید ظن قوی تر است بعضی از اخبار آحاد که بعضی رجالش ثقه باشند و بعضی ضعیف و بدانکه مقتضای این تقسیم آنست که اخبار صحیحه حجت باشد و اخبار حسنه و موثقه و ضعیفه حجت نباشد و این مقتضای مشهور است از متاخرین و حق آنست که اخبار موثقه و حسنه نیز حجت است و اخبار ضعیفه نیز حجت است بشرط آنکه مضمون آن مشهور باشد بین الطائفه و بدانکه مقتضای این تقسیم آنست که اخبار مطلق ثابت است اگر متعرض گردند که علمای اصول عمل بخبر واحد میکنند و خبر واحد را حجت میدانند جواب میگوییم که اولا این بسیاری است قائلند باصولیین حجت نمیدانند و ثانیا مطلق خبر واحد حجت نیست بلکه خبر واحد صحیح یا حسن یا موثق حجت است بلکه خبر قوی حجت است بلکه خبری که بواسطه قرینه این حق حاصل شود و منقول به اصحاب باشد حجت است

مولانا زین الدین

از اجله فضلای متاخرین بشمار می آمده است در انواع و اقسام علوم مهارتی تمام داشته و در فن بیان و تحقیق مطالب عالیه دستی قوی و زبانی گویا بهم رسانیده بوده است فخر المتاخرین در سفر دوم از سیاحت اعتبار و قلاده زیبایان معرفت و استبصار عارف ربانی حاج زین العابدین شیروانی علیه الرحمه بشرف ملاقات و مزید مصاحبت مولانا زین الدین مذکور نایل گردیده و از وجود وی فیضی بر گرفته و دانشوری شرک دیده است در ضمن ترجمه تسلیم خاص از کتاب بستان السیاحه میگوید ذکر فخر المتاخرین مولانا زین الدین آن بزرگوار افضل فضلای روزگار و اکمل علمای آن دیار بوده در گوشه فضایل انسانی و کمالات فضائی گوی سبقت از همگنان ربوده و بغایت متقی و پرهیزگار و حلیم و بردبار بوده و سیاحت فراوان کرده و ایام بسیار با عرفای روزگار برآورده و کتب بسیار از بر نموده و مسایل بیشمار از بر خوانده و شنیده و بودروزی فقیر را خدمت آن دانشمند متوالی نبود که در خصوص عرفا و صوفیه چه عقیده باید داشت علمای ظاهر در حق عرفا گفته اند از حلول و اتحاد و غیره چه بیان مینمایند در جواب فرمود که اهل تحقیق از ارباب دقایق و اصحاب بصیرت گفته اند که معتقدین حلول و اتحاد یا ساقط شدن عبادت و اوامر و نواهی از مکلفین البته کافرند از فرق مسلمین خارج است و هر کس باشد مخلد در نار است همچنین اعتقاد باینکه ملک و فلک یا انبیا و اولیا خود واجب الوجود و غیر مخلوقند کفر است اما فرق است میانه آنکه خود واجب الوجود باشد یا از واجب الوجود باشد و ارتباطی که میانه واجب الوجود است با خلق سوای خالقیت و علت جلاله و مخلوقیت اینهاست و اگر اشخاصی را که مصنف کتاب اول و صاحب تبصره و جمعی دیگر از علمای امامیه اند مولانا محمد طاهر قمی چنانکه از او منقول است و مولانا محمد باقر مجلسی مؤلف کتاب حیات القلوب و عین الحیوة و جمعی دیگر از علمای امامیه اند ایشان را کافر و مخلد در نار دانند هرچند که حدیث در لعن و طعن و آنها وارد نشده باشد یا اینکه در مذمت بعضی احادیث از اهل بیت عصمت علیهم السلام ماثور است مثل سفیان ثوری و ابو هاشم کوفی و حسن بصری مختلف فیه است اگر چنانکه در نفس الامر این عقیده نبوده و احادیثی در طعن ایشان وارد نشده است و آنچه از ایشان نقل شده است الفاظی که موهم این عقاید فاسده است از ایشان صادر نشده باشد و خود این عقیده را نداشته باشند و مقصود ایشان از آن عبارت این معنی باشد که معلوم میشود چنانکه گفته شد تحسین معانی صحیحه از کلام ایشان بیان نموده اند حکم بکفر ایشان نمیتوان نمود در حدیث وارد است که سباب لعنت کسنده بدرستی که هر گاه بسزا نباشد لعنت از صاحبش مرتد میشود در باب لاعن و ملعون اگر مستحق لعن نباشد بر میگردد والا راجع بلاعن خواهد شد بلکه وارد شده نهی از لعن حیوانات و جمادات و فرموده است

فاضل محقق شارح تجرید آن کس که پاک و پاکیزه است جاری نمیسازد زبان خود را بطعن احدی مگر در صورتی که ثابت شده باشد اینکه آن شخص از اهل ثبت و لعن است مثل بودن آن شخص کافر یا فاجر یا فاسق یا ظالم بر وجه عموم چنانکه لعن نموده است ایشان را باری تعالی در کتاب مجید خود یا دانسته شود شخص بخصوصه اینکه او مورد است بیکی از آن صفات مذکوره مثل آن اشخاص که ثابت شده است از اهل عصمت علیه السلام لعن نمودن ایشان او را یا خبر دادن ایشان بلعن ایشان بیکی از این اوصاف سوای این دو مقام از اشخاص که ما معرفت بحال ایشان نداریم خصوصا اشخاصی که زمانشان پیش از زمان ما بوده و از اهل اسلام باشند لعن بایشان نمیتوان نمود بعض اینکه نسبت داده شده است بعضی منکرات مثل قول بحلول و اتحاد و امثال ذلک بچند وجه اول آنکه این نسبتها بر ایشان ثابت نشده است شرعا دویم آنکه ممکن باشد تاویل قول ایشان بر وجهی که موافق ظاهر شریعت مقدسه باشد و در احادیث وارد است که بر گردانید قول فاعل کسی را اگر بر ظاهر اسلام باشد بر هفتاد محمل یکی از غایت امر آن است که ایشان مطعون باشند که چرا امر اد خود را باین الفاظ تعبیر نموده اند و این امر باعث تجویز لعن نمیشود و محال اینکه در حدیث است که یاد کنید اموات خود را بخیر اگر بیکی سیم آنکه اگر ثابت نیز مستحق بودن ایشان بر این عقاید فاسده که چه خاتمه مستور است پس جرات نمودن بر لعن بر ایشان شدن است از تعیین سلامه الخاتمه و اگر هم بلکه بایه اقتصار نمودن بر لعن کافرین و فاسقین و ظالمین پس اگر آن اشخاص از جمله ایشان نباشند که شامل میشود ایشان را لعنت فبها والا ایمن نمیشود لاعن از اینکه لعنت بخود او بر گردد که حدیث قدسی نیز بر این دال است که یا بن آدم لا تلعن المخلوق فیصیبه اللعنة علیکم پس لعن هیچ موجب بحصر خیال فاسد یا اعتقاد بعض یا محض شنیدن باعث لعن خود میشود و اینجا کلام او بود جناب شیخ ما قدس سره و اعز برشیخ شهید که جمعی کثیر از محققین و مدققین متقدمین و متاخرین اگر اشخاصی را که نسبت داده شده اند بحلول و اتحاد و کفر و زندقه و توصیف نموده اند ایشان را باحترام ذکر نموده اند که در بعض مسائل با هم مخالفت داشته باشند چنانکه عارف مجلسی طاب ثراه در شرح من لا یحضره الفقیه از سید بزرگوار ابن طاوس رحمة الله علیه نقل نموده که در باب شیخ بزرگوار شیخ مفید و سید عالی مقدار سید مرتضی در صدد بیان مسئله که همگی در اصول دین بوده اختلاف است با اینکه جناب سید مرتضی از علامه او بوده است بچنین اختلاف در مسائل اصولی که مختلف شده اند در بین علمای امامیه از حد و اندازه بیرون است با اینکه هیچیک لعن و طعن بر مخالف خود نمیشنوده اند و تصانیف بعضی از علمای بایه چون محقق طوسی خواجه نصیر الدین محمد شارح کتاب اشارات مؤلف تجرید در منطق و محقق حلی صاحب کرامات عالیه یا بایه فضل برادر گوچک مؤلف رسایل بسیار بوده چند رساله بنظر راقم رسیده و یکی فارسی قدیم است اما مطالب عالیه در آن رسایل مذکور است و شیخ علی سکونی از ایشان هم بعضی رسایل که مشتمل بر کمال تحقیق است و کلام ابن میثم البحرانی شارح نهج البلاغه و محمد بن ابی جمهور الاحسائی صاحب عوالی اللآلی و شیخ رجب برسی مؤلف مشارق الانوار و شیخ محمد غزالی مؤلف احیاء العلوم و کیمیای سعادت هم چند در احیاء و کیمیای سعادت بر مسلک اهل سنت رفتار نموده یا تقیه کرده است با آنکه در آن اوقات سنی بوده بعد شیعه شده است چنانکه در کتاب بر قعا لمین بحدیث غم غدیر را نقل نموده و تصحیح کرده و در آن توبیخات غریبه و تشنیعات عجیبه بر عمر بن خطاب علیه ما علیه نموده است نظر بآن کتاب یقینا شیعه بوده است و سید حیدر عاملی مؤلف جامع الاسرار و منبع الانوار و شیخ زین الدین شارح لمعه و مؤلف تنبیه المریدین

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آن محمد علی مؤلف منتخب الرسائل مختصر و شیخ بهاء الدین محمد عاملی و پدر بزرگوار او جناب شیخ حسین و امیر محمد باقر داماد هر یک از این
کتب مفیده تألیف کرده اند بعضی رسیده است و مولانا صدر الدین شیرازی صاحب اسفار و مولانا شمسا گیلانی و مولانا محمد تقی مجلسی
صاحب کتب بسیار و مولانا محمد صالح مازندرانی مؤلف کتاب شرح اصول کافی و مولانا محسن کاشی مؤلف مفاتیح در فقه و در مکنون در فن
عرفان و فیضیه صفائی و مولانا ابر جبلی تبریزی مؤلف کلید بهشت و شاگرد او محقق فاضی سعید قمی شارح توحید و شیخ صدوق مؤلف
اربعین و رسایل بسیار بشمار و مولانا محمد صادق اردستانی صاحب سازج مختصر از ایشان در مسئله وجود در میان است و مولانا
عبد الرزاق لاهجی مؤلف شوارق که هسته مراد و مولانا محسن سبزواری که خلف اوست مؤلف شمع الیقین و شارح هدایه مولانا تقیم
طالقانی مؤلف رساله اصول الاصولیه و رساله حدوث عالم و مولانا عبد الرحیم دماوندی مؤلف مفتاح الاسرار الحسنی و میرزا
ابو القاسم قدسی مؤلف رساله صناعیه و قصیده و مثنوی، و حاشیه بر جوک و مولانا محمد باقر سبزواری مؤلف ذخیره و کفایه
و شرح شفا و شرح اشارات و امیر عبد الله که پسرزاده و سید محدث سید نعمت الله شوشتری و شارح نخبات و کذلک بسیاری
از علماء که از بعضی قسم این علم تصنی حاصل میشود که ایشان مصنفین و معترفین بکلیات قدر اگر عرفا و صوفیه میباشند میرزای علم الهدی و ملا
محسن و آقا هادی شارح مفاتیح و شیخ حسن تنکابنی و قاشمای کشمیری و امیر محمد صالح قمی و پسرا و امیر شجاع و امیر جمال
هروی و شارح الهیات جدید الله و شیخ ابراهیم قمی از معاصرین و مولانا آقا محمد بیدآبادی و شاگرد او میرزا محمد علی و امیر مقیم اصفهانی
و مولانا محراب جیلانی که هر پنج این بزرگواران اعلم علماء و اعرف عرفای آن یار بوده اند و مولانا محمد مهدی نراقی صاحب کتب کثیره
و مولانا صدر الدین و فرزندش الی الحال متأخرین بکلیات قدر عرفا و صوفیه از متقدمین و متأخرین بحکماء علماء و قضای امامیه و غیر از ایشان از
شمار بیرون و فزیاده از حد و چون است و انشاء الله تعالی هر یک در جای خود ذکر خواهد شد حتی رئیس ابو علی سینا با وجود کمال
تشکل او در حکمت نظریه و بودن او از جمله اکابر حکمای اسلام و اعاظم فلاسفه اعلام در کتاب اشارات که زبده کتب اوست بکلمه متعدده فرموده
که محل اجتهادات و تلخیص اعتقادات او کتاب اشارات است و دیگر رسایل او و کتاب شفا و نظایر او که در تحریر کلام حکمای متقدمین است
یک سطر او را که مطابق باشد در مقامات العارفین قرار داده است بغایت اسمی رساله مختصره و مقرر از افادات قضلاء و متأخرین عرفا زیاده
از آنچه بخاطر کسی خطور نموده و دیده شده است بعضی را بکمال دقت نظر و اهتمام مشاهده نمود و حصول اتحاد از ایشان بغیر نیامد است بل
عبارات شتابه بیاطل در بعضی رسایل ملاحظه شده است اما باید دانست که نشأ آنها از برای اذهان و جاهل باصطلاح در نموذات ایشان است
و کسی که فی الجمله بصیرتی و تتبعی در کلام ایشان داشته باشد البته از برای هر یک از آن متشابهات معانی محکمه متقول و ترد و خاصه و عامه
دارد و هیچ چیز ایشان جایز و روا ندارد و کمر اشخاصی را که از حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام نص صریحی رسیده باشد و لیکن مظهر ایشان
گردانیده منقول و مقبول و مسلم است که ایشان بکلمه مفتاح و اوتی فقرا و اکثر بها یا جنبه ارتقا
پس درین حال چگونه مؤمن منصف عاقل از اغراض نفسانی برائت جسته باید با وجود آنکه جمعی کثیر و جمی غفیر شهادت بکلمات قدر محققین عرفا
صوفیه محمد داده باشند کرا و بقول مفرد و قلیل مخصوصه هر یک را مکرر لعن و طعن قرار دهد و بتازیانه آن بعض الله تم تسعد و غضن

وکان وکمران عمل کند والسلام علی من اتبع الهدی

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی

کنی بابو الحسین است ظهور کمالات نفسانی و فضایل صوری و معنوی آن جناب بحدی است بیان است حاجت فضل و ثنای عنش مشهور و ما بحر
و بسان او بر السنه ذکور جار الله زمخشری در کتاب ربیع الابرار در مقام وصف شجاعت و فضل وی از حسن بن ثمانی این چند بیت حکایت کند

فقاتردی بجمایل واشتی یصول باطراف القنی الذوابل
تجتاث الاعداء ان سنانه یطیل حسنین الاحبات التواصل
تبین فیه سیم الهشم واشتی ولیدا نیفی بیمنه ایدی القبایل

یعنی چون آن بهادر پر دل جامل شمشیر مانند دار کف خویش افکند و با سپاه جانستان بقصد جان دشمنان حمله آورد آن قوم بدکردار
معلوم افتد که نیزه جانگذار وی قلب دلاوران را در مرکز سینه چند دور از کنه آثار رجندی و پرهیزکاری وی از قتی
که بدست قابلان تقدیر و تربیت حیات آشکارا بود و از عهد مهدی با عزت و تقوی نمایش یافت شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که
از اجله علمای امامیه است در کتاب ارشاد در حق وی گوید کان زید بن علی بن الحسین بن علی اخوه بعد ابی جعفر و افضلهم و کان عابدا و رعا فقیها
سخیا شجاعا و ظهر بالسیف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر و طلب بثارات الحسین یعنی ما بین اولاد علی بن حسین علیه السلام پس از امام
جناب باقر زید بفضل و کثرت قدر ممتاز بود و بعبادت و تقوی و سخاوت و شجاعت متخصص داشت با شمشیر خود فرود آید بر جالتی که از هیبت او
دشمن از هنگ میکرد و خونخواهی حسین بن علی مینمود ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین از ابو الجارود زیاد بن منذر روایت کند
که گفت قدمت المدینة فجلست فحدثت عن زید بن علی قیل لی ذاک حلیف القرآن ذاک اسطوانة المسجد من کثرة صلوته یعنی بمدینه
وارد شدم همه سخن از احوال زید بن علی پرسش نمودم مرا میگفتند که زید ملازم و مواظب کلام الله است و از بسیاری عبادت و صلوة
در مسجد تو گوئی خود استوانه مسجد است صاحب خطط مصریه آورده زید را از کثرت ممارست بر قرائت و تدبر در معانی قرآن حلیف قرآن
میگفتند آزرده روایت شده که گفت مدت سیزده سال عمر خویش بر قرائت قرآن صرف نمودم از کتاب الله آیتی که از آن بر خصت بر طلب
رزقی مفهوم گردد نیافتم عاصم بن عمر بن الخطاب پس از شهادت زید اهل کوفه را مخاطب ساخته گفت لقد اصیب هذه کم رجل ما کان
فی زمانه شله ولا اراه یکون بعده مثله زید بن علی فقد رایته وهو غلام حدث و انی لسمع الشیء من ذکر انه فیغنیني عن رویته حتی یقول الناظر
ما هو عاید فی الدنیا یعنی کسی نزد شما شبیه گشت که او را در زمان خود عدیل و نظیری نبود و مرا عقیدت آن است که پس از وی نیز او را مانند
و مثال نباشد آن شخص زید بن علی است سوگند باخدا او را در زمان حداثت سنش ملاقات کردم بر گاهی که هر گاه چیزی از ذکر خدای
تعالی گوشش میرسید در حال افتاده بهوش میگشت بدان سان جانش منقلب میشد که مردمان میگفتند دیده دنیا معاوت نخواهد نمود
شیخ مفید در کتاب ارشاد از هشام بن هبام روایت کند که گفت از خالد بن صفوان که خود در عداد رواة زید است سؤال کردم که زید را در
چه موضع ملاقات نمودی گفت در رصافه گفتم چگونه یافتی او را گفت کان کالعلف یکی من خشیة الله حتی تحلاه و نحوه بخاطه یعنی زید را بدان

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صنت واکتم کرخود بدان دانا باشی او را بدوم بر حالتی که از خوف وخشیت خدای سبحانه چنان گریه بکند که اشک چشمهای وی آب عیش
محزون میگشت صاحب خطه مصر تا آورد، که جناب صادق علیه السلام را گفتند که گروه را فضه از عشم تو زید بن علی تبری کند تبسم حضرت
فرمودند بری الله من تبری من عمی کان والله قد انا الکتاب الله واقتفائی دین الله واو صلنا لقرم والله ما ترک فینا لدنیا
لآخرة مثله یعنی خدای تعالی بیزار است از کسانی که از عم من تبری کنند سوگند بخدای که عم من زید از تمامت بازماندگان ما برتر قرائت کلام
الله بسیود وفقه دوانش از دین خدا و مواظبتش در مراعات صله رحم از همگان افزون بود قسم بخدا برای دنیا و آخرت در میان ما کسی
مانند او کسی یافت نشود ابو الحسن سیبی گوید رأیت زید بن علی بن الحسین علم آرفی اهله مثله ولا افضل وکان افصحهم لسانا واکثرهم زهدا
وبیانا شبیه گوید والله ما وله القتباء افضل من زید بن علی ولا افقه ولا اصبح ولا ازهد ابو حنیفه گوید شاهدت زید بن علی کما
شاهدت اهل فارس فی زمانه افقه منه ولا اعلم ولا اشبع جوابا ولا این قولا لقد کان منقطع القرین یعنی زید بن علی را مشاهدت کردم
چنانکه اقارب اهل فارس را مشاهدت نمودم جاهلا در فقه وفضل وسرعت جواب بایشان ثانی نیست همگس را مانند او نیافتم هرآینه او را قرین
ونظیری نبود عمش گوید ما کان فی اهل زید بن علی مثله رأیت فیهم افضل منه ولا اصبح ولا اعلم ولا اشبع ولو فی زمن بایدیهم
علی الفتح الواضح یعنی ما بین بنی هاشم مانند زید کسی نبود وهیچکس را افضل واصبح واعلم واشبع از او ندیدم در هر گاه اتباع وی در بیعت
خویش پای ثبات بسیار دیدند چنانکه ایشان را بطریق مستقیم وراه راست رشاد میسود نقل است وقتی این گریه فلاوت
کرد وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم یعنی ای گروه مومنین اگر از اطاعت خدای ورسول اعراض کنید گروهی
غیر از شما بدل آورد که در طاعت رسول الله شما نباشند بلکه در انقیاد وفرمان برداری اطوع واسهل از شما باشند چون این آیه خواند
گفت این کلام از خدای تعالی تهدید وتخویف است آنگاه گفت اللهم لا تجعلنا ممن تولی هلک فاستبدلت به غیرنا یعنی ای بار الها
گروهان ما را از زمره آنان که از اطاعت تو اعراض نموده اند قرار مده وتوان قوم را بغیر ایشان بدل نمود باشی وهنیه آورده اند که چون ابن ابی
ذباوی قلم میسود وزید خائف بود براو که برامری اقدام کند که در آن خوف معصیت خدای تعالی است از راه خطاب نموده میگفت
یا جاهد امسک امسک کف کف ایک ایک علیک بالنظر لنفسک فتم یکفک ولا یکفه یعنی خود را امساک دار واز من او زشوتر
باد کردن خود وتظرکنی وآن را از ارتکاب معاصی باز داری آنگاه از آن شخص اعراض کرده باو تکلم نمیسود مع الجمله در مدح وفضیلت زید
امثال این عبارات از علماء اعلام بسیار است موزخین اعلام انساب آورده اند که مادر زید رضی الله عنه ام ولد بود در سلک جواری
جناب علی بن الحسین منظم بود وبجسی علیه الرحمه در کتاب بحار الانوار در ذیل اخبار مختار از ابو حمزه ثمالی روایت کند که گفت در سال ثلاثین
حج بزیارت سید ومولای خود حضرت علی بن الحسین مشرف شدم سالی بخدمت آن جناب رسیدم که کودکی را دیدم که بر زانوی آن حضرت نشسته
پس از لحظه آن کودک برخاست که روانه شود چون آبستانه سرای رسید بر زمین افتاد وسرش مجروح گشته خون جاری شد امام علیه السلام از جای
خویش جنبش نموده وبسرعت نزد آنکودک آمد وازار از زمین بلند کرده وخون او را پاک نمود فرمود انی اعید کما ان یکون الصفو
فی الکتابة یعنی تو را بحذا پیاده میدهم از اینکه تو انگشت باشی گرا او را در کنابه بدار کشند ابو حمزه گوید عرض کردم یجعلنی الله فداک

باد کردم کنابه را فرمودید فسه بود کنابه گوید عرض کردم این واقعه حتما واقع خواهد شد فسه نمودند آبی واقدی بعث محمد آبا بحق بن عشت
بعکری قرین هذا الغلام فی ناحیة من نواحی الکوفة وهو مستقل مدفون هو مستقل مدفون مصلوب فی الکنابة تمزیل فیحرق ویذری فی الریح
یعنی آری این امر لا محالة وقوع یابد سوگند بآن خدائی که محمد را بحق مبعوث ساخت اگر بعد از من زندگانی کنی این غلام را مشاهدت کنانی
در ناحیه از نواحی کوفه بر حالتی که او را مستقل سازند وجسدش دفن کنند آنگاه قبر وی را نبش نموده بدنش را بیرون آورند وبر دار
بکشانند ودر کنابه کوفه بدار کشند پس از چندی او را از دار فسه وآورده آتش زنند وخاکش را بر باد دهند ابو حمزه گوید معروض
داشتم فدای تو گردم این غلام را نام چیست فرمودند پسر من زید است آنگاه چشمهای آن حضرت پر از اشک شد وبعد نمودکه ای
ابو حمزه تو را از واقعه این غلام حدیثی گویم شبی در اثنا که بر کوه وبخود مشغالی مشغول بودم خواب بر من غلبه کرد در واقعه بدیدم که قیامت
وحضرت رسول الله وامیر المومنین علی بن ابی طالب وحسنین خورشنا از خورشنا بین من تزویج نمودند من با آن خوریه موقعه کردم ودر
المستی فضل نمودم چون بوا زشدم با تمنی مراد داد لیسنک زید یعنی مسرور باز در تو را مولودی که بنام زید است از خواب بیدار
شدم تفکر نمودم دفعة بهیئة فجر بجای آوردم پس صدای دق الباب بگوشم رسید عقب در شتافتم در دی را دیدم کرباد وجاریه است
وآن شخص استیجار بجاریه بست کرفته وجاریه خماری بر سر انگنده وبوآن مرد رانگفتم تو را چه حاجت است گفت اراده آن دارم که
علی بن الحسین ع را ملاقات کنم گفتم من خود علی بن الحسینم گفت مرا مختار بن ابو عبید بر سالت نزد تو فرستاده وتو را سلام میرساند وگوید این
جاریه را در نواحی ما آورده بودند من بشصت دینار او را ابتیاع نموده نزد تو فرستادم وشصت دینار نیز بجهت انفاق داشتم که
در نفقه خود صرف نمائی من جواب او را نوشته رسول را روانه داشتم از نام جاریه پرسش نمودم گفت نام من حور است چون شب
در آمد با وصحبت داشتم این غلام حامله گشت چون این غلام متولد شد او را زید نام نهادم ابو حمزه گوید قسم بجد اطهر آنچه در باب زید خبر داده
بودند مشاهدت کردم واقع شد مع الجمله زید در آغاز زندگانی در تحصیل فقه واستماع احادیث وضبط روزگاری بسر برد واز پدر
بزرگوارش علی بن الحسین وبرادرش محمد بن علی وابان بن عثمان وعبد الله بن ابی رافع وعروة بن زبیر روایت کند وجناب جعفر
صادق وگروهی از اعاظم محدثین مانند یحیی بن زید ومحمد بن شهاب زهری وزکریا بن ابی زائده وشعبه وخالد بن صفوان واجلاعی از وی
روایت کنند بجسی زیر بن حاله در ذیل احوال زید آورده که زید چندی در تحصیل اصول اشتغال جست ودر آن علم در حد اعلا
تلامذه واصل بن عطای معتزلی مقعد وبود واز واصل اصول اعتزال فسه اگرفت از این جهت زید وتمامت اصحاب وی در مذهب
عتاب طریقه اعتزال مسلوک داشته اند وبرادرش محمد الباقر قرائت قرآن نزد وی واصل اوراعلامت مینمود وچه واصل بر عقیده شیخ
علی بن ابیطالب علیه السلام تجویز خطا مینمود واو را عقیده چنین بود که علی بن ابیطالب ع در محاربت با اهل جمل واهروان طریق خطا پیمود
ودیگر آنکه واصل در مسئله قضا وقدر برخلاف طریقت اهل البیت قلم مینمود وتیز گوید زید را عقیدت آن بود که علی بن ابیطالب از ابی بکر
وسایر صحابه افضل بود مگر آنکه برای مصلحتی که صحابه آن را اصواب دانستند وبرای تسکین فتنه تالیف قلوب رعایا علی بن ابیطالب خلافت
بابی بکر تفویض کرد وزید نظر بطریقه معتزله امامت مفضول را با بودن افضل برای مصلحتی که در تقدیم مفضول مراعات شود تجویز کند انتهی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و این دعوی نزد امامیه و جمعی از علمای عامه مستور نباشد و اخبار و کلمات ایشان بر خلاف این دعوی و اما می توان زید گواهی
دهد چنانکه در پایان شرح زید بر شمه از آن اخبار اشارت خواهیم نمود و زید در سال صد و بیست و دو و بقولی صد و بیست و یک هجری قیام
کرده و در سال مذکور بدرجه شهادت فایز گشت و بانحت سبب معتمد خروج او را بدینمانیم پس گفت خروج و شهادت او بخلاف ترجیح
موجبین در سبب خروج زید اختلاف کرده اند بعضی چنین آورده اند که سبب مخالفت زید آن بود که زید و او و ابن علی بن عبد الله بن عباس
و محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب بعراق بدیدن خالد بن عبد الله قسری که والی عراق عرب بود در فتند خالد ایشان را جوائز گرانمایه
و صلات ارجمند داده ایشان بمدینه مراجعت کردند چون خالد از عراق معزول شد و یوسف بن عمر ثقفی بجای او منصوب گشت بشام
نوشت که خالد از زر و سیمای خزینه و هنگار و دینار رز تسلیم نموده و ضیاع را تیز بدو واگذاشته شام بعامل مدینه نوشته زید و
داود و عمر را بشام طلب کرد چون آنجماعت بشام آمدند هشام از ایشان پرسش کرد زید و آن دو تن سوگند یاد کردند که بغیر جائزه که
از خالد گرفته اند امری دیگر واقع نشده هشام ایشان را در این سوگند تصدیق کرده ولی گفت شمارا از رفتن نزد یوسف گزیری نیست
تا در محضر یوسف و خالد در این باب با لمواجهه سخن گویند ایشان ناگزیر راهی عراق شدند با خالد در حضور یوسف سخن گفتند خالد ایشان را
تصدیق نموده و بر زید چیزی ثابت نشد بجانب مدینه معاودت کردند چون بعاودسیه رسیدند مراسلات کوفیان بزید رسید که بکوفه در آید
تا زمام خلافت در قبضه کفایت او نهند زید بکوفه معاودت کرده بعضی از مورخین آورده اند که چون یوسف بن عمر خالد بن عبد الله و
پسرش یزید را گرفته از ایشان مطالبه سیصد هزار دینار خالد دعوی کرد که نزد زید بن الحسین علی بن الحسین و داود بن علی و چند تن از قریش و بنی هاشم
یوسف الله بشام نوشت هشام ایشان را از مدینه بشام حضار داشت و نزد یوسف بن عمر فرستاد تا باین ایشان و خالد در محضری مجتمع
شده و سخن گویند ایشان بعراق آمده بمجلس یوسف در آمدند یوسف زید را گفت خالد بن عبد الله مدعی آن است که نزد شما مالی بودیعت نهاده
زید فرمود چگونه نزد من بودیعت گذارده و حال آنکه خود و پسرش بالنسبه یا مارین دشتم و نا سزا میگفت یوسف کس فرستاده و خالد را
در آن محضر حاضر نمود وی را گفت این زید است خود بنگر است که نزد او ودیعت گذارده یا شی خالد بجانب زید دو داود نظر نمود
آنگاه بیوسف گفت چگونه او را نزد زید ودیعت است حال آنکه او را و پدران او را در منبر ناسزا میگفتم آن جماعت خالد را گفتند پس سبب
چه بود که در غیاب ما چنین دعوی اقدام کردی گفت یوسف و عذاب بر من سخت گرفت من این دعوی کردم که شاید پیش از آمدن شما
خدای تعالی مرا فرجی عطا فرماید پس زید و داود در کوفه اقامت نمودند و رفقان ایشان بمدینه معاودت کردند و برخی گویند که زید
بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی ودیعتی چند دارم هشام این معنی را دانسته ایشان را طلبیده و از این صورت سخت شگاف کرد
آن جماعت منکر شدند هشام گفت پیش یوسف باید رفت تا تحقیق این قضیه بکرده از آن طایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام گفت
من بدو نویسم که متعرض شما نشود و آن قوم را بر فتن عراق ملزم ساخت و در آن حال زید هشام را گفت اگر مارا نزد یوسف روانه کنی از آن
ترسم که پس من او زنده در مجمعی جمع نشویم هشام گفت از رفتن بعراق چاره نیست ایشان از روی کره بمدینه عراق شدند و هشام بیوسف
پیغام داد که فلان و فلان را نزد تو فرستادم با بیشی ایشان را با زید بن خالد مواجه کنی اگر فرستادگان ایشان را نزد من روانه نمایند

اگر انکار نمایند از یزید حجت و بینه طلب نمای و هر کاه یزید از اقامت بینه عاجز آید ایشان را سوگند داده و پس از حلف دست از ایشان بدارد آنجماعت
بحضور در عراق پیش یوسف رفتند یوسف یزید بن خالد را از زندان برآورد با ایشان مواجه کرد یزید در مجلس گفت بامین من این گروه بهتان
منافقی نیست و بنابر ملاحظه تشکیکه و عذاب این نوع سخنان گفتم یوسف در خشم شده گفت بر من با آنکه بر امیر المؤمنین هشام استدراکی نمی
گفت یزید را ببندان برده چندان عقوبت کردند که قریب بهلاکت رسید پس آنقوم را سوگند داده ایشان را رخصت انصراف داد و زید
در کوفه اقامت کرده در نقاش بمدینه معاودت نمودند ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه در مقام تعداد ابات الهشم و غالیه بن
ابن اثیره در کتاب کامل و دیگران سبب خروج زید چنین ضبط نموده اند که زید با ابن عم خود جعفر بن حسن بن حسن بن علی در صدقات
علی بن ابیطالب بنزاع و خصومت داشتند زید از جانب اولاد حسین بن علی و جعفر از جانب اولاد حسن بن علی مخاصمت مینمود
و چون جعفر وفات یافت عبد الله محض ابن حسن مثنی زید را طرف نزاع گشت و روی در محضر خالد بن عبد الملک بن حارث که والی
مدینه بود خصومت کردند عبد الله محض بالنسبه بزید در کلام غلظت و خشونت بیان آورد و منجمله در تعریض بانکه مادر زید ام ولد است
او را بابن سندیه مخاطب ساخت زید تبسم کرده گفت از انکه مادر من کنیز است مرا عیبی نباشد چه مادر اسمعیل نیز کنیز بوده و باوصف
این مادر من پس از وفات سیده خود صبر نموده و ترویج اختیار نکرده و چنانکه دیگران اختیار کرده اند و از این کلام مقصود زید تعریض عامه
عبد الله محض بود زیرا مادرش فاطمه بنت حسین بن علی که عمه زید است پس از وفات حسن بن حسن ترویج اختیار نموده و زید از کنیز ان ایشان
نادم و پشیمان گشته زمانی چند از رجت جا بسرای فاطمه داخل نشد فاطمه زید را پیغام داد که ای پسر برادر من خود دانم که قدر و منزلت
مادرت نزد تو چون منزلت مادر عبد الله است نزد عبد الله و عبد الله را عتاب کرده گفت از تو بالنسبه بمادر زید کلام بد شنیدم سوگند
بخدای مادر زید نیکو خلیقه قوم است مع الجمله آن روز خالد ایشان را بگفت علی الصباح نزد من آئید پسر عبد الملک بنا شم اگر فصل
خصومت شما تمایم آن شب در مدینه هر مجلس و محفلی از زید و عبد الله سخن در میان بود بعضی میگفتند زید چنین گفت برخی میگفتند زید عبد الله
چنان گفت چون صبح شد خالد در مسجد نشست مردم مدینه در مسجد اجماع نمودند برخی از آن اقامه منموم و بعضی در آن خصومت زید و عبد الله را
شماتت مینمودند خالد ایشان را بخواند و خالد را خوش آمدی که زید و عبد الله سخن در میان بود بعضی میگفتند زید چنین گفت برخی میگفتند زید عبد الله
گفت لا تجهل بالمحمد احق زید ما یملک ان خاصمک الی خالد ابدا یا با محمد در سخن تجهیل نمای تمام ممالیک و جواری زید آزاد باد
اگر با تو ابدا در محضر خالد خصومت نماید پس متوجه خالد شده گفت فدیت رسول خدا را برای امری جمع نموده که ابو بکر و عمر ایشان را
برای چنین امر مجتمع نساخت خالد آواز برآورد آیا کسی نیست که این سفیه را خاموش نماید مردی از انصار که از آل عمرو بن حزم بود برخاسته
گفت یا بن ابی تراب و یا بن الحسن آیا دوای را بر کردن تو حق اطاعت نیست زید فرمود ای قطانی ساکت باش زیرا امثال و اشباه تو را
لیاقت آن نیست که با سخن او را جواب گوئیم آن شخص گفت بچه حجت از جواب من اعراض کنی سوگند بخدای که من خود و از تو بهتر هم
پدر و مادرم از پدر و مادر تو نیکو تر هستند زید تبسم کرده گفت با مشتر قریش دین از زبان برداشته شد احساب نیز از میان برخاسته قسم
بخدای این مردمان از زبان بردند و جواب ایشان ضایع نگردد و عبد الله بن داود بن عبد الله بن عمر بن الخطاب آغاز تظلم نمود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گفت ای قطانی دروغ گفتی سوگند بخدای که زید را از جهت خود و از جهت پدر و مادر بر تو فضیلت و رجحان است و سخن خشونت آمیز بدو گفت و از جای برخاست از مسجد بیرون شد زید نیز از جای برخاست و در حال روانه شام گشت و هشام او را اذن دخول نداد زید ماجرای خود را مکتوب نموده نزد هشام فرستاد و هر زمان که مکتوبی از زید بهشام میرسید در ذیل آن نامه مینوشت ارجع الی مرکبک برزین و منزل خود معاودت کن و زید همه را خود سوگند بخدای هر گز ترا بسر حارث مراجعت نکنم پس از چندی که در شام اقامات نمود روزی هشام وی را باجازت دخول داده و در آن روز هشام در غوطه بلدیه نشسته بود و باغ وی مقرر داشت که چون زید خواهد از درجات غوطه صعود کند از عقب او بیاید و گوش فرا دهد که زید چه سخن میگوید و در بعضی از درجات توقف کرده و گفت آه از زمانه کبا و اوذلت و خواری است دوست ندارم خادم این کلام از زید استماع کرده و هشام را از آن اخبار داد هشام بدانست که او را واقعه خروج بر سر است زید بر غوطه صعود کرده نزد هشام بنشست از هر جا سخن بمیان آمد تا آنکه هشام وی را گفت آنت زید المؤمل علی الخلافة ومالت والخلافة لا امّ لک و انت ابن امة ترقی که در خاطر خود خیال خلافت داری و حال آنکه مادر تو کنیز است زید گفت چیستی رغبت مادران موجب پستی قدر فرزندان نمیشود اگر چنین بودی بایستی که پستی رتبت مادر اسمعیل موجب انحطاط قدر اسمعیل شدی و خدای تعالی او را بهیچ نبوتی نامزد نساختی و این سزاوار آخرین از نسل اونیا فریدی و مرا با آنکه جدم رسول الله و پدرم علی بن ابیطالب است منقصت و هجی نیست از اینکه مادرم کنیز است و بنا بر روایت ابن ابی الحدید هشام وی را گفت مایصنع اخوک البهته و زید بغضب در آمده گفت رسول خدای او را باقاسم نامده و تو او را بهته و کوئی یا رسول الله زیاده مخالفت نموده و چنانکه در دنیا با او مخالفت نمودی در آخرت نیز او را مخالفت خواهی نمود او در اعلی علیین است و تو وارد دوزخ خواهی شد هشام برآشفت و غلامان خود را گفت تندوا بید به الاحمق المائق فاخرجوه یعنی دست این احمق را گرفته از مجلس بیرون برید غلامان هشام او را از مجلس بیرون بردند هشام گفت اخملوا بذا الخائن الأهوج الی حائط آن مرد جانب کار را تر و حائل خود دید زید بغضب شد و آنه لمن معشری ایه لا اجمع انا و انت حتین و یفوت الاجل مثنا سوگند بخدای اگر مرا تر و خالد حمل کنی پس من تو در جهنمی نمانده و جمیع نخواهیم شد و از تماشا کنان که تعجیل کند هلاک خواهد گردید پس هشام چند نفر معتمد را داشت که زید را از شام خارج نمایند و تماشا کنان زید را برداشته از دمشق شام او را دور ساخته بشام معاودت کردند و مورخین بمکالمات زید را در مجلس هشام بطریق دیگر نقل نموده اند هر نقد یر چون آنچه از زید جداشد زید بجانب عراق عزیمت کرده محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب او را ملاقات کرده وی را گفت تو را بخدای قسم میدهم که بجانب اهل و اقارب خود معاودت نمائی و بکوفه داخل مشو زیرا که وفا نکنند زید بسخن عمر قبول نکرده گفت یا روایت بمنون هم مرا از حجاز بشام و از شام بخزیره بعراق تر دنیس نقیب بر مذکر مارا بازیچه خود قرار دهد

و این ابیات انشاد نمود

بکرت تخوفنی المنون کانّنی ... اصبحت من عرض الحتوف بمعزل
فاجبتها ان المنیة منهل ... لابدّ ان اسقی بکاسها النهل

ان المنیة

ان المنیة تنهل مثلث ... شلی فانزلوا بانضیق المنزل
فانی جالک لا ابالک واهی ... اتی امرؤ ساموت ان لم اقتل

یعنی مرگ صبح نمود و بر جائی که مرا تعریف دهد گویا چنین گمان کرده که من داخل صبح شده ام چنین نیست آنکه را انجام او من مرگ خواهد کشید او را چنین جواب گفتم ترا از مرگ اصلا پروائی و خوفی نیست زیرا که مرگ مورد وی است که از آن شاید ترسان و لرزان بود و هیچکس را از وی چاره نیست بنا بر این هر گاه مرگ متمثل گردد و هر آینه بصورت اشخاصی مانند من مصور خواهد شد که بسنبلی تنگ منزل نموده باشند پس ای دام خود را جمع کن پدری برای تو مباد و بدان که من مردی سپاهم که اگر شکوهم نزدی مرگ مرا فراخوا هد رسید آنگاه عمر را بگفت تو را وداع میکنم و هر آینه بخدای خود عهد کرده ام که اگر دست بیعت باین جماعت دهم از زندگانی خود بهره نیابم پس از عهد الله و میثاق گذشت و در کوفه بطریق خفا اقامات نمود و هر چند از منزلی بمنزلی دیگر انتقال بیعت کرد و شیعه است و پیوسته بمنزل وی وارد شده و با او بیعت مینمودند من جمله آنان که با او بیعت کردند سلمة بن کهیل و نصر بن خزیمه عبسی و نعمان بن سعد بن حارثه انصاری و جماعتی از وجوه و اشراف کوفه بودند و صورت بیعت وی باین نهج بود که هنگام بیعت میگفت من تمارا باین دعوت میخوانم که بکتاب خدای و سنت رسول عمل کنم و با خالمین جهاد کرده از مستضعفین دفع ظلم نمایم و محمد و من اعطاه کم و فی و خیبت با من ابی آن با تو بتقیم کنم و نصرت اهل بیت بدهم آیا با این شروط با من بیعت مینمائید هر کس او را اجابت میکرد دست خود بدست او میداد و میگفت بخدای در رسول خدای عهد میکنی که بیعت خود وفا نمائی و با دشمنان مخالفت کنی و در آشکار و نهان نصیحت خود از من دریغ نداری هر گاه انعکس تصدیق مینمود زید دست خود بدست او میکرد آنگاه میگفت خداوند تو را براین قوم گواه میگیرم پس بتونل پانزده هزار نفر بروایتی چهل هزار تن با او بیعت کردند زید ایشان را تهیه و مستعد او خروج نامزد ساخت این روایت که دو هزار شد با بتول کسانی است که گویند زید از شام بعراق آمده در کوفه مخفی بماند و در خفا اخذ بیعت نمود تا آنکه امر وی فاش و شایع گشت و اما آنکس که گمان کرده که زید برای مواجهه با خالد بن عبد الله قسری و یزید بن خالد نزد یوسف بن عمر بکوفه آمد که وی را در کوفه آشکارا اقامات کرده او د بن علی بن عبد الله بن عباس با او همراه بود و کرده شیعه بمنزل زید فوج فوج آمده او را امام خروج مینمودند و بگفته ما را امید آن است که خدای تعالی تو را بر بنی امیه ظفر خواهد داد و این زمان زمانی است که خدای تعالی هلاک بنی امیه در آن مقدر نموده و یوسف بن عمر از حال زید پرسش میکرد او را از اقامات زید در کوفه خبر بدادند یوسف کس نزد او فرستاده که از کوفه بیرون رود زید بعلت وجع ثقل میورزید و مدتی چند در کوفه توقف کرد تا آنکه وقتی یوسف کس نزد او فرستاده او را پیغام داد که از کوفه حرکت نماید زید بدین عقد شد که هشیار چندی است اراده آن دارم که آن را استماع کنم پس از خزیمه در رفتن مساهمه نخواهم کرد و باز یوسف رسول فرستاده او را باز چیل امر کرد زید جواب داد که مرا با آل علی بن عبید الله سبب مکی که ایشان را در مدینه است نزاع و خصومت است یوسف پیغام داد در باب آن نزاع وکیل معین نمای و خود از کوفه بیرون شو چون زید شادمان شد که یوسف در باب رفتن الحاح و اذکوفه بیرون شود بقادسیه رفت جایگاه از معارف اهل شام فرستند و با و ملحق شدند و بگفتند با چهل هزار نفر میکه در کتاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جان با عنق برسپس ار یم اکنون متحس آگه با دلی قوی و امی فسیح مراجعت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و از اهل شام جزمعدوده ی فضل
در کوفیت بعضی از قبایل ما مکون انه کفایت ایشان خواهند نمود و هر چند زید میگفت از آن خائفم که بعهد خویش وفا نکنند و ما
با احد اسپار ید ایشان بیان خویش بیان مقلقه مؤکده ساختند و آنوقت علی بن عبد الله نزد زید آمده او را گفت این عم نگهدار تا
کوفه درشود و بر عهد ایشان اعتماد منمای که این جماعت از اولاد آن مردم اند که علی بن ابی طالب ع بیوفائیها کردند و در واقعه
حسن ع تیغ بر روی حسین کشیدند آیا نه با حسین بیعت کردند و سوگند با او یاد نمودند آنگاه او را مخذول کرده و بدشمنان تسلیم نمودند و بدین
رضا ندادند آن جناب به معقول ساختند با کوفیان بکوفه مراجعت نمائی گوفیان گفتند او را چنین گمان کرده که اهل مدینه
بخلافت اولی واحق اند و امثال این سخنان بسیار گفتند تا آنکه او بمدینه رفت و زید بکوفه بازگشت و چون زیاد بیشه در آمد سلیمان
کیسان با او گفت تو را بخدای سوگند دهم چند کس با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار تن گفت با چند هزار تن بیعت کرد و او را
گفت هشتاد هزار گفت بند تن از ایشان عهد خود بپایان برند گفت سیصد کس سلیمان گفت جنت خاصتر بود با تو فسق نمودند
او افضل بود از من سلیمان گفت آن فسق بتر بود با این فسق زید گفت آن قرن سلیمان گفت بگذار از آنکه مردم آن قرن با جنت او
گمرده اند تو از این جماعت چه طمع داری اکنون مرا اجازت فرمای از این بلد بیرون شوم تا آسیب تو را به بینم زید او را دستوری داد
سلیمان برفت و رحال آن حال عبد الله بن حسن بن حسن این مکتوب را بمقام نصیحت زید بنوشته نزد زید فرستاد

اما بعد فان اهل الکوفه نفخ اهلابه خور لم یبرحوا یوجون فی الزحف یخرجون فی اللقاء تقدمهم اسنتهم ولا تتابعهم قلوبهم فلقد
کتبتم به کوتهم نصحت من نائمهم والبست قلبی خشاة من ذکرهم یاسا متهم و هم اخاالغدر و مالهم مثل الا ما قال علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه ان اطلعتم خشتم و ان خرجتم خرجتم و ان اجتمع الناس الی امام هدیتم و ان ابتعتم الی مشاق نهضتم

حاصل معنی آنکه جماعه ی دمان کوفه در خاطر اظهار کسبه و بزرگی کنند و در سیرت بفساد و فتنه اقدام نمایند در حال سکه و خاطر مجتمع
شوند و گاه و ملاقات دشمان بضجوع در آیند قلوب و زبانهای ایشان یکدیگر موافقت کنند بر سبیل تواتر کتب ایشان بمن رسید و مرا بر این
عزاق دعوت نمودند من خود بعلت پاس از روی خاطر ایشان کتب ایشان انفات نکرد و ایشان اجابت نمودم و رسل ایشان بمن رسیدند
که علی بن ابیطالب ع ایشان را انتخاب نمود و فقه خود ای اهل کوفه هر گاه عمل کند از رده شوید بر فتنه و فساد و خوض کنید و چون سلمان
ضعیف سازند اظهار ضعف و انکسار نمائید و اگر زمان بر امامی هیچ آیند زبان طعن بر آن امام باز دارید و بسه گاه و داعی جهاد را اجابت
کنید هنگام حرب از جنگ فرار نکنید چون اراده ی ازلی بشهادت زید متعلق شده بود بر آن نصیحت فایده مترتب نگشت زید در کوفه
اقامت کرده در تهیه و استعداد خروج مشغول شد و دعات باطراف و اکناف عراق عرب و اینه کرد که مردم را بیعت دعوت نمایند
و خود نیز در خفا تردد ایان کس فرستاد و ایشان را حاضر کرده بیعت خویش خواند رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
کتاب مستطاب اصول کافی در باب نصوص اجمالی بسناد چند از ایان روایت کرده گفت اخبرنی الاحول ان زید بن علی بن الحسین
علیهما السلام بعث الی و هو مستخف قال فاتیته فقال لی یا ابا جعفر ما تقول ان خرجت علی هذا الخلق عامی هذا فخرج سنه قال لی کان

ابا ک او اخا ک خرجت سنته یعنی ایان گفت ابو جعفر احول که معروف بمؤمن طاق است مرا خبر داد که زید بن علی بن حسین ع در وقتی که
از برای امیه پنهان شده بود و داعیه خروج بر ایشان داشت کس فرستاده مرا نزد خود طلبید چون نزد او رفتم گفت چه میگوئی ای
ابو جعفر اگر کسی از خاندان ما تو را بموافقت خود در خروج متقلبان زمان دلالت کند آیا با او همراهی خواهی نمود یا نه گفتم اگر
آن کس پدر یا برادر تو باشد با او همراهی خواهم کرد قال فقال لی فانا ریدان اخرج اجاهد فقلت فاخرج سمی
یعنی پس ابو جعفر گفت زید گفت اینک من بر متقلبان بنی امیه خروج کنم و با ایشان مجاهدت نمایم با من همراهی کن قال فقلت له
ما اهل جعلت فداک قال فقال لی ارغب بنفسک عنی قال فقلت انما ابی نفس واحدة فان کان فی الارض حجة فالحق بالحق
ناج والخارج معک هالک وان لا یکن فی الارض حجة فالحق بالحق والخارج معک سواء یعنی گفتم جانم فدای تو باد هر کجا
تو این کار بکنم گفت نفس خود را از من دریغ مدار یکی از ما نفس بیش نیست که آن در راه حق صرف باید نمود پس اگر خدای تعالی
در روی زمین حجتی است بالضروره آنکس که از همراهی تخلف کند ناجی و رستگار است و آنکس که با تو خروج کند هالک است و اگر حجتی در
روی زمین نیست کسی که از همراهی تو تخلف کند با کسی که با تو خروج نماید مساوی است قال فقال یا ابا جعفر کنت اجلع ابی
علی الخوان فیلقینی البضعة الشهیة ایرد ولی اللقمة الحارة حتی تبرد فشقت علی ولم یشق علی من حز النار اذا خبرک بالذین لم یخرجوا
یعنی گفت ای ابو جعفر بسیار بود که پدرم خود بر سر طعام نشسته بودم و آن حضرت پارچه گوشت فربه بر گردان من میکند اشت و از قرط شفقت
که با من داشت لقمه طعام را پسرد میکرد و بر دهان من مینهاد پس چه گنجایش دارد کسی که حرارت لقمه را بر من نپسندد و آتش دوزخ را
بر من پسندد و کسی که در روی زمین حجت امام است بر تو ظاهر سازد و از من پنهان دارد فقلت له جعلت فداک من شفقته علیک من
حر النار لم یخبرک بخلاف علیک ان لا تفعل فقد فعل النار و اخبرنی انا فان قبلت نجوت و ان لم اقبل لم یزل ان افضل النار
گفتم جان من فدای تو باد تو انا بود که از غایت شفقت که آن حضرت بتو داشته تو را از آن حجت خبر نداده باشد از آن ترسیده و نخواسته
که سخن آنجناب را بپذیری و وعید الهی بر تو واجب گشته مستوجب آتش دوزخ شوی و مرا بنا بر آن خبر نداده و گر اگر قبول کنم نجات یابم
و اگر قبول نکنم او را باکی نبود که در آتش دوزخ در آیم ثم قلت له جعلت فداک انتم افضل ام الانبیاء قال بل الانبیاء قلت
یقول یعقوب لیوسف یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کید الم یخبرهم حتی کادوا له ما کیدوه ولکن کتم ذلک فکذا انتم
کتمتک لانه خاف علیک یعنی گفتم جان من فدای تو باد شما افضلید یا انبیا گفت انبیا افضل اند گفتم یعقوب به پسر خود یوسف
گفت ای پسرک من تفصیل مکن خواب خود را که یازده ستاره و آفتاب و ماه تو را سجده کردند برای برادرانت که باعث آن شود که در
باره ی تو حیله ها بر انگیزند پس پدر گاه یعقوب با مارات بنوت پسر خود یوسف از برادران او پنهان دارد و میگوید که پدرت امانت مرا
تو را از تو پنهان داشته زیرا از تو بانبیه برادرت خائف بوده قال فاما الله لئن قلت ذلک لقد حدثنی صاحبک فی البدة
الی القتل و اصلب بالکناسة و ان عندی صحیفة فیها قتلی و صلبی یعنی زید گفت آگاه باش قسم بخدای که صاحب تو مرا خبر داد
که در این خروج مرا خواهند کشت و در کناسه مصلوب خواهند ساخت و نزد او صحیفه ایست که در آن وقوع قتل و صلب من مذکور است

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و مراد زید از صاحب جناب صادق است فحجت فحدثت بابا عبد الله علیه السلام بمقالة زید و ما قال لی الخ قلت من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن یساره و من فوق رأسه و من تحت قدمیه و لم یترک وسیلة الا سلکها بلکه ابو جعفر گوید در آن سال پنج رقم و چون خدمت امام جعفر صادق ؑ رسیدم او را از مقالهٔ زید و آنچه در برابر او گفت بودم خبر دادم آن حضرت فرمود کرقی او را از پیش روی او و از پس او و از جانب راست او و از جانب چپ او و از بالای سر او و از زیر قدمهای او و از همه نشئی برای او رای را که سلوک نیابد در ذکر جهات شش در عبارات امام بعضی است زیرا فقرائی که مؤمن الطاق بازید بیان آورده و هر یک منصدر بلکه فقات است نه نیش آست و چون ابو حنیفه که خود در اصول عقاید از زید به تعمد و است از نصیحت زید استحضار یافت برای معاونت و امداد زید مالی بفضیل عمر داده او را تر و زید روانه ساخت و زید را پیغام داد که این مال را در اسباب و سلاح اصحاب خود مصروف دار و هم مردمان اخروج بازیدی ترغیب و تحریض میکرد و جارالله زمخشری در ذیل کریمه لا ینال عهدی الظالمین گوید کان ابو حنیفه یفتی سرا ابو جعفر بنصرة زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج معه علی القص المتغلب المتسمی بالامام و الخلیفة کالذی و اتیتی و اشباه به یعنی ابو حنیفه در پنهانی مردم را فتوی داد می که زید بن علی بن الحسین ؑ امامی است مفترض الطاعه تا بایستی نصرت و یاری او واجب شمارند و وجوه اموال خود را بدو بسپارند و در قتال او با دزدان متغلب چون منصور و امثال وی که خود را بکذب بسمان خلیفه و امام وانمود میسزاوار شوند آن اثیر در کتاب کامل گوید آنگاه که زید در کوفه اقامت داشت دختر یعقوب بن عبد الله سلمی را تزویج نمود و دیگر دختر عبد الله بن ابی لیلی را بجای او بنکاح خود برآورد و این تزویج را سبب این شد که روزی پدر آن دختر ام عرفت صلت کرد زنی شیعی و جیه بود و دختر زید آمد و بدری سلام کرد و آن زن از حسن عرصیار نیکو و لی پیه ی از رونق حسن و جمال آن زن نکاسته بود زید او را برای خویش خطبه کرد آن زن بزیادی سن عذر کرد و گفت مرا دختری است که از من نیکوتر و سفید تر است و بتو تقدیم نمود پس آن دختر را تزویج کرد و در کوفه زمانی نزد این دختر و چندی نزد آن دختر و چون دیگر دگاهی میان قبایل عرب بسر میبرد چنانکه زمانی در قبیله بنی عبس بعضی از اوقات در قبیله بنی تغلب و چندی نزد بنی سلیم کذا زید و در استعداد اسباب خروج اشتغال داشت تا آنکه سال صد و بیست و دو داخل شد در این سال زید مردم را گفت که باستعداد خروج اشتغال نمایند و بعهده خویش و فا کند سلیمان بن سراقه بارقی از کوفه نزد یوسف بن عمر که در حیره بود رفته او را از حال زید و اتفاق اهالی کوفه آگاهی داد یوسف همت بر دفع او گماشت جمعی از سرهنگان را مهتر روانه کرد که در کوفه بجستجوی او قیام نمایند و حال کوفه از جانب یوسف حکم بن صلت و برشرطه او عمر بن عبد الرحمن بود و با عبد الرحمن گروهی از عساکر شام با عبید الله بن عباس کندی در کوفه اقامت داشتند و چون اصحاب زید را معلوم گشت که یوسف از امر زید آگاهی یافته و در تفحص و جستجوی اوست طایفه از معارف ایشان که با زید بیعت کرده بودند پیش آنجناب آمده گفتند رحمک الله ما نوکلک فی ابی بکر و عمر آنان ابی بکر و عمر چگونه فرمود من درباره آن دو بچه نیکوئی چیزی نگویم و بعضی از قوم با پیش از این نگفتند که ما سزاوار تر بودیم بخلافت از ایشان و آن دو خلیفه چون متصدی امر خلافت شدند بکتاب خدا و سنت رسول عمل نمودند بر چگونه ظلم کردند گروهی دیگر گفتند که ما بتو بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنیم و بر این تقدیر ایشان بر تو برشما ظلم کرده شما نزد فرمودی اینه یعنی ابی بکر و عمر را از دو جهان ظلم میکنند و ما شما را بقرآن مجید و سنت

رسول ؐ دعوت میکنیم که سن او را اجابت نموده بدیشان را بر دارم اگر اجابت نمایند از اهل سعادت باشند و گرنه مرا با شما کاری نیست آن جماعت بیعت زید را شکسته گفتند بیش الامام و جعفر ابنا امامنا الیکم بعده یعنی امام ما محمد بن علی باقر دنیا برفت و امروز پسرش جعفر صادق ؑ بر ما امام است تو زید با ایشان خطاب کرد و گفت با قوم مرا ترک نمودید و بنا بر این سخن سم رافضی بر شیعه اطلاق یافت و بنا بر روایت ابن حجر مکی در کتاب صواعق محرقه گروه شیعه زید را گفتند که تبرا از شیخین نمای تا با تو بیعت کنیم گفت من ابو بکر و عمر را دوست دارم و از آن کس که از ایشان تبری کند بیزارم و چون زید از آن امر استماع نمود او را گفتند که تو را رافض میکنیم زید گفت برو بد که شما زید رافضه و از آنزمان آنجماعت را نام رافضه و نام شیعه زیدیه شد پس از آن هر شیعه که بر افضی اشتهار یافت قدر تفسیر امام مشهور است که روزی عمار دهنی در مجلس ابن ابی لیلی قاضی کوفه در امری گواهی داد قاضی او را گفت قم یا عمار فقد عرفناک لا تقبل شهادتک لانک رافضی ای عمار بر خیز و راه خود گیر که بحال تو را معرفت است شهادت ترا قبول نیست زیرا تو از رفضیان منعدد ای عمار از جای خود برخاست بر حالی که اعضایش مرتعش و گریستن آغاز کرد ابن ابی لیلی او را گفت ای عمار تو خود مردی از ارباب حدیث و دانش موسوم باشی بر گاه ناخوشش آمد از اینکه تو را رافضی گویند از رفض تبری کن آنگاه گی با ما خوان و برادران باشی عمار گفت ایها القاضی بگاه من برای آن نیست که تو گمان کرده بگه گریه من بر حال خود و بر حال تو است تا سبب گریه بر خود من آن است که تو را از شریعه منسوب داشتی که خود از اهل آن نیستم چه گمان کردی که من از فضیم و جناب جعفر صادق علیه السلام مرا خبر داد از اول کسی که سمی بر افضه شد عمر فرعون بود نه چه آنگاه آن آیت که از عصای موسی مشابهت کرده بسوی گرائیده فرعون را رافض نموده بدیه بلعه بسوی نازل شده و بود ایمان آورده از این جهت فرعون ایشان را رافضه نام نهاد پس رافضی آن کسی است که ترک آنچه را که خدای تعالی کرده و داشته ترک کند و بدانچه امر فرموده عمل ننماید از کجا در این زمان چنین کسی یافت شود پس من بر حال خود گریستم بجهت بیم آنکه خدای تعالی بر قلب من مطلع شود بر حالی که بدین لقب شنیع داده و ام و مرا معاقب داشته فرماید یا عمار آنکه رافضا لاظا باطیل عاملا لاطاعات کما قال لک ای عمار تو ترک منهیات و عمل کنندهٔ طاعات باشی که تو را گویند پس بدین موجب اگر در موقف حساب با من مسامحت از زجات جاریه مرا باز دارند و بسر گاه در حساب با من طریق مناقشت مسلوک دارند موجب عذاب بیباک گردم گمر آنگه مولای من از حق من شفاعت کرده مرا از آن ورطه خلاص نماید و آنگاه گریه او بر تو برای آن کذب عفیی است که بدان تکلم نمودی چه مرا بغیر اسم من نام بردی و اشرف اشعار را از موضع خود نقل کرده و از شان و شرف آن بکاستی بر حال تو مرا رقت از آن است که روز قیامت بمنت بر عذاب آگنی چگونه جسته خواهد نمود مع الجمله زید با اصحاب خود مقتدر فرمود که در شب اول صفر از سال مذکور خروج نمایند و این سخن مسموع یوسف بن عمر گشت حکم بن صلت را بگفت که مردم را بمسجد اعظم آورده محافظت نماید تا با زید لحق نشود حکم روز سه شنبه وارد کوفه شد منادی ندا کرد و داد و امان طلبد من العرب و الموالی اگر گناه فی رحله فلیقد بریت منه الذمة الی المسجد الاعظم یعنی هر آنکس از عرب و موالی را که از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تنگنای بیاوریم هر آینه وقت با ارزوی بری دخون و مال او در هدر باشد مردمان چون این بشنیدند بگذاشتند و بسجده در آمدند چگاه موکلان بر ایشان برگماشت و ایشان را در مسجد محصور نمود و دیگران زید را طلب بسیار نمودند و زید در شب چهارشنبه از سرای حجاج بن آحق بن زید بن حارثه انصاری با جمعی خروج نمود و آتشها افروختند و بشعار خویش نوبان گشودند که با منصور انت بیاری از بیعتیان در مسجد محبوس و محصور بودند و علم در روب بازار و مسجد را بر روی مردمان بستند و نمودند پس نزد یوسف فرستاده او را از ماجرا اعلام داد یوسف جعفر بن عباس را با پنجاه سوار روانه کوفه ساخت تا از صورت واقعه اطلاع یافته یوسف را خبر دهند ایشان بجانب کوفه آمدند از صورت حال آگاه شدند مقاومت کرده یوسف را اخبار کردند یوسف در حال سوار شده در ظاهر کوفه بر سر قبری که قریب بود با بستاد و فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر میفرستاد تا با زید قتال کنند چون نزدیک زید مشاهدت کرد از کمانی که با او بیعت کرده اند با قصد تن او بر روایتی دویست و پنجاه تن حاضر اند زید از این معنی ملول گشت گفت سبحان الله من امروز چندین هزار کس شدم با قی مردم کجا رفتند گفتند بابن رسول الله یوسف ایشان را در مسجد محصور نموده حصین آمد و شد مسدود کرده است زید گفت لاحول ولا قوة الا بالله سوگند باخدای این عدد بسیار آنکسانی را که با بیعت نموده اند در خلال آن احوال نصر بن خزیمه عبسی مدار اصحاب زید را بشنید و بجانب زید متوجه گشت در اثنار راه عمرو بن عبد الرحمن صاحب شرطه حکم با اصحاب خود سپرد او بر نصر گرفت نصر پیش دستی کرده یک ضربت عمرو را از پای در آورد و اصحابش منهزم شدند زید بجانب جبانه سالم رد آورده از آنجا متوجه جبانه صائدین شد آنجا لشکری تمام سلاح دید و حمله بر ایشان برد جمعی را بقتل رسانید و دیگران منهزم شدند از آن مکان گذشته بسرای انس بن عمرو ازدی رسیدند انس از جمله بیعتیان زید بود و در سرای خود جای داشت او را مداوا دادند ایشان را اجابت نمود زید فرمود ای جماعت کوفیان غدر و مکر خود فرو زید خدای تعالی خود و دشمنان از زمن کفایت کند آنگاه از آن موضع بخانه رفت گروهی انبوه در آن موضع یافت سر مبارک خویش بر نه کرده یک حمله قوی در میان آن جماعت انداخت و یوسف بچنان با دیت سوار بر سر تل ایستاده و بزید نظر میکرد و هرگاه زید عنان عزیمت بجانب یوسف منعطف ساخته بود همه آنها بر یوسف را بقتل میرساند در بان بن سلم با مردم شام در کوفه در کمین زید بودند زید متوجه جانب کوفه گشت و بعضی از اصحابش بجانب مخنف بن سلیم رفته در آن موضع با مین ایشان گروهی از شامیان مقاتله در پیوست شامیان یک تن از اصحاب زید اسیر کرده نزد یوسف بن عمرو بردند یوسف بقتل وی فرمان داد شامیان بر قتل حریص تر گشته اصحاب زید را کشته و اسیر کرده نزد یوسف میبردند زید چون خذلان مردمان و بیوفائی کوفیان مشاهدت کرد نصر بن خزیمه را خطاب نموده گفت یا نصر بن خزیمه انا اخاف ان یکونوا قد فعلوا حسینیة مردم کوفه با بن عم او فرمان دادند که با جمعی حسین بن علی بن ابیطالب پیش برده بودند نصر گفت جعلت فداک یابن رسول الله من با ری تا جان دارم شمشیر نیزم اکنون جهد باید کرد تا در مسجد جامع رسیم و یاران خود را بحضرت خویش خوانیم چه شاید که از اصحاب بیست که در آنجا محصور مذبذب و شاید

بیرون آیند

بیرون آیند در اثنار قرب سرای عمر بن سعد بن ابی وقاص عبید الله بن کندی ایشان را ملاقات کرده زید با اصحاب خود بر آنقوم حمله کرد ایشان را بهزیمت داد تا آنکه بباب الفیل رسیده اصحاب زید را بایات خود از بالای کرناد داخل نمودند و بگفتند ای اهل مسجد از ذل بیرون آیید و بشمشیر عزیز گردید زید بدر مسجد رفته و آنقدر ماخرجت و لاقت مقاتلی قوما حتی قرأت القرآن و اتقنت الفرائض و احکمت السنن و الآداب و عرفت التنزیل و فقهت الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه و الخاص و العام و ما تحتاج الامة الی دینها مما لابد لها منه و لا غنی عنه و انی لعلی بینة من ربی جئتکم بها فاخذ فی خروج تمودم و بدین مقام قائم نشدم تا آنکه تمامت قرآن قرائت نمودم فرایض آنچه و سنن نبویه و آداب و احکم کردم و بر ظاهر و تاویل کلام الله بصیرت یافته ناسخ و منسوخ محکم و متشابه خاص و عام از کتاب الله بشناختم و آنچه را که امت در امور دین محتاج و از آن ایشان را بدی نیست بدانستم و از روی حجت و بینه خروج کردم و امر جمعی از اهل مسجد قصد آن کردند که در مسجد شکسته بیرون آیند زمره از مخالفان بر بام مسجد دویده بسنگ و تیر ایشان را منع آمدند هنگام عصر یاران از کوفه بجانب جبره رفت و زید با اصحاب خود دو گروهی از اهل کوفه متوجه دار الرزق شدند یاران بجانب زید معاودت کرده در دار الرزق مابین ایشان مقاتله در پیوست در آن معرکه جماعتی از شامیان مجروح شدند و در آن حرب اصحاب زید اسباب و سلاح از آن قوم برگرفتند و از دار الرزق تا باب مسجد ایشان را بهزیمت دادند قریب عصر روز چهارشنبه از جنگ دست برداشتند شامیان مراجعت کردند و گمان ایشان آن بود که ایشان را بازید نیروی مقاومت نیست آن شب بگذشت چون صبح روز پنجشنبه طالع گشت یوسف بن عمر عباس بن سعد مزنی را با گروهی از اهل شام مدفع زید معین داشت آن قوم بدار الرزق آمده محاربائی بسیار مابین ایشان روی داد اتباع عباس روی بهزیمت نهادند و در آن واقعه از مخالفین هفتاد تن مقتول گشت چون عصر آن روز شد یوسف بن عمر تعبیه سپاه کرد ایشان را بجانب حرب معاودت داد زید با اصحاب خود بر آن قوم حمله کردند آن گروه را از پیش روی برداشتند زید آن قوم را تعاقب کرده تا بموضعی که آن را سبخه گویند رسانید و زید در آن روز هنگام حمله آوردن بر دشمنان این اشعار تمثل مینمود

هلا بنی عنا ظلاما متنا ... ان بنا سورة من الحنق
لشکلکم نحل السیوف ولا ... نقنع احیانا من الرقق
انی لامی اذا نمیت الی ... عز عزیز و معشر صدق
بیض سباط کان عیسهم ... نحمل بکوم الیاج بالعلق

گویند بدین اشعار هر پس در جنگ تمثل آورده عاقبت مقتول گشته مورخین و اصحاب سیر در احوال ابراهیم بن عبد الله از فضل بن محمد چنین روایت نموده اند گفت چون ابراهیم یا خمری بمرقد بر سرای سلیمان بن علی رسید در آنجا جمعی از اطفال بنی العباس بودند با آنها مهربانی و رافت نمود مرا گفت ای مفضل ما از اینجا هستیم و ایشان از بنا شنیده

گرفت

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گوشت و خون بایکدیگر پیوسته است ولی چگونه گویدران ایشان خون پسران ما را حلال دانسته و حقوق ما را مشکوک نموده اند
پس بدین اشعار تمثل جست مطلبی عنا ظلما ستا الی آخر الابیات بمضمون گوید گفتم نیکو اشعاری است این اشعار را این اشعار را
قائل کیست گفت این اشعار را ضرار ابن خطاب فهری در روز خندق گفته و علی بن ابیطالب در صفین وحسین بن ع
یوم الطف و زید بن علی یوم الحجر و یحیی بن زید یوم جوزجان بدین اشعار تمثل جسته اند متمثل گوید من نظر نمودم
از اینکه بابیاتی تمثل جست که بسیکس بدانها تمثل نجسته مگر آنکه مغلوب یا مقتول گشت آورده اند در آنروز مردی از ثقیان
که او را نائل بن مره نام بود یوسف بن عمر را گفت قسم بخدای هرگاه با نصر بن خزیمه مواجه و برابر شوم هر آینه او را بقتل
خواهم ساخت مگر آنگاه او مرا بقتل آورد و چون اتباع عباس با زید و اصحاب او مقابل شدند نائل شمشیر حواله نصر کرد و او
او را مقطوع ساخت نصر بچالاکی شمشیر بر او فرود آورده او را مقتول ساخت و پس از زمانی نصر نیز وفات کرد در آن حال زید
برایشان حمله آورد و آن قوم را منهزم ساخت سید بن خشیم گوید آنروز ملازم زید بودم زید و اصحابش با پنصد نفر و شامیان
دوازده هزار کس بودند و بسیاری از ایشان آنان بودند که با زید بیعت کرده بودند پس زید رو کرد با زیدیه و در خلال آنحال
گرفتین گرم مخالفت بود مردی از صفوف شامیان خارج شد و بر اسبی سوار بود و بر حالتی که با شمشیر بحاظ حرمت رسول الله
دشنام و ناسزا میگفت زید چون آنگفتار ناهنجار از آن مرد شامی شنید گریستن آغاز کرد و بدان کسان که اشک از محاسن
شریف وی جاری گشت و فرمود آما احد ینضب بحاظ حرمت رسول الله اما احد ینضب لرسول الله اما احد ینضب له
آیا کسی هست برای خشنودی فاطمه دختر رسول خدای و برای رضای خدا و رسول خدا بخشم در آید و بکفایت این مرد
شامی کند سید گوید آنگاه آن مرد از اسب فرود شد و بر بغله سوار گشت و مردمان که در آن موضع بودند و فرقه از بنو جهضی
اهل جنگ برخی نظارچی مر اهل لوکی بود نزد او رفتم و چادری از او بگرفتم و خود بدان ستور ساختم و از معرکه تماشایان رو آ
شدم چون بقفای آن مرد شامی رسیدم شمشیر خود را حواله پس او نمودم یک ضرب گران بش جد اشده و سرش با بین دو شانه
بغلطانا فتاد پس حمله او را از پشت بغلطانید بر زمین افکندم اصحابش بر من حمله آوردند اصحاب زید بر ایشان حمله برده آن قوم را از جنگ
مرا از جنگ ایشان خلاص کردند پس نزد زید آمدم زید با بین دو چشم مرا بوسید و فرمود ادرکت و الله نارنا او ادرکت
و الله شرف الدنیا و الآخرة او ذهب بالبغلة فتلکما یعنی جوکنایی با شرف دنیا و آخرت تو را مرزوق افتاد و بغلة
از ارباب غنیمت بتو بخشیدم مع الجمله زید بر آن قوم حمله دیگر آورده آن گروه منهزم شدند و خود را بپای سلیم رسانیدند عباس
کس نزد یوسف فرستاده او را از ماجری اعلام داد و گفت گروهی از تیره اند از ان نزدمن هربت یوسف جمعی از
نشابه نزد عباس پس رو انه داشت مخالفان تیره باران کردند و زید بپای ثبات افشرد و بسیجان جنگ میکرد آخر الامر
هنگام غروب آفتاب از آن سهام یکی پیشانی بهاپوش سید از اسب در گذشته بیفتاد او را از معرکه برداشتند یکی از شیعه بردند و شامیان را تکی در این نبود که دست بردارشان اتباع زید از جنگ برای دخول لیل ت عبد الرحمن
همدانی

همدانی در کتاب الحفاظ از اصحاب تواریخ نقل نموده که چون زید بن علی را تیر زدند و از پشت اسب جدا شد گفت آن سبائی
عن ابی بکر و عمر بها اقامانی هذا المقام چون پیش از این از او پرسیده بودند که در حق شیخین چگونی لاجرم در حالی که
بر بوی رسید این کلام بگفت و معنای آن بزعم شیعه آن است که گویا شه آنگس که حال ابو بکر و عمر از من سؤال میکرد
ایشان مرا بدین جایگاه رسانیدند و از اینجاست مضمون کلام بعضی از سادات که چون از وی پرسیدند که جناب سید
الشهدا را در کربلا شهید کردند در جواب گفت او را در سقیفه بنی ساعده روزی که ابو بکر را خلیفه ساختند شهید کردند و
اهل سنت از کلام زید چنین فهمیدند که گویا شه آنگس که از حال ابو بکر و عمر پرسید تا بدانند بسبب آنکه ابو بکر و عمر را دوست
داشتم و سبب ایشان گردم کار من بدینجا انجامید و گروه شیعه رفض و سب من نمودند مع الجمله اصحاب زید چون
بیاورد ند که تیر از پیشانی زید بیرون نمایند صاحب مقاتل گوید در آن حال پسر زید برزانوی محمد بن خیاط یا یحیی
بن زید داروشده خود را بر زوی پدر افکند و گفت ای پدر من تو را بشارت باد که بر رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا
و حسن و حسین دارو خواهی گشت زید گفت آری چنین است ای پسرک من بخود چه اراده داری گفت با این قوم مجاهده کنم
اگرچه جز خود کسی را نیابم که با من همراهی نماید زید فرمود ای پسرک من با این قوم مقاتله نمای سوگند با خدا تو
برحق و ایشان بر باطل اند و آنان که در رکاب تو کشته شوند در بهشت اند دقله ایشان در دوزخ آنگاه آن مرد جراح تیر
از پیشانی زید بیرون کشید بدر آوردن تیر روح از بدن شریف زید مفارقت کرد و او را در آن روز سنین عمر بچهل و دو
رسیده بود اصحاب زید در باب بدن زید مختلف سخن گفتند برخی گفتند او را بآب انگبینم بعضی گفتند سرش را جدا کرده
بدنش با بین کشتگان اندازیم یحیی بن زید گفت هرگز رضا ندهم که کلاب گوشت بدن پدرم اکل نمایند برخی گفتند او را
در گودالی که خاک از آن برداشته دفن کنیم آنگاه آب بر آن موضع جاری سازیم بدین اتفاق کرده او را دفن نمودند
و بر قبری آب جاری کردند و بروایتی بدن او را نزد نهر آبی آورده آب را از آن نهر حبس کردند و بدن زید در آن نهر
گذارده آنگاه آب را جاری ساختند با ایشان غلامی سندی که مملوک زید بود حضور داشت پس از دفن زید آن جماعت
متفرق شدند و یحیی بن زید جانب کربلا روانه شده و از نیشاپور منزل سابق مولی بشر بن عبد الملک بن بشر وارد شد
و یوسف بن عمر هر چند جهد کرد که از مدفن زید نشان یابد میسر نشد تا عاقبت مملوک زید را بگشتن تهدید کرد آن غلام از خوف
جان مدفن او را نشان داد ابو مخنف گوید یوسف حجاج بن قاسم را بفرستاد تا جسد زید بیرون آورد حجاج
مدفن زید را پیش کرده جسدش را بیرون آورد و او را بر شتری حمل نمود راوی گوید سوگند با خدای بدن زید را شاید
کردم که او را با طناب پشت شتر بسته بودند و بر بدن زید قمیصی زرد بود و او را حمل کرده نزدیک قصر دارا الامارة بزمین
افکندند نزدیک او شده و او را حرکت دادیم ارشنگینی گویا کوهی بود و برخی گویند خراش بن حوشب بن یزید شیبانی
که بر شرطه زید بود خنجر بدنش کرده بدنش بر دارکشید و سید اسمعیل حمیری در رثاء و خراش این اشعار بگفت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زید بن علی ع

(۱۰۸)

بت لیلا مسهدا ساهر العین مقصدا ولقد فلت قرنه واطلت المشهدا
لعن الله وحشبا وحشا و مزیدا ویزیدا فانه کان اعنی واعندا
الف الف الف الف من اللعن سرمدا انهم حاربوا الاکه وآذوا محمدا
شرکوا فی دم الحسین وزیدا تعندا ثم جاءوه فوق جذع صریعا مجزدا
یا خراشش بن حوشب انت اشقی الوری غدا

یعنی شب را بروز آوردم بر جائی که تمام آن شب را بیدار و بسان مردم مار گزیده مرا آرام و ثبات نبود شب را با افسوس و تحسر بسر بردم و میگفتم خدای خراشش و حوشب و مزید و یزید را که او را در عستوه و عناد بر همگنان مزیت است از رحمت خود محروم بدارد هزار هزار و هزار هزار لعن بر ایشان باد چه ایشان با خدای محاربت کرد و رسول خدای را آزار دادند و از روی ستم و طغیان در خون حسین بن علی و زید بن علی بن الحسین ع خود را شریک نمودند پس از کشتن زید او را بر هنه عریان بر دار بپای داشتند ای خراشش بن حوشب همانا تو در فردای قیامت بدترین مردمان خواهی بود بهر تقدیر یوسف سر زید را از بدن جدا کرد و بشام نزد هشام بن عبد الملک فرستاد و هشام دویست درهم بر آنکس که حامل سر او بود جائزه داد و سر را در باب دمشق نصب نمودند نقل است که چون خبر زید و صلب او بهشام رسید حکم بن عباس کلبی این دو بیت انشاد کرد

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة ولم نر مهدیا علی الجذع یصلب
وقسنا بعثمان علیا سفاهة وعثمان خیر من علی واطیب

یعنی زید بن علی بن الحسین ع را بر شاخ درخت خرما بدار کشیدیم و دیده نشده است که مهدی موعود را بر دار کشند از روی سفاهت علی بن ابیطالب را بعثمان قیاس نمودید و حال آنکه عثمان از علی بن ابیطالب نیکوتر و پاکیزه تر است این دو بیت چون بسمع مبارک حضرت جعفر صادق ع رسید فرمود اللهم ان کان عبدک کاذبا فیما یقول فسلط علیه کلبک یعنی بار الها اگر حکم در قول خود کاذب است کلب خود بر او مسلط ساز اتفاقا در آن ایام حکم کلبی متوجه کوفه گشت در اثنار راه شیری او را بدریده حضرت صادق ع چون از حال او خبر یافت فرمود الحمد لله الذی انجز لنا ما وعدنا مع القصه پس از زمانی سر زید از شام بمدینه و از مدینه بمصر فرستادند و در مصر آن را طواف داده و پس در مسجد نصب نمودند پس از چندی بعضی آن سر را سرقت کرده در محراب جامع دفن کردند در تاریخ مصر آورده است که چون حکایت آن سر بسمع افضل بن امیر الجیوش رسید مقرر داشت که زمین مسجد نبش کنند و در آن زمان از علامات مسجد جز محراب چیزی باقی نمانده بود روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول از سال پانصد و بیست و پنج زمین را نبش کردند آن عضو شریف بیافتند محمد بن نجیب بن میسری گوید شریف فخر الدین ابو الفتوح ناصر زیدی خطیب مصر که خود

زید بن علی ع

(۱۰۷)

در روز کشف مسجد حضور داشته مرا حکایت کرد که چون آن عضو را بیرون آوردند من خود آن را مشاهدت کردم بر جائی که بر جبهه بقدر سه درهم اثری بود پس آن سر را خوشبو و معطر نموده برای تکفین کردند و پس از تعمیر مشهد آن را بمشهد آورده دفن کردند و اکنون آن مشهد نزد عامه مشهد زین العابدین معروف است مع القصه یوسف پس از اتفاق در اسر زید بشام جسد زید را با جمعی از اصحاب وی در کناسه کوفه بدار کرد و مولکان بر آن موضع برگاشت و چون آنرا برهنه مصلب گردند بفرمان خدای تعالی عنکبوت بر عورت وی تار بافت تنید در شرح قصیده ابو فراس از سماعه روایت شده که گفت رأیت زید بن علی مصلوبا بالکناسة و علی عورته ستر من جلد من بطنه و من قدامه و من خلفه حتی ستر عورته یعنی زید بن علی را در کناسه بر دار مشاهدت نمودم بر جائی که پوستی از شکم وی از پیش روی و نیز جلدی از دوران وی بر عورتش پیاده تا بود عورتش از دیدهٔ بینندگان مستور بود شیخ طریحی گوید در آن مدت که زید مصلوب بود بر بطن وی فاخته آشیانه نموده بود مع الجمله بدن زید را ده روز بدار بماند مسعودی در مروج الذهب از ابو بکر بن عیاش روایت کند که گفت جسد زید بن علی مدت پنجال بر دار بپای بود و چون بشام در گذشت ولید بن یزید بن عبد الملک بجای او نشست یحیی بن زید خروج نمود چون واقعه یحیی بولید رسید بعامل کوفه نوشت اما بعد فاذا اتاک کتابی هذا فاخلع عمل اهل العراق فاحرقه بالنار فانی وجدت فی الجفر انه ینفی یعنی چون مکتوب من بر تو رسد کوشا عراقیان یعنی زید را از دار فرود آورده او را آتش زن و پس از آتش زدن خاکستر او را بباد ده عامل کوفه آنچه ولید مقرر نموده بود معمول داشت صاحب فوات الهمس گوید بدن زید موکل بود روایت کند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در واقعه بدیدم بر جائی که نزد خشبه زید ایستاده و میفرمود پس از من باذربه من چنین معامله کنند یا بنی یا زید قتلوک قتلهم الله صلبوک صلبهم الله یعنی ای پسرک من ای زید تو را بقتل ساختند خدای ایشان را بقتل آورد و بجدت مصلوب نمودند خدای ایشان را بدار بپای دارد راوی گوید این واقعه بامین مردمان فاش و منتشر گشت یوسف بن عمر بهشام نوشت در توجه عجائب عراق جمیل نامی چه نزدیک آن است که مردمان فتنه برپای نمایند هشام نوشت که جسد زید را آتش زن یوسف آن جسد را از دار فرود آورده بسوخت و خاک او را بباد داد عبد الله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب گوید که پس از شهادت زید از پدرم شنیدم که میگفت اللهم ان هشاما رضی بصلب زید فاسلبه ملکه و ان یوسف بن عمر احرق زیدا اللهم فسلط علیه من لا یرحمه اللهم و احرق هشاما فی جوفه ان شئت والا فاحرقه بعده موته یعنی خدایا هشام رضا داد که زید مصلوب گشته ملک از وی سلب دار و یوسف بن عمر او را بسوخت خداوندا کسی را بر او مسلط ساز که بروی رحم ننماید خداوندا بسوزان بدن هشام را در حال حیات و گرنه پس از وفات باوی این معامله بدار عبد الله گوید سوگند باخدای که خود بر ای العین مشاهدت کردم آنگاه گوید پس از انقضای مدتی مستولی شدند هشام را از قبر برآورده آتش زدند و یوسف بن عمر را در دمشق بدیدم که اعضای بدنش از کید گیر جدا گردیده و بر بر بانی از ابواب دمشق عضوی از بدنش افتاده بود با پدر خود گفتم یا ابتاه وا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وعرض قبر عمر بن عبد العزیز نشدند ابن ابی الحدید نیز این روایت حکایت کند و پس از نقل این حدیث گوید قرأت هذا الخبر علی النقیب ابی جعفر یحیی بن ابی زید العلوی فی سنة خمس وستمائة وقلت له اما احراق هشام باحراق زید فمفهوم فما معنی جلده ثمانین سوطاً یعنی این خبر را بر نقیب یحیی بن ابی زید علوی در سال ششصد وپنج قرائت کردم وگفتم اما احراق هشام بسبب احراق زید آن را واجه مفهوم وواضح است ولی تازیانه زدن عبد الله هشام را واجه چیست گفت مراکان آن است که عبد الله بن علی حد قذف بر او جاری ساخته زیرا چنین روایت کنند که در مجلس هشام آنگاه که هشام جناب محمد باقر را دشنام گفت وزید او را بکلمات خشونت آمیز جواب داد هشام برآشفت وزید را به بین الزانیه خطاب کرد ابن ابی الحدید گوید این معنی از نقیب یحیی بن زید استنباطی لطیف است

صاحب فوات نقل کرده که مرات عدیده شب بدن زید را بیرون جست قبلا بیامد اشتند چون صبح میشود او را سابه دیگر در حالتی که محاذی ومتوجه قبله گردیده

صاحب خطط مصریه گوید پس از شهادت زید شیعه لباس سیاه در بر نمودند واول کسی که برای زید سیاه پوشید فضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم بود وبهم فضل زید را بدین قصیده مرثیت گفته

الا یا عین ویحک فابکیدی	بدمعک لیس ذا حین الجمود
علی ابن النبی ابی حسین	صلیب بالکناسة فوق عود
یظل علی عمود جذع ویمسی	بنفس اعظم فوق الصعود
تعدی الکافر الجبار فیه	فاخرجه من القبر الشدید
فظلوا ینبشون ابا حسین	خصیبا بینهم بدم جسید
فطال به لقیهم عثورا	وما قدروا علی الروح الصعید
وجاورنی الجنان بنی امیه	واجدادی هم خیر الجدود
فکم من والد لابی حسین	ومن اشهد اراد عتم شهید
ومن ابناء اعمام سیلقی	هم اولی به عند الورود
وعاد معشر نکثوا ابانا	حسینا بئس توکید العهود
فسار الیهم حتی اتاهم	فما ارعوا علی نکث العقود
فکیف تضن بالعبرات عنی	وتطلع بعد زید فی الجحود

وکیف لنا

دعونک لیلة القدر در شب قدر خدای را خواندی که چنین مستجاب شد فرمودی ای پسرک من بگذرد روز چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه از رجب وشعبان ورمضان روز بدر هشتم وروز جمعه پس از ادا فریضه عصر ناگاه مغرب در مصلی خود نشسته خدای را بخواندم ومأمول خود از حضرت رب العزة درخواست میکردم آورده اند که پس از قتل زید بر قواعد دولت بنی امیه از هر جانب خللی راه یافت تا آنکه خدای تعالی بظهور بنی العباس ملک از ایشان مسلوب ساخت خلافت ایشان منقرض گشته

ابن ابی الحدید معتزلی روایت کند که چون مروان بن محمد در بوصیر بدست عساکر خراسانیه مقتول گشت حسن بن قحطبه گفت یکی از دختران مروان را نزد من آورند برحالتی که اعضایش از خوف مرتعش بود حسن از او گفت که بر تو باکی نیست آن دختر گفت چگونه باکی بر من نیست وحال آنکه مرا بدون مهجر از حرم بیرون آوردید وپیش از ملاقات تو مردی ندیده بودم پس حسن آن دختر را نزد خود بنشانید وسر مروان بر زانوی وی نهاد آن دختر مضطرب شده صدا باز بلند کرد وشکربان حسن را گفتند تو را از این کردار مقصود چه بود گفت ابن الفعل با ایشان نمودم برای آن مصالحت که با زید بن علی بن الحسین ؑ کردند زیرا که پس از شهادت زید سر او را آوردند بر زانوی زینب دختر علی بن الحسین ؑ نهادند وهم ابن ابی الحدید معتزلی گوید چون سر مروان را بنزد سفاح آوردند سجده شکر بجا آورد وچون سر برداشته گفت الحمد لله الذی لم یمتنی ثأری حتی قتلت عدوی ربک الحمد لله الذی ظفرنا بک وانتقم لنا منک ما ابالی متی طرقنی الموت وقد قتلت بالحسین الثائر بنی امیه واحرقت شلو هشام بابن عمتی زید بن علی کما احرقوا شلوه یعنی حمد خدای را که خون ما را از تو وقبیله تو باقی نگذارد ما را بر تو نصرت داد تا آنکه خونخواهی خود نمودیم اکنون مرا باکی از موت نیست زیرا که برای قتل حسین ؑ هزار تن از بنی امیه بقتل آوردم وجسد هشام را بسوختم بعلت اینکه بدن زید بن علی را بسوختند مسعودی در مروج الذهب از هیثم بن عدی روایت کند که گفت عمرو بن هانی طائی مرا خبر داد که در خلافت سفاح با عبد الله بن علی برای نبش قبور بنی امیه بیرون شدیم وقبور ایشان در قنسرین بود بقبر هشام بن عبد الملک رسیدیم او را از قبر بیرون آوردیم تمامت اعضای وی جز استخوان وماغش صحیح وباقی بود عبد الله بن علی فرمان داد او را بشلاق تازیانه بزدند پس جسدش بسوختند وقبر سلیمان بن عبد الملک را بشکافتیم از او جز استخوان نیافتیم وسرش چیزی نبود او را نیز آتش زدیم وقبور سائر ائمه بنی امیه را نبش کردیم با ایشان نیز این معامله نمودیم آنگاه بدمشق آمدیم قبر عبد الملک را کشف نمودیم کاسه سری دیدیم بینندگان آمدند در گور یزید بن معاویه جز عظمی باقی نبود واز گلو تا قدمش خلقی سیاه یافتیم که گویا بخاکستر آن خط کشیده شده بود ودر هر موضع از قبور ایشان فحص وتتبع کرده آنچه از ایشان یافتیم آتش زدیم

وعرض

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وکیف لها الرقاد ولم تزرا ... جیاد الخیل تعدو اباطحا

تجمع للقبائل من معد ... ومن قحطان فی حلق الحدید

کتائب کلما ارکبت قبیلاً ... تناوت ان الی الاعداء حوبی

بادیهم صفایح مرهفات ... صوارم اخلصت من عهد هود

بها تشفی النفوس اذا التقینا ... وتقتل کل جبار عنید

وتقضی حاجة من آل حرب ... ومروان اللئیم بنی العبید

ونحکم فی بنی الحکم العوالی ... ونجعلهم بها مثل الهصید

وتشتمل بالمعیطین حربا ... عمارة منهم وبنوا الولید

وان یکن صروف الدهر منکم ... ومایاتی من الأمر الجدید

نجازیکم بها اولیستونا ... قصاصا او نزید علی المزید

وتترکم بارض الشام صرعی ... وشیبة بن قتیل اوطرید

تذکرکم جوامعها وحلس ... وضاری القسبر من تغلب وثور

ولست بآیس من ان یصیبوا ... خنازیرا واشباه القرود

یعنی ای چشم باران اشک از سحاب دیدگان بیارد از گریستن ساکن مشو چه هنگام آن نیست که از بخن اشک مضایقت کنی گریه کن در آن روزگار که در آن پسر پیغمبر ابو الحسین را در خانه بالای چوب مصلوب بداشتند درباره آن جناب تعدی وظلم نمودند قبرش نبش کردند وبدنش از مزار بیرون آوردند بر جائی که آن بدن از خون سرشش خضاب رنگین بود از جهت طغیان وعداوت روزگاری دراز آن جسد مقدسه را بازیچه خود ساختند ولی بر روح شریفش تمکن وقدرت نیافتند زیرا روحش صعود کرده در جنان با برادران اجداد شش که بهترین اجداد ند مجاور ومصاحب گشته وارد شد بر آبا واعمام وپسران عم خود که هر یک بمرتبه شهادت فایز گشته ودر بهشت جاوید جای گرفته اند وآن گروه که با جد بزرگوارش حسین بن علی عقد بیعت استوار کرده پس نقض آن نمودند زید را بجانب خود بخواندند وبادی بیعت کردند ودر هنگام مقاتلت با دشمنان بعهود وعقود خویش وفا نکرده او را مخذول داشتند پس ای چشم با وجود این ظلم وستم که بازید روا داشتند چگونه از بخن اشک مضایقت کنی وپس از زید تو را طمع وآرزوی خواب است وچگونه چشم را امید خواب است وحال آنکه مذبوح است آن زمانی را که شیران جنگلی از گروه بنی هاشم بر اسبان را هوار برشده وبر متقلبان زمان حمله آورده ودر دست آن قوم شمشیرهائی عریض و

باحدت است که آنها از عهد هود باقی مانده هنگام ملاقات دشمنان با آن سیوف ایشان را مستقبل ساخته نفوس خود از قتل ایشان شفا دهیم وحاجت خود از ال حرب ومروانیان که خود مملوک زادگانند برآوریم ونوک پستانهای جان ستان بر اولاد حکم بن ابو العاص حکم سازیم وایشان را مانند زرع قلع شده خواهیم نمود وبر عمارة وپسران ولید که با بنی معیط انتسابی دارند محاربت خواهیم کرد واگر روزگار مساعدت کند وامری ما بین مجدد نشود اعمال زشت وکردار ناهنجار شمار را ای گروه بنی مروان جزا خواهیم داد ودر مجازات طریق قصاص مسلوک داریم وبا آنکه در جزا وعقوبت بر افعال شما زیادت آوریم وشما را در ارض شام افکنیم بر حالتی که بعضی از شما مقتول وبرخی مطرود باشند ابدان شما ما همه طعمه درندگان وهاضم صیود گردد ومن مایوس نیستم از اینکه خدای تعالی ایشان را مسخ نموده بصورت خنزیر وميمون محشور گرداند

تحقیق نماند روایات در باب اینکه آیا خروج زید باجازت واذن امام علیه السلام بوده ویا آنکه بدون رخصت واجازت امام خروج کرده بسیار است از بعضی اخبار چنین مستفاد میشود که امام او را از خروج نهی فرموده وباوصف نهی خروج کرد وقی اخبار در مدح وحسن حال وی بسیار است وما اولا بعضی از آن اخبار که بر نهی از خروج وذمی دلالت کند باجوابی که علماء امامیه از آن گفته اند ایراد کنیم پس بذکر اخباری که در مدح وی از ائمه اطهار وارد شده بپردازیم

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی باسناد چند از نوسی بن بکیر بن داب وداود از کسانی که از جناب ابو جعفر محمد باقر حدیث کرده روایت کنند که گفته اند از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در حضور ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام ومتعه کتب من اهل الکوفه یدعونه فیها الی انفسهم ویخبرونه بانهم معهم ویامرونه بالخروج فقال له ابو جعفر علیه السلام هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم ودعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم بعثه فقهم بخطاه وبعثوا الینا من رسول الله صلی الله علیه وآله ولما یجدون فی کتاب الله عز وجل بین وجوب مودتنا وفرض طاعتنا ولنا نحن فیه من الضیق والضنک والبلاء یعنی زید بن علی بن الحسین وارد شد بر برادرش امام محمد باقر وبا او مکاتیبی از مردمان کوفه بود که در آن زید را بجانب عراق خوانده بودند تا بر بنی امیه خروج کند ونوشته بودند که تمام شیعیان او مجتمع شده اند که او را در خروج نصرت دهند ویاری نمایند جناب باقر فرمود این مکتوبات از اهل کوفه ابتداء صدور یافته ویا آنکه تو بدیشان مکتوب نموده وآن قوم را ببیعت خود دعوت کرده واین کتب جواب است از آنچه تو بدیشان نوشته زید معروض داشت این کتب ابتداء از کوفیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بمن رسید و بدون آنکه من ایشان را خوانده باشم بلکه از جهت معرفت ایشان بحق ما و قرابت با رسول الله
و از جهت یا من ایشان و وجوب موالات و طاعت ما را از کتاب الله و برای آن ضیق و عسرت که در آن
باشیم مراسلت عراق دعوت نموده اند تا آنکه با من بیعت کنند و مرا در جهاد با دشمنان یاری نمایند
فقال له ابو جعفر علیه السلام ان الطاعة مفترضة من الله عز وجل وسنة ماضیا فی الاولین وکذلک
یجری فی الآخرین والطاعة لواحد منا والمودة للجمیع وامرانا یجری لاولیائه بحکم موصول وقضاء مفصول
وحتم مقضی وقدر مقدور وامهل مسمی لوقت معلوم فلا یستخفنک الذین لا یوقنون انهم لن ینالوا منک من الله
شیئا ولا تعجل فان الله لا یعجل لعجلة العباد ولا تستبقن الله فنخرجک البلیة فتضحک
یعنی جناب باقر فرموده اطاعت خلایق امام زمان خود را مفترض است از جانب خدای عز وجل و طریقتی است که مضی داشته
او را در انتهای انبیاء سابق و همچنان جاری میسازد آن را در این امت و اطاعت برای یک تن از اهل
البیت که امام است مفروض شده و دوستی برای تمام اهل البیت است و فرمان خدای تعالی بصبر و
تقیه در زمان تسلط ظالمان نافذ میشود برای هر یکی از اولیای خود و آن حکمی است که جز از آن با یکدیگر
متصل است باین معنی که پس از حسین بن علی تا مهدی موعود غایت انتظار صبر مأمور ند و از این حکم هیچ یک
از ائمه مستثنی نشده و آن امری است که قطع و فصل در آن نشود و رجوعی در آن نباشد و امری است که او را
خدا لازم نموده و تدبیر آن کرده و ممتد بمدتی است که آن مدت نزد خدای تعالی معلوم و معین است پس
ای زید بک عقل نکرد اند تو را جاهلی که بربوبیت رب العالمین یقین نموده اند زیرا که اگر خدای تعالی
تو را بر خروج معذب نماید ایشان دفع عذاب از تو نتوانند کرد پس پیش از وقت امری را عجل مشو چه
خدای تعالی برای هر جاهد و در امر مقدر خود تعجیل نکند و خدای تعالی را در حکمی سبقت نگیرد که بلیت و محنت
او تو را عاجز کند و بیفکند فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام منا من جلس فی بیته وارخی ستره وثبط
عن الجهاد ولکن الامام منا من منع حوزته وجاهد فی سبیل الحق جاهد و دفع عن رعیته و ذب عن حریمه
راوی گوید زید چون این کلمات شنید در خشم شد و گفت از اهل بیت رسول الله آمام آن کس نیست که در خانه
خود بنشیند و پرده پیش روی آویخته دارد و از مجاهدت با احدا مسامحت و تغافل ورزد بلکه امام آن کسی است
که مملکت خود از خطر باز دارد و در راه خدای بدانطور که شایسته است جهاد کند و از رعیت و حریم خود
دفع ضرر نماید فقال ابو جعفر یا اخی من نفسک شیئا فما نسبتها الیه فقال علیه بشاهد من کتاب الله
و حجة من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وتضرب له مثلا فان الله جل وعز احل حلالا وحرم حراما وفرض
فرائض وضرب امثالا وسن سننا ولم یعجل الامام القائم بامره فی شبهة فیما فرض له من القائمة ان یسبقه بامر
قبل محله

قبل محله او یجاهد قبل حلوله یعنی حضرت باقر فرموده ای برادر من آیا علم چیزی در خود تو را که صاف و
خصائص امام چیزی مشابهت کلی پس یاوری بر آن کو را ای از کتاب الله یا برهان نقلی از سنت رسول خدا
و یا آنکه برای آن مثلی آوری که خدای تعالی در از منه سابقه کسی را امام کرده که صفات او موافق صفات
تو است مثل آنکه با حکام آلهی جاهل باشد و مادامی که بسیف خروج نکرده امام نباشد و آنگاه زمین از
وجود حجت و امام خالی بماند و چون خروج کند امام باشد پس لازم آید که علی بن الحسین ع و امثال آن جناب
که جهاد نکرده اند امام نباشند چه خدای عز و جل حلال را و حرام ساخته محرمات چندی را
و فرض کرده فرائضی را و برای ائمه حق و باطل امثالی در کتاب خود ذکر کرده و برای هر کدام سنتی
چند قرار داده و امامی را که قائم بامر اوست در هیچیک از فرائض در شبهه فرو نگذاشته تا آنکه مبادا
بامری قبل از محل آن اقدام کند و یا آنکه در راه خدای تعالی جهاد کند پیش از حلول وقت آن
وقد قال الله تعالی فی الصید لا تقتلوا الصید وانتم حرم اعظم ام قتل النفس التی حرم الله
وجعل لکل شئ محلا وقال عز وجل واذا حللتم فاصطادوا وقال عز وجل لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر
الحرام فجعل الشهور عدة معلومة فجعل منها اربعة حرما وقال فسیحوا فی الارض اربعة اشهر واعلموا انکم
غیر معجزی الله ثم قال تبارک وتعالی فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم فجعل
لذلک محلا وقال ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله فجعل لکل شئ محلا ولکل جهل کتابا
این فقرات امثالی است برای آنکه جهاد را مانند سایر فرایض محلی است و در وقت آن واجب و در غیر
وقت محل آن ممنوع است بسیف باید خدای تعالی فرموده نکشید صید را بر حالتی که شما در احرام باشید
آیا کشتن صید اعظم است یا قتل نفس انسانی که خدا آن را حرام نموده و خدای عز و جل برای هر چیز
موضع و محلی قرار داده و فرموده آنگاه که از احرام خارج و محل شدید صید نمایید و فرموده از
شعائر الله و حدود آلهیه تجاوز نکنید در ماهی که خدای تعالی در آن جهاد را حرام فرموده جهاد
نمایید پس خدای شهور را چند ما معلوم گردانیده که دوازده ماه است و چهار ماه از آن که رجب و ذی
القعده و ذی الحجه و محرم است اشهر حرم قرار داده و فرموده در آن شهور بر روی زمین سیاحت
کنید و فرمان داده و بدانید که شما عاجز کننده نیستید خدای را چه در تخت ملک و سلطان او باشید
و فرموده چون اشهر حرم خارج شود بکشید ای مؤمنین مشرکان را در هر مکان که بر ایشان دست یابید
پس خدای تعالی برای جهاد محلی فرض نموده و در تبرخه نموده واقع سازید شما عقده نکاح را در زنی
که در عده وفات باشد تا آنکه عده او با نتهار سد پس برای هر چیز جائی و محلی مخصوص معین نموده فان

کنت

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنت علی بینة من ربک ویقین من امرک وتبیان من شانک فامکث والا فلا تزول من امرانت مستقیم
وشبهة ولا تعاط زوال ملک لم ینقض اکله ولم ینقطع مدده ولم یبلغ الکتاب اجله فلو قد بلغ مداده وانقطع اکله
وبلغ الکتاب اجله لانقطع الفصل وتتابع النظام ولاعتب الله فی التابع والمستبوع الذل والصغار اعوذ بالله
من امام ضل عن وقته فکان التابع فیه اعلم من المستبوع یعنی پس اگر تو با برهان باشی از جانب خدای
و در امر خود بر بینی و بر بیان واضح باشی پس آنچه را که در خاطره داری لازم باشش و کرنه قصد نمای کاری را
که تو خود در آن در شک و شبهه باشی و در ملک مشوبر طرف شدن ملکی را که نصیب آن از دنیا باقی نمانده و مدت
آن بانتها نرسیده و پس اگر خلافت و مملکت بنی امیه باقی نرسد و نصیب ایشان از دنیا منقطع گردد و هر آینه خلافت
ایشان منقطع خواهد گشت و نظام آن از یکدیگر گسیخته خواهد شد و خدای تعالی تابع و مستبوع ایشان را ذلت و اهانت
نصیب خواهد نمود و پناه میبرم بخدای از امامی که بعضی از فسحه انفاس خود را جاهل باشد و آن را از عزت خود
سؤال کند پس ببینش در آن فرض از امام دانا تر باشد آتریدیا اخی ان تجیئی فتقوم قدکفه وایاک الله
وعصوا رسوله واتبعوا اهوائهم بغیر هدی من الله وادعوا الخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله احذرک
بالله یا اخی ان تکون غدا المصلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه وسالت دموعه ثم قال الله بیننا وبین من
هتک سترنا وجحدنا حقنا وافشی سرنا ونسبنا الی غیر جدنا وقال فینا مالم نقله فی انفسنا یعنی آیا میخواهی
ای برادر من تجدید کنی طریقت قومی را که آیات محکمات خدای تعالی را انکار نموده و بار رسول خدا مخالفت
کرده اند و متابعت نموده اند هوا و آرای خود را بدون راهنمائی از جانب خدای تعالی و دعوی خلافت
کرده اند بدون اینکه ایشان را از جانب خدای تعالی برهانی باشد و یا آنکه عهدی و وصیتی رسول الله در آن باب
فرموده باشد پناه میدهم تو را بخدای از این که تو آن کس باشی که او را در کناسه بکوفه در آویزند آنگاه انجا
بگریستند چنانکه اشک آن حضرت جاری شد پس فرمود خدای تعالی حاکم است بین ما و آن جماعت که هتک
حرمت ما نمودند و حق ما را منکر شدند و سر ما را افشا داشتند و نسبت دادند ما را بغیر مرتبه که ما را بود
یعنی مانع از اظهار دولت حق شدند و گفتند در حق ما چیزی را که ما آن را نگفته ایم یعنی گفتند که ما را دعوی
خروج است و حال آنکه ما را اراده آن نداریم تا ظهور مهدی موعود

وعلمای امامیه از این روایت و امثال آن جواب گویند که اشباه این روایات که ظاهر آبر قدح زید
دلالت کند و شهرت بر این که زید بدون حق دعوی امامت کرد محمول بر تقیه است و یا آنکه نهی امام علیه
السلام نهی تحریمی نبوده بلکه از جهت اشفاق و خوف بر زید او را از خروج نهی فرمودند و گویند که زید بن
علی را در خروج داعیه خلافت نبوده و خود از روی جزم میدانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او امام جعفر

صادق ع است

صادق ع است و مقصود وی از خروج بر منتقبان انتقام کشیدن ثارات اهل بیت علیهم السلام بود و بدین طریق
که میخواست مردم را با خود متفق ساخته تا بدفع دشمنان خاندان خود بپردازد

مجلسی در مجلد یازدهم از کتاب بحار الانوار گوید اخبار در باب زید بن علی مختلف و متعارض است و
روایات که بر جلالت و مدح زید و اینکه مدعی غیر حق نبود و بشارت و بسیاری از اصحاب ما رضوان الله
علیهم بعلو شان و جلالت مرتبت او حکم نموده اند پس مناسب آن است که در حق زید حسن ظن داشته او را
قدح ننمائیم مگر با یقینی متعرض هیچیک از اولاد ائمه معصومین نشده و قدح و ذم ایشان نکنیم مگر آن کسانی را
که ائمه خود بکفر و تبری ایشان حکم فرموده اند و ما ثمره از روایات که از کتب محدثین و موثقین شیعه در
مدح زید ضبط شده ایراد کنیم

شیخ فاضل بن خزاز قمی در اواخر رساله کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر روایاتی چند بر امامت
ائمه از زید روایت کند پس از نقل آن اخبار از زید گوید فان قال قائل فما زید بن علی اذا سمع هذا الحدیث
من الثقات المعصومین وآمن به واعتقده فلم خرج بالسیف وادعی الامامة لنفسه واظهر الخلاف علی جعفر بن محمد
وهو بالمحل الجلیل الشریف المعروف بالستر والصلاح مشهور عند الخاص والعام بالعلم والزهد وهذا مالا ینبغی
الا معاند او جاهد وحاشا زید بن علی ان یکون بهذا المحل یعنی کسی هرگاه از راه اعتراض گوید چگونه
که زید بن علی خود این حدیث از ثقات معصومین بشنیده و بدان ایمان و اعتقاد آورده از چه روی خود با
خروج کرد و دعوی امامت برای خود نمود و مخالفت جعفر بن محمد ظاهر ساخت با آنکه جعفر بن محمد بجلالت قدر و
زهد و عفت و صلاح مابین خاص و عام اشتهار داشت و این فعل که از زید صدور یافت فعل کسی است که با
بجعفر بن محمد معاند و گرنه جاحد باشد و حاشا از اینکه در باره زید توهم رود که با جعفر بن محمد اظهار معاندت
مینمود و یا آنکه جاحد و منکر آن جناب بود پس این جنس از در جواب این اعتراض گوید فاقول فی ذلک
وبالله التوفیق ان زید بن علی علیه السلام انما خرج علی سبیل الامر بالمعروف والنهی عن المنکر لا علی سبیل المخالفة
لابن اخیه جعفر بن محمد بن علی علیهم السلام وانما وقع الخلاف من جهة اتباعه وذلک ان زید بن علی لما خرج
ولم یخرج جعفر بن محمد علیه السلام توهم قوم من الشیعة ان اتباع جعفر کان للمخالفة وانما کان بضرب من التدبیر
فلما رای الذین صاروا الی زیدیة ذلک قالوا لیس الامام من جلس فی بیته وارخی ستره وانما الامام من خرج
بالسیف یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر فهذا کان سبب وقوع الخلاف بین الشیعة واما جعفر وزید فما کان بینهما
خلاف یعنی جهة آنکه زید بن علی خروج کرد برای امر بمعروف و نهی از منکر نه از جهت مخالفت پسر برادر خود
جعفر بن محمد علیه السلام زیرا او را با جعفر بن محمد هیچ وجه خلاف و نزاع نبود بلکه مردمان چنان گمان نمودند که یا من

ایشان

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشان مخالفت است زیرا چون زید بن علی خروج کرد و جعفر بن محمد ع با وی همراهی ننمود گروهی از شیعه چنین توهم کردند که استماع جعفر بن محمد از خروج بجهت مخالفت با زیدیات و حال آنکه استماع آن جناب برای تدبیر و نوعی از مصلحت بود و چون آنان که بعد از زید مذهب زیدیه اختیار نمودند نقاد جعفر بن محمد مشاهدت کردند گفتند امام آن کس نیست که در سرای خود نشسته پرده ما بین خود و مردمان آویخته دارد بلکه امام آن باشد که با شمشیر ظاهر شود امر معروف و نهی از منکر نماید این بود منشأ نزاع ما بین شیعه ولی ما بین جعفر و زید هیچ طریق خلاف و نزاع نبود این خبر از کوید که دلیل بر صدق این دعوی قول زید بن علی ع است من اراد ان یجاهد فاتی و من اراد ان یعلم فالی ابن اخی جعفر و لو ادعی الامامة لنفسه لم یقف کمال العلم عن نفسه لان الامام یجب ان یکون اعلم من الرعیة یعنی آن کس که اراده جهاد دارد بایستی نزد من آید و هر کس فهم و دانش طلب کند او را لازم است که پسر برادرم جعفر بن محمد را ملازم گردد و اگر زید بن علی مدعی امامت برای خود بود کمال علم را از خود نفی نمود زیرا واجب است امام از تمام رعیت خود داناتر باشد آنگاه گوید از جناب جعفر بن محمد این کلام مشهور است که فرمود رحم الله عمی زیدا لو ظفر لوفی و انما دعی الی الرضا من آل محمد و انا الرضا یعنی خدای رحمت کند عم من زید را اگر بر دشمنان ظفر یافتی بدانچه مقصود وی بود وفا نمودی این است جز این نیست عم من زید مردمان را بسوی رضای از آل محمد دعوت مینمود و در رضای از آل محمد منم آنگاه گوید و تصدیق ذلک ما حدثنا به علی بن الحسین قال حدثنا عامر بن عیسی عن ابی عامر السیرافی بمکة فی ذی الحجة سنة احدی و ثمانین و ثلاثمائة قال حدثنی ابو محمد الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن ابی طالب قال حدثنا محمد بن المظفر قال حدثنا ابی قال حدثنا عمیر بن المتوکل بن هرون البلخی عن ابیه المتوکل بن هرون قال لقیت یحیی بن زید بعد قتل ابیه فقال و هو متوجه الی خراسان فارایت رجلا فی عقله و فضله فسئلته عن آبی فقال انه قتل و صلب بالکناسة فتحزنت و بکیت حتی غشی علیه فما کلمنی بشیء ثم قال یا بن رسول الله و ما الذی احزنک هذا الفلاخی و قد علم من اهل الکوفة ما علم قال نعم الله سئلته عن ذلک فقال سمعت ابی یحدث عن ابیه الحسین بن علی ع قال وضع رسول الله صلی الله علیه و آله صلی فقال یا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له زید یقتل شهیدا اذا کان یوم القیمة یتخلی بنو امیة و اصحابه رفاقا فیدخل الجنة فاجیت ان اکون کما وصفنی رسول الله قال رحم الله ابی زیدا کان والله احد المتعبدین قائم لیله صائم نهاره مجاهدا فی سبیل الله حق جهاده فقلت یا بن رسول الله هذا یکون الامام بهذه الصفة قال یا عبد الله ان ابی لم یکن بامام و لکن کان من السادات الکرام و زهادهم و کان من المجاهدین فی سبیل الله حق جهاده یا بن رسول الله اما ان ابالک قد ادعی الامامة و خرج مجاهدا فی سبیل الله و قد جاء عن رسول الله فی من ادعی کاذبا فقال یا عبد الله ان ابی کان اعقل من ان یدعی ما لیس له بحق

انما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد عنی بذلک ابن عمی جعفرا قلت فما ابوکم صاحب الامر قال نعم هو افقه بنی هاشم یعنی تصدیق بر مدعی آن خبری است که خبر داد ما را ابو الحسین گفت روایت کرد مرا عامر بن عیسی از ابی عامر سیرافی در مکه شهر ذی الحجه از سال سیصد و هشتاد و یک گفت حدیث کرد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن جعفر بن عبد الله بن حسین بن علی بن ابی طالب گفت مرا خبر داد محمد بن مظفر گفت خبر داد مرا پدرم و گفت حدیث کرد ما را عسیر بن متوکل بن هارون بلخی از پدرش متوکل بن هارون که گفت یحیی بن زید را ملاقات کردم بر حالتی که متوجه خراسان بود پس چگونه را در عقل و فضل مانند او نیافتم او را از حال پدرش زید سؤال کردم گفت او را مقتول ساختند و در کناسه کوفه او را بر دار کشیدند آنگاه گریه کرد و گریستم آنقدر گریه کرد که مدهوش شد چون او را از گریستن افاقه روی داد عرض نمودم یا بن رسول الله زید را سبب چه بود که با این طاعی مقامات نمود و حال آنکه خود بر احوال مردمان کوفه نیکو آگاه بود گفت آری من خود از وی این امر سؤال کردم گفت از پدرم شنیدم که از پدر بزرگوارش حسین بن علی روایت مینمود که فرمود رسول خدای دست مبارک خویش بر صلب من نهاد و فرمود یا حسین از صلب تو شخصی خارج گردد که او را نام زید است شهید خواهد گشت چون روز قیامت شود او و اصحابش بر گردنهای مردمان قدم نهاده داخل بهشت گردند پس من دوست داشتم که بدان وصف باشم که رسول الله خبر داده پس فرمودند خدای رحمت کند پدرم زید را سوگند بخدای که یکی از زهاد و عباد بود شبها را بعبادت بروز آورد کار بسیر در روز مارا روزه داشت و در راه خدای تعالی مجاهدت کرد گفتم یا بن رسول الله این اوصاف که ذکر نمودی خود را وصاف امام است گفت آری ای عبد الله همانا پدر من امام نبود ولی در زمره سادات کرام و زهاد انتظام داشت و از آنان که در راه خدای جهاد نمایند محسوب بود پس عرض کردم یا بن رسول الله پدرت دعوی امامت نمود و خروج کرد و در راه خدای مجاهدت نمود و حال آنکه از رسول الله در مذمت آن کس که بکذب دعوی امامت کند اخباری چند وارد شده فرمود یا عبد الله بدرستی که پدر من عاقل تر از این بود که امری را غیر حق دعوی کند این است جز این نیست مردمان را بر رضای از آل محمد دعوت مینمود و مقصود وی پیش من جعفر بود عرض کردم امروز جعفر بن محمد امام و صاحب امر است فرمود آری جعفر افقه بنی هاشم است

شیخ صدوق در کتاب اخبار عیون الرضا روایت کند که زید بن موسی را برای خروج در بصره و اعراق خانه های بنی العباس گرفته و بند و مأمون آورند و مأمون از جرم وی نظر باعات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جانب امام اغماض کرد بحضرت معروض داشت یا ابا الحسن لمن خرج اخوک وفعل ما فعل لقد خرج قبل زید بن علی ع فقتل ولولا مکانک منی لقتلته فلیس بأتاه بصغیر یعنی ای ابوالحسن اگر برادر تو زید در بصره خروج نمود و کرد آنچه کرد بدیع و شگفت نباشد زیرا که پیش از وی زید بن علی بن الحسین خروج کرد و او را مقتول ساختند و اگر تقرب و مکانت تو نزد من نمیبود هر آینه او را مقتول میساختم چه آنچه را که اقدام نموده گناهی بزرگ است حضرت فرمودند یا امیر المؤمنین لا تقس اخی زیدا الی زید بن علی علیهما السلام فانه کان من علماء آل محمد غضب الله فجاهد اعداءه حتی قتل فی سبیله ولقد حدثنی ابی موسی بن جعفر علیهما السلام انه سمع ابا جعفر بن محمد علیهما السلام یقول رحم الله عمی زیدا انه دعا الی الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفی بما دعا الیه ولقد استشارنی فی خروجه فقلت له یا عمی ان رضیت ان تکون المقتول المصلوب بالکناسة فنعم فخلا بی قال جعفر بن محمد ویل لمن سمع داعیه فلم یجبه یعنی یا امیر المؤمنین برادرم زید بن علی بن الحسین قیاس کن زیرا که زید بن علی از علماء آل محمد محسوب بود و برای خدای تعالی غضب درآمد و در راه خدای با دشمنان خدای مجاهدت نمود تا آنکه بفیض شهادت فائز گشت بتحقیق مرا خبر داد پدرم موسی بن جعفر که از پدر خود جعفر بن محمد استماع کرده که فرمود خدای برعم من زید رحمت آورد و بدرستی که او مردمان را بسوی رضا از آل محمد دعوت مینمود و اگر بر دشمنان خدا ظفر یافتی بر آنچه مردمان را بر آن میخواند وفا نمودی و هر آینه در باب خروج خود با من مشورت نمود و در اثنای مشورت ای عمم اگر رضا دهی که تو خود آن کس باشی که در کناسه کوفه او را مقتول و مصلوب نمایند بدانچه اراده داری اقدام نمای چون زید بر او آن گشت جعفر علیه السلام فرمود در عذاب الهی معذب باد آن کس که صدای او را بشنود و او را اجابت نکند مأمون عرض کرد یا ابا الحسن الیس قد جاء فی من ادعی الامامة بغیر حقها ما جاء یعنی آیا نه در مذمت آن کس که دعوی امامت بغیر حق کند رسیده است آنچه رسیده است حضرت فرمود آن زید بن علی لم یدع ما لیس له بحق وانه کان اتقی الله من ذلک انه قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد وانتا جاء ما جاء فیمن یدعی ان نصب الله تعالی نصبه ثم یدعو الی غیره دین الله ویضل عن سبیله بغیر علم وکان زید والله ممن خوطب بهذه الآیة وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم یعنی بدرستی که زید بن علی دعوی نمود چیزی را که نمود چیزی را از دون حق و از خدای تعالی برحذر بود از این که چیزی را بغیر حق طلب نماید و اخبار و دلائل ذم در باب آنکس وارد شده که دعوی آن کند که خدای تعالی بر امامت او نص نموده آنگاه مردمان را بغیر دین خدای دعوت نماید و ایشان را بضلالت افکند سوگند باد خدای زید از آنان است که خدای تعالی ایشان را بدین کلام مخاطب ساخته که ای گروه مؤمنین در راه خدا جاهد کنید حق جهاد کردن را خدای شما را برگزیده

صدوق

صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون پس از نقل این حدیث گوید زید بن علی علیه السلام را فضائل بسیار است که از غیر علی بن موسی روایت شده و خوش داشتم که آن فضائل را عقب این حدیث ایراد کنیم تا بر مطالعه کنندگان این کتاب اعتقاد امامیه در باره زید مکشوف گردد آنگاه اخباری چند در فضیلت و مدح زید ایراد کند بعون الله بوسائطی چند از معمر روایت کند که گفت در خدمت جناب صادق علیه السلام نشسته بودم که زید بن علی در آمد دست خود بر دو طرف در نهاد بایستاد حضرت صادق او را دیده فرمودند یا عم اعیذک بالله ان تکون المصلوب بالکناسة یعنی ای عم تو را در پناه خدای جاء و جل از اینکه آن کس باشی که او را در کناسه بردار کشند پناه میدهم زید چون این کلام استماع کرد گفت ما کنت علی هذا لک یا بن خیر المرسلین تو را چنین خبر نداده بودم جز خیر و صلاح در حق من نباشد حضرت سه مرتبه فرمودند یا لیتنی حدثت کلا کاش این کلام از زبان من شنیده بودی و آنگاه فرمودند حدثنی ابی عن جدی علیهما السلام انه یخرج من ولده رجل یقال له زید یقتل بالکوفة ویصلب بالکناسة یخرج من قبره حسین بن علی روحه ابواب السماء یستقبل بأهل السموات یحمل روحه فی حوصلة طیر خضر یسرح فی الجنة حیث یشاء یعنی خبر داد مرا پدرم از جدم که از اولاد وی مردی که او را نام زید است خروج کند و در کوفه کشته شود و مصلوب گردد و چون زمان حشر و نشر مردمان رسد از قبرها بیرون آید بر حالتی که برای روح وی درهای آسمان گشوده گردد و کروبیان سماوات بسبب او مستبشر و مسرور گردند و روح او را در حوصله طیری سبز رنگ جای دهند در بهشت بهر مکان که خواهد پرواز کند و نیز باسنادی چند از عمرو بن خالد روایت کند که گفت عبد الله بن سبا به مرا حدیث کرد و گفت با هفت تن بودیم که غربت مدینه نمودند و داخل مدینه شدیم و بمجلس جناب ابو عبد الله حضرت صادق ع در آمدیم فرمود آیا در نزد شما از عم من زید خبری است عرض نمودیم بخیر تحقیق یا خروج کرده و یا البته خروج خواهد کرد پس فرمود اگر شما را از کوفه در باب زید خبری رسید مرا اخبار دهید راوی گوید ما در مدینه چند روز مکث نمودیم تا آنکه از جناب سلام صیرفی رسولی بمدینه آمده مکتوبی برای ما آورد آن را گشودیم و نوشته بود اما بعد فان زیدا خرج یوم الاربعاء غرة صفر فقتل الاربعاء والخمیس وقتل یوم الجمعة وقتل معه فلان وفلان یعنی بدرستی که زید بن علی روز چهارشنبه غره صفر خروج نمود و چهارشنبه و پنجشنبه را با قتال دشمنان اشتغال داشت روز جمعه بدرجه شهادت رسید و با او فلان و فلان مقتول گشتند راوی گوید بمجلس حضرت صادق علیه السلام داخل شده و آن مکتوب بوی عرضه داشتیم آن را قرائت کرده بگریست پس فرمود انا لله وانا الیه راجعون عند الله احتسب عمی انه کان نعم العم ان عمی کان رجلا لدنیانا و آخرتنا مضی والله عمی شهیدا کشهداء استشهد وامع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلی والحسن والحسین صلوات الله وسلامه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علیکم یعنی آن جناب کلمه ترجیع بزبان جاری ساخته فرمودند در مصیبت عم خود صبر کنم و اجر آن از خدای علیم بدرستی که عم من نیکو عمی بود جانا عمم من مرا برای دنیای ما و آخرت ما سوگند بخدای گذشت عم من بر حالتی که شهید بود مانند آن شهدائی که با رسول خدای ص و علی بن ابی طالب ع و حسن و حسین ع بدرجه شهادت رسیدند و نیز با سنادی چند از جابر بن زید جعفی روایت کند که گفت جناب ابو جعفر باقر علیه السلام از آباء گرام خود مرا حدیث کرد که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند یا حسین بخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطا هو و اصحابه یوم القیمة رقاب الناس غرا محجلین یدخلون الجنة بغیر حساب یعنی ای حسین از صلب تو مردی خواهد بیرون آید که او را زید گویند چون روز قیامت شود او و اصحابش بر گردنهای مردمان پا گذارد بر حالتی که از مواضع وضوی ایشان از اثر وضوی نوری ساطع و لایح است و بدون حساب داخل بهشت شوند و نیز در آن کتاب بوسائطی چند از فضیل بن یسار روایت کند که گفت صباح آنروز که زید بن علی در کوفه خروج فرمود خدمتش رسیدم شنیدم که میگفت من یمشی علی قتال اباناء اهل الشام فوالذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم بالحق بشیرا و نذیرا لا یمشی منکم علی قتالهم احد الا اخذت بیده یوم القیمة فادخلته الجنة باذن الله تعالی یعنی آیا کیست که در مقاتلت من با اراذل و عوام اهل شام مرا معاونت کند سوگند بآن خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را بر است مبعوث فرمود هر آنکس از شما در قتال با شامیان مرا مدد نماید روز قیامت دست او را گرفته باذن خدای تعالی داخل بهشت کنم فضیل گوید چون زید مقتول گشت راحله با جاره بر گرفتم و بجانب مدینه متوجه شدم و بسرای حضرت صادق ع در آمدم و از خوف جزع آن جناب با خود مقرر داشتم که او را از قتل زید اخبار نکنم چون داخل شدم فرمودند فاضل عمی زید کار عم من زید کجا انجامید گریه مرا فسانه اگرفت جواب دادن تو انستم پس فرمودند قتلوه او را مقتول ساخته عرض کردم آری قسم بخدای فرمودند فصلبوه او را بر دار بر پا داشته عرض کردم ای والله صلبوه فضیل گوید آنگاه حضرت صادق ع چنان گریست که اشکهای وی بر صفحه رخسارش چون رود روان جاری گردید پس فرمود یا فضیل شدت مصیبت عمی قتال اهل الشام یا عم من در مقاتلت اهل شام حاضر بودی عرض کردم آری فرمودند کم قتلت منهم یعنی چند تن از آنجماعت مقتول ساختی عرض کردم شش تن فرمودند فلعلک شاکی فی دمائهم یعنی شاید در بخون خونهای ایشان در شک باشی عرض کردم اگر در اشکی بود ایشان را مقتول نمیساختم فضیل گوید پس شنیدم آن حضرت میفرمود اشکره الله فی ذلک الدم یعنی خدا عمی زید و اصحابه شهید را مشکور گرداند فضیل گوید پس شنیدم آن حضرت میفرمود اشکره الله فی ذلک الدم یعنی خدای تعالی مرا در بخون خونهای اهل شام شریک گرداند قسم بخدای عمم من و اصحاب وی از این

سرای فانی بگذشتند بر حالتی که شهید بودند مانند حسین بن علی و اصحاب او

محدث کاشانی ملا محسن فیض در کتاب اصول وافی بوسائطی چند از سلیمان بن خالد روایت کند که گفت جناب ابو عبد الله جعفر بن محمد از من سؤال کرد و فرمود و ما ذا عاکم الی الموضع الذی دفنتم فیه زیدا یعنی چه چیز داعی شد شما را که زید را در مجرای آب دفن نمودید عرض کردم چیزی که می خدا و آنان که با ما باقی مانده بودند زیرا که زید ایشان را زیاده از هشت نفر نبود لاجرم از خوف دشمنان بر آن زید را در آن موضع دفن نمودیم دیگر خوف آنکه صبح روشن گردد و مارا منفضح نماید و دشمنان بر جسد وی ظفر یابند و دیگر آنکه همان موضع مقدار دو کرد بدان سبقت نمود حضرت فرمودند کم الی الفرات من الموضع الذی دفنتموه فیه یعنی از مدفن زید تا شریعه فرات چه مقدار مسافت بود عرض کردم یک پرتاب سنگ فرمودند سبحان الله افلا کنتم اذا قبرتموه حفرتموه حفیرا و قد قبروه فی الفرات و کان افضل یعنی از چه جهت او را بحفیر تقبیر نمودید تا آنگاه او را بفرات فکنید و حال آنکه این افضل و نیکوتر بود عرض کردم لا و الله فدای تو گردم ما را طاقت بر این نبود که او را بفرات فکنیم پس فرمود انی شئ کنتم یوم خرجتم مع زید یعنی بر چه حال بودید آن روز که باز بدو خروج کردید عرض نمودم بر صحت ایمان فرمودند فکان عدوکم و دشمنان شما چه صفت بودند عرض کردم از زمره کفار فرمودند هیهات ام در کتاب الله ابن کریه را که میگوید فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعده و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها آیا گروه مؤمنین چون ملاقات کنید آن کسانی را که کافر شده اند بزنید گردنهای ایشان را تا آنگه چون بر ایشان غلبه یافتید ایشان را بقید محکم ببندید پس باید گذارده بدون عوض رها کنید و یا آنکه عوض و فدیه ما خود دارید آنگاه ایشان را مطلق الحال نمائید شما ابدا نمودید بر ما نمودن کسانی که ایشان را اسیر نموده بودید آیا شما را قدرت آن بود که بحیاة بعد از قتل عمل نمائید و از جمله اشعار زید که در آن بر امامت جناب ابو جعفر باقر تصریح کرده این چند بیت است

ثوی یا قر العلم فی ملحد	امام الوری طیب المولد
فمن لی سوی جعفر بعده	امام الوری الاوحد الامجد
ابا جعفر انت اهل الامام	و انت المرجی لبلوی غد

یعنی ای پیشوای مردمان و شکافنده علوم و اگمس که ولادتش طیب و پاکیزه است یعنی جناب ابو جعفر باقر در لحد جای گرفت و مرا پس از آن جناب جز حضور جعفر صادق که سیدی بزرگوار و امام انام است غیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوامام ومقتدائی نیست ای جعفر صادق همانا امام ومقتدای من توئی ودر فرع واحوال روز قیامت ملجا وپناه من توباشی

قاضی نورالله شوستری گوید سید اجل مرتضی علم الهدی از اعیان شیعه نقل کند که گفت بازبدین علی در واسط بودم پس در مجلس او جماعتی ذکر ابابکر وعمر وعلی بن ابیطالب کردند ابوبکر وعمر را بر علی تفضیل وتقدیم دادند وچون آنجماعت از مجلس بیرون رفتند زید رضی الله عنه بامن گفت شنیدی سخن این جماعت را وایمنی من دربرابر سخنان ایشان بیتی چند گفته ام باید که آن را بدیشان برسانی وآن ابیات این است

ومن شرف الاقوام قولا برأیه	فان علیا شرفته المناقب
وقول رسول الله والقول قوله	وان زعمت ذا الاثرف الکواذب
بانک منی یا علی معاشر	کهرون من موسی اخ لی وصاحب
وعاهد بیدر فاستجاب لامره	فیا ورنی ذات الالاه یضارب

مع الجمله در جلالت مرتبت وعلو منزلت زید اخبار از اذا اظهار وعلمای ابرار بسیار است هرآنکس خواهد که بر آنها استحضار یابد باید بیستی بجلد یازدهم کتاب بحار الانوار وغیر آن از کتب رجوع نماید که مفصلا ومشروحا مذکور است

زجاج نحوی ابراهیم بن محمد بن سهری بن سهل

کنیتش ابواسحق واز مشاهیر نحات وعلمای عربیت است در مائه رابعه ریاست علوم عربیت ونحو برعهده او مسلم بود عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی نحوی شافعی در کتاب بغیة الوعاة در ترجمت وی گوید

قال الخطیب کان من اهل الفضل والدین حسن الاعتقاد جمیل المذهب کان یخرط الزجاج ثم مال الی النحو فلزم المبرد وکان یعلم بالاجرة یعنی خطیب مورخ بغداد گفته زجاج در عداد وخدام دان دانش ودین معدود وطریقت وعبدیتی نیکو داشت در آغاز امرش بتراشیدن آنکار بتعلم علم نحو مایل گردید وبدانوا العباس مبرد ملازم شد ومبرد را رسم آن بود که باجرت تعلیم مینمود

هم سیوطی در بغیه گوید زجاج خود حکایت کرده وقتی بمجلس مبرد داخل شدم واز او درخواست کردم که فن نحو را بمن تعلیم کند پس از من سؤال کرد که تو را صنعت چیست گفتم بلور میتراشم وهر روز یکدرهم ونصف درهم از کسب تحصیل کنم ومقصود من آن است در تعلیم من مبالغه واهتمام نمائی ومن روزی یکدرهم بتو تسلیم کنم تا آنگاه که موت ما را از یکدیگر جدا کند زجاج گفته پس مبرد را ملازم گردیدم ودر امورات او نیز خدمتش را بانجام میرسانیدم وهر روز دو درهم را باو عطا میکردم واو در تعلیم من چندان سعی واهتمام نمود تا آنکه

درمقامات علیه مرتبه بلند مراحاصل گردید پس از قبیله بنی مارقه کتوبی میترد رسید از اد معلمی نحوی برای تعلیم اولاد خود طلب نموده بودند بسته در گفتم نام مرا نزد ایشان مذکور دارمبرد مرا بایشان بستاسانید برای تعلیم مرا اختیار کرده من بسوی قبیله بنی مارقه بیرون شدم وبتعلیم اولاد ایشان اشتغال جستم وهر ماهی درهم بمن عطا مینمودند واز آن درهما آنچه مقدور من بود برای مبرد انفاق مینمودم روزگاری بدین منوال بسر بردم پس در آن ایام وزیر معتضد عبیدالله بن سلیمان از مبرد نوکری برای فرزندش قاسم طلب نمود مبرد در جواب گفت کسی را شایسته این امر ندانم جز مردی است بلوتراشش که در قبیله بنی فلان است عبیدالله کس نزد مردم آن قبیله فرستاد مرا از ایشان طلب نمود چون نزد عبیدالله حاضر گردیدم پسرش قاسم را تسلیم من نمود ومن در آن مدت هر روز یک درهم را میبرد عطا مینمودم تا آنگاه که وفات یافت ودر آن اوقات که بمن تعلیم قاسم اشتغال داشتم او را هرگاه بمقام ومرتبه پدرت نایل شوی ومنصب وزارت برتو مسلم آید با من چگونه رفتار خواهی نمود در جواب میگفت آنچه دلخواه تو است بعمل خواهم آورد ومن او را میگفتم تمنای آمال من آن است بیست هزار دینار بمن ببذل داری پس چند سال بیش نگذشت که قاسم متولی وزارت گردید بر حالی که من نیز ملازم او بودم ودر سلک ندمای او انتظام داشتم وقتی نفس من مرا بر آن داشت وعده که بامن نموده بود او را مذاکره نمایم پس خوف مرا از اظهار آن مانع گردید چون روز نیسم وزارت او شد مرا گفت ای ابواسحق تو را بینم که باجرای نذر مرا مذاکره نمائی گفتم برعایت وزیر اتکال نمودم که او خود محتاج بمنت کسی او را مذاکره نماید بندری که برگردن اوست نسبت بخادمی که رعایت حقوق او بر وزیر لازم وواجب است مرا گفت این معتضد است که خود او را میشناسی اگر وفا نمودن این حال یکمرتبه بر معتضدگران نمینمود هرآینه آن را یکمرتبه بتو وفا مینمود لکن ولی از آن ترسم که از جانب معتضد بسبب آن سختی نسبت بمن ناشی گردد پس بر من منت گذارد وآن را بتدریج ما خوذ دارگفتم چنین خواهم نمود پس مرا گفت برای حوائج مردمان در مجلس نشین ورقاعی که در حوائج خود بمن مکتوب کنند از ایشان ما خوذ دارد ودر اوصال آنها بسوی من تعجیل نمای ومادام آنچه را که با تو نهاده نموده ام برای تو حاصل نشده است از سؤال کردن از من امتناع نمای زجاج گوید پس من چنین کردم در هر روز رقعه های چند از مردمان بروی عرضه میداشتم ودر آنها توقیع بحقوق خود مینوشت ومن از خداوندان رقاع برای ایصال آنها بوزیر بسلفی معین ما خوذ میداشتم بسا بود وزیر مرا میگفت خداوند فلان رقعه چند متقبل شده است که بتو عطا نماید میگفتم فلان مقدر در این معاملت زبان نموده وچه مرسوم ما رقعه بیش از آن است که صاحبش برای تو ضامن گردیده است برگردد وزیاده تر از این طلب نمای پس مراجعت میکردم با صاحب رقعه حاکمت مینمودم پس زیاده میکردند حال من بدین منوال میگذشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا آنکه سبب این کار بیست هزار دینار تحصیل نمودم پس از گذشتن چند ماه بمن گفت حصل مال التذ یعنی ای زجاج آنچه را که تمنا نموده بودم تو را حاصل گردید گفتم نه در هر ماه از من پرسش مینمود که مال مذر حاصل گردید من از خوف آنکه مبادا آن کس از من منقطع گردد در جواب میگفتم که نرسیده است تا آنکه روزی از من پرسش نمود از روی بی دلی بیاکردم گفتم بیرکت وزیر حاصل گردید گفت فرجت عنی وقد کنت مشغول القلب یعنی اندوه مرا زایل نمود تا جائیکه قلب من باین امر مشغول بود پس هر بار من توقیع کرد که سه هزار دینار بعنوان صله برمن بسذول دارند آن را ما خوذ داشتم فردای آن روز شد نزد وی رفتم و از رفاع مردمان چیزی بوی عرضه نداشتم مراگفت رفعه که با تو است بیاور گفتم از هیچکس رقعه نگرفته ام زیرا قدری که با من نموده بودی وفای بآن حاصل گردید گفت سبحان الله آیا چنین چیزی را که تو بدان عادت نموده و مردمان تو را با آن شناخته اند و سبب جاه و مکانت تو گردیده است از تو قطع خواهم کرد پس مردمان سبب انقطاع آن را نداسته در بارهٔ تو گمان کنند که در رتبت و تقرب تو نزد من کاهیده شده است رقعه های مردمان را اخذ کن و آنها را بر من عرضه دار پس من دست او را قبیل کردم و همواره رفاع مردمان را بوی عرضه میداشتم و بدان سبب منافعی بسیار عاید من میگردید تا آنکه وفات یافت و در میان زجاج و مردی از مردم سند عداوت و دشمنی بود پس همواره عداوت باین ایشان بود تا آنکه زجاج او را دشنام داد گفت سند این ابیات انشاد کرده برای زجاج فرستاد

ابی الزجاج الا شتم عرضی	لیشتمه فاشه فضة
واقسم صادقا ما کان جسة	لیطلق لفظة فی شتم عرة
ولو انی کررت لفرتمنی	ولکن للنون علی کرة
فاصبح قد وفاه الله شرا	لیوم لا وفاء الله شره

یعنی زجاج از هر چیز ابا نمود جز آنکه ناموس مرا دشنام گوید تا او را سود بخشد پس دشنام او را در گناه افکند و موجب زیان او گردید بر استی سوگند یاد کنم شیوه از اوه مروت که خان زبان در دشنام زنی که آزاد است رها نماید اگر من بر زجاج حمله میبردم هر آینه از من فرار مینمود ولی حوادث روزگار بر من حمله کرده مرا از او باز داشت پس صبح نمود بر حالی که خداوند او را از رشته بین نگاه داشت و مکافات او را گذارد و برای روزی که خداوند زجاج را از رشته آفرینش نگاه ندارد چون این ابیات بصبح زجاج رسید با پای برهنه نزد آن مرد رفت و از او معذرت خواست و سیوطی بگذار از ابراد این حکایت مصنفات زجاج را مذکور داشته تا آنجا که گوید زجاج در شهر جمادی الآخره سال سیصد و یازده وفات یافت و بهنگام وفات از مبلغ شش پرسش کردند باکمتان خود اعلام نمود که هفتاد سال از سنین عمرش گذشته و آخر سخنی که از او

شد این کلام بود گفت اللهم اجشه فی علی مذهب احمد بن حنبل یعنی خداوندا مرا بر طریقهٔ احمد بن حنبل محشور نمای و هم در کتاب بغیه در ترجمت هارون بن حلیک نحوی گوید یکی از بزرگان اصحاب تقلب است گوید وی اصلا بصری و از مردم جیره است در نحو کتاب علل را تصنیف نمود و قتی وزیر عبید الله بن سلیمان برای تادیب پسرش تقلب را طلبید تقلب پیری و ضعف اعتذار جست هارون را تزوزیر فرستاد پس وزیر در مجلسی ما بین هارون و زجاج جمع نمود که ایشان را امتحان نماید پس زجاج از هارون سؤال کرد چگونه گوئی ضربت زیدا ضربا هارون گفت چنین گویم و آن را تصغیر کرد زجاج گفت هرگاه خواسته باشی بر سبیل کنایه از زید و ضرب کلامی گوئی چگونه تصغیر خواهی نمود هارون از گفتن جواب عاجز ماند تصغیر و جمع هزم کرد و نزد وزیر خجل و منفعل شد پس وزیر از هارون اعراض نمود و زجاج را برای تعلیم پسرش اختیار کرد انتهی کلام سیوطی

قاضی احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت زجاج پس از ذکر نسب وی گوید کان من اهل العلم بالادب والدین المتین اخذ الادب عن المبرد وثعلب وکان یخرط الزجاج ثم ترکه واشتغل بالادب فغلب علیه واختص بصحبة الوزیر عبید الله بن سلیمان بن وهب وعلم ولده القاسم الادب فلما استوزر القاسم ابن عبید الله افاد بطریقه مالا جزیلا یعنی زجاج از خداوندان علم و ادب شمرده میشد و دینی محکم و استوار داشت فن ادب را از مبرد و ثعلب فرا گرفت و صنعتش آن بود که بلور میتراشید آن صنعت را ترک کرد و بتعلم علم ادب اشتغال جست و بصحبت وزیر عبید الله بن سلیمان اختصاص یافت و قاسم پسر وزیر را علم ادب میاموخت و چون قاسم بن عبید الله بوزارت رسید زجاج بسبب وی اموالی بسیار تحصیل نمود

هم ابن خلکان گوید شیخ ابو علی فارسی حکایت کرد که وقتی باتفاق استادم ابو اسحق زجاج بمجلس وزیر عبید الله بن سلیمان داخل شدیم در مجلس وزیر نشسته بودیم که خادم او وارد شد بخوبی با او سخنی گفت وزیر از شنیدن آن خبر شاد و مسرور گردید آنگاه از جای برخاسته بیرون رفت زمانی نگذشت دیدم خشمناک و با روی عبوس معاودت نمود پس استادم ابو اسحق از آن انسی که با وزیر داشت سبب از وزیر پرسش کرد گفت یکی از غلامان را جاریه بود من از او طلب نمودم که آن جاریه را بمن ابتیاع نماید از آن ابا و امتناع کرد یکی از آنان که غلام را نصیحت مینمود او را اشارت کرد که جاریه را بر سم هدیت نزد من فرستد با امید آنکه من قیمت آن را باضعاف بوی مسذول دارم چون جاریه آمد و خادم از آمدن او مرا اعلام داد با پای برهنه و ابتهاج با آهنگ صحبت کردن با جاریه از جای برخاستم چون نزد او شدم او را در حیض یافتم بدان سبب خشمناک چنانکه مشاهدت کردی مراجعت نمودم پس استادم دوات را از پیش روی خود گرفت و این دو بیت مکتوب کرد

فارسی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاشتهت من دمه بدم

یعنی سواری است که با حربهٔ خود گذرنده و حمله برنده است و در تاریکی بردن طعن نیزه ماهر است بعزیمت نمود شکار خود بخون آلوده کند پس شکارش او را از ریختن خون بسبب پرشش خون نگاه داشت

ابن خلکان پس از نقل این حکایت گوید زوداست در ترجمت بوران دختر حسن بن سهل خواهد آمد که این واقعه در بارهٔ مأمون نسبت بپوران اتفاق افتاده و محتمل است قضیهٔ مأمون با پوران اصل بوده و زجاج در مجلس عبید الله بر سبیل مثل اشعار را انشاد نموده است والله اعلم

یاقوت حموی در معجم الادبا گوید زجاج در طرف غربی بغداد در مکانی که به دویره معروف است منزل داشت و چون ابو العباس احمد بن یحیی ثعلب وفات یافت زجاج در موت او گریست او را پرسش کرد مذاز چه رو می گریه میکنی گفت کان یقال احمد بن یحیی جالس والزجاج والیوم یقال الزجاج وثعلبه وابن الانباری مات الناقد ونقصت البهارج یعنی پیش از وفات ثعلب مردمان میگفتند احمد بن یحیی ثعلب نشسته است یا زجاج نام مرا در ذکر در عرض مانند ثعلب مذکور سید اشتند و امروز گویند زجاج وثعلبه وابن انباری آنکس که در فضل و دانش تمام بود وفات یافت و بازار آنان که مانند درهمهای ناسره باشند رواج گرفت

هم یاقوت گوید مرزبانی در کتاب مقتبس حکایت کرده که سبب پیوستگی زجاج بمعتضد آن شد که یکی از ندمای معتضد کتاب جامع الخلق را که از مصنفات مجرة الندیم است توصیف کرد

محمد بن اسحق ندیم در کتاب فهرست خود گفته مجرة الندیم محمد بن ابی عباد است که گفت او و ابو جعفر احمد معتضد چون توصیف کتاب مذکور را شنید فرمان داد از میان ارباب عربیت کسی را اختیار کنند که جداول آن کتاب را تقریر کند وزیر قاسم بن عبید الله برای مهتدو نوشت که وی آن جداول را تقریر نماید بزیادتی سن و ضعف اعتذار جست و اشارت کرد زجاج را برای آن امر طلب نماید قاسم تغافل نمود از اینکه زجاج را نزد معتضد ذاکر و نماید تا آنگاه معتضد در این باب اصرار نمود قاسم معتضد را از سخن مبرد اعلام داد که مبرد این کار را بنهده زجاج حوالت نموده پس با حضار زجاج فرمان داد چون حاضر شد کتاب را بوی داد و او را امر نمود که جداول آن را تقریر کند پس زجاج با آنکه در فن لغت بضاعتش اندک بود آن را تقریر نمود و با خط ترمذی صغیر آن را نویسانید و آن را جلد نموده بنوی وزیر حمل کرد وزیر آن را بمجلس معتضد برد نزد معتضد مطبوع و مستحسن افتاد امر کرد سیصد دینار بزجاج مبرد از او مقرر

و مقرر داشت زجاج تمام آن کتاب را تفسیر کند و آنچه را که زجاج تفسیر نمود بخزانهٔ معتضد بردند و هیچکس آنرا نسیخ نمود بدین موجب زجاج در ملک خواص ندمای معتضد منظوم شد و بهمه وجهی نام از معتضد بوی جایگیر شد و معتضد مقرر داشت که در روز هر یک از فقها و علماء و ندماء مرسومی جداگانه بزجاج مبرد دل دارند پس در عداد این سه طایفه سیصد دینار بزجاج عطا میشود تا آنکه زجاج روز جمعه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال سیصد و دوازده و بقولی یازده که بر وایتی شانزده در بغداد وفات یافت و از سنین زندگانیش زیاده از هشتاد سال گذشته بود و زجاج منسوب است ابو القاسم عبد الرحمن زجاجی صاحب کتاب جمل در نحو زیرا وی از شاگردان زجاج معدود است و نیز چندتن از ارباب فضل و دانش در اللغة و انواء بزجاجی معروف اند اسامی ایشان بدین شرح است

شیخ ابو القاسم بن بانی بن ابی حارث صاحب کتاب اربعین و شیخ یوسف بن عبد الله نحوی جرجانی محمد و عبد الرحمن بن احمد طبری و ابو علی حسن بن محمد بن عباس و فضل بن احمد بن محمد و شیخ ابو القاسم یوسف بن عبد الله زجاجی شارح فصیح و مصنف عمدة البیان و کتاب خلق الانسان و الفرس و اشتقاق اسماء الزیاحین و این زجاجی چنانکه از تاریخ جرجان نقل کرده در سال چهار صد و پانزده وفات نمود و آنچه از مصنفات زجاج صاحب عنوان ضبط نموده بدین شرح است

کتاب فی معانی القرآن الکبیر کتاب الامالی کتاب ما فسر من جامع الخلق کتاب الاشتقاق
کتاب العروض کتاب القوافی کتاب الفرق کتاب خلق الانسان کتاب خلق الفرس کتاب مختصر فی النحو وکتاب غلط واغلط وکتاب ما ینصرف وما لا ینصرف
وکتاب شرح ابیات سیبویه وکتاب النوادر کتاب الانواء

سیرافی حسن بن عبد الله بن مرزبان نحوی

کنیتش ابو سعید و از اعاظم نحات و بزرگان علمای عربیت معدود و مشهور و چون زمانی چند قضاوت بغداد را بوجه نیابت متصدی بود او را قاضی نیز گویند بعلوم جمه و فنون مختلفه معرفت داشت و در هر یک از آنها تدریس مینمود مصنفاتی نیکو در اصناف علوم پرداخت وی آن کسی است که کتاب سیبویه را شرح نمود قاضی احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت احوال وی گوید وکان اقاس یشتغلون علیه بعدة فنون القرآن الکریم والقراآت وعلوم القرآن والنحو واللغة والفقه والفرائض والحساب والکلام والشعر والعروض والقوافی وکان ترجمة عفیفا جمیل الامر حسن الاخلاق یعنی مردمان در محضر حسن سیرافی بتعلم فنون عدیده مشغول میشدند داستن کلام الله مجید و وجوه قراآت و علوم قرآن و نحو و لغت

و فقه

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وفقه وتواریث وحساب وکلام وشعر وعروض وقوافی وحسن سیرافی بعفت وصلاح ونیکوکاری وحسن اخلاق موصوف بود

از کتاب تقریظ ابوحیان توحیدی نقل کرده اند که در تمجید وتوصیف حسن سیرافی صاحب عنوان این عبارات آورده وگوید وکان الشیوخ وامام الائمة معرفة بالنحو واللغة واللغة والشعر والعروض والقوافی والقرآن والفرایض والحدیث والکلام والحساب والهندسة افتی فی جامع الرصافة ببغداد ثمنین سنة علی مذهب ابی حنیفة فما وجد لحظا ولا عثر له علی زلة وقضی ببغداد وبذامع اللغة والامانة والدیانة والزهادة صائما اربعین سنة او اکثر الدهر معنی بسیاری ازاین عبارات ازترجمت کلام ابن خلکان معلوم گردد علاوه گوید حسن سیرافی در جامع رصافه مدت پنجاه سال بر مذهب ابوحنیفه کوفی فتوی گفت در این مدت اصلا خطائی ولغزشی در فتوی برای او دست نداد ودر بغداد قضاوت نمود وعلاوه بر مقامات علمیه بکمال وثوق وامانت ودیانت وحکم گاری آراسته بود مدت چهل سال بابیشتر عمر خود روزها را روزه میگرفت یاقوت حموی در کتاب معجم الادبا گفته وکان ابوه مجوسیا اسمه بهزاد فاسلم فسماه ابوسعید عبدالله وکان ابوسعید یدرس ببغداد وعلوم القرآن والنحو واللغة واللغة والفرائض قرء القرآن علی ابی بکربن مجاهد واللغة علی ابن دریدوقرء ایاه علیه النحو واخذ عنه النحو عن السراج والسیرفان واخذ عنه الفرا والحساب یعنی پدر حسن سیرافی برآئین مجوس بود وبهزاد نام داشت پس اسلام اختیار کرد وسیرافی اورا عبدالله نام نهاد وحسن سیرافی در بغداد علوم قرآن ونحو ولغت وفقه وفرائض تدریس مینمود قرآن را بر ابوبکربن مجاهد قرائت کرد وعلم لغت را ازابن دریدفرا گرفت وابوبکربن مجاهد وابن دریدقرائت نحو را بر او قرائت کرده واز او یاموخته ند وسیرافی نحو را از سراج وسیرفان نحوی اخذ نمود در آن دو از سیرافی قرآن وفقه وحساب را آموختند

ابوبکر خطیب مورخ بغداد در ترجمت احوال سیرافی این عبارات آورده وگوید کان زاهدا ورعا عالما بالفقه علی الحکم ابرا واتما کان یاکل من کسب یمینه فکان لایخرج الی مجلسه حتی یفتح عشرة دکاکین فیبیع فیها ثم یرجع الی منزله فاذا اجتمع له قدر مؤنته لم یخرج الی مجلسه حتی یفتح عشرة دکاکین فیبیع فیها ثم یرجع الی منزله وکان ابوعلی واصحابه یحمدونه کثیرا ولد بسیراف قبل الثلثین وثلثمائة ورحل الی عمان وفقه بها واقام بالبصرة ثم ببغداد الی ان مات بها فی خلافة المطیع یعنی حسن سیرافی بخصلت زهد وتقوی موصوف بود در حکم نمودن وفتوی گفتن میان مردمان اجرت نمیگرفت بلکه از آنچه بدست خود کسب میکرد تناول مینمود واورا رسم این بود که بسوی مجلس تدریس وقضاوت بیرون نمی آمد تا آنگاه که ده ورقه کتاب را که اجرتش وه درهم بود استنساخ میکرد وآن بعد از نفقه او بود وبسیار از

اوقات

اوقات ابوعلی فارسی واصحابش برحسن حسد میبردند ولادت وی در سیراف پیش از سال دویست بود اتفاق افتاد ودر آنجا اغاز تحصیل علم نمود آنگاه بشهر عمان رفت در آنجا علم فقه را بیاموخت وقدمی در عسکر مکرم اقامت کرد پس بدار السلام بغداد آمد در آنجا اقامت نمود تا آنگاه که در زمان خلافت المطیع لله عباسی وفات یافت

قاضی احمد بن خلکان از یوسف بن حسن پسر سیرافی نقل کند که چون سیرافی بعسکر مکرم رفت در آنجا قرء ابومحمد بن عسکر که از جمله محققین معدود بود وابومحمد او را بر تمامت اصحابش تفضیل میداد وبرآنها مقدم میداشت پس از عسکر مکرم ببغداد آمد از جانب قاضی ابومحمد بن معروف قضاوت جانب شرقی بغداد را متوقی گردید پس از چندی قضاوت هر دو جانب بغداد بوی مفوض شد

ابوالفرج بن جوزی در تاریخ مستظم در مقام بغداد متوفین سال سیصد وشصت وشش که سال وفات سیرافی صاحب عنوان است گوید انبانا الخطیب قال انبانا القاضی ابوالقاسم علی بن المحسن بذکران ابا سعید السیرافی کان یدرس القرآن والقرآآت وعلوم القرآن والنحو واللغة واللغة والفرایض والکلام والشعر والعروض والقوافی والحساب وذکر علوما سوی هذه وکان من اعلم الناس بنحو البصریین واشهرهم مذهب اهل العراق فی اللغة وکان زاهدا لایاکل الا من کسب یمینه وذکر جدی ابوالفرج عنه انه کان لایخرج الی مجلس الحکم ولا الی مجلس التدریس فی کل یوم الا بعد ان یفتح عشرة دکاکین باخذ اجرتها عشرة دراهم تکون علی قدر مؤنته ثم یخرج معنی عبارات از ترجمت عبارات ارباب تراجم که ذکر شد معلوم گردد هم ابوالفرج گوید وقال ابن ابی الفوارس کان یذکر عنا الاعتزال ولم نر بغیر من ذلک شیئا وکان رزینا عفیفا انتهی یعنی ابن ابی الفوارس گفته مردمان از حسن سیرافی چنین ذکر مینمودند که وی بعقیدت کرده معتزله معتقد بود ولی من خود هیچگاه ندیدم که از اعتزال چیزی اظهار نماید

احمد بن خلکان گوید سیرافی بسیار از اوقات در مجالس خود این دو بیت را انشاد مینمود

اسکن الی سکن تقربه ... ذهب الزمان وانت منفرد

ترجو غدا وغدا کما مله ... فی الحی لایدرون ما تلد

یعنی انس گیر بازنی که بسبب او مسرور شوی روزگار بگذشت وتو خود منفرد وتنهائی فرد را امید وار باشی وحال آنکه فرد مانند زنی است که در میان قبیله حامله بوده باشد که ندانند آیا در کدام زمان خواهد زائید

ابن خلکان گوید ما بین حسن سیرافی وابوالفرج اصفهانی چنانچه در میان فضلا عادت بر ان جاری است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچشمی و عداوت بود پس ابوالفرج درباره حسن سیرافی این اشعار گفت

لست صدرا ولا قرات علی صدر ولا علمک ابلی بشاب

لعن الله کل نحو وشعر وعروض یجی من سیراف

یعنی تو خود نه در علوم استاد باشی و نه بر استاد قرائت کرده، و دانش تو نیز از بلای جهل کسی را شفا ندهد خداوند لعنت کند هر نحو و شعر و عروض را که از سیراف بیاید

و از بعضی مجامیع اصحاب امامیه حکایت کرده اند که سید رضی موسوی برادر سید مرتضی علم الهدی در در زمان صباوت که هنوز سن وی به سال نرسیده بود بر حسن سیرافی نحو قرائت میفرمود وقتی چنانکه در تعلیم رسم است سیرافی از او پرسش نمود و گفت اذا قیل رأیت عمرا فما علامة نصبه یعنی هرگاه گفته شود رأیت عمرا پس کدام چیز علامت نصب عمرا است سید رضی در جواب گفت بغض علی بن ابی طالب یعنی علامت نصب عمرا بغض و دشمنی با علی بن ابی طالب است سیرافی و حضار مجلس از سرعت انتقال و حدت ذهن او در تعجب شدند چون این سؤال و جواب بسمع پدر سید رضی رسید خوشحال و مسرور گردید او را بگفت جانا از روی حقیقت تو پسر منی

صاحب کتاب یتیمة الدهر در ترجمت احوال سید رضی موسوی ذکر نموده که وی این ابیات در مرثیه

لم تبتسما کافی الکفاة مصاب — حتی دنا فیک خطب مفظع

فرح علی فرح تقارب بعده — ان الفروح علی الفروح لواجع

وتلاحق الفضلاء اکمل شاهد — ان الحمام بکل حلق موبع

یعنی مصیبت کافی الکفاة صاحب بن عباد را فراموش نموده نبودیم تا آنکه بسبب مصیبت تو امری عظیم و گران ما را فرا گرفت زخمی بالای زخم دیگر که زمانش نزدیک بود بر ما رسید هنوز رسیدن زخمها بالای زخمها در دش بیشتر است رفتن خداوندان فضل عقب یکدیگر حاد لسته شاهدی است که مرگ هر شخصی کرا نمایه موبع و حریص است

مع الجمله حسن سیرافی روزگار با فادت و نشر علوم بسر برد تا آنکه روز دوشنبه دوم شهر رجب سال سیصد و شصت و هشت هجری در بغداد داعی حق را اجابت گفت و از سنین عمرش هشتاد و چهار سال گذشته بود در مقابر خیزران او را بخاک سپردند

و او را مصنفات بدین شرح است

شرح کتاب سیبویه — کتاب المدخل الی کتاب سیبویه — کتاب شرح مقصوره ابن درید

کتاب الفات القطع والوصل — کتاب الوقف والابتداء

کتاب صنعة

کتاب صنعة الشعر والبلاغة — کتاب اخبار النحاة البصریین — کتاب الاقناع فی النحو

سیرافی بکسر سین مهمله و سکون یاء و فتح راء و بعد از الف فا منسوب است بسیراف و آن شهری است از بلاد فارس بر ساحل دریا انتهی

سیرافی یوسف بن ابی سعید حسن بن عبد الله بن مرزبان
نحوی لغوی اخباری

کنیتش ابو محمد و خلف حسن سیرافی نحوی است که ترجمت احوال وی در این کتاب بشرح رفت از عداد بزرگان نحات و مشاهیر ارباب ادب شمرده شود بفنون عدیده از علوم دانا و خداوند مصنفات مفیده است

قاضی احمد بن خلکان در وفیات در ترجمت اخبار وی این عبارات آورده گوید

کان عالما بالنحو وتصدر فی مجلس ابیه بعد موته فی التاریخ المذکور فی ترجمته وخلفه علی ما کان علیه وقد کان یعد الطلبة فی حیوة ابیه واکمل کتاب ابیه الذی سماه الاقناع وهو کتاب جلیل نافع فی بابه فان اباه کان قد شرح کتاب سیبویه کما تقدم فی ترجمته ولخصه له بالاطلاع والبحث فی حال التصنیف بالم یلخصه لغیره ممن یعانی هذا الشان ووصف بعد ذلک الاقناع فکان ثمرة استفادته حال البحث والتصنیف ومات قبل اتمامه فخلفه ولده یوسف المذکور واذا ناوله المصنف لم یجد بین التلفظ والتصدیق تفاوتا کثیرا

یعنی سیرافی بعلم نحو دانا بود پس از وفات پدرش حسن سیرافی در تاریخی که در ترجمت وی ذکر شد در مجلس پدر برای افادت علوم مصدر گشت و در آنچه پدرش مشغولی داشت سیرافی مذکور خلیفه و جانشین او گردید طالبان علوم در زندگی پدرش از افادات او استفادت مینمودند و کتاب پدرش را که اقناع نام کذارده بود با تمام رسانید و آن کتابی است جلیل القدر در فن خود نافع و مفید است زیرا پدرش حسن سیرافی چنانچه در ترجمت وی گذشت کتاب سیبویه را شرح نمود و بسبب اطلاع و بحث هنگام تصنیف مسائلی از اصول و قوانین عربیت برای او ظاهر گردید که برای غیر او از اشخاصی که اهتمام بامر عربیت دارند ظاهر نگردیده و بعد از آن بتصنیف کتاب اقناع مشغول شد پس کتاب اقناع ثمره استفادت وی شد از کتاب سیبویه و پیش از اتمام آنکتاب وفات یافت پسرش سیرافی مذکور صاحب این عنوان آن را با تمام رسانید و هرگاه شخص منصف در زمینه آن نظر و تامل کند در میان کلام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من سیرافی و کلام پرسش یوسف سیرافی مذکور صاحب این عنوان و قصد ایشان تفاوتی نیابد
ابن خلکان گوید کتابهای نفت را شاگردان سیرافی بیکبار روایت و بیکبار در روایت بر او قرائت میکردند
از ابوالعلاء معتری حکایت کرده اند گفت حدیث کرد مرا عبدالسلام بصری کرخانزن دارالسلم
بغداد و صدیق من بود گفت در مجلس ابوسعید سیرافی بودم و بعضی از اصحاب وی کتاب اصلاح المنطق ابن
سکیت را بر او قرائت میکرد در اثنای قرائت ببیت حمید بن ثور رسید که گوید

ومطویة الاقراب اما نهارها فعبت واما لیلها فذمیل

ابوسعید سیرافی کلمه ومطویة را بجز اعراب کرد پس بجانب ما ملتفت شد و گفت او مطویة او اورث است
عبدالسلام گفته گفتم احال الله بقاءک القاضی ان فعله مایدل علی الرفع یعنی خداوند بقای قاضی را
دراز کند پیش از این بیت چیزی است بر رفع ومطویة دلالت کند گفت آن کدام است گفتم این بیت

اتاک بانه الذی انزل الهدی ونورو اسلام علیک دلیل

ومطویة الاقراب الخ پس سیرافی ضعادت کرد و آفرین بر فضل او نمود و پرسش ابو محمد یوسف سیرافی
حضور داشت از این واقعه رنگش تغییر کرد و در حال از جای برخاست و بجانب دکان رفت و غرضی خود گذاشت
روانه شد بر حالی که آثار خشم از سیمای او ظاهر و آشکار بود چون بدکان رفت تمامت رفوغها که در آنجا
داشت بفروخت و بتحصیل علوم مشغول شد و چندان در اشتغال سعی و کوشش نمود تا آنکه علوم ادبیه را
بحد کمال رسانید و در آن اشغال خود تفوق یافت پس ابیات کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت لغوی را شرح
نمود و ابوالعلاء گفته کسی که او را مشابهت کرده بود که هنگام تصنیف شرح مذکور در پیش روی او چهارصد
نسخت دیوان اصلاح المنطق دیدم تم الجزء الحادی عشر من کتاب سیرافی همواره بر اشتغال علوم و افادات مشغول بود تا آنکه
شب چهارشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سال سیصد و شصت و پنج وفات یافت و از سنین عمرش نجاه
و پنجسال و چند ماه گذشته بود صباح آنشب او را بخاک سپردند و ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی بر او نماز گذارد
ابن خلکان گوید هلال بن محسن بن صابی تاریخ وفات سیرافی را بدین نهج ضبط کرده و غیر او گفته است سیرافی
در سال سیصد و سی متولد شده و روز دوشنبه بیست و هفتم ماه مذکور وفات یافت و سیرافی را مصنفاتی است
در شرح ابیات و استشهادات کتب مشهوره مثل شرح ابیات کتاب سیبویه و شرح ابیات اصلاح المنطق
و شرح ابیات مجاز که از مصنفات ابوعبیده است و شرح ابیات معانی زجاج
و شرح ابیات غریب مصنف که از تالیفات ابوعبیده قاسم بن سلام است و شرح نسب سیرافی
در ترجمت احوال پدرش حسن سیرافی مذکور گشت

سلمة بن

سلمة بن الاکوع
(۳۳)

سلمة بن الاکوع

از افاضل اصحاب حضرت رسالت مآب است صلی الله علیه وآله وسلم صاحب استیعاب
و ابن منده و ابن اثیر و غیره وی را بفضیلت و فرقیت ستوده اند و در شرح احوال او
فضایل و مفاخری در حق وی ذکر نموده اند نام اکوع پدر سلمه و بقولی جد وی سنان است
پسر عبدالله بن قشیر بن خزیمة بن سلامان بن اسلم اسلمی کنیت سلمه ابوسلم بوده و بقولی ابو
ایاس و بقول ثالث ابوعامر و این بزرگوار در میان یاران رسول مختار بشجاعت و
مهارت در تیراندازی مشهور بوده است در صفت وی گفته اند

کان شجاعا رامیا محسنا خیرا فاضلا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه
ذی قرد سلمه را باین مدح عظیم ستود که خیر رجالنا سلمة بن الاکوع
او از کسانی است که به بیعت تحت الشجره دو نوبت فایز شدند تخت بشهر مدینه ننشست
ولی عاقبت بر بذه انتقال جست و آنجا تاهل اختیار کرد و از وی روایت است که گفت

بایعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوم الحدیبیة علی الموت

سلمه هفت غزوه در رکاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم پرداخت ایاس
بن سلمه گفته است که پدرم در تمام عمر هیچوقت دروغ نگفت سلمه را در بذه اولادی پدید
آمد و هی در آنجا میبود تا چند شب قبل از فوتش بمدینه مراجعت کرد و بمن هشتاد در گذشت
و این اتفاق در سال هفتاد و چهار هجری افتاد

شیخ ابوالفضل مورخ

از مشاهیر علماء مملکت هند و از معاریف افاضل عهد اکبر شاه است اسلاف و اجداد
وی غالبا از اهل علم و اصحاب کمال و مشایخ صوفیه و ارباب حال بوده اند اصل این سلسله
از ناحیت مین است شیخ خضر هند و ستان آمد و در آنجا اعتباری یافت و شیخ
مبارک فرزند نامدار او بعد از تحصیل علوم عقلیه و نقلیه در آن مملکت بمقام ریاست عامه و مرجعیت
تامه نایل گشت و فرزندان هنرمند دانشمند ازو بهره مند شدند شیخ ابوالفیض پسر مهترش که در اشعار فیضی
تخلص میکرده است بسخن سنجی و شعر طرازی شهره آن اقلیم بوده شیخ ابوالفضل صاحب این
عنوان از او بسال کهتر و در قربت حضور سلطان وقت محمد اکبر پادشاه بر جمیع رجال عهد بلکه
شاهزادگان تقدم داشته وی مصنف تاریخ اکبر شاهی است که در تمام عالم بفصاحت

و استحکام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شیخ ابوالفضل مورخ

و استکمام کلام استشمار دارد و تجرد و اضطلاع و تعمق و اتساع بلاغت و براعت این بزرگوار شاه واحد کالا است ترجمهٔ اخبار و مجاری احوال شیخ ابوالفضل را غالباً اصحاب معجمات و مصنفین تواریخ رجال خود از کتاب سیر و تاریخ ماثور انقل میکنند چه آن دانشور یگانه شرحی مبسوط در ذیل آئین اکبری از حالات اسلاف و اخبار سلسله و ماجریات پدر بزرگوار و بقائی که ایشان را روی داده ناگفته بدرجهٔ اعتبار کامل و افتقار شامل نابل گردیده اند ایراد فرموده است و از جزئی و کلی چیزی فروگذاشته اسانید و آثار و علوم و معارف خود و والد ماجد را یاد کرده است از همان نفسه و قبل و اعمال فکرت عمیق در فقیر بروی بضمیمهٔ اطلاعات خارجه چنان معلوم میشود که شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل باطناً شیعی مذهب و امامی مشرب بوده اند و ازاین جهت علماء و زهاد اهل سنت با ایشان معادات فاحش مورزیده اند و شیخ ابوالفضل در وقت و یا ست علمی بتقیه و کتمان آن جماعت پرداخته و محض آسایش همکنان کبیر پادشاه را بصلح کلی دعوت و باهتمام تمام او دین الهی اختراع شد و دست متعصبین جمهور از آزار خلق کوتاه گردید باری ما نیز بعضی از متاخرین سلف تأسی بسکنیم و شرح احوال شیخ ابوالفضل و نیاکان بزرگوار او را خود از کتاب مستطاب آئین اکبری تا آنجا که خود نوشته است باختصاری رایق و قصری لایق نقل مینمائیم و بقیهٔ احوال او را تا خاتمهٔ امر و عاقبت عمرش از جای دیگر کرد آورده ایم سپنگاریم میفرماید شمارهٔ آبادکرام و استان دراز است چگونه گرامی انفاس ابا بایت وقف نفرو شد برخی در کتابخانه ولایت و کروهی در علوم رسمی و طایفهٔ در زی امارت و جمعی در معاملهٔ گزاری و طبقهٔ در تجرد و تنهائی بسر برده اند از زیر کاه زمین بین و طنگاه این والا نژادان پیدا و دل بود شیخ موسی پنجمین جد را در مبادی حال رسیدگی از خلق روی داد و ترک خانمان کرده غربت گزید و بهری علم و عمل معمور و جهانرا بپای عبرت در نوشت در مائهٔ تاسعه در قصبهٔ ریل کنزنجگاهی است از سیوستان بسر نوشت آسمانی عزلت گزیده از پیوند دوستی خدا گیشان حقیقت پژوه که خدا شد اگرچه از صحرا بدیه نه آمد لیکن از تجرد و تعلق نشناخت برهمان نهج آگهی بود و انفاس گرامی در آویزش خویش بکار بردی و در زندگی بی بدل را در پرستش نفس بوقوف مصروف کرد انیدی و فرزندان و نبائر سعادت پیرا پیه و آئین او بود و خرسندی داشته و دانش عیانی و بیانی می آموختند در عنوان مآثر شیخ خضر را آرزوی دیدن برخی از کیاسی شیخ و رفتن بدیار و دیدن او پس خود بسفر در آورد و با چندی از خویشان و دوستان بهند آمد بشهر ناگور رسید سید یحیی بخاری آنچی که جانشین مخدوم جهانیان بود ند و از ولایت معنوی بهره وافر داشتند و شیخ عبدالرزاق قادری بغدادی از اولاد کرام اسوه اولیای بزرگ سید عبدالقادر جیلی و شیخ یوسف سندی که سیر صورت و معنی فرموده بودند و بقایای کمالات حقیقی فراهم آورده و در گذرگاه و راهنمای خلق ببربری

شیخ ابوالفضل مورخ

وجهانیان از راه آورد او خشنود بر گرفتی از کرم خوئی و دلجوئی این بزرگان کار آگاه و از خاک دامنگیر بیگانه روزگار خورده رهگرای غربت تو تن گزیده در سال نهصد و یازدهم هجری شیخ مبارک از زیستگاه علم عین آمد و طیلسان هستی بر دوش کشید بنیروی دم گیسه اد رچهار سالگی لوامع آگهی پرتو انداخت آنچی روز افزون چهره افروخت و در نهٔ سالگی سرمایه ستر ک پیدا کرد و در چهارده سالگی علوم متداوله اندوخت و در هر علمی سخنی یاد کرفت اگرچه عنایت ایزد قافله سالار ان پیدا رغبت بود و بکوی بسیاری بزرگان در یوزه فرمود لیکن در ملازمت شیخ عشق شکیبر بردی و تشنگی باطن از آموزش او افزودی شیخ ترک نژاد است صدویست سال عمر یافت در زمان سکندر لودی در آن شهر دلگاه ساخت و در خدمت شیخ سالار ناکوری پایه والای شناخت بدست آورد شیخ در توران و ایران دانش اکتساب فرموده بود الفقصه شیخ خضر بصوب سند باز گردید بیگی اندیشهٔ او آن بود که برخی نزدیکان را از آن بلاد رخت باین دیار آورد و در روزگار دولت سپری شد و در عهد و ناکور قطعی ستر ک افتاد و بپای عام نفرت انگیخت غیر از مادر و والد بهره از روزگار سپری شد پدر بزرگوار را بکوار و غربت جانگردی از خاطه نور آگین سپهر بردی و دیدن هر سه زمین و در بوزه فیض ایزدی فرمودن بر جوشیدی لیکن آن کدبانوی خاندان عفت رخصت نداد و سرکشی در خاطر سعادت منش نبود دراین کشاکش باطن بلاد نشت شیخ قاضی بخاری قدس سره پیوستند و شورش دل افزایش گرفت آن پیسه نورانی را آغاز آگهی نظر بیگانه بیند ایزدی افتاد و در روشنی دل و سعادت جاوید روزی شد هر یوزه ارادت و گزیدن روشنی بین فرمود پاسیخ یافت که دراین نزدیکی برابر فسه از هدایت بری آرند و بر هنمائی جویندگان آگهی نام زد کنند عبدالله نام دارد کرامی لقب او خواجه احرار خواهد بود انتظار آن هنگام نماید و آئین او برگزینند خواجه در آن هنگام آبدپای عزلت نگاه بوده اند و در جستوی جان دارو ی حقیقت دواد و داشتند چون وقت کار رسید و بدان پایه والا سر افرازی یافت فقیر خدا پژوهی از او برگرفت کنامی را خلوت او فسرده و بی نقشی پیشه او ساخته در سخن خواجه بجا که بدرویشی تشبیه میرود این نگارهٔ آفاق را میخواهند قریب چهل سال در دیار خطابسر بود و در کوه عزلت تنهائی اندوخت صدویست سال عمر گرامی رسیده بود و آثار کرمی در رونی همچنان افسانه ایش داشت بگلی بیسیج آن بود که راه چهار دیوار معمور عالم پدید آید و از کرد و مردم بختی فیض برگرفته شود در احمد آباد گجرات بوالاپایه نخجار بریو پیوستند و دانشهای تازه آگهی آوردند و در برفن بزرگ پسند عالی بدست آمد در آئین مالکی و شافعی و ابوحنیفه و حنبل و امامی کوناکون در یافت اصولاً و فسرعاً جاجم آوردند بگاپوی سخت پایه اجتهاد در خود اگرچه باقتضای نیاکان بزرگ بروش ابوحنیفه انتساب داشتند لیکن هموار ه کردار را باحوط آرایش داودی از تقلید برکنار و بندگی دلیل کردی و بداچه نفس را دشوار آید برگرفتی و از سعادت منشی و روشن ستارگی از علم ظاهر بحقایق

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سنوی گذارده شد و از نیکنامی مصورت هر سنای ملک حقیقت گشت اسباب تصوف و اشراق برخواندند و فرادان
کتاب نظر و تأدیه شد خاصه خلایق شیخ عربی و شیخ ابن فارض و شیخ صدرالدین قونیوی و بسیاری اصحاب
عیانی و بیانی نظر عاطفت اندوختند و نصرتهای بی اندازه روی داد و در رشحای عواجیب روشنی افزود و
از جلایل نعم آنکی آنکه بلازمت خلیب ابوالفضل کازرونی شرف اختصاص یافتند و از قدردانی و آدم شناسی
بهرمندی برداشت و با موزکاری گوناگون دانش بهت گاشت مراتب تجرید و بسیاری غوامض شعار و اشارات
وه قایق تذکره و مجملی را نداکار فسه بود و سرایستان حکمت راطه اوتی دیگر پدید آمد و زیاب پیشش ارزان پایه دیگر
افزود آن فسه و بیده و مردخر و پژوه بسی فسه ان روایان بگرات از شیراز بدین دیار آمد و بستان شناسائی را
فروغی تازه آورد اگر دوا گر وه دانشوران روزگار دیوزه آگهی گرده بود لیکن در علوم حقیقتی عقلی شاگرد مولانا جلال
الدین دوانی است جناب مولوی بخت نزد والد خود اوایل مقدمات را اندوخت پس از آن در شیراز بدرس مولانا
محیی الدین اشکبار و خواجه حسن شاه و جمال بدانش آموزی نشست و این دو بزرگ از سرآمد تلامذه سید شریف
جرجانی اند و لختی در بستان مولانا جمام الدین گلناری که بر طوالع حاشیه مفید دارد آمد و رفت نمود و چراغ او
یافت افروخت و از بخت همسنوی او را کتابهای غریب نمود و داد و کتب حکمت را بنظر رسید و مطالب آن را بشیوا
زبانی آرایش داد چنانچه تصانیف او بر آن دلالت کند و محدث برگوید و هم در آن مدینه فیض پدر بزرگوار را با شیخ
عمر سوی که از اکابر اولیای زمانه بود سعادت ملازمت روی داد آن کوه هر شب افروز و پشتگاه بیچارمندی تمام
یافت آئین بزرگ منشی و دستورک دانائی را بطرز کرد یه تحقیق فسه نمود و بسیاری باستانی سلاسل را از شطاریه بصیغه
و چشتیه و سهروردیه دریافت فیض پذیرآمد و هم در آن شهر مبارک بصحبت و همنشینی شیخ یوسف که از هشیاران سرمست
و رندان آگاه دل رسیده بود سرمایه دیگر اگهی اندوخت همواره مستملک سرای شهود بودی و هرگز آدمی از
آداب عبودیت از دست نرفتی از برکات کرامی صحبت در آرزوی آن شدند که نقوش علمی از ساحت ضمیر شسته و
آبدوده است از حیثیات بازدوده محو جمال مطلق گردند آن خوانای رموز مصنوعه دل شناسا شده از آن عزیمت
بازداشت و بازبان کوهبار گزارش نمود که سفر دریارا در بسته اند بصوب دارالخلافه اکره و کام طلب باید زد و اگر
در آنجا کار بر نگشاید قدم بصوب توران و ایران برداشت و هر جا که اشارت رود و فسه مان در رشد دل
اقامت انداخت و علم رحلی طلبان احوال خود گردانید بدین اشارت جایون عزیمت آردی هشت سال چارصد
و شصت و پنج جلالی مطابق چارشنبه ششم محرم نهصد و پنجاه در مصر سعادت دارالخلافه اکره مرتسما الله تعالی عما یکره
نزول صوری فسه بودند در آن معموره دولت بشیخ علاءالدین مجذوب که بر صفایح قلوب و خفایای قلوب آگاهی
داشت تعلق صحبت افتاد و ایشان از آن مستی هشیاری آمد فسه بودند فرمان ایزدی چنان است که در این شهر

اقبال توقف افتد و ترک گردش نماید و کزین نوید ما رسانیدند و خاطر سفر کرار آرامش بخشید نه بر ساحل دریای
جون در جوار سید رفیع الدین صفوی ایچی فسه و د آمد نه از دود مان قریش که با علم و عمل آرا ستگی داشت فیض
نائل رودی داد و بدان بزرگان محفه آشنائی به دستی گشید و آن دانای حقیقت آموز مقدم نوباوه شناسائی را
مغتنم شمرده بگرم خونی و گشاده پیشانی پیش آمد چون اسباب رفت فراوان داشت چنان خواهش فرمود که
بدان لباس در آیند از همسنوی ستاره و یاوری توفیق پذیرفته و آستانه توکل و خدایگان همت
بی نیاز برگزیده و بر اقبه رونی دنیا حشه بیرونی پای سعادت افشرده بر اسرار سادات بزرگ حسنی الحسینی اند
لختی حال نیاکان او در مصنفات بشیخ سخاوی مذکور اگرچه وطنگاه آبائی شیراز است از دیرباز سیر حجاز
نمایند و همسواره کجندی در این دو جای بسر برده و بنگاه افاضت و استفاضت گرم دارند اگرچه معقول
و منقول را در پیش نیاکان قدسی نهاد اند خت لیکن بتلمذ مولانا جلال الدین دوانی جبلای دیگر یافت
و در جزیره عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاوی مصری فاهری تلمیذ شیخ ابن حجر عسقلانی برگرفت و چون
در نهصد و پنجاه و چهار رخت بمنزل قدسی کشید والد بزرگوار ملتزم زاویه خود شد همواره بشست و شوی
باطن و پاکیزه داشتن گوهر ظاهر همت گاشت و بکار ساز حقیقتی رودی نیاز آورد و بدرس کوناگون علوم اشتغال
فرمود و گفتگوی با ستانی را رو پوش حال گردانید و خواهش زبان از دادوستش بریده از اهل ارادت گروهی
احتیاط گزین سعادت آموز د اگر مصنوعی بر هم اخلاص آوردی بختی پذیرفتی و قدر دریابت برگرفتی و دیگر مردم را
معذرت گفتی و دست همت بدان نیاز و دی گنجه ندی نشتگاه او پناه دانشوران و جای بازگشت بزرگ و کوچک آمد
از حد انجمار بر ساختند و از دوستی خلوتها آراستند از انجمتین اندوه را راه یافتی و نه از پسین شادی شیر خان
و سلیم خان و دیگر بزرگان در مقام آن شدند که از وجوه سلطانی چیزی برگزیند و تبولی در خور قدر گیرد از
آنجا که همت بلند بود و نغمه عالی سرباز زد و پیرایه افزایش منزلت گشت چون رهنمائی مردم در کنار و سر شته
بود نه از در کار فسه مان راست گزاری داشت و اشاره دلیای زمان یار و همه بانی هواداران روز
افسردن همواره و بایندگان مجلس و جویندگان آگهی به وگوئی فسه نودی و بر خوانهای نباه مردم سرزنش
کردی ظاهر پرستان خویشتن دوست ریخ زد کشتی و اندیشه های نامزا نودی چون بسیج هنگامه آرائی فد
نمودای ضمیر نبود غریبت معرکه گیری و دکان داری پیرانون خاطر نگشتی نه در حق سرائی و نکوهش مکاران
تخفیف رفتی و نه بیچاره سکالی رمیدگان پرخاشجوی توجه برگاشتی و با این همه حقیقت نقش فرزندان سعادت گزین کرامت فسه نمود اگرچه همواره در گفتگوی علمی گرامی اوقات گزارش
یافتی لیکن در زمان افغانان دانشهای حقیقی کمتر بیان آمدی و چون با همیچه روایات جهانبانی جنت آشیانی

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنازکی هند و پستان را فروغ بخشید چندی ایرانی و تورانی بدبستان آن شناسای رموز معنی و آفاقی پیوستند
و انجمن دانائی را رونقی دیگر پدید آمد و تشنگان خشک سال تبریز امبرزا آبها پیدا شده و در دبستان اندیشه گرا
در نرخستگاه آرامش جاگرفته هنوز نرخستگانه گری نپذیرفته بود که چشم زخمی رسید و بیتون دست چیرگی بر گلشن
نیکان روزگار بگوشه خمول در شد نزدیک ناکامی پیش گرفتند پدر بزرگوار از تیزوی دل در همان زاویه عزلت
ثبات پائی فشرد و از تأیید ایزدی همایون کاردیدگان را فرستاده معذرت خواست و از سفارشش آن حق
سگال بسیاری از تنگنای غم بنزهنگاه شادی در آمد نخستین دهسال جلوس شاهنشاهی برادر نمک خلافت
چنانکه سپند بر دولت فشه وزند و دفع عین الکمال انگارند قحاسالی مستر کپدید آمد و کرنفته قدبندی گرفت
آن معمور و خراب شد و غیر از خانه چند آثری نماند و بای عالم سپه باری آن دشورشی بی اندازه بر جهانیان آسیب
رسانید در کشمیر ۱۰۰۰ دهند و پستان این تنگ دستی و جهان گرانی بود آن پیرو دشن نهیر در جهان زاویه قدیمی
هستانفشرد و کرد فستوری بر آن صنوبگذه نشست و اقم شکرخانه در آن هنگام سال پنجم بود و نیز آگهی چنان
پیش طاق بینش یافت که شرح آن بگاید گفت در نجنه و اگر در آمد شنای شنوائی زمانیان در نشود و این پاسخ
نیک بخاطر دارد و آگهی دید و دران دیگر مقاصد ان سختی و زگار خانه انبا برافکنده و گرد و ناگرد و مردم فروشنده
در آن کاشانه هنا و پس از زکور و اناث دختر و پسر بزرگ مانده باشند اخوان بر وزگار را از فرامی حال و
نشاط در گوشان چهره تهانه نه ودی و کیاگری و سحر طرازی گمان بردی گاه یک سر غله بهر سیدی آن را
بر کجای سفالین جوشانیدی و آب تفیده و بدین مردم تحفت باقی و شکفت تر آنکه غم روزی در آن منزل نبود
و بجز اندیشه پرستش ایزدی بخاطر راه نیافتی و جز محاسبه نفسانی و مطالعه اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه
رحمت ایزدی بر همگنان تافت و رخائی ستر ک چهره شادمانی برافروخت ما بیچه رایت شاهنشاهی پرتو انداخت
و جهان را بکدلت روز افزون روشنائی بخشید بارگاه عزو در باش آمد و کالای آگهی را بهای بزرگ نهادند
فنون حکمت و انواع دانش در میان شد و بیانهای تازه رو در راست دیده های بلند و دریافتهای گزیده پیدائی
گرفت و گوناگون مردم از خزینه عقل فوائد بیکران بر داشتند و خلوتکده آن نورانی سرشت مجمع دانایان هفت
کشور آمد و سخن بنگارش در شد حقه های افسرده و برافروخت و ناتوان بینی بدگوهران افزایش یافت و او بر آئین چون
سرگرم بود و راه رسم نپوئی دیرد بر حواست نشسته راه در بایست نشناختی در مردم کم گذاکو تاه بین بیاب شود را
افتراپرداز بیشتری بگرود و هکه و نیوندادی و از گفتار پریشان و اپستانها پرداختی و ساده لوحان روزگار را
براغالیدی و بجنال تباه بدل آزاری تکاد و نمودی همگی دست آویز تباه بینی ایشان شیخ علائی است گزیدی در
باشند بر بنده محمود جون پوری را مهدی موعود شمردند و در آن مبالغه نمایند باعلم و عمل و تهذیب اخلاق چنان

خصوص را فراموش کرده در این مذهب غور فایند و در زمان سلیم خان شیخ علائی نام جوانی با... ستگی ظاهر
و باطن بدین ورطه افتاد و در آن عصر سعادت بخشتین بنابت از زوار و اختیار نجز دبدین پدر بزرگوار آمد
فتنه اندوزان بهانه جو از زبان همسر زدسرائی داشد و سرمایه بگنگو پدید آمد علمای زمان که نادان دانش
فروش و زبرکیا نوش نماند کین او بر خاستند و بر گشتن پیوند عنصری هنگامه ها آراستند و بجلها در ست کردند
پدر بزرگوار بدیشان موافقت نمود و عقل و نقل را معاضد ایشان یافت در پیشگاه مرزبان هند و پستان منبر گ
آراستند و باندیشه تباه خویش راه کوششها پرورند پسند آرای حکومت دانش نشان روزگار را فراهم
آورد و در جستجوی حکم شرعی نگاپو نمود پدر بزرگوار را نسبه در آن انجمن طلب داشتند چون سخن از ایشان
پرسید خلاف حرف سرایان جاه طلب پاسخ داد و ندانه از آن روزگر گین بسته بدین آئین شتم گرد انیدند و
در چنین مقاصد که وجود مهدی از خبه آحاد است بعض عناد چندان کوشش نمودند که کار او بهری شد
و برخی بدگوهران آئین شیعه را کنون ضمیر پندا شته راه کوشش پرورند فتند که شناسائی دیگر است
و پذیرائی دیگر در این هنگام یکی از سادات عراق که یگانه زمانه بود و علم را با عمل مقرون داشتی و
گفت را با کردار یکتائی بخشیدی دامن آلود تهمت گرد انیدند و از توجه شاهنشاهی دست بدامن او
نمیرسید روزی در محفل همایون گزارش یافت که پیش نمازی میسر و دانیت چه هرگاه گواهی او مردود
باشد اقتدا را چگونه سزاوار بود و در روایتی چند از خنی نامهای باستانی با ستشهاد آورد که اشراف
عراق را شهادت نتوان شنود و کار بر میسر دشوار شد چون رابطه اخوت و داشت حقیقت را با زنمود
پدر بزرگوار بر با ستخان هوش افزا فرمود و تلقی داوند و بر گفتگوی بدسگالان دلیر گردانیدند و پاسخ آن
نقل چنان بر زبان گوهر آموز گذشت که معنی آن روایت نفهمیده اند آنچه در کتب حنفی از این باب در عقل
آورده اند عراق عرب مراد است نه عراق عجم چندین جا بدین معنی تصریح رفته و نیز تنبیه نگرده اند در بیان
اشراف اشراف و اشراف میرا زاین آگهی بیاید و گوناگون نشاط اندوخت و از برای پاکدامنی خود و
نا ستاسائی حال بدگوهران نگاشته شیخ بنظر در آورد و آن خبه زودبان هر زه پسه ادر کوی حیرانی
افتادند و چون معلوم شد که از کجا برگرفته اند و زیده حد ساختند و مثل این یاوره بسا چند بار بر ملا افتاد
و سرمایه شورش ناستاسندگان شد و پس از درازی سخن از آن نکوهش باز بشیخ منصوب گردانیدند
لیکن از حمایت آلهی بدگو را پیوسته گرد شرمساری بر دنشستی و تشویر زد و پا بال عزم گشتی و از بدگوهری و نادانیای
عبرت نگرفتی و بر جان بدسگالی حسد اندوختی تا آنگه نیرنگی زمانه بوالعجبی روزگار نقشی شگرف در میان آورد
و تفرقه ستر ک چهره عبرت افروخت سال چهار دهم الهی مطابق نهصد و هفتاد و هفت هلالی پدر بزرگوار از گوشه

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انزوا برآمد و سخنهای غریب بروی آورد یکی از آن برنویسد و عبرت نامه برگوید اگرچه همسوار که از زبونخانه حد شورش داشت و مارسوراخ دشمنی در جوش و شب چراغ دوستی بیفروغ و بیکان روزگار دل در بدی بسته و در بیگانگی باز کرده بودند چنانچه ایمائی گزارش یافت لیکن در این هنگام که پایهٔ دانش بلندی پذیرفت و بزرگان روزگار در تمذیا افشردند و هنگامهٔ مردم کری پذیرفت و پدر بزرگوار بر آئین خویش خوبهای نکوهیده بر شمردی و دوستان و نکوخواهان را از آن بازداشتی علمای زمانه و مشایخ روزگار که ذات عجسته را مرآت عیوب خود دانستی بتاسکانی و چاره اندوزی نشستند و خود را بهیچ اندیشهای تباه یافتند و با خود در میان آوردند اگر انوزجی دلنشین شهریار عدالت پژوه گردد کمین اعتبارهای ما را چه آبرو خواهد ماند و انجام کار بر کدام حال نگوهیده قرار یابد پایمال غم و اندوه شده و کمین توزی نشستند و بهتان سرائی گام فراخ برداشتند و به پستان گذاری و حیله اندوزی بسیاری نزدیکان عتبهٔ همایون را بکنارهای فریبه آلود از راه برند بعضی بدگوهر را پیرایه تعصب دینی فروخته بشورش در آورند اگرچه از دیرباز طور ناستوده همین بود لیکن در هر زمانی بیادری جنگجویان سعادت آموز بازار جوشش بدگوهران پراکنده شدی در این هنگام آن گروه راستی پیشه درست پیوند دورتر شدند و سپه آمد حرف سرایان بزم همایونی کمین آرائی نشست تباه سرشتان بی آزرم و دیوزادان ناپارسا گوهر قابو یافتند پدر بزرگوار بمنزل دوستی الهی تشریف برده بود و من سعادت همرای داشتم آن رعونت فروش غرور انگیز در آن انجمن حاضر شد و حرف سرائی پیش گرفت راستی دانش و شباب در سر بود از مدرسه بعاملهٔ جاگاهی برنداشته در بیهوده گوئی او مرا زبان گشود و سخن را بجائی رسانید که او بخجالت رفت و نظارگیان بحیرت فرو شدند از آن روز با انتقام بیدانشی همت کاشت و آن گروه کسنه امید را تیشه بر گردانید و پدر بزرگوار را از کید ایشان فارغ و من در سستی بگنجر نخستین آن بیدینان دنیا پرست بآئین سالوسیان هوشیار بحق گذاری و دین آرائی نشسته انجمنها ساختند و رون آزرم منذان شب خورگرده ببساری را بیخوله جای پستی فرستادند هرگاه که ندیو عالم از خبرسگالی و نیک اندیشی معاملهٔ کیش و دانش و داد را بگروهی نیکو ظاهر گذاشته باشد و خود طبلسان بی توجهی بر دوش گرفته حق گویان راستی کیش را با بازار کاسد باشد و دبو کیاران دانش ناراست رو و بزرگان دولت با آن شتی جبله در کار باشند و نقب را روز بازار جای آن است که خانه انها بر او فتد و ناموسها تمام تباه گردد و چنین ناهنگام که بدگوهران تباه کار بنیکوئی نام برداشته مانند عربدی که بدوشیزگی فروشند و غرزن بر آید و دنیا داران بی آزرم در چیره دستی و تنگ چشمان دل کور یک رو بین و

دوستداران هواخواه و دور دست و راست گذاران کج نشین و هنگامه کش بیک دیگر انجمن را از گوئی ساختند و پیمان دل آزاری تازه گردانیدند یکی از دوستان که دلدادهٔ سیه چال افسون نیرنگ را که از زرباه بازی در دانشگاه پدر بزرگوار بنیکوئی خنیده بود و با آن گروه راست یکروئی و یکتائی داشت پیدا کردند و افسون خدا آزاری و افسانهٔ بیهوشی برخواندند نیم شبی فرستادند آن شعبده کار نیرنگ ساز در آن تاریک شب با دلی لرزان و چشمی گریان و رنگی شکسته در روئی درآمد بخلوتکدهٔ همین برادر شناسف و بطلسمات آن ساده لوح را بی آرام ساخت و آن ناشناس مکروفن را از جا برد خلاصهٔ سخن آنکه بزرگان زمانه از درگاه دشمنی دارند و کم عیاران ناسپاس بی آزرم فرو فایو یافته هجوم نموده اند و بسیاری از ارباب علم را شهود و برخی را مدعی قرار داده و برای تشخیص مفتریات بیانهای شایسته برانگیخته همه دانند این مردم را در بارگاه مقدس چگونه محل اعتبار است و برای گرم بازاری خود چه سرفه از مردم را از میان برداشتند و چه بستمکاریهای زبردست نمودند محرمی در خلوت ایشان داشتم در این نیم شب مرا آگهی داد و من بیستابانه بشمار رسانیدم مبادا روز شود و کار از علاج گذرد اکنون رای آن است که همین زمان شیخ را بی آنکه کسی آگهی یابد بگوشهٔ برند و روز چند بر کنار باشند تا دوستان فراهم آیند و حقیقت حال بعرض همایون رسید آن نیک ذات را دادا همه فرو گرفت و بصدگونه بیتابی بخلوتگاه شیخ رفت و ماجری گذارش نمود فرمودند هرچند دشمنان چیره دستی دارند ایزد بیهمال آگاه و پادشاه عادل بر سپه دانایان همت گشور حاضه اگر شتی گزند و بیدین و دیانت را بدستی حد بی آرام داشته باشد درست پایهٔ بر جای خود است و پرسش را در نخسته اندیشه اگر سر توشت ایزدی بر آزار ما نرفته است اگر همه بر آیند آسیبی نتوانند رسانید و شاهکاری نیارند باخت و بیچگونه گزندی بما نرسد و اگر خواهش جهان آفرین بر این است ما نیز بگشاده پیشانی و تازه روئی نقد زندگی را می سپاریم و دست از جان بختی باز میداریم چون حل بر بود بودند و غم فرو نود حقیقت طرازی را افسانه سرائی و شور انگیزی را سوگواری دانسته حربه برگشاد کار مسامحه دیگر است دو اسپانه تصوف دیگر اگر نمیرسید من خویشتن را همین زمان قصد میکنم دیگر شما دانید من خود باری روزنامهٔ را نه بینم از پیوند پدری و عاطفت ابوت پذیرای خواهش شدند بفرمودهٔ آن پیه نورانی من تبریه ارشدم ناگزیر در آن تاریک شب این پیه تن پیاده برآمدند راهبری مبین و نه رفتار را پای استوار پدر بزرگوار در نیرنگی تقدیر بود و خموشی داشت و میان من و برادر که در کار ملک و شغل معامله در آن هنگام نادانی از خودکان نداشت گفتگو شد و در پناه جانخن رفت هر کدام را او پیدا میاخت من ناخن میسنه دم زهر که من

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برشمردم او دست بنشاند ناگزیر بهنه از ان نگاه پوشانکی از مردم که حقیقت منشی او بحسین برادرم بود و من نشناسم
صبیح وجود و زیانکار عصری بازارنگیب را کاتبی هم فی در رسید و شد او را از دیدن این بزرگان آسوده
روزگار دل از جارفت و از برآمدن پشیمان شد و برزد و رماند ناگزیر جائی برای بودن اختیار کرد و چون در آن
شوریده و مکان رفت شد پریشان تر از خاطر او بود نگرف حالی پیش آمد و طرفه اندوهی سراپای دل
گرفت همین برادر در من آویخت که با وجود فزون شناسائی غلط رفت و تو بدان کم اختلاطی درست اندیشیدی
اکنون چاره کار چیست و راه اندیشه کدام و دم آسایش کجا توان برگرفت چنان پاسخ دادم هنوز هیچ
نرفته است برگشته بزاویه خود باید رفت و در امر ایب سخن گرد اندیشید که طبلسان زمانیان برداشته آید
و کار سر بسته گشوده گردد پدرم آفرین نموده بدین سخن گردید و برادر بر همان آئین سپه باز زد و گفت از این
سرگذشت تو را خبری نیست و از مکر اندوزی و بازوت منشی این گروه آگهی نداری از این وادی بگذر و سخن
در راه بگو باشد که با دیه از مون نیفتاده بود و نه وزیان مردم برگرفته بالقای الهی کی را بخاطر آورد و گذارش
نمود سامان پیشگاه با من می افتد که اگر کار دشوار نشود همانا یاری تواند نمود لیکن هنگام سخت گیری بس
دشوار گرد هم پائی نماید چون زمانه نگی داشت خاطر پریشان بصوب او کام برداشته آمد و پائی در گلزار ها
لرزخ خاموش شد و از شکر نگاری روزگار عبرت می اندوخت عرده و نقاشی توتل از دست رفته راه بیدلی
پیش گرفته عالم را چو پای خود انگاشته کامی بدشواری برداشته شد و نفسی بسخت جائی میزد و غریب دل
گرانی در نزدیکی روز رستاخیز مرد گوهران رو بر او صبیح صادق بر دار و رسیده و شد از این آگهی گرم خوئی
پیش گرفت و شایسته خلوتکده مسیحین گرداند غمهای گوناگون بختی برگذار و شد در این آرامگه پس از دو روز
آگهی آمد که قتیبه دلان حمد پردهٔ آزرم برداشته کنون خاطر خشگین خود را بر طاق انداخته و با آئین تجمل
کاران صباح آفتاب بعرض همایون رسانیده و خاطر او را مشوش گردانیدند از بارگاه خلافت
فرمان شد که حمات محکمه و مال بی استصواب ایشان صورت نبسیا بد این خود کار مذهب و قضات انجام
آن خاص بدیشان باز میگردد در محکمه عدالت باز طلبیده و آنچه شریعت غرا فرماید و اگاه بر روزگار فرار
دهند بعمل آورند چاوشان شاهنشاهی را برا خالیده بطلب فرستادند و چون بر حقیقت کار آگهی داشتند
در پیکار ساختن کوششها نمودند بدکاران شرارت اندیش را همراه ساختند چون بخانه نیافتند کنهار بیرون
دولت اندیشیده خانه گرد گرفتند و شیخ ابوالخیر را در ان منزل یافته بهنه اقبال بردند و بعد
آب و تاب و اسپستان پنهان شدن را باز نمودند و آن را بحجت سخنان بی آزرم اندیشیدند و از بدایع
تائیدات آسمانی از آن بجوم بدگویان و طعن زهر زه سرای شهریار رو بده در شناسائی پذیرفته پاسخ داد

گرایند

که اینه بحکیری در کار درویشی گوشه نشین و دانش منشی ریاضت کیش چرا است پیچیدن آویزش بیهوده برای چه میکند
شیخ بموار بسیر سیده و اکنون بتماشا رفته باشد آن خرد را برای چه آورده اند منزل را چرا قورق
کرده در ساعت آن خرد سال را رها کردند و از گرد خانه برخاسته نسیم عافیتی بدان سر منزل آمد از انجا
که قدری ناکامی در راه بود و اهمه چیره دستی داشت و خیرهای مختلف لطیف آن سیر سیده با در نداشته در اختفا
کوشیده بدبه کوهران فسرده مایه خجلت زده در این خیال افتاده امر در گرد خانمان شده اند چاره
این کار باید ساخت و بیکه در دمان تیره رای را باید کاشت تا بهر جا که تنان باید از هم گذرانند مبادا
ازاین حال آگهی یافته خود را بعتبه همایون رسانند و هنگامه دار اتفروغ دانش خویش بیارایند پاسخ
شاهنشاهی پنهان کرده سخنان دهشت افزای دهشت انگیز از زبان سفینه پس در میان انداختند آشنایان
ساده لوح و دودستان روزگار را بیم می افزودند و دست آویزهای رنگین بری می بافتند و مردم دیرانداز
دراز می افتادند و دست از یاوری مخیل باز میداشتند هفته چون بسری شد صاحب خانه نیز از دست رفت
راه بی آزری گرفت و ملازمان او آئین آشنائی برگردانیدند غل زیر دست و پا همه آمد و خاطر سر سیده را
یقین شد که آن حکایات نخستین اصلی ندارد و پادشاه در پژوهش و عالم در نگاهبی جستجوست همانا صاحبخانه
گرفته می سپارد و اندوهی بوالعجب سراپای خواطر گرفت و اندیشه سترگ در دل راه یافت گفتم از ماجرای
دربار خود ایشقدر دانم که حکایات نخست رهستی دارد گر نه برادر را رها نمیکردند و مردم از گرد خانه
برنمیخاستند اینه سخنی که بخاطر میرسد ظاهرا نباشد هرگاه در زمان ایستی هر زه سرائی بگوش میرسید
گزیده مردم فریب زده یکین برنمیخاستند امروز اگر شمل خدیو خانه زریم زار افتاده چه دور باشد و اگر
در مقام گرفت و گیر شد تغییری در سلوک ظاهر نبرفت و توقفی در این کار نمیشود همانا افسانه سازی نباشد
سکالان بدگوهر او را گالیده ساخته است و مردم را برا این داشته تا از دیدخوی نکوهیده منزل او را
بهلیم و او را از آن بار خاطر برآوریم بختی بحال آمد بیچارگی رو آوردیم و وشوار تر از شب اول
سیاه روزی دیده آمد و در رم روزگاری رو نمود بر آن شناسائی نخستین و دانستان حال من تمین نمودند و مرا
مستشار مؤتمن اندیشیدند و از خرد سالگی چشم پوشیده عهد بستند که دیگر خلاف رای نشود چون شام در آمد
باد لی هزار بخش و مغزی شوریده و سینه زخم اندوز و خاطری گرانبار غم از آن نکده دهشت افزا
پا بیرون نهادیم نه یاوری در نظر و نه پناهی استوار و نه جائی پیدا نه زمانه آرمیده ناگاه در آن دو لاخ
ظلمت آمود برقی بدرخشید یکی از تلامذه را منزل پدید ارشد و نخی دم آسایش گرفته آمد هر چند خانه او
تنگتر از دل او بود و دل او سیاه تر از شب نخستین لیکن قدری بر آسودیم و از پسه گردانی بی سروبن

بازآمدیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باز آمدیم و در انجا گاه زاویه حول فنکر در رو داد و شد و در ابها بکلش کام فراغ برداشت چون آسایش جا پدید نیامد و همسایگی رونیاورد و پاینج آرامت حال بهتر در دوستان و دیرین ترین ناگردان و مکلمترین مریدان در همین چند روز پرتو انداخت اکنون صلاح دید وقت آن است که از این شهر پر نفاق که وبال خانه دانش و کزندگاه و کال است رخت بیرون کشیم و از این آشنایان دورو و دوستان ناپایدار جا پایه وفا داریشان بر باد بسار است درخت پایداری بر سیل تندرو بر کناره شویم باشد که گنج خلوتی پدید آید و بکانه سعادت آموز بر نمارخود گیرد و در آنجا بر حال خدبور وزگار شناسائی بدست او فتد و اندازه لطف و قهر گرفته آید اگر گنجائی داشته باشد بایزی از خیمه اندیشان انصاف طرح از در جهان آورده شود و آشنائی از مزاج زمانه نموده آید اگر وقت یاوری نماید و زمانه بخت یاری دهد باز رجوع بخیر شود و گرنه فسانه خوانی عالم و افسانگ ساخته اند هر مرغ را سر شاخی و کنج آشیانی هست و برات اقامت دائمی بین مصر نگال نیامده در حوالی شهر فلان ابیر رخصت اقلاع یافته فسنه در آمد و نخستی نور راستی از روزنچه احوال او خوانده و شنود و بوی محبتی از او بشام عقل دور اندیش میرسد اکنون دست از همه باز داشته مدتی پناه بریم باشد که نخستی در آن جای بی نشان آسایشی یافته شود اگرچه آشنائی و نیاداران را مدارای وفائی نباشد اینقدر هست که از ورا آمیزشی دیگر بدان مردم نمیشود برادر کرای تغییر لباس نموده و قدم در راه نهاد و بدان صوب سرعت نمود از این آگهی شادمانی اندوخت و بجشاده پیشانی مقدم را مغتنم شمرد از انجا که روز بازاریم بود ترکی چند را همراه آورد که در راه گزندی نرسد و پای بند پژوهندگان بدگو نگردیم در نیم شب نا امیدی آن نزدیک آگاه دل رسیده و نوید آسودگی رسانیده و پیام آرامش آورده و همان شب گردانده و قدم در راه نهاده آمد و بعد یفی مختلف با تاق او رسیده شد بشاشتی ستر ک و خندستی گزین بکار آورد و آرامشی بزرگ مژده سعادت در داده روزبدان سر منزل آرامیدگی بود و از عبرتهای روزگار دریافتا که بیکارگی پریشانی سخت تر از آنچه روی داده و بود از آسمان تقدیر فرو بارد بدعا از آن مرد ابدگر بار طلب داشتند و از آن باده که دو تین مرد بیهوش شد در کار این ساده لوح نیفکرد و ندده هوش تر از نخستین گشت و رق آشنائی بیکارگی در نوردیده شبی از آنجا برآمده بدوستی پیوسته شد او مقدم گرامی را بس مغتنم شمرد از آنجا که در همسایگی بدگوهری شورش منشی جا داشت سر سپکی سترک رو آورد و حیرتی بی اندازه کالبوده شناخت چون روز بمحاب در شدند بمقصد گاه نخستین قدم جسارت برداشته آمد هر چند اندیشه بکار رفت و نائل بجا آمد آرامگاهی پدید نیامد ناچار باو لی پر آشوب و خاطری غم آمود باز بدان سر منزل رفته شد و شکفت تر آنکه مردم آن زاویه از رفتن آگهی نداشته تا زمانی که این گسسته رشته توکل آسایش گرفتند و از آن

پراکندگی

پراکندگی برکنار و شدند رای برادر آنگه بر آمدن از اینجا بحکم واجبه بود بهر سان خرد بهر چند گذارش ورفت که بوقلونی احوال بر سنونی است روش و اختلاف اوضاع پرستاران دلیلی است پیدا سودمند نیامد هر چند علامات گرانی افسرایش داشت چاره دیگر بدست نمی آمد چون آن بیشک سر کوتاه تحمل دراز نمود اندیشه کرد این قباحت ناخوان نشیند و خیمه او را خالی نیابد زود روشن بی آنکه صلا گوید زود و عرف آشنائی بر زبان راند کوچ نمود زیرا بندگان خیمه باز گرده رو انه شدند ما نه کس در آن صحرا کز نزدیک او تماس آرا سته بود نشسته ماندیم و شگرف حالتی پدید آمد نه جای بودن و نه رای رفتن دنیا پرده در میان از هر طرف آشنایان دور و دشمنان صد رنگ و نادیدگان سخت پیشانی و عهد گذاران ناپایدار نگاپو و مادر دشت بی پناه و بخاک بیچارگی نشسته باز روزگاری دژم و روی کار بر آکنده بدرازنای اندوه و رشدیم بهر حال بر خاستن و بجائی گام بر داشتن ناگزیر نمود در آن هنگامه بدسگالان را بسپردیم خواست آگهی پرده بر چشم مردم فروهشت یاوری پاسبانی ایزدی از آن بیم گاه برآمده و حشت خانه همراهی و دمسازی همگنان بر سیل گاه نهاده و از کوهش بیگانگان و خیره آشنایان رستگار بیاغچه اتفاق افتاده و پای روی نمود بنروی رفته باز آمد و دل توانی سترک روی داد ناگاه پدید گشت که چندی از پژوهندگان نافرجام گذار و ده و دار نداز نگاپو بسته و آمده زنگی آسایش گزیده آمد با دلی شرحه شرحه و ظاهری پراکنده بسیر دن شدیم و بهر جا گرفته شد بلای ناگهانی سیاهی میگرد و گرم ناگرد جایی رهگرای با دیه مظرنا ک میگشتیم تا آنگه در آن دود و بستانی دروازه و کورانه باغبانی بشناخت و حال دگرگون گشت نزدیک بود که قالب تهی کرده و نقد زندگانی سپرده آید آن سعادت سرشت بگونا گون مهربانی دل رفته را باز آورد و از راه نیکوئی بخانه خود برد و بخوارکی برنشست اگرچه گرامی برادر از آن کوهیده حال بیرون شد و زمان زمان رنگ دگرگون شدی لیکن مرا برخلاف آن سترت افزودی و آثار درستی از ناصیه احوال آن لابه گری برخواندی پدر بزرگوار خود را بزندیهال بود و بر قطع آگهی خواهش فسنه نمودی و نیرنگی تقدیر را تماشا کردی نخستی از شب گذشته بود که خداوند خانه جل دهی آمد و زبان بیغاره دراز کرد که با وجود مثل من دوستی دیرین شورشگاه کجا بسر برده و عشد و امن از من چرا برگرفته بودند و آنچه بخاطر نمیرسید بخاطر این برگزیده مرد بود پاینج گذارده که در این طوفان دشمن کامی از همه آشنایان گزنگ و هواخواهان یک دل ذره جسته آمد که جادا از این رهگذر آزاری بدیشان رسیده نخستی بگفتی در آمد و گفت اگر گوشه مرا خوش نیکنید اندیشه بکار سیه و دهانخانه های امن بر انشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواهش او را

پذیرفته

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پذیرفته عمو جانی گزیده و فرستاده آمدیم چنانچه دل میخواست صنوتکاری بدست افتاد از آن سرمنزل نامه‌های حقیقت طراز بسعادت منشان انصاف گزین و آشنایان راستی اندوز ارسال یافت و هر یک از ما حال شد و بچاره گری در آمد و اعراق را المیسانی رُوی داد و یک باره دگری در آن آرامش جا بسر برده میشد و آن برادر گرامی از اگره بعنوان پورشاقت تا در آن اردوی بزرگ چاره گر ایران و تُوران را گرد گرد انده مجمعی آن تمام مهر دور اندیش با هزاران درد و غم آمده پیام رُوزگار سخت آورد جمعی یکی از بزرگان دولت داق سقالوی بارگاه خلافت از آگهی دستان حاسدان بدگوهر بشورش در شد و بی آنکه آئین نیازمندی پیش گیرد و آداب بندگی بسپرد بخدمت عالم بدرشتی پیش آمد و تندی نمود که گمر دوره سپهر آخر شود و روزگار ستیز نزدیک که در این دولت بکاران شوریده مغز فراغتها دارند و مردم نیک سرگردانی این چه آئین است که بجا می آید چه نامسپاسی است که رُوی میدهد که آن بردبار آزرم دوست بر نیکوئی او بخشوده گذارش فرمود که امیکونی و از این چه پس میخواهی خواب دیده یا بیغز هوشمندی تولید کی را دریافته چون نام برد حضرت برگ گرانی او آشفتند و بر زبان آوردند یکی از وقت بدلشگری و جان گزائی او همت بسته اند و نتوانا درست کرده زمانی مرا آسایش نمیدهند و با آنکه میدانم که شیخ در فلانجاست دستان این خلوت و اندوده گرد و دانسته تغافل میورزد و هر یکی را پیاپی فرو مینشانم تو نادانسته میخواهی و پا از اندازه بیرون مینهی مصلحت کس بود و شیخ را حاضر گرداند و هنگامه علما فراهم آید برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده و شبانه شب با یلغار خود را رسانید بی آگهی مردم باز با آئین پیش بر لباس دیگر برآمده راهی شدیم و آشفتگی و شوار تر از همه ایام ناکامی شورش در باطن افزود و اگر چه بختی رو شد که مردم ناگاه همراه اند و با شورها داد گر تا جاگذارش نبوده اند و غیب دان را چگونه بر حال آگهی است لیکن پریشانی سخت تر شورش آورد بی آگاهی یافتن آن مردم بیگناه سراسیمگی گرفته آمد نورستان آفتاب و تاریکیهای بدگوهران و هجوم مسالک شهر و هنگامه پژوهندگان نافرجام و یاوره ناپدید و بار اندازنایافت قلم چوبین را چه بارا که قدرتی از آن حال گذارد و هر زفان فصیح را الکنی رُود بدین شگافته زبان را کدام نیرو ناگزیر باسراسیمگی گوناگون بخرابه رُو آورده شد بختی از شورش شهر و دیده دشمنان بر آسودیم از آنجا که نوازش کیهان خدیو بازگی معلوم شده بُود ایما بران قرار یافت که اسبی چند سامان نموده آید و از این خرابه بدان مصرا قبال شتافته شود و بر جنگاه فلانی که راست بازی دیرین در میان است رفته آید باشد که این غوغا فرو نشیند و پادشاه دست بخشایش بر گشاید ناگزیر بامان

پنجگان سامان راه نمود و شبی تیره تر از روزن حسد سگالان و دراز تر از طرّه افسانه‌های بیهوده سرایان براه درآمدیم با خام کاریهای قلاوز و کجرویهای او در نورگاه سحری بدان تیره جا رسیده شد آن ناشناسا اگرچه از جانغزیدا ناچندان دلستان نیم برخواند که گفت در نیابد و از راه مهربانی برزبان آورد اکنون وقت گذشته است و خاطر افتد پس قدری آزرده اگر پیشتر ازین آمدن میشد گزندی نمیرسید و با سانی کار دشوار ساخته میشد در این نزدیکی دهی نشان دارم رُوزی چند در آن خمول باید بسر بُرد تا خاطر مقدسی شاهنشاهی بنوازش گراید در گرد و نواح نشانده رُوانه آن صوب گردانیدند بگوناگون اندوه هم آغوشی دست داد چون بدانجا شدیم همانا کشاورزی که با تیداو فرستاده بود غیبت داشت در آن خرابه معمور یجا فرو شدیم دارُوغه را بخواندن نامه احتیاج افتاد و آثار دانائی در نواحی نایافته طلب داشت از آنجا که تنگی وقت بُود براه انکار شتافته شد و در گستره زمانی پدید آمد که این قریه منسوب یکی از سنگین دلان شوریده مغز است او از ساده لوحی بدینجا فرستاده بصد بیتابی و اندوهناکی خود را از آن مرحله بیرون انداختیم و راهبری ناشناسا گرفته بدیهی از دار الخلافه اگره که بوی آشنائی از آنجا می آمد رَه نوردیم آن رُوزی گرُوه بیراهه شتافته بدان عزیمتگاه پیوستیم آن نیکوخصال مرُدمیها بظهور آورد لیکن پیدا شد در آنجا نیرنگی از باطل ستیزان گشت و کار دارُوغه در چندگاه بدین صوب گذارده نماید دست از آن باز داشته در نیم شبی با دلی نژند رهنورد گشتیم و سحری بدار الخلافه اگره در آمده زاویه دوستی بدست آورده شد و بختی در این خاکدان نامردمی و خوابگاه فسانه اموشی تو دیوسارناهلی و تنگ بارکم بینی دم آسایش گرفته آمد لیکن زمانی نگذشته بود که از آن خیره رُویان خدا آزار و کام گزاران بی آزرم نام برزبان رفت همانا که در همسایگی چنین ناراستی آشفته رائی و شوریده کاری پریشان مغز میباشد ساحت ضمیر را غی تازه گرفت و سرگردانی شگرف رُوی آورد و از آنجا که قدم از تکاپو سر از آهنگ شکیب و گوش از بانگ درا و چشم از سنان بیخوابی فسرده شود و شده بُود و بُوالعجب دردی را فرو گرفت و گران بارغی پیشکار دل آمد ناگزیر در فکرهای دیگر اندیشه برآمد و خدیو خانه نیز به پیدائی جاگاهم همت برداشت و در رُوز بدین کشاکش درونی بسر بُردیم و هر زمان واپسین انفاس دانسته روزگار سپری میشد تا آنکه سعادت منشی بجا طر آن پیرنورانی گذشت بگوش صاحب خانه و جستجوی سخت او پیدا گشت و هزاران مژده عافیت آورد در ساعت بدان صنوتکاره رفته شد و از شگفتگی دل و گشادگی پیشانی خدیو خانه گوناگون مسرت رُوی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دادنسیم کامیابی بر گلبن آمال وزید و آبی دیگر بر روی کار آمد اگرچه از ارباب یقین نبود از سعادت بهره داشت در کنامی به نیکنامی میزیست و در کم مایگی نوائگری مینمود در تنگدستی گشادگی دیا پیر زالی برنائی از ناصیهٔ حال او میتابید خلوتی دل گزین مدت افتاد و باز از سر نامهٔ نویسی بنیاد شد و چاره گرانی پیش آمد ذوماه در این آسایش جا افاست شد و در مقصود گشایش یافت خیرسگالان حق بسیج بیاوری بر خاستند و کاردانان بخت بیدار بدکاری نشستند نخستین بخشان مهرافزای دوستی و بگمتار دلاویز آشنائی فتنه سازان چیلاند وز و کم عیاران ناسپنجیده کار را چاره فرمودند و پس از آن واپستان نیکوئی شیخ را به پیشگاه خلافت رسانیدند و بطرز دلگشا دآئین عاطفت فراعرضه داشتند اورنگ نشین اقبال آرای بمقتضای دوربینی و قدر شناسی پایهای مهر افزود گذارش نمود و از راه مردمی و بزرگی طلب داشت چون مرا بر تعلق فرزندی همسری نگریدم آن پیسه نورانی با مهین برادر روی نیاز بدرگاه همایون آورد و بگونگون نوازش پادشاهانه پایه والا یافت و یکبارگی زنبور خانهٔ ناسپاسان خموشید عالم برآسود و آرام گرفت و هنگامه در پس و خلوتگاه تقدیس را آئین بستند و زمانه آئین نیکوان پیش آورد دهم در این نزدیکی پدر بزرگوار بمطاف حضرت دهلی توجه فرمود و مرا با برخی بستگان در محل قدسی همراه گرفت از آن سال که بدار الخلافهٔ اکبرآباد رحل اقامت انداخت در آن زاویهٔ نورانی چندان بتماشای عالم علوی بود که فوجت نگاه کردن ببدایع صنعی نمیرسید یکبارگی این خواهش گریبان دل را گرفت و دامن همت برکشاد و مرا که بجز نسب فتی ابوتت پیوندهای معنوی بود بیگانه نوازش اختصاص داده بارگشائی راز گشتند و تفصیل این اجمال آن است در لوامع سحری که دل بآسمان پیوسته بود و بر قطع بیابانگری نیازمندی میرفت درمیان خواب و بیداری خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام او پیدا نمودار گشتند و ببیداری بزرگان را انجمن شد و بزم مصالحت آراسته آمد اکنون ببندرخواهی برسر تربت ایشان رفته میشود و در آن سرزمین بخشی بآئین ایشان پرداخته آید پدر بزرگوار بر طرز نیاکان سعادت فرجام حظ ظاهر میفرمود و باستماع اغانی و نیزنگی ابریشم نمیپرداخت و سماعی که در نزد صوفیه بود نمی پسندید القصه بطولها چون رایات همایون در دار السلطنهٔ لاهور بحمت مصالح ملکی توقف فرمود و خاطر از جدائی آن پرحقیقت سراسیمگی داشت در سال سی و دوم الهی مطابق نهصد و نود و پنج هلالی التماس مقدم گرامی خود و آن شناسای انفس و

آفاق از اوپذیرفتنیت دستیم خورد و الهی سال سی و دوم مواقق شنبه ششم رجب مذکور سایه عاطفت بر این کثرت آرای وحدت گزین انداخت و بگوناگون نوازش سربلندی بخشید همواره در گوشهٔ انزوا خرسندی فرودی و دست از همه باز داشته بآوارهٔ نویسی روزگار خود و پیرایش ابوالودائع روزگذاری اگرچه بعلوم ظاهر کمتر پرداختی لیکن همواره در ذات و صفات ایزدی سخن فرمودی و عبرت را مایه برگرفتی و بر کنار آزادی نشستی و دامن رستگاری گرفتی تا آنگه مزاج قدسی بختی از اعتدال اخشیجی دگرگونی پذیرفت هرچند از این قسم رنجوری بسیار بندی این بار از سفر واپسین آگهی پذیرفتند و این شوریده را طلب داشته سخن افزا بر زبان رفت و لوازم وداع بظهور آمد چون همه در پرده سخن میرفت و دلی در من گان بُرده راز دار گردیده بودند پس خون دل فرو خورد و خویشتن را بصد بیتابی قدری نگاه داشت و نفس گسیخته آن پیشوای ملک تقدس لختی آرمید و پس از هفت روز در کمال آگهی دین حضوریت و چهارم مرداد ماه الهی هفدهم ذی القعده هزار و یک هجرت بریاض قدس خرامید نیر سپهر شناسائی در حجاب شد و دیدهٔ عقل ایزدشناس تاریک گشت پشت دانش دوتائی گرفت دانائی را روزگار سپری آمد شتری رو از سر نهاد عطارد قلم در شکست چنانکه بختی در جای خود گذارده آمد چون برخی از حال گرامی نیاکان خود را نگاشت لختی از خود میگوید و دلی خالی میکند و سخن را آبی میدهد و زبان را بندی میگشاید نفس قدسی مرا بدن عنصری در سال چهارصد و هفتاد و دوم تیم جلالی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هلالی از مشیمهٔ بشری بتربتگاه دنیا خرامش شد در یک سال و کسری شیوا زبانی کرامت فرمودند و در پنج سالگی آگاهیهای غیر متعارف رو آورد و دریچهٔ سواد گشودند در پانزده سالگی خزائن دانش پدر بزرگوار گنجور آمد جوهر معانی را پاسدار این شد و بار سرگنج نشست و تا آنگه از گردش سپهر بوقلمون هموار خاطر از علوم کسبی در سوم زمانی دل زده و خواهش رمیده و طبع در گریز بود و بیشتری اوقات کمتر میدید پدر بر نمط خویش افسون آگهی دمیدی و در هر فنی مختصری تألیف فرموده بیاد دادی و مرا اگرچه هوش افزودی از دبستان علوم چیزی و نشین نیامدی گاه مطلقا در نیافتی و زمانی اشتباه پایش راه گرفتی و زبان یاوری نکردی که آنرا برگوید حجاب اکلنی می آورد یا توسندی سخن گذاری نداشت در آن انجمن بگریه افتادی و بنکوهش خود در شدی در این اثنا یکی از مطاهره گوئی علاقه خاطره پدید آمد و دل از آن

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کم بینی دکوتهی شناخت باز ماند روزی چند بر این نگذشته بود که همزبانی و همنشینی او جویای مدرسه گردانید و خاطر سرتاب رسید در ابتدا نجافر و دآورد ندو از بزرگی تقدیر یکبارگی مرا ربودند و دیگری آوردند و حقایق حکمی و دقایق دبستانی پرتو ظهور انداخت و کتابی که بنظر در آمده بود روشنتر از خوانده نمایش داد اگرچه موهبتی خاص بود که از عرش تقدس نزول صعودی فرسوده لیکن انفاس گرامی پدر بزرگوار او یاد دادن نقادهای هر علم و ناکسته شدن این سلسله یاوری شرک نمود و گزین اسباب گشایش گشت ده سال دیگر برد اگویه خویش و افاده مردم شب از روز نشناخت و گرنگی از سری نیارست کرد و خلوت را از صحبت تمیز نتوانست کرد انید و یارای جدا کردن غم از شادی نداشت غیر از نسبت شهودی و رابطه علمی دیگر نمیفهمید آشنایان طبیعت از اینکه دو روز و سه روز بسری میشد و غذا و اردنی آمد و نفس دانش اندوز را بدلیل نمیشد بحیرت در می افتادند و اعتقادی افزودند چنان پاسخ میداد که استبعاد از الف عادت برخاسته بیمار طبیعت او بمعارضه مرض چگونه از خوردن دست باز میدارد و هیچکس را شگفت نمی آید اگر توجه معنوی بفراموشی ببرد چرا عجب نماید اکثر منداولات از بسیار گفتن سخن و شنودن از برگشت و مطالب والا از کهن اوراق بتازه صفحه دل آوردند بیشتر از آنکه گشایش یابد واز خفیض بیدانشی براوج شناسائی برآید سخنان پرشینیان می یافت و مردم خردسالی را در یافته سربازیز دند و خاطر بشوریدی و دل ناآزمون بر جوشیدی و بیکارگی در مبادی حال حاشیه خواجه ابوالقاسم بر مطول آوردند و آنچه بر ملا و میر میگفت و برخی دوستان سوده کردی در آنجا یافته شد حیرانی افزای نظارگیان آمد دست از آن انکار باز داشته و بنظر دیگر دیدن گرفتند و روزن نایافت برآوردند و در شناسائی گشادند در نخستین هنگام تدریس حاشیه بر اصفهانی بنظر در آمد که از نصف بیشتر کرم خورده بود و مردم از استفاده ناامید کرم زده دور ساختم و کاغذ سفید پیوند دادم در نورستان سحری باندک تأملی مبدأ و منتهای هر کدام در یافته باندازه آن مسوده مربوط نگاشته بیاض برد در این اثنا آن کتاب درست پدید آمد چون مقابله شد دو جا تغییر بالمرادف و سه چهار جا ایرادبالمقارب شده بود همگنان بشگفت زار افتادند هر چند آن نسبت فؤادی افزودی فروغ دیگر باطن را افروختی

در بیست سالگی نوید اطلاق رسید و دل را از آوین پیوند برگرفت و سر اسیمگی نخستین رو آورد و آرامشگی فنون با نوباوه جوانی شورش افزا و امن داعیه فراخ و جهان نمای دانش و بینش در دست طفله جنون تازه گوش رسیدن گرفت و دست از همه باز داشتن آویزش نمود در آن هنگام شاهنشاه فرهنگ آرای مرا باد فسه نمود و از گوشه خمول برگرفت چنانکه در خوانیم و برخی بتقارب آورده نیایشگری نمود اینجا نقد مرا عیار برگرفتند و گرانسنجی را باز ارپدید آمد و زمانیان بنظر دیگر بستند و چه گفتگوها رو می داد و چه نظر تها چهره افروخت امروز که او اخر سال چهل و دوم الهی است باز دل پیوند میگسلاند و شورش نو در باطن پا افشرده نمیدانم که کار بکجا خواهد انجامید و در کدام بازار انداز سفر و اپسین خواهد شد لیکن از آغاز هستی تا حال تو از آلای الهی مرا در کنف حمایت خود گرفته است کرانبار امیداست که آخر این نفس در رضامندی مصروف گردد و سبک دوشش خود را بآرامگاه جاوید رساند از آنجا که شمار نعم ایزدی یک گونه سپاس گذاریست لختی از آن میشنوید دل را نیرو میبخشد تخت نعمتی که در خود یافت نژاد بزرگ بود و بو که نرد امنی این کس را باکی نیاکان چاره شود و گزین مداوای علاج شورش درونی آید در دا بدارو و آتش را بآب و کرم را بسرد و عاشق را بدیدار

دویم سعادت روزگار و ایمنی زمان هر گاه بزرگان باستانی بمکدلت بیگانگان قناعت نمایند من اگر به نیروی پادشاه صورت و معنی نازش کنم چرا شگفت نماید

سیم طالع مسعود که مرا در چنین نجسته روزگار از مشیمه تقدیر برآورد و ظلال قدسی سلطنت بر من افتاد

چهارم شرایف الظرفین از پدر لختی گذارش نمود و از آن دودمان عفت چه نویسد مکارم رجال را فراهم داشت و همواره وقت گرامی بستودگی اعمال آرایش دادی آزرم را بانیروی دل یکجا کرد و بود و کردار را با کهتر پیوند یکمیتی داد

پنجم سلامتی اعضا و اعتدال قوی و تناسب آن

ششم استعداد ملازمت این دو گرامی ذات قدسی حصاری بود از آفتهای درونی و برونی و پناهی از حوادث انفسی و آفاقی

هفتم بسیاری صحت و نوش دارو ی تندرستی

هشتم منزلت ثابته

نهم بی غمی از روزی و خرسندی بحال

دهم شوق روز افزون رضا جوئی والدین

یازدهم عاطفت پدر بیش از حد روزگار بعنایتهای گوناگون نوازشتی و با بوالآبائی دودمان والا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

احتصاص داوی دوازدهم نیازمندی درگاه ایزدی سیزدهم دریوزه
زاویه نشینان حق گزین وخسه دپژوهان درست چار چاردهم توفیق برده دام
پانزدهم فراهم آمدن کتب دراقسام علوم بی مذلت خواهش راز دان هرکیش آمد و دل
ازبیاری واسوخت شانزدهم پیوسته تحریض نمودن پدر برشناسائی دمرایخیالات
پریشان نگذاشتن هفدهم همنشینان سعادت افسرا هیجدهم عشق صوری
که شورش خانه انها وزمین لرزیا بستها باشد مرا رهبر سنه لکاه کمال آمد و از نیکرنگی
نوالعجب لحظه لحظه شگفتی نوبراندوزد وزمان زمان تحیر فزودنمود نوزدهم ملازمت
کیهان خدیو که ولادتی دیگر بود وسعادتی تازه بیستم برآمدن ازرهوت
بیا من ملازمت کیستی خداوند بیست ویکم رسیدن بصلح کل برکات اتفاقات
قدسی بختی ازکفت بخموشی آمد وبه بنگان هرطایفه آشتی نمود بدان راهنذر پذیرفته طرح
مصالحت انداخت الله تعالی از لوامع آگهی نقش بدی دُور پسازد بیست و
دویم ارادت خدیو خندآگاهان بیست وسیم برگرفتن واعتبار بخشودن
اورنگ نشین فرهنگ آرای بی سفارش دیگران دنگاپوی من بیست وچهارم
برادران دانش آموز سعادت گزین رضاجوی نیکوکار ازمهین برادر خود چگوید که
باآن کمالات صوری ومعنوی بی رضای خاطر من شوریده حال قدمی برنمیداشت
وخودرا وقف دلجوی من کرده پسر کردگی را پای مردبودی ونیک اندیشی رادست مردد
درتصانیف خودچنان میراید که مرا توانائی سپاس نیست چنانکه درقصیده فخریه بیان مبالغات
فرموده ولادت او درسال چارصد وشصت ونه جلالی مطابق نهصد وپنجاه وچار هجریست
محمدت اورا بکدام زبان نویسد لختی دراین نامه نگاشته ودردلی بیرون داده و
آنشکده وآب بیان فسرده ونشانده وسیلاب رابندشکسته ومانشکیبائی راپای مردشده
تصانیف اوکه ترازدی گویائی وبینائی است درعنفوان رمرخان دابستان زن
مدحت سرائی کنند وخبرکمال اوگویند وبادشمائل اوقامیند دیگرشیخ ابوالبرکات
ولادت او درشب بیستم مهرماه جلالی سال چارصد وهفتاد ویخ موافق شب هفدهم
شوال نهصد وشصت قمری اگرچه پایه والای آگهی نیندوخته لیکن بهره فراوان دارد ودگر
معاطه دانی وشمشیر آزمائی وکارشناسی ازپیش قدمان شمارند ودرنیک ذاتی ودرست

پرستی

پرستی وخیرسگالی استیازتمام دارد دیگرشیخ ابوالخیر ولادت اورُوز اباذر هشتم
اسفندارمذ سال چارم الهی معاضد ودوشنبه بیست ودویم جمادی الاولی سال نهصد
وشصت وهشتم هلالی مکارم اخلاق وشرایف اوصاف خوی پسندیده اوست مزاج
زمانه رانیک شناسد وزبان رابیان سایر اعضابفرمان خود دارد دیگرشیخ
ابوالمکارم ولادت او درشب آذرمذ عشتروُاردی بهشت سال چارم الهی مطابق
دوشنبه بیست ویکم شوال نهصد وهفتادوشش اگرچه درمبادی حال بختی بشورش درشد
نفس کیسه ای پدربزرگوار اورا برجادهٔ درستی وهنجار آورد وبسیاری ازمعقول و
منقول پیش آن دانای رموز انفسی وآفاقی تعلیم یافت ولختی پیش تذکره حکمای پیشین امیر
فتح الله شیرازی تمدنمود بدل راه دارد امید که بساحل مقصود کامیاب گردد دیگر
شیخ ابوتراب ولادت اورُوزرش بیجدهم بهمن ماه سال بیست وپنجم الهی موافق جمعه
بیست وسیم ذی الحجه نهصد وهشتاد وهشت قمری اگرچه والده اودیگراست لیکن سعادت
دربار دارد وبکسب کمالات مشغول دیگرشیخ ابوالحامد ولادت اورُوزخورداد ششم
دی ماه سال سی وهشت الهی موافق دوشنبه بیستم ربیع الآخر هزار ودویم ودیگر
شیخ ابونراشد ولادت اوروز اسفندارمذ پنجم بهمن ماه الهی سال سی وهشت مطابق
دوشنبه غرهٔ جمادی الاولی سال مذکوراین دودمان باوهٔ خاندان سعادت اگرچه ازقدماء
لیکن آثار اصالت ازجبین ایشان پیداست وآن پیسه نورانی ازمقدم ایشان
نبرداده نام معتبر گردانیده بود وپیشتر ازظهور آنها رخت هستی بربست امید که بانفاس
گرامی اوهمنشین دولت نیک روزی گردند تانیکوئیهای گوناگون فراهم آید برادر
نخستین رخت هستی بربست وعالمی رادرغم انداخت امید که دیگرفرزندان بزومند را
درنشانه کامرانی وسعادت دوجهانی درازعمر گرداند دیخیرات صوری ومعنوی
سربلندی بخشاد بیست وپنجم پیوندگه خدائی بخاندان ازرم شد ودودمان
دانش وخاندان اعتبارپذیرفت کاشانه ظاهر رارونقی ونفس گج کرارا اجهای
پدید آمد وهندی وایرانی وکشمیری نشاط خاطر گشتند بیست وششم
گرامی فرزند سعادت افسرا روزی گشت ولادت او درشب رشن بیجدهم دی ماه
سال شانزدهم الهی موافق شب دوشنبه دوازدهم شعبان نهصد وهفتاد ونهم

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پدر بزرگوار او را بنام عبدالرحمن موسوم گردانید اگرچه هندوستان نژاد است اما
مشرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از سود و زیان روزگار فراوان آگهی اندوخته
و آثار نیکبختی از ناصیهٔ او پیداست و خدیو والاقدر او را بکوکبهای خود منتسب گردانید
بیت و هشتم دیدار بیره شب ایران سی ام مرداد ماه الهی سال سی و شش مطابق جمعهٔ
سیم ذی القعدهٔ نهصد و نود و نه هلالی در ساعت سعادت افزا فرزندی نیک اختر بدید
آمد عنایت ایزدی روی آورد کیستی خداوندان آن نونهال سرابستان سعادت را
بشوتن نام نهاد امید که بجلال دینی و دنیوی فایض گردد و بسعادت جاوید نشاط اندوزد
بیت و هشتم دوستی مطالعهٔ کتاب اخلاق بیت و نهم آگهی یافتن از نفس ناطقه
سالهای دراز بمقدمات بیانی و عیانی طلبگار بود با صاحبان این دور روشن آمیزش بسیار
شد و دلایل ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظری بنظر در آمد را بشبهه بستگی نیافت و خاطر
آرام نگرفت بیامن عقیدت این گره گشودند و دلنشین آمد که نفس ناطقه لطیفه ایست ربانی
سوای بدن او را راست تعلقی خاص باین پیکر عنصری سی ام آنکه از پارسا گوهری
مشکوه بزرگان صورت مراز گفتار حق باز نداشت و دانش و بینش اندوزرا رهزن
نیابد یم گزند مالی و جانی و نا موسی تفرقه در این عزیمت نینداخت و رفتار آب کرداجویای
کرد سی و یکم بیمیلی دل باعتبارات دنیا سی و دوم توفیق نگاشتن این
گرامی نامه اگرچه عنوان این کتاب الهی محمدت ایزدی است که بزبان نیکنامی اقبال
روز افزون میراید و سپاس نعمت رسیدگی برزفان قلم میگذارد لیکن همه گونه
آگهی را چشمه ساریست و گره گشودن دانش را معدن جدیتگان کارگزار ارزمندان دهر
سرایان خنده فروش را از او نصیبه خردان را سرمایهٔ نشاط و جوانان را اسباب
رعونت و پیران تجارب روزگاران یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آئین مردمی از
او شناسند گوهر بینائی را رو در نگاه جزم یکان آزادی را زین پرورده صبیح سعادت را
روزن نسه کارگاه هنر ژرف دریای گوهر آفرینش ناموس آرایان سعادت نهاد
روشن از او آموزند و دین داران حق پژوه بدیدبانی نامهٔ اعمال عشرت اندوز زندبازگانان
هر متاع آئین نمود برگیرند و جان نثاران عرصهٔ کند آوری لوحهٔ همت آموزی از او برخوانند
تن کدازان نفس آرائی آئین نکوکاری از او برگردانند اخلاص طراز ان بخت آور از او

ذخایر بی منتها فراهم آورند آرایش گزینان نرهسگاه حقیقت یاوری آن کامیاب خواهش
کردند از این نعمتهای گوناگون مژده آن بپرسید و دل سامعه افروز میشود که خانهٔ کار
برنیکوئی شود و آبدی سعادت یاوری نماید اگرچه پور مبارک امروز موکرد اضداد
و عبرت نامهٔ جهانیان است و هنگامه های مهر و کین در شورش ایزد پرستان حقیقت
پژوه ابوالوحدهٔ گویند و یگانه بندهٔ داداریهال شمارند و کذا آوران عرصهٔ
دلاوری ابوالفتح نام نهند و از یکتائیان هستی دشمن اندیشند و خود همواره با ابوالفطرتی
بسراید و از گزیده مردم این دودمان عالی شناسند در دفاتر عوام که آشوبخانهٔ بی تمیزی است
برخی پرستاری دینی نسبت دهند و از فرزورفگان این گرداب پندارند و طایفهٔ
از منهکان کفر و الحاد انگارند و از کوشش و سرزنش انجمنها پرسازند و لله الحمد که از
این مراتب از تماشای شکرفکاری روزگار بیرون نمیشود و بر نکوهندگان و مدحت
سرایان از خیر سکالی بیرون نمیرود و زبان و دل را بآفرین و آفرین نمی آلاید
این بود ترجمهٔ شیخ ابوالفضل خود بنقل عبارت وی در آئین اکبری که بعد از تصرف
بسیر بجنبها منقول افتاد و اما شرح تشریع و ایجاد دین الهی در فکر و جلال الدین
محمد اکبر که بتدبیر و سعی شیخ ابوالفضل مذکور بمنصهٔ ظهور رسید چنانکه تواب سید علامحسین
طباطبائی رضوان الله علیه در مقدمهٔ کتاب سیر المتأخرین آورده بدین سیاق است
که شیخ عبدالله بن شیخ شمس الدین سلطان پوری در عهد شیر شاه بصدر الاسلام و
در زمان همایون بشیخ الاسلام و در وقت اکبر بمخدوم الملک ملقب و نهایت جاه طلب
منصب دنیا دوست بود چنانکه شیخ عبدالقادر بدایونی با وجود اتحاد و مذهب و مناسبت
تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود مینگارد که چون مخدوم الملک معاتب پادشاه گشته
در گذشت خزاین و دفاین بسیار از او پدید آمد از آنجمله چندین صندوق خشت طلا بود که
از کور پستان خانهٔ او که بهانهٔ اموات خود دفن کرده بود برآوردند و اینه با جمیع اموال
و کتب اندوختهٔ او داخل خزانهٔ عامرهٔ پادشاه گشت و شیخ عبدالنبی صدر گذلک مردی
منصب جاه طلب از اولاد ابوحنیفهٔ کوفی در اوائل عهد اکبر اقتدارش بجائی رسید
بود که یکبار پادشاه خود کفش او را برداشت و افاغنه خود ملا پرست و
در ظاهر اسلام نهایت بکمال تعصب میباشند و همایون مرتبهٔ ثانی بجزو تقلد بر بلاد هند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از بام افتاده بمرد و کسبه نهایت جوان و در اصلی سلطنت یافته اختلال دعاوی عظیمه بکه اکثر امور سلطانی برای ورویه همین هردو کس و اشباه و اتباع اینها سپرده خود بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید اینها بنا بر حب جاه و نفس پرستی و شدت تعصب هرکه را اندک موکد التفات پادشاه و از مسلک و مشرب خود بیگانه میدیدند بهر حیله و بهانه که میتوانستند بنام حراست و حمایت شرع و اسلام بقتل او کمر بسته نیگذاشتند که سری برفراز خصوص باکمانی که بظاهر هم پیشه آنها بوده در باطن نسبتی با آنها نداشته اند نهایت عناد میورزیدند چنانچه شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی تیر بدام آنها افتاده بتأیید الهی از آن بلای ناگهانی بهزار دشواری و جگرخواری نجات یافته با کج عزت و اختصاص رسیدند و در ضمن احوال شیخ ابوالفضل این ماجری بپیرایه ایضاح یافت و کار بجائی رسیده بود که خلق زیاده از حد حصر را بدستیاری سی آن بی دینان خون ناحق ریخته شد و آنچه از مجموع حکایات و تقریرات نقلا اخبار آن عصر پیوسته میشود هر دو مقتدای مذکور نهایت متعصب و اظهار تصلب آنها در ظواهر دینداری فقط برای حب جاه و نفس و هوا پرستی بوده بوئی از ایمان بمشام جان اینها و اتباعش مثل عبدالقادر بداوونی و غیره نرسیده بود و از شدت تعصب و خودرائی فتواهای عجیبه میداد چنانچه شیخ عبدالقادر بداوونی مینویسد که مخدوم الملک فتوی داد که در این ایام حج ترک فرض است چون پرسیدند گفت راه که منحصر در عراق است یا دریا و در راه عراق ناسزا از قزلباشان باید شنید و در راه دریا عهد و قول از فرنگی گرفته زبونی باید کشید و در آن عهدنامه صورت حضرت مریم و حضرت عیسی مصور کرده اند حکم بت پرستی دارد پس هر دو صورت سفر ممنوع است اگر باب ذهن و ذکا مفقود مرتبه اجتهاد و آن مدعی فقاهت و دینداری تواند فهمید و بداوونی در احوال خود مینویسد که هرچند شیخ مبارک را بحب استادی بر من حق عظیم است لیکن چون او و پسرانش تلو در انحراف از مذهب حنفی داشتند مرا آن حجت سابق نماند و نیز برای استفتاء و استکام قول خود از مخدوم الملک نقل میکند که او هرگاه شیخ ابوالفضل را در اوائل عهد اکبر بدید میگفت که چه خللها از این مرد در دین برخیزد بیش ازین نبود که شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک بنا بر عقل و تدین موقع در قتل بندگان خدا بلکه مجوز قتل هر کدام بعض گمان تشیع یا پیروی عقل در مسائل مختلف فیها نبودند و بطفیل آن همه دو مرائی دنیا پرست مرتبه تعصب عوام بحدی

رسیده بود

رسیده بود که در مبادی سال سی و سیم اکبر فولاد برلاس نام منصبدار ملا احمد تهتهی را که شیعی مذهب بود بعداوت کیش تشیع از اوردنجده بشبی بهانه ملا را از خانه اش برآورده بزخم خنجر مجروح ساخت و اکبر که در آن ایام دین الهی افتراع نموده از قید عصبیت برآمده بود برلاس مذکور را بپای فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا هلاک شد و ملای معتول بعد از قاتل بسه روز در گذشت و بعد از دفن ملا احمد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل برفرش مستحفظان برگماشتند با وجود اینهمه اهتمام مردم لاهور بعد از نهضت از دوی پادشاه بگشیر جثه ملا را برآورده بآتش تعصب و عناد سوختند و برای خود ذخیره اندوختند القصه چون مؤتمن الدوله شیخ ابوالفضل نهایت مرتبه تقرب اکبر پادشاه مخصوص گشت و علامه زمان یکیم فتح الله شیرازی و دیگر علماء و امراء عراق و شیراز بدربار اکبر فراهم آمدند شیخ ابوالفضل با علامه مرقوم و دیگر دانشوران همسرای و همزبان گشته در تدارک تمکاری و خونریزی متعصبان معاندمذکور کمر همت محکم بست چون بچار دکری نشست دید که پادشاه خود پرست و عالیجاه است از مذهب خود برگشته دنبالروی نخواهد کرد و با این مذهبی که دارد و بنائی که از مدتها استکام یافته عالی بباد فنا خواهد رفت ناچار اکبر را پیشوا و فوق مرتبه که داشت وانموده از قید تعصب برآورد و یعنی ظل الهی که صلح کل نتیجه آن است آگهی داده از چنگال بیباکان مذکور و اتباع آنها بندگان خدا را انجات در پرستکاری بخشید و بنای آن بدین نهاد گذاشتند که پادشاه را اول آهسته آهسته برخبث نیت آنها و جمع مال و طلب جاهی که در دل داشتند آگهی داد چنین وانمودند که پادشاه از این بر خود بستگان نام ریاست اسلام بهکه وجود لایق تر و مستحق این مرتبه و مقام است چون این سخن دلنها پادشاه شد در شروع سال بیست و چهارم جلوس پس روزی در حضور پادشاه باقتضای وعلا گفتگوی مسئله که مختلف فیه مجتهدین بیا شنند درمیان آورده سخن بدینجا رسانیدند که سلطان را هم میتوان مجتهد گفت یا نه و شیخ مبارک پدر مستعد الدوله ابوالفضل که اعلم علمای زمان خود بود حب الامر مذکره در این خصوص نگاشته و بمهر خود مختوم گردانیده بعلمای عصر که در ارد و حاضر بوده اند سپرده فتوی خواست علما مرضی پادشاه از فحوای سؤال دریافتند بعد تامل و امعان نظر در معانی آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و دیگر احادیث و اقوال که در این باب ورود یافته یکی حکم کردند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرمرتبه سلطان عادل عندالله زیاده از مجتهد است چه نص اولی الامر مؤید وجوب اطاعت سلاطین است
علی رایهم نه معاضد مجتهدین و حضرت پادشاه اعدل و افضل اعلم بالله است اگر در مسائل دین که مختلف
فیه علماست یک طرف را از جانبین اختلاف جهت تسهیل معاش بنی آدم و صلاح حال اهل عالم
اختیار نموده بآنجانب حکم فرماید اطاعتش بر کافهٔ انام لازم و ایضاً اگر براجتهاد خود حکمی از
احکام که مخالف نص نباشد بنابر مصلحت عام قرار دهد مخالفت از آن حکم موجب سخط الهی و عذاب
اخروی و خسران دینی و دنیوی است و همه با بر آن تذکره مهرهای خود زدند بعد از آن مخدوم الملک
و عبدالنبی صدر را احضار نموده مأمور بمهر و دستخط گردانیدند آنها نیز طوعاً و کرهاً مهر و دستخط خود
نمودند و کان ذلک فی شهر رجب سبع و ثمانین و تسعمائة من الهجرة المقدسة چون محضر درست شد در هنگام
خاطرخواه پادشاه که مطابق بصلاح خیر طلبان خلق الله بود شیئاً فشیئاً اجرا یافت مخدوم الملک و
شیخ عبدالنبی مأمور بگذراندن چکشته اخراج یافتند و علمای تعصب پیشه دیگر نیز بتعیین قضای
ولایات دور دست از حضور مهجور گشته از دارالسلطنه دور افتادند و خیر طلبان خلق خدا اصلاح
حال عالم و ابقا رجان و مال و عرض و ناموس ابنای آدم در افتاد عقیدهٔ سلطان زمان و دانسته
اکبر را واضع و محدث دین الهی گردانیدند و دین الهی عبارت است از صلح کل و جای دادن جمیع
عباد در کنف حمایت خود باقتضای مبنی عقل الهی و حاصلش آنکه با هدی متعصب نباشد و هر کس در سایهٔ
رأفت او برآساید بدین تدبیر جهانیان از دست ایذا و اضرار اشرار خلق آسوده اند و فارغ
البال راه زندگی پیمودند و مخدوم الملک که بکلهٔ متعصب رسید شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه در
آن زمان زنده و مقیم مکه بود باعتبار مناسبت تعصب استقبال مخدوم الملک نموده احترام او
بسیار نمود و درون شهر آورده در کعبه را در غیر موسم برای او گشود تا زیارت نمود و آن چو
فروش گندم نما که در صورت دینداری طالب دنیا بود چون از پادشاه و امرا موافق نهایت
کیده بود در مجالس و محافل نسبت پادشاه و امرا سخنان ناخوش مثل ارتداد از دین و رغبت
بکفر که کشاکش اقرار بود ذکر مینمود و این سخنان او بگوش پادشاه رسیده باعث کمال انفعال
خاطرش شد و شیخ عبدالنبی صدر هم کذلک بعد از اندک مدت که خبر بنی محمد حکیم میرزا برادر
اکبر شنیدند و خبر مسخر شدن لاهور بدست میرزای مذکور نیز رسید بطمع ریاست و حب جاهی که
داشتند بیتاب گردیده هر دو معاودت بندر نموده باحمدآباد گجرات رسیدند در این اثنا بعضی بیگانه
محل اکبر پادشاه که بحج رفته بودند مدینه و ادراک سعادت طواف نموده برگشتند و بلدهٔ مذکوره
رسیدند

رسیدند و آن هر دو بعد ورود در هند اکبر را باقدار دیده و برخود ترسیدند بضرورت و ناچاری
رجوع بیگانات مذکور نموده در استشفا جرائم خود توسل بآنها جستند و زنهای مستوره بعد ورود
سفارش آنها کردند اکبر که نهایت از آنها آزرده و انتقام الهی نیز برآنها لازم افتاده بود در خانهٔ
پاس زنها داشته مردم خود فرستاد که آنها را مخفی از آن نسوان مسلسل کرده بیارند مخدوم الملک از
کمال خوف در راه قالب تهی کرد و دستانش نعش او را مخفی در جالندهر آورده دفن نمودند و ال
بسیار از خانهٔ او برآمده بخزانهٔ پادشاه رسید و عبدالنبی را بعد ورود بپای محاسبه درآورده حوالهٔ
شیخ ابوالفضل نمود در قید برد چون او را با شیخ عداوت دیرینه بود شیخ ابوالفضل متهم شد که
عداوت او را کشته است و این مذهب الهی که آسایش غیر مستنای خلق خدا در آن بود تا عهد جهانگیری رواج
داشت باز از عهد شاه جهان تعصب مذهب شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ
ابوالفضل در ذکر احوال خودش و محافظت قبر فاحمد بکاشتن مستحفظان از شیخ
ابوالفضل و برادرش که بعمل آمده و در ذکر گشته شدنش بدست فولاد
برلاس گذشت دلالت بر تشیع او پیدا نمایند
والعلم عندالله

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست سلاطین قاجاریه و اولاد ذکور ایشان

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	۱۰۹۷ سنه	۱۱۳۳ سنه	شش سال	۱۱۳۹ سنه	چهل و دو سال و چهار ماه	حوالی ربیع
محمدحسن شاه	۱۱۲۷ سنه	۱۱۶۴ سنه	شش سال	۱۱۷۲ سنه	چهل و پنج سال	مدفن حضرت عبدالعظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر بیست و	مدفن
سوگند شاه	۱۱۶۴ سنه	۱۱۸۴ سنه	هفت سال	۱۱۹۱ سنه	هفت سال	استرآباد
آقامحمد شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر نزدیک	مدفن
مرحوم	۱۱۵۵ سنه	۱۱۹۳ سنه	بیست و یک سال	۱۲۱۱ سنه	شش سال	نجف اشرف
فتحعلی شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر شصت و چهار	مدفون
مبرور	۱۱۸۵ سنه	در طهران سنه ۱۲۱۲	سی و شش سال و پنج ماه	۱۲۵۰ سنه	سال و چهار ماه	قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت ۱۲۰۳ سنه			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنج سال	مدفون در مشهد مقدس
محمد شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر چهل و سه	مدفون
طاب ثراه	۱۳۲۲ سنه	۱۲۵۰ سنه	چهارده سال و سه ماه	۱۲۶۴ سنه	سال و یازده ماه	ذرقمر
شاهنشاه مبرور ناصرالدین شاه	ولادت شب شنبه شش صفر سنه ۱۲۴۷	جلوس دهم القعده سنه ۱۲۶۴	مدت سلطنت چهل و نه سال	رحلت هفدهم ذی القعده سنه ۱۳۱۳	عمر شصت و هفت سال	مدفن حضرت عبدالعظیم

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان **مظفر**

الدین شاه ابن سلیمه ابن ناصر الدین شاه ابن محمد شاه ابن ولیعهد نایب
میرزا ابن خاقان مغفور شاه ابن مبشر دولت شاه ابن سلطان محمد جنت مکان
ابن مخلص خان ابن امیر شاه قلیخان ابن محمد قلیخان بن محمد یخان بن
محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت
و نه من الهجرة المقدسه النبویه ﷺ

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز شنبه هیجدهم شهر ذی القعده الحرام سنه یکهزار و سیصد
و سیزده در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تخت سلطنت و دار الخلافه باهره

روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و سیصد
سیزده که بفیروزی و میمنت و مبارکی بتاک آغاز سال
هشم سلطنت جاودانی ما بوده است

اسامی سلطنت عظمی

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهزاده اعظم
ولیعهد جاوید مهد دولت علیه محمد علی میرزا اختصاراً
ملکآ دولتاً بجان دام الله اقبال العالی تولد روز چهارشنبه هفدهم ربیع
الثانی سنه یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده سلطنه ملک منصور میرزا
ادام الله اقبال العالی تولد روز هیجدهم شهر ربیع الثانی سنه
یکهزار و دویست و نود و هفت هجری

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده اعظم ابو الفضل میرزا
دام اقبال العالی تولد در اواخر سنه هزار و سیصد هجری

نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اقبال الدوله ابو الفتح میرزا ادام
اقبال العالی تولد روز هشتم شهر ذی الحجه الحرام سنه
یکهزار و دویست و نود و هشت هجری

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده اعظم ابو الفضل میرزا
دام اقبال العالی تولد در اواخر سنه هزار و سیصد هجری

نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اقبال الدوله ابو الفتح میرزا ادام
اقبال العالی تولد روز هشتم شهر ذی الحجه الحرام سنه
یکهزار و دویست و نود و هشت

PDF.tarikhema.org

امیرزاده محمد کاظم میرزا پسر مرحوم غلام شاه میرزا امیرزاده مقبل الدوله شاپور میرزا امیرزاده ابو تراب میرزا احسان الملک ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا امیرزاده سلطان حسین میرزا پسر مرحوم نائب الایاله امیرزاده اکبر میرزا ولد معزالدوله حسین شاه میرزا امیرزاده امد دبس میرزا پسر یحیی میرزا امیرزاده محمد علی میرزا ولد ایضا امیرزاده محمد کاظم میرزا ولد فرمان فرما میرزا نواب محمد علی میرزا مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا نواب حاجی منوچهر میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا نواب حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی منتخب الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد حاجی نصرالله میرزا حسنعلی میرزا ولد ایضا امیرزاده کامران میرزا ولد مرحوم معین الدوله امیرزاده جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد مرحوم ایضا امیرزاده اکبر میرزا ولد مرحوم ایضا یحیی میرزا ولد مرحوم ایضا نور الدین میرزا سرتیپ توپخانه احمد میرزا سرتیپ ویم ولد محمد میرزا حاجی محمد الدین میرزا سرتیپ دیم ذبیح الله میرزا سرتیپ لشگر حاجی کیکاوس میرزا اسد الله میرزا سرهنگ توپخانه مبارکه ولد مرحوم کیکاوس میرزا کامران میرزا سرتیپ یتیم امیرزاده جهانشوز میرزا ولد مرحوم ایضا امیرزاده بدالله میرزا ولد ایضا محمد حسن میرزا سرتیپ یتیم امیرزاده امجد الملک ولد نواب معتضد السلطنه امیر لشکر ان میرزا سرتیپ یتیم نواب محمد تقی خان ولد مرحوم موتمن الدوله محمد کبیر میرزا ولد مرحوم ایضا غلامحسین میرزا ولد مرحوم ایضا احمد میرزا نائب جوانان باشی پسر مرحوم کیخسرو میرزا جلال الدین میرزا نائب جوانان باشی سلطان محمد میرزا نائب جوانان باشی سلطان احمد میرزا نائب جوانان باشی

ایضا امرا و ارکان محاکمه که از نوادگان سلطنت هستند

نواب مهرعلیخان میرزا صادم الدوله سرهنگ اعظم نواب جلال السلطنه محمد میرزا امیرتومان پسر مرحوم اعتضاد الدوله نواب اعتضاد الدوله عباس میرزا امیرتومان ولد مرحوم ایضا نواب مختصل میرزا اعتضاد الملک امیرتومان ولد مرحوم ایضا

اسامی شاهزادگان و امرا و رؤسا و اعیان ایل جلیل قاجار

ابو العجمی جناب مستطاب اجل اکرم مهد علیا خان محمد الدوله امیر تومان

جناب جلالتمآب اجل مجد الدوله ابلخانی کل ایل جلیل قاجار دامت جلالته آب اجل مجد الاشراف مشیر اول و مباشر کل ایل جلیل قاجار

شاهزادگان

نواب شجاع الدین میرزا ولد امامقلی الله میرزا حبیب الله میرزا ولد محمد هادی میرزا محمد حسین میرزا ولد حاجی آقا عبد الرحیم میرزا ولد عبد اللطیف میرزا حاجی سیف الملوک میرزا معتمد حضور ولد ذو الفقار السلطنه علینقی میرزا ولد مرحوم طهماسب میرزا مؤید الدوله حسنعلی میرزا ولد سلطان یوسف میرزا ابراهیم میرزا ولد محمد حسن میرزا محمد مهدی میرزا ولد محمد حسین میرزا عیسی خان ولد مرحوم محمد شریف میرزا سلطان اویس میرزا ولد محمد علی میرزا ابو الحسن میرزا ولد امیر دبیر میرزا جلال الدین میرزا محمد یوسف میرزا عبد الصمد میرزا ولد عبد اللطیف میرزا جهانشاه میرزا ولد سیف الملوک میرزا عزیز الله میرزا ولد محمد صادق میرزا

طایفه قوانلو

(امیر الامراء العظام جلیل الله خان رئیس ضیاء خافان حیدر خان سرتیپ ولد مهدیقلیخان عباسقلیخان ولد ایضا علی اکبر خان ولد ایضا علی اصغر خان ولد ایضا محمد حسنخان قاسم زاده نصرة الدوله محمد نعیمخان سرتیپ لشگر العلماء محمد اسمعیل خان میرزا محمد خان ولد حیدر خان میرزا احمد خان ولد ایضا علیقلی خان ولد حسنخان نواده مسیو الملک محمود خان نواده امیرقاسم خان محمد حسنخان ولد محمد امین خان محمد قلیخان معزت محمد علیقلی خان ولد رحیم خان حاجی ذو الفقار بن خان حلیب

طایفه حاجی مهدقلیخانی قوانلو

امیر الامراء العظام حسنعلیقلیخان میرزا حاجی امیر الامراء العظام نجفقلیخان شهرت حاجی دوست محمد کاظم خان سرتیپ لشگر محمد ناصر خان مصرت نظر سلیمان خان وزیر الملک علامعلیخان ولد مرحوم محمد قلیخان علیمحمد خان سلیمان خان احسنا حاجی احمد خان عبد الله خان بوستان ولد میرزا فاجار بوستان ولد محمد خان

طایفه قزل ایاغ قوانلو

امیر الامراء العظام احمد خان مظفر الملک قوانلو رئیس محمد صادق خان بلامحمد خان ولد علامحسنخان علامرضا خان احتشام قاجار ولد محمد حسنخان قربانخان ولد حسنعلیقلیخان نور محمد خان ولد رفیع خان

طایفه دولو

امیر الامراء العظام محمد علیخان ناظم عباد قاجار رئیس و سرتیپ لشگر دولو میرزا محمد خان ولد اسکندر خان حاجی ابو الحسنخان محمد خان سرتیپ محمد مهدیخان امام قلی الله خان عبد الباقی خان عبد العلیخان بهمه السلطنه حسنخان ابو الفاسخان ولد حاجی حسنعلیخان

طایفه عز الدینلو

عمدة الامراء العظام عز الله خان رئیس عمدة الامراء العظام باقر خان بلامحمد قاسمخان غلام حسنخان رحیم خان غلام حسنخان

طایفه شامبیاتی

امیر الامراء العظام محمد حسنخان سپهر سرداج السلطنه رئیس محمود خان خلیل الله خان سلیمانخان امیر بهادر ابراهیم خان محمد جعفر خان حاجی علی محمد خان ولی محمد خان محمد کاظم خان مراد نظام اسد الله خان ولد مرحوم حاجی حبیب الله خان

طایفه حاجی مهدیسیانلو

امیر الامراء العظام محمد طاهر خان ناظم المالک رئیس و سرتیپ اول حسنخان معتمد خاقان میرزا باقر خان ذکر رضا خان مستوفی الممالک میرزا محمد رضا خان عباسقلیخان حاجی علیخان ذکر خان علیقلی خان نصر الله خان ابو طالب خان

طایفه شاهبوداغلو

امیر الامراء العظام محمود خان اقبال الدوله رئیس و سرتیپ اول لشگر محمد زمان خان احمدیخان سرهنگ محمد اسمعیل خان علی خان

طایفه قاینلو و غیره

عمدة الامراء العظام محمد رضا خان رئیس ولد المرحوم فتوحی بیگ قاینلو حاجی محمد جاد اسلو حسنخان

طایفه خزینه دارلو

(امیر الامراء العظام محمد قلیخان رئیس عز الملک علیقلیخان حسنعلیخان میرزا حسنخان

طایفه کردلو

عمدة الامراء العظام عباسقلی خان رئیس کردلو علیقلیخان نوه حاجی سرعسکر قلی آقا اسد الله

باقی خوانین قاجار

سپهسالار نیشابوری نصر مقتول سلطان فریدون خان سرتیپ و سرکشیک قاجار معتمل السلطان میرزا اسمعیل خان مشیر الدوله

یاوولار

امیر خان یاوو لباشی احمد خان نائب یاوو لباشی ناظر یاوولار مضمر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دایرهٔ دولت

اسامی محل معتمد وزرا و کبار و امرا دولت که ایشان در درگاه معلی مخصوص و مقبول اند و بدین شغل مشغول

وزراء وغیرهم

جناب مستطاب اجل اکرم اعظم عضد الملک جناب مستطاب اجل نجم الممالک جناب مستطاب اجل نظام السلطنه جناب مستطاب اجل اعتماد الدوله جناب مستطاب اجل افخم الدوله جناب مستطاب اجل آصف الدوله امیر تومان جناب مستطاب اجل علاء الملک جناب مستطاب اجل محمد قاسم خان وکیل السلطنه جناب مستطاب اجل قوام الدوله جناب مستطاب اجل حاجی صدر السلطنه وزیر فوائد جناب مستطاب اجل معتمد السلطنه جناب مستطاب اجل مستشار الملک جناب جلالتمآب اجل حاجی نائب السلطنه جناب مستطاب اجل مهذب الدوله جناب جلالتمآب اجل شهاب الدوله جناب جلالتمآب اجل صدیق السلطنه جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه جناب جلالتمآب اجل حاجی میرزا الدوله جناب جلالتمآب اجل مهین الدوله جناب جلالتمآب اجل ظهیر السلطنه جناب جلالتمآب اجل عضد الملک جناب جلالتمآب سالار السلطان ولد ایضا جناب جلالتمآب اعتماد الدوله جناب جلالتمآب معتمد الملک میرزا حسنخان جناب جلالتمآب مظفر الملک امیر تومان جناب جلالتمآب مشیر السلطنه جناب جلالتمآب معز الملک جناب جلالتمآب اعظم السلطنه جناب جلالتمآب خاص صدر الدوله جناب جلالتمآب بیرخصوص جناب جلالتمآب ناظم الدوله جناب جلالتمآب خازن الدوله جناب جلالتمآب امین حضور جناب حاجی مشکوة السلطنه امیر الامراء العظام بوسنخان معز الممالک بیشخدمت حضور امیر الامراء العظام سپهسالار اعظم امیر الامراء العظام سلیمانخان ادیب السلطنه جناب امیر الامراء العظام مجیر السلطنه جناب جلالتمآب بهاء الملک قراگوزلو جناب اعتماد حضور امیر الامراء العظام جلال الملک جناب امیر الامراء العظام عمید الملک جناب امیر الامراء العظام معظم الدوله امیر تومان جناب میرزا احسنخان و دلجناب مستطاب نظام السلطنه جناب سعد الملک فقید مرحوم سعد الملک عمدة الامراء العظام معین حضور جناب اسمعیل خان بشیر الدوله جناب حشمة الممالک جناب امیر الامراء العظام نظم الملک امیر تومان

امراء وغیرهم

جناب مستطاب اجل غیرة الممالک جناب مستطاب اجل محمد صادق خان فرخاد امیر تومان جناب مستطاب اجل حاجی مجلل الدوله جناب مستطاب اجل ناظم السلطنه عبد الله خان امیر تومان جناب جلالتمآب اجل حسام الملک امیر تومان جناب جلالتمآب اجل آقای مصطفی خان جناب جلالتمآب اجل آقای میرزا عبد الله خان جناب جلالتمآب اجل آقای میرزا احمد خان جناب جلالتمآب اجل امین الملک جناب جلالتمآب اجل مجلل السلطنه جناب جلالتمآب اجل حاجی محمد خان زعیم الامراء جناب جلالتمآب اجل معین الدوله جناب جلالتمآب اجل معین السلطان جناب جلالتمآب اجل ظهیر السلطنه جناب جلالتمآب خازن السلطنه جناب جلالتمآب اعظم الدوله ولد جناب مستطاب اجل عضد الملک جناب جلالتمآب سالار السلطان ولد ایضا جناب جلالتمآب اعتماد الدوله جناب جلالتمآب معتمد الملک میرزا حسنخان جناب جلالتمآب مظفر الملک امیر تومان جناب جلالتمآب مشیر السلطنه جناب جلالتمآب معز الملک جناب جلالتمآب اعظم السلطنه جناب جلالتمآب خاص صدر الدوله جناب جلالتمآب بیرخصوص جناب جلالتمآب ناظم الدوله جناب جلالتمآب خازن الدوله جناب جلالتمآب امین حضور جناب حاجی مشکوة السلطنه امیر الامراء العظام بوسنخان معز الممالک بیشخدمت حضور امیر الامراء العظام سپهسالار اعظم امیر الامراء العظام سلیمانخان ادیب السلطنه جناب امیر الامراء العظام مجیر السلطنه جناب جلالتمآب بهاء الملک قراگوزلو جناب اعتماد حضور امیر الامراء العظام جلال الملک جناب امیر الامراء العظام عمید الملک جناب امیر الامراء العظام معظم الدوله امیر تومان جناب میرزا احسنخان و دلجناب مستطاب نظام السلطنه جناب سعد الملک فقید مرحوم سعد الملک عمدة الامراء العظام معین حضور جناب اسمعیل خان بشیر الدوله جناب حشمة الممالک جناب امیر الامراء العظام نظم الملک امیر تومان

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا سپهسالار اعظم وزیر جنگ رئیس مجلس شورای دولت علیه ادام الله توفیقه و وفقه خانه وزیر نظام کل عساکر منصوره و مشاور امور دولت قاهره و مسوده نظامیه نظام

جناب مستطاب اجل حسنخان مشار الدوله وزیر نظام کل عساکر منصوره

جناب امیر الامراء العظام نایب محمد خان افشار امیر تومان اجوانباشی کل عساکر منصوره و مشاور امور نظامیه

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب اشرف والا شاهزاده حاجی بهادر الدوله رئیس مجلس

نواب والا اعتضاد نظام نایب رئیس

جناب آقا سید ابراهیم قاضی عسکر

نواب محمد علی میرزا شیخ

عمدة الامراء العظام نصر الله خان سرتیپ نوه اصف الدوله

جناب میرزا علی اکبر خان لشکرنویس

عمدة الامراء العظام میرزا مسعود خان سرتیپ

جناب میرزا ذکوه خان سرتیپ

عمدة الامراء العظام محمد علی خان سرتیپ

مشیر السلطان

بوسنخان سرتیپ

حاجی خان اجوان سرتیپ

میرزا علی اکبر لشکرنویس

منتخب الله خان منشی

سرداران عظام و امرا و حکام و صاحب منصبان قاهره و وزارت جلیلهٔ جنگ سوای شاهزادگان عظام و بعضی از وزرا و کلاه و حکام و صاحب مناصب مختلفه که در ادای منصب اقتدای نظامی مستند

سردار ارتش قاهره

سرداران آنهاکه اسمشان در مواقع دیگر مذکور میشود

جناب مستطاب سعادت الدوله سردار

جناب سردار معظم بجنوردی

جناب مستطاب سعادت الدوله سردار

جناب سردار اکرم

جناب اسفندیار خان سردار اسعد

عبد الله خان سردار اکرم

جناب جنات نخاد

امراء توپخانه

سرتیپان آنهاکه اسمشان در مواقع دیگر مذکور میشود

جناب امیر الامراء العظام نظام الملک

جناب امیر الامراء العظام حمید السلطنه

جناب امیر الامراء العظام حاجی ظهیر الدوله

جناب امیر الامراء العظام میرزا زکی خان

جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد شاهنو

جناب امیر الامراء العظام ضیاء الملک

جناب امیر الامراء العظام منصور الدوله

جناب امیر الامراء العظام عنایة الله خان سالار محمد شاهنو

جناب امیر الامراء العظام میرزا زکی خان

جناب امیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان

جناب امیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان

جناب امیر الامراء العظام میرزا زکی خان

جناب امیر الامراء العظام میرزا زکی خان

جناب امیر الامراء العظام میرزا زکی

PDF.tarikhema.org

اشار عزة الله خان عطاء السلطنه
کریم داد خان بجنوردی محمد علیخان غازی
لشکر میرزا حسنخان پشتدرمت میرزا
مرتضی خان مستشار الممالک ولدمرحوم
میرزا داود الحاجبدین البرزی دیهیمجا پشتخد
امیر اصلان خان نظام السلطان پشتخد
نواده مرحوم نظام الدوله تقی خان
منتخب الملک ذوالفقار خان سهم
السلطنه نصرت الله خان ولد سردار
منحم

سرتیپ دوم

میرسلیمخان سالار السلطنه محمد حسن
خان شجاع الملک حسینقلی خان جهرمی
وزیر نظام میرزا اسدالله خان ولد
عطاء الله خان محمد مهدیخان مقتدر
الملک برادر وزاده وکیل الملک علی اکبر
خان اصفهانی میرزا احمد خان ولد میرزا
سید احمد منشی باشی میرزا سید علیخان
پشتخدمت یحیی قلی خان ولد ظفر الملک
سلطانعلیخان عبدالرضا خان پسر
مترجم الممالک محمد حسنخان سرخوش
میرزا محمدخان ولد ایضا میرزا احسنخان
معظم السلطنه پسر مهدی بیگ وزیر
محمد علیخان پسر صادق خان قرونی میرزا
جواد خان عباسقلی خان برادر دکتر اسدالله
هدایت الله خان مرتضی قلی خان میرزا
محمد خان پشتخدمت میرزا علی اکبرخان
احتشام دیوان کلبعلی خان ولد مرحوم
نظام الدوله حاجی فضلعلیخان شیرازی
میرزا عبدالحمید خان مرتب

سرتیپ سیم

عباسقلیخان پشتکوهی میرزا ضیاء الله بندگی
مصطفی قلیخان ولد مرحوم صمصام الدوله محمد تقی
خان میرزا عبدالکریم خان مرتب یاور فوج

میرزا رفیعخان میرزا عبدالحسینخان میرزا
محمد حسین میرزا عبدالله طبیب توپخانه
سایر اطبا پنجفر توپچی و نفر دو اسان دو نفر

خراسان

میرزا حسین اعتماد الحکما میرزا سید عبدالله
خان طالش مرتضی قلیخان میرزا سید علی
اصغرخان کاشانی میرزا آقاخان وثوق
نظام حاجی حسنخان میرزا حسنخان
قاجار میرزا علیداد خان محمد ابدیمرزا نظام
میرزا یحیی سایر اطبا هشت نفر میرزا قاسم
جراح میرزا سید قراباغی سایر جراحان
دو دو اسان دو نفر

استرآباد

حکیم قتیل بهاء الاطبا سابق الاطباء
سایر اطبا و جراحان دو دو اسان دو نفر

بطائر

میرزا حسن طبیب موشاء زاده میرزا نهان میرزا
صالح طبیب

سمنان

میرزا حبیب الله حکیم باشی سایر اطبا و جراح پنج نفر

کرمان

میرزا عبدالوهاب خان شیخ الاطبا سایر
اطبا و جراحان دو دو اسان شش نفر

کیلان

میرزا ابراهیم ناظم الاطبا سایر اطبا و جراحان سه نفر

مازندران

میرزا فضل الله طبیب سایر نفر

اصفهان

مقبل الاطباء میرزا داودخان میرزا سید
هدایت الله خان سایر اطبا و جراحان چهار نفر

بروجرد

میرزا محمد حاذق حافظ الصحه میرزا یوسف خان

خمسه

سرآمد اطباء سایر دو نفر

ساوه

میرزا عبدالله طبیب سایر دو نفر

مامونیه و دلاایات (اذربایجان)

میرزا علیقلی خان حافظ الاطباء میرزا ذبیح الغیبه
آذربایجان سایر اطبا دوازده نفر

جراحان دو دو اسان

بیست و دو نفر

عربستان

میرزا سید جعفر طبیب میرزا موسی جراح سایر دو نفر

کردستان

میرزا ابوالقاسم طبیب سایر نفر

کرمانشاهان

میرزا ابراهیم خان ارشد حکماء سایر اطبا
و جراحان دو دو اسان شش نفر

همدان

میرزا احسین معتمد الاطباء سایر نفر

لرستان

میرزا عبدالحسین سرتیپ حکمباشی میرزا مهدی
سایر پنج نفر

یزد

میرزا احمد طبیب

فارس

میرزا محمد علیخان محمد الحکماء رئیس اطباء میرزا لطف الله
طبیب سایر اطبا و جراحان دو دو اسان دو نفر

سرهنگان

کلب علیخان ولد مرحوم ایمن نظام عبدالعلی
خان ولد مرحوم ایضا سیف الله خان پسر ایمن
نظام الله یار خان ولد ایضا امیر جاهی
پسر ایضا خان محمد خان پسر ایضا خانبابا خان
ولد علیقلیخان شقاقی اسدالله خان ماکو
علیقلی خان علی اکبرخان برادر مشارالیه
میرزا سید محمد خان غلامرضا خان میرزا
فتح الله میرزا زین العابدین خان حسینقلی
حسینقلی خان هراتی ابراهیم خان لاریجانی
دیهیمخان لاریجانی محمد حسن خان دیوان
غلامرضا خان حسینقلی خان ولد مرحوم
ایلخانی محمد خان هاشمخان ابوالقاسم
خان افشار خان بابا خان حاجی قلیخان
محمود میرزا عبدالله خان پسر مجلل ایران خان
سردار کلاتی علیرضا خان پسر صمصام السلطنه
سیف الله خان مجتفلی خان عبدالصمد
ایضا میرزا بوسعید خان صدیق لشکر

حسینخان برادر مرحوم علیخان قوام الملک
خان دشتی میرزا علی اکبر بن الغابه میرزا
فتح الله خان هرندی کوهی محمد خان مرحوم
میرزا احمد خان علیمیرزا فتح الله میرزا محمد
قلیخان ولد مرحوم میرزا غفار خان کردستانی
عبدالصمد خان کلاردشتی عبدالله خان
پسر مرحوم میرزا اسدالله خان اسدالله خان
نقی شه میرزا علی اکبرخان شیرازی محمد
رضا خان ابدالی فتح الله خان ذوالقدر میرزا
علی آقا بوسعیدخان شقاقی غلام رضا خان
میرزا حسین خان ولد میرزا امیر هوشمند خان
خان نواده مرحوم محمد خان امیر هوشمند
موسی خان نواده صدا صفها ذوالقدر قلیخان
مرحوم ایشاخان مقتدر السلطنه میرزا
محمد یوسف میرزا میرزا اسمعیل خان ولد
مرحوم ایشاخان مقتدر السلطنه میرزا
محمد یوسف میرزا میرزا اسمعیل خان ولد
مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
ولد حیدر قلیخان رضا قلیخان اسمعیل
خان بادکوبه قتیل آقا ولد مرحوم آقا
آقا محمد یوسفخان هراتی عزیز محمد خان ایضا
رحیمخان گودرزی میرزا علیخان خمسه
خان همسه شکر الله ایضا مرتضی قلیخان
مرتضی خان دنبلی لطفعلیخان شکر الله
خان جهانبلو کلو حاجی علی اکبرخان عبدالله

ناسایر اجزای اباشی

سوای اشاره اذکار دایر میرزا داد کار دکر
جزو ابنا مملوک نوشته شده اند
ابوالحسن خان محمد حسنخان نامداری محمد قلی
خان نامدار علیخان میرزا فضل الله خان
غلامحسین خان علی اکبرخان نواده فضلعلی
خان محمد حسینخان جعفر قلیخان محمد
حسنخان ولد حیدرخان نادرخان نواده
حاجی محمد قلیخان حسنخان محمد خان
پسر هوشمند ایل ایلخانی اسدالله خان ماکو
ولد علیقلیخان شقاقی حاجی شیر علیخان
علیقلی خان علی اکبرخان برادر مشارالیه
میرزا سید محمد خان غلامرضا خان میرزا
مهدیقلیخان رستمخان ابوالحسنخان
نوری قلیخان ذوالقدر میرزا حسینقلی خان میرزا
کاظمخان میرزا اسکندرخان مهتاب بیگ
غلامرضا خان علیخان حمدان خان
سید حسن خان میرزا یوسف ستاره سپهر
خان ابدال میرزا علیخان یوسف خان
افشار مهدیخان افشار محمد علیخان
ناظر اول اجزاء میرزا اسکندرخان

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حسنخان سرتیپ مخبر نظام وکیل باشی کل

افواج قاهره

صاحبمنصبان نظام جلد طرح اطرشی

سرتیپ هشت نفر سرهنگ پنج نفر
نایب سرهنگ دو نفر یاور دو نیم
یاور دو نفر سلطان چهل دو نفر نایب
اول دو نیم و میرزا پنجاه و هشت نفر

(فرنگی)

میسولی موزیکانچی باشی نایب دو نفر

معلم موزیک

شکرالله خان صیاغ نظام میرزا افاخان
مجرح نظام نایب خان سردسته نظام شلکاخان
سرتیپ میجی سلم خان سرهنگ
سابر چهار ده نفر

سررشته دار نظام موضع

امیر الامراء العظام محمد یار خان میر مجلس اطرشی
رئیس مدرسه عمدة الامراء العظام مرتضی
قلیخان سرتیپ ناظم مدرسه میرزا سید علی
خان سرتیپ لجودان نواب محسن میرزا
کفیل الدوله ایرا صلاخان مستوفی
میرزا محمد حسین حکیمباشی کوچک سرتیپ
معاون نظام معلم علوم نظامی میرزا احمد
خان سرتیپ مهندس نواب ابوالخیر میرزا
سرتیپ معلم نواب محمود میرزا سرهنگ معلم
جناب شیخ عبدالحسین معلم عربی وفارسی
میسولم بیچی معلم موزیک دکتر برزاعلم
دبان فرانسه حسینقلیخان سرهنگ معلم
دبان روسی میرزا رحیمخان نایب اسطبل
خانه مصطفیخان سرهنگ معلم موزیک
میرزا اصغرخان خلیفه درس فراشه میرزا
علی اصغرخان نایب خلیفه موزیک سابر
معلمین تماشاکردان مدرسه سرباز و غیره

سرشته دار میرزا غلامحسین سررشته دار

یکصد شصت و پنج نفر

کارد نصرت

ابوالمجد جناب جلالتمآب عزت الشاطان
سرداد بصاحبمنصبی تابین جمله یکنفر
سابر صاحبمنصبان تابین جمله یکنفر

توپخانه مبارکه

دو دادوه خاصه توپ مستطاب اشرفی
پیمسال الاوزیر جناب برتابت توپ لا
سیف القرن میرزا امیر توپخان مدبر توپخانه
مبارکه

صاحبمنصبان مخصوص ریاست توپخانه

(اجزاء ارد ریاست توپخانه)

غلامحسین خان ضرغام الممالک احمد خان
معتمد الممالک سلیمخان مقتدر الملک
سلیمان میرزا اسعد السلطان اسکندر
خان لجودان هما یون خاجو حبیب الصفا
قاجار

اجزاء ریاست توپخانه

خاجو اسدالله میرزا امتشاط خان میرزا
حسینخان نایب لجودان باشی منشی میرزا
سیدجواد خان سرتیپ ناظم صاحبمنصبان
کشیک میدان میرزا ذکی خان سرتیپ
اردلباشی توپخانه میرزا سید قلیخان
سرهنگ مامور خدمت متصدقی میرزا
معلم قراولان میدان اللهیار خان وکیل
باشی کلمیدان ظاهر خان نایب لجودان
باشی دبیس سرباز ان نوبندو نفر

ارباب قلم

جناب الصفا سلطان لشکر نویس توپخانه
میرزا علی سررشته دار وکیل میرزا محمد خان
سررشته دار میرزا عباسقلی سررشته دار
میرزا احسن سررشته دار میرزا غلامرضا

میرزا عبدالله مشرف

طبیب و جراح

جناب میرزا سید محمد اختیار الحکماء حکیمباشی
سرداد بصاحبمنصبی محمد علیخان نصرة نظام
سابر صاحبمنصبان تابین جمله یکنفر
سعید الاطباء میرزا حسین طبیب میرزا
علی اصغر مدیر الحکماء میرزا حسن طبیب
میرزا حبیب جراح دو باشاذ دو نفر

موزیکانچیان

برتابت شکرالله خان منیاء نظام میرزا
حسنخان سرهنگ میرزا مصطفیخان
سرهنگ یاور دو نفر سلطان و نایب
شش نفر سابر بینبی نه نفر

شیپورچیان

برتابت سلطان احمد میرزا یاور دو نفر
سلطان و نایب دو نفر سابر بینبی نه نفر

هر شماز توپخانه مرکب از دو بهر بیون

اسدالله خان ایلخانی توپخانه فرمانده دو بهر
ناصرخان نصرت نظام لجودان میرزا عبد
الله خان امتلا نظام ایضا رضاخان معاون
نظام ایضا عنایتخان معظم السلطنه ایضا
علی اکبرخان سرتیپ کلیه ایضا آقاخان سرتیپ
کرکوی ایضا میرزا حبیب الله خان سرهنگ
مامور خدمتماضطبل

دو بهر بیون اول مرکب از دو باطری

آقاجان خان ضرغام السلطنه فرمانده
دو بهر بیون لجودان دو نفر

باطری اول

میرزا محمد علیخان سرهنگ فرمانده باطری
لجودان فرماندهان دسته چهار نفر

تدارک باطری اول

میرزا علیخان مخبر نظام فرمانده تدارک
فرماندهان دسته غیره هشت نفر

باطری دویم

محمود خان سرهنگ فرمانده باطری لجودان
و فرماندهان دسته چهار نفر

تدارک باطری دویم

کریمخان سرهنگ فرمانده باطری تدارک
فرماندهان دسته و غیره هشت نفر

دو بهر بیون دویم مرکب از دو باطری

میرزا غلامحسینخان ناصر الممالک فرمانده
دو بهر بیون لجودان دو نفر

باطری سیم

میرزا سید علیقلیخان علوی فرمانده باطری
لجودان و فرماندهان دسته چهار نفر

تدارک باطری سیم

علیقلیخان میرزا فرمانده باطری تدارک فرماندهان
دسته و غیره هشت نفر

باطری چهارم

میرزا احمدخان منیر نظام فرمانده باطری لجودان
و فرمانده ان دسته چهار نفر

تدارک باطری چهارم

اسدالله خان سرهنگ تنکابنی فرمانده باطری
تدارک فرماندهان دسته و غیره هشت نفر

دو بهر بیون سیم

توپهای کوهستانی اطرشی مرکب از دو باطری

باطری ششم

میرزا نیکخان سرهنگ فرمانده باطری
لجودان و فرماندهان دسته سه نفر

تدارک باطری ششم

میرزا فتح الله خان یاور فرمانده باطری تدارک
فرماندهان دسته پنج نفر

اجزاء زرادخانه جلگه

میرزا رضاخان سرتیپ اول خاجو میرزا محمد
خان سرتیپ دوم یوسفخان سرتیپ سیم

اجزاء تیراندازی

علیقلیخان سرتیپ اول حسنخان سرتیپ دوم
سیدابراهیم خان سرتیپ میرزا رضاخان
سرتیپ مهندس

انبار هاتوپخانه مبارکه

میرزا سید علیقلیخان علوی سرتیپ محول
دار کل مخزن تدارکات نایب ملبوس
و اسلحه و غیره میرزا حسنخان سرهنگ
خانمحمد خان سابر اجزا دوازده نفر

انبار توپهای اطرشی

میرزا علیخان سهام نظام محول دار سابر
اجزاء هشت نفر

انبار توپهای ایرانی

رضاخان سرتیپ محول دار سابر لنوزیع نفر

اصناف و سرایدار

پنجاه و شش نفر

(اردنانس)

مامور خزانه و ارد شکر

میرزا سید حسنخان صادم نظام آوه ای
نواده مرحوم قایم مقام سابر شاگرد نفر

حاصبمنصبان مامور کشیک توپخانه

جعفرقلیخان ناظم نظام خاجو شکرالله خان
سرتیپ کاظمخان سراج نظام خاجو اسمعیل
خان سرتیپ محمدقلیخان سرتیپ قاجار حسنخان
سرتیپ میرزا احمدخان امین خاقان میرزا
رضاخان سرتیپ جعفرقلیخان سرتیپ
فتح الله خان سرتیپ میرزا ابراهیم خان معین
نظام سابر از سرهنگ و غیره بیست نفر

حاصبمنصبان تدارکات غیره و شاهسون نوشته شده

میرزا اسمعیل خان لجودان باشی توپخانه ایران
خاجو ابراهیم خان ایرتوپخان ایران دیوان مرتضی
قلیخان ایرتوپخان مصطفیخان
ایرتوپخانه اسمعیل خان قوام نظام ایرتوپخانه

انبار توپهای ایرانی

رضاخان سرتیپ محول دار سابر لنوزیع نفر

اصناف و سرایدار

پنجاه و شش نفر

(اردنانس)

مامور خزانه و ارد شکر

میرزا سید حسنخان صادم نظام آوه ای
نواده مرحوم قایم مقام سابر شاگرد نفر

حاصبمنصبان مامور کشیک توپخانه

جعفرقلیخان ناظم نظام خاجو شکرالله خان
سرتیپ کاظمخان سراج نظام خاجو اسمعیل
خان سرتیپ محمدقلیخان سرتیپ قاجار حسنخان
سرتیپ میرزا احمدخان امین خاقان میرزا
رضاخان سرتیپ جعفرقلیخان سرتیپ
فتح الله خان سرتیپ میرزا ابراهیم خان معین
نظام سابر از سرهنگ و غیره بیست نفر

حاصبمنصبان تدارکات غیره و شاهسون نوشته شده

میرزا اسمعیل خان لجودان باشی توپخانه ایران
خاجو ابراهیم خان ایرتوپخان ایران دیوان مرتضی
قلیخان ایرتوپخان مصطفیخان
ایرتوپخانه اسمعیل خان قوام نظام ایرتوپخانه

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میرزا اکبر شیخان امیر توپمان مصطفی خان
سرتیپ اول هاشم خان بهادر نظام حیدر
منصم نظام حاجی عبدالله خان حسام
السلطان حسین خان سرتیپ اول برادر
اجود انبا شی توپخانه میرزا عبدالجبار خان موتمن
السلطنه غلامحسین خان سرتیپ اول فتح
الله خان اقبال نظام میرزا علیخان نصیر
نظام حاجی علیمحمد خان سرتیپ حسینقلی
خان معتمد نظام جعفرقلیخان منصور السلطنه
عبدالحسین میرزا ناپ اجود انبا شی محمد علی
خان سرتیپ قاجار ابوالقاسم خان قاجار
سرهنگان مجموع نفر یازده نفر هفده نفر
سلطان و ناپ عدد پنجیز شاگرد و سرتیپ
یکصد شصت پنجیز میرزا شفیع خان مدبر
لشکر میرزا اصلان الدین سرتیپ شده اول میرزا
نصرالله سرتیپ شده دوم میرزا علیخان سرتیپ
دوم سایر سرتیپ شده اول و سرتیپ یازده نفر

صاحب منصبان توپچیان طرح اول

اردشی سوم صاحب منصبان تکلو

جزو سه پهلو نوشته شده

میرزا آقای مرد شته اول میرزا یحیی مفصل
سرهنگ صاحب منصبان جزو و غیره چهل نفر

افواج توپخانه آذربایجان

(فوج طهماسبی اول توپخانه)

جمعی محمد تقیخان سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و بیست و چهار نفر

فوج اول طهماسبی

جمعی حاجی صمد خان سعد الملک صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سوم از افشار

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

فوج اول افشار

جمعی حاجی محمد شاقان امیر توپمان محمد
علیخان نظم السلطنه سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و چهل و هشت نفر

فوج دوم تبریزی

جمعی جناب حسینقلی خان نظام الدوله
امیر توپمان صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سیم اردوئی

جمعی یوسفخان سیف نظام صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شصت و یکنفر

فوج چهارم مرندی

جمعی حاجی فضلعلی خان میر توپچی صاحب منصبان جزو و
سایر و دویست و شصت و هشت نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی قلیخان اسعد نظام صاحب منصبان جزو
و سایر یکصد و شصت و ده نفر

فوج ششم لک

جمعی میرزا صالح خان سالار اکرم صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی قلیخان خان هفتم نظام السلطنه صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج نهم خلخالی

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

طایفه ارزلی

جمعی خسرو خان نصر الدوله امیر توپمان
حبیب الله خان افشار منظم السلطنه سرتیپ
اول صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و پنجاه نفر

فوج اول افشار

جمعی حاجی محمد شاقان امیر توپمان محمد
علیخان نظم السلطنه سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و چهل و هشت نفر

فوج دوم تبریزی

جمعی جناب حسینقلی خان نظام الدوله
امیر توپمان صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سیم اردوئی

جمعی یوسفخان سیف نظام صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شصت و یکنفر

فوج چهارم مرندی

جمعی حاجی فضلعلی خان میر توپچی صاحب منصبان جزو و
سایر و دویست و شصت و هشت نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی قلیخان اسعد نظام صاحب منصبان جزو
و سایر یکصد و شصت و ده نفر

فوج ششم لک

جمعی میرزا صالح خان سالار اکرم صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی قلیخان خان هفتم نظام السلطنه صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج نهم خلخالی

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

طایفه ارزلی

جمعی خسرو خان نصر الدوله امیر توپمان
حبیب الله خان افشار منظم السلطنه سرتیپ
اول صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و پنجاه نفر

فوج اول افشار

جمعی حاجی محمد شاقان امیر توپمان محمد
علیخان نظم السلطنه سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و چهل و هشت نفر

فوج دوم تبریزی

جمعی جناب حسینقلی خان نظام الدوله
امیر توپمان صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سیم اردوئی

جمعی یوسفخان سیف نظام صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شصت و یکنفر

فوج چهارم مرندی

جمعی حاجی فضلعلی خان میر توپچی صاحب منصبان جزو و
سایر و دویست و شصت و هشت نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی قلیخان اسعد نظام صاحب منصبان جزو
و سایر یکصد و شصت و ده نفر

فوج ششم لک

جمعی میرزا صالح خان سالار اکرم صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی قلیخان خان هفتم نظام السلطنه صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج نهم خلخالی

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

طایفه ارزلی

جمعی خسرو خان نصر الدوله امیر توپمان
حبیب الله خان افشار منظم السلطنه سرتیپ
اول صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و پنجاه نفر

فوج اول افشار

جمعی حاجی محمد شاقان امیر توپمان محمد
علیخان نظم السلطنه سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و چهل و هشت نفر

فوج دوم تبریزی

جمعی جناب حسینقلی خان نظام الدوله
امیر توپمان صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سیم اردوئی

جمعی یوسفخان سیف نظام صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شصت و یکنفر

فوج چهارم مرندی

جمعی حاجی فضلعلی خان میر توپچی صاحب منصبان جزو و
سایر و دویست و شصت و هشت نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی قلیخان اسعد نظام صاحب منصبان جزو
و سایر یکصد و شصت و ده نفر

فوج ششم لک

جمعی میرزا صالح خان سالار اکرم صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی قلیخان خان هفتم نظام السلطنه صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج نهم خلخالی

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

طایفه ارزلی

جمعی خسرو خان نصر الدوله امیر توپمان
حبیب الله خان افشار منظم السلطنه سرتیپ
اول صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و پنجاه نفر

فوج اول افشار

جمعی حاجی محمد شاقان امیر توپمان محمد
علیخان نظم السلطنه سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و چهل و هشت نفر

فوج دوم تبریزی

جمعی جناب حسینقلی خان نظام الدوله
امیر توپمان صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سیم اردوئی

جمعی یوسفخان سیف نظام صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شصت و یکنفر

فوج چهارم مرندی

جمعی حاجی فضلعلی خان میر توپچی صاحب منصبان جزو و
سایر و دویست و شصت و هشت نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی قلیخان اسعد نظام صاحب منصبان جزو
و سایر یکصد و شصت و ده نفر

فوج ششم لک

جمعی میرزا صالح خان سالار اکرم صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی قلیخان خان هفتم نظام السلطنه صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج نهم خلخالی

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

طایفه ارزلی

جمعی خسرو خان نصر الدوله امیر توپمان
حبیب الله خان افشار منظم السلطنه سرتیپ
اول صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و پنجاه نفر

فوج اول افشار

جمعی حاجی محمد شاقان امیر توپمان محمد
علیخان نظم السلطنه سرتیپ اول صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و چهل و هشت نفر

فوج دوم تبریزی

جمعی جناب حسینقلی خان نظام الدوله
امیر توپمان صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و شصت نفر

فوج سیم اردوئی

جمعی یوسفخان سیف نظام صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شصت و یکنفر

فوج چهارم مرندی

جمعی حاجی فضلعلی خان میر توپچی صاحب منصبان جزو و
سایر و دویست و شصت و هشت نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی قلیخان اسعد نظام صاحب منصبان جزو
و سایر یکصد و شصت و ده نفر

فوج ششم لک

جمعی میرزا صالح خان سالار اکرم صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی قلیخان خان هفتم نظام السلطنه صاحب
منصبان جزو و سایر و دویست و چهل نفر

فوج نهم خلخالی

جمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیر توپمان
صاحب منصبان جزو و سایر و دویست و چهل و یکنفر

جزو و سایر هشتاد نفر

طایفه زرندی

جمعی حاجی عبدالله خان حسام السلطان
آقا خان سرهنگ صاحب منصبان جزو و سایر
پنجاه نفر

طایفه اشرفی

جمعی اتحاد دیوان صاحب منصبان جزو و سایر
پنجاه و یکنفر

فوج جدید کردستانی

جمعی فتح الله خان پسر شیر دیوان
جمعی محمد علیخان شجاع الممالک صاحب منصبان
جزو و سایر یکصد نفر

فوج خرقانی

جمعی محمدخان سپهسالار صاحب منصبان
جزو و سایر و یکصد و ده نفر

فوج کروسی

جمعی حاجی علیقلیخان امیر توپمان صاحب منصبان
جزو و سایر و دویست و شش نفر

فوج اصفهانی

جمعی محمدخان سرتیپ صاحب منصبان
جزو و سایر یکصد و شصت و هشت نفر

فوج مهندس و ملازمان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ صاحب منصبان
جزو و سایر یکصد و چهل و نه نفر

فوج توپسرکانی

جمعی محمد علی میرزا سرتیپ صاحب منصبان جزو و
سایر یکصد و بیست و نه نفر

فوج نهاوندی

جمعی عبدالحمید خان سرتیپ یمین نظام صاحب
منصبان جزو و سایر یکصد و سی و یکنفر

طایفه شیرازی

جمعی فتح الله خان عطاء الدوله صاحب منصبان
جزو و سایر پنجاه و هشت نفر

طایفه ابوالوردی

طایفه کنگاوری و بیدوستانی

جمعی حاجی عبدالله خان سپهسالار جزو و سایر
یکصد و چهار نفر

طایفه لشتری

جمعی فضل الله میرزا سرتیپ صاحب منصبان
جزو و سایر یکصد و چهل و نفر

فوج خرقانی

جمعی محمدخان سپهسالار صاحب منصبان
جزو و سایر یکصد و ده نفر

فوج افشار بکتلو

جمعی یحیی خان سرتیپ صاحب منصبان
جزو و سایر یکصد و شصت و هشت نفر

فوج زنبورکچیان

جمعی عبدالله خان سرتیپ اول زنبورکچی
باشی صاحب منصبان جزو و سایر یکصد و هشتاد نفر

اصطبل و تجانه مبارکه

دراداره خاصه نواب مستطاب اشرف
والا سپهسالار اعظم ریاست نواب
والا مقبل الدوله

(رکاب مبارک)

میرزا اعلی اکبر خان لشکرنویس صاحب
منصب جزو و نواب و سایر پنجاه و نه نفر

(ولایات)

(آذربایجان)

معین خاقان رئیس غفار خان سرهنگ

میرآخور نایب نفر

(خراسان)

معاون الایاله دربیگی موسی خان میرآخور
نایب نفر

(فارس)

عناب الله خان سرهنگ میرآخور نایب دو نفر

(اصفهان)

محمدقلی خان سرهنگ میرآخور نایب اول نفر

(کرمان)

عضد السلطنه دربیگی نایب دو نفر

(عراق)

عبدالله خان سرتیپ میرآخور نایب چهار نفر

عربستان

محمد زمان خان نایب

لرستان

آقا جان خان نایب

کردستان

افخم نظام میرآخور

کرمانشاهان

مظفر نظام میرآخور نایب اول دو نفر

استرآباد

زین العابدین خان سرهنگ میرآخور

(خمسه)

فتح الله خان سرتیپ میرآخور صاحب منصبان
جزو نایب دو نفر

(ملایر)

مشیر نظام میرآخور صاحب منصب جزو یکنفر

(نهاوند)

آقا باباخان میرآخور صاحب منصب جزو چهار نفر

(لسطام)

میرزا فضل الله نایب اول

(ساوه)

هدایت الله خان میرآخور صاحب منصبان جزو دو نفر

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قورخانهٔ مبارکه

جمع جناب مستطاب سردار اکرم وزیر قورخانه
مبارکه جناب جلالتمآب حاجی معتمد نظام
مستوفی قورخانه وذخیره

ارباب منصب

عمدة الامراء العظام غلامحسین خان مؤید نظام
سرتیپ اول سیدکاظم خان سرتیپ دوم
نظام مباشر عمل پرخاش عبدالحسین خان
سرتیپ مؤید التضایع مباشر کارخانه فشنگ
سازی حسرخان سرتیپ دوم مقتدر
نظام مباشر عمل بالان نوروزعلیخان سرتیپ
مباشر عمل توپ امام وبردیخان سرتیپ
مباشر کارخانه چاشنی سازی میرزا حسن
خان سرتیپ توپخانه بلدار نایبان خاصل میرزا
فضل الله خان سرتیپ خمسه نظام تلمو
نایبه بلدباشی دهلی استاد حسین
خان سرهنگ مباشر کارخانه فشنگ سازی
مرتضی خان سرهنگ توپخانه بلدار نایبان تفنگ
غلامحسین خان مباشر کارخانه رخ بخار
علی اکبر خان مباشر کارخانه طرم سازی
حاجی عبدالله خان سرهنگ مباشر کارخانه
سراجی کاظم خان سرهنگ مباشر کارخانه
دهنه گری استاد میرزا محمد غازیانباشی
مباشر کارخانه غازی

سرتیپان

سیدیوسف خان امیر تومان شهر السلطنه امام
وزیر میرزا حسین خان مشاور نظام
میرزا سید علی اصغر خان سرهنگ خان امنا
لشکر محمد علی خان مرکز نظام میرزا حسن خان
مستشار نظام میرزا سلیمان خان سرتیپ
کیاز میرزا مصطفی خان سید محمد تقی
نصیر خان هاشم خان حسن خان میرزا
علی اکبر خان محمد خان میرزا ابوالقاسم خان
پوسف خان سایر دوازده نفر

ارباب قلم

جناب میرزا علی اکبر افتخار لشکر جناب میرزا
اشرف لشکر نویس میرزا محمود خان بیوتات
دفتر میرزا سید علینقی خان لشکر میرزا
ابوالحسن خان شهاب لشکر میرزا غلامحسین
خان افتخار لشکر میرزا اشکر الله خان لشکر
نویس میرزا حسین سرمشق دار میرزا
مصطفی سرمشق دار میرزا احسن خان سرمشق
دار میرزا محمد سرمشق دار میرزا
علی سرمشق دار میرزا اعلیخان سرمشق
دار میرزا جعفر عزیز نفر

سرهنگان

غلامعلی خان سرهنگ ایروان میرزا
محمود خان محمد تقی خان بختیاری
میرزا احمد خان میرزا اسمعیل خان میرزا
سید احمد خان میرزا کریم خان نایب
ابوذر خان نایب عباس قلیخان کاظم خان
حسن خان کل محمد خان حاجی اسمعیل
خان سایر سرهنگان ده نفر

یاوران وسلاطین قراولان

دویست وچهل وهشت نفر

قورخانچیان

دویست وچهار وچهار نفر

ولایات

(آذربایجان)

میرزا عبدالله خان سرتیپ اصفهان لشکر

(خراسان)

ابوالقاسم خان سرتیپ مؤمن نظام

(استراباد)

رضاخان ناوود

بروجرد و لرستان

غلامحسین خان سرهنگ

اصفهان

محمد حسین خان سرتیپ

عربستان

صادق خان ناوود

فارس

غلامحسین خان سرهنگ

کردستان

محمد علیخان سرتیپ میانداب

کرمان

غلامحسین خان ناوود

کرمانشاهان

غلامرضا خان ناوود

یزد

عبدالوهاب خان ناوود

ذخیرهٔ مباکه

جمع فواب اشرف والا سیف الملک امیر تومان
رئیس ذخیره
جناب جلالتمآب حاجی معتمد نظام مستوفی
قورخانه وذخیره
امیر الامراء العظام ملجا نظام امیر تومان

سرتیپان

محمد باقر خان محمد جعفر خان رضاخان
سیدموسی الرضا خان لواء السلطنه

سرهنگان

میرزا اسمعیل خان قاسم خان ابوالحسن خان
جلد خان عبدالمحمد خان آقاخان آزاد
ذخیره آقا حسین خان ابوالقاسم خان
علینقی خان رجبعلیخان حسن خان
موسی خان اسمعیل خان

ارباب قلم

میرزا هدایت سرمشق دار میرزا احمد خان سر
مشق دار میرزا احسن سرمشق دار

یاوران وسلاطین وتابان

بیست ونه نفر

اصناف

شش نفر

ذخیرهٔ چی

نود ویک نفر

ولایات

(آذربایجان)

جناب حاجی میرزا حسن خان معتمد لشکر امیر تومان
(خراسان)
عباس قلیخان مؤتمن نظام
(اصفهان)
یدالله خان سرهنگ
(استراباد)
حسن خان سرتیپ

بروجرد و لرستان

هدایت الله خان سرهنگ
(لبطام)
جوان سلطان
(جمشک)
جعفر قلیخان سرتیپ عاصم السلطان
(عربستان)
نعمت الله خان ناوود
(فارس)
محمد آقا خان سرتیپ معاون نظام
(قزوین)
ابوالحسن خان
(کرمان)
رضاخان سرتیپ معتمد دیوان

(کرمانشاهان)

عباس قلیخان خازن نظام
(کردستان)
مرتضی قلیخان سرتیپ شجاع لشکر
(کیلان)
میرزا سید یحیی خان ناوود
(قاذندران)
محمد تقی خان سلطان
(همدان)
خانمخان سرهنگ

مجلس محرر کسور نظامی

برحسب امر مبارک جهانمطاع اعلیحضرت قدر
قدرتا قدرسرشناسهنشاه جمجاه خلد الله ملکه
وتصویب نواب مستطاب اشرف والا
سپهسالار اعظم وزیر جنگ ادام الله اقباله
یکهزار تومان وال تکمیل فرموده
تمام تدارکات ومصارف نظامی در این مجلس
از روی دقت بقسمی قرار داده شد
بعمل بیاید وبعد از انقضای اجرای مجلس آن
صادر وشود

اجزاء مجلس

جناب اشرف نظام امیر تومان رئیس مجلس
کمیون نواب والا محمد حسن میرزا سرتیپ
اول کالله اسدالله خان سرتیپ
اول امین توپخانه محمد محسن خان سرتیپ
اول جمان بیگلو عبدالحسین خان سرتیپ مؤید
التضایع نورعلیخان سرتیپ مقتدر
لشکر میرزا ابوالحسن خان شهاب لشکر
لشکر نویس

(افواج قاهره)

(آذربایجانی)

(پیادهٔ دران)

نمرهٔ (۱)

در اداره جناب مستطاب اجل امیر نظام
ابوا بجمعی جناب شجاع السلطنه امیر تومان
معصام همایون میرزا فرج خان
سرهنگ منا جمنصبا جزو جمل حشت نفر

فوج اول خاصه

نمرهٔ (۲)

در اداره جناب مستطاب امیر نظام ابوا
جمعی جناب شجاع السلطنه امیر تومان
اعضدا نظام سرتیپ حاجی آقاخان
سرهنگ منا جمنصبا جزو جمل چهار نفر

فوج اقبال

نمرهٔ (۳)

در اداره جناب مستطاب امیر نظام
ابوا بجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
میرزا هاشم خان اقبال لشکر میرزا علی خان
سرهنگ منا جمنصبا جزو جمل نفر

فوج ظفر و نصرت

نمرهٔ (۴)

در اداره جناب مستطاب امیر نظام ابوا
جمعی شجاع السلطنه امیر تومان قلیخان
سرتیپ اول حاجی احمد خان سرتیپ خاص
آقاخان سرهنگ منا جمنصبا جزو شش نفر

فوج دولت و نصرت

نمرهٔ (۵)

در اداره جناب مستطاب امیر نظام
ابوا بجمعی شجاع السلطنه امیر تومان فوج
الله خان اجلال السلطان سرتیپ رستم
خان سرهنگ منا جمنصبا جزو سی وسه نفر

فوج چهار تبرزین

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فوج امیریه
نمره (۷)
جمعی جناب فتح الله خان ظفر الدوله امیر توپان صاحبمنصبان جزو سی و دو نفر

فوج معجز اشقالی
نمره (۸)
در اداره جناب مستطاب امیر نظام
ابوالمجدی جناب شجاع السلطنه امیر توپان
معتمد السلطنه سرتیپ ابوالفتح خان
سرهنگ اعتضاد لشکر صاحبمنصبان
جزو چهل و شش نفر

فوج پنجم شقالی
نمره (۹)
در اداره جناب مستطاب امیر نظام ابوالمجدی
جناب شجاع السلطنه امیر توپان عزیز
خان نظام السلطان سرتیپ هاشم
خان سرهنگ صاحبمنصبان جزو چهل و شش نفر

فوج هفتم شقالی
نمره (۱۰)
در اداره جناب مستطاب امیر نظام ابوالمجدی
شجاع السلطنه امیر توپان محمد حسن خان
مهذب الدوله سرتیپ جلال خان سرهنگ
صاحبمنصبان جزو سی و نه نفر

فوج ششم شقالی
نمره (۱۱)
در اداره جناب مستطاب امیر نظام

ابوالمجدی شجاع السلطنه امیر توپان حسن
السلطان سرتیپ ابراهیم خان سرهنگ
صاحبمنصبان جزو سی و دو نفر

فوج قهرمانیه
نمره (۱۲)
ابوالمجدی جناب جلال القاب امیر جهاد جناب
سرکشیکچی باشی سردار حشمت ملخان
اقبال الممالک سرتیپ صاحبمنصبان
جزو سی و چهار نفر

فوج پنجم ایالات
نمره (۱۳)
در اداره نواب مستطاب اشرف والا
شاهزاده عین الدوله رحیم خان
سرتیپ صاحبمنصبان جزو سی و چهار نفر

فوج ناصر تحفه قاپو
نمره (۱۴)
ابوالمجدی جناب مستطاب امیر جهاد جناب
سرکشیکچی باشی علیقلی خان سرتیپ
صاحبمنصبان جزو سی و شش نفر

فوج اردبیل ثکر
نمره (۱۵)
در اداره جناب مستطاب امیر نظام ابوالمجدی
جمعی شجاع السلطنه امیر توپان محمد
حسن خان سرتیپ محمد حسن خان سرهنگ
صاحبمنصبان جزو سی و شش نفر

فوج خلخالی
نمره (۱۶)
ابوالمجدی نواب الاطفر السلطنه سردار
سرتیپ جمعی الممالک صاحبمنصبان
جزو سی و شش نفر

فوج مضفر اغه
نمره (۱۷)
ابوالمجدی جناب فتح الله خان ظفر الدوله
امیر توپان منصور السلطان سرتیپ
صاحبمنصبان جزو سی و شش نفر

فوج سیم اغه
نمره (۱۸)
ابوالمجدی جناب فتح الله خان ظفر الدوله
امیر توپان منصور السلطان سرتیپ
صاحبمنصبان جزو سی و شش نفر

فوج چهارم اغه
نمره (۱۹)
ابوالمجدی جناب حاجی سعید الملک امیر توپان
صاحبمنصبان جزو سی و شش نفر

فوج هفتم افشار اردوی
نمره (۲۰)
ابوالمجدی جناب سپهسالار اعظم آقا خان سرتیپ اول
خان سرتیپ سیم صاحبمنصبان جزو
سی و سه نفر

فوج هشتم افشار اردوی
نمره (۲۱)
ابوالمجدی نواب الاطفر السلطنه سردار
سرتیپ جمعی امیر الامراء العظام مجد السلطنه
امیر توپان صاحبمنصبان جزو سی و سه نفر

فوج جلد افشار
نمره (۲۲)
ابوالمجدی میرزا علیخان منتظم الدوله

بهبودخان افخم الدوله سرتیپ اول صاحب
منصبان جزو بیست و هفت نفر

فوج ظهیر خوانی
نمره (۲۳)
ابوالمجدی محمد یحیی خان مکرم الدوله صاحبمنصبان
جزو بیست و هفت نفر

فوج دهم خوئی
نمره (۲۴)
ابوالمجدی جناب حیدر خان امیر توپان صاحب
منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج نجم ماکوئی
نمره (۲۵)
ابوالمجدی محمد پاشا خان سرتیپ اول صاحب
منصبان جزو بیست و شش نفر

عراقی
(فوج مخصوص)
نمره (۲۶)
ابوالمجدی جناب سردار افخم مظفر نظام سرتیپ
اول صاحبمنصبان جزو بیست و نه نفر

فوج مسعودی ظهیر
نمره (۲۷)
در اداره خاصه نواب الاسیف الاعظم
جناب ابوالمجدی نواب الاسیف الملک
امیر توپان رئیس فوج مسعودی ظهیر صاحب
منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج بیات دزکند
نمره (۲۸)
محمد خان بهاء السلطان سرتیپ
صاحبمنصبان جزو بیست و هفت نفر

فوج دماوندی
نمره (۲۹)
ابوالمجدی محمد هاشم خان شهاب الدوله
سرتیپ اول صاحبمنصبان جزو بیست و شش نفر

فوج خلج قاهر
نمره (۳۰)
در اداره جناب مستطاب زهره نظام
ابوالمجدی جناب یار محمد خان امیر توپان
اجوداناشی کل هزاره صاحبمنصبان
(فوج اول دامودیکانجی) (فوج دوم)
شش نفر پانصد نفر

فوج ذر خزینی
نمره (۳۱)
ابوالمجدی جناب ضیاء الملک امیر توپان صاحب
منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج قدیم خمسه
نمره (۳۲)
ابوالمجدی جناب مظفر الدوله امیر توپان
صاحبمنصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج جلد خمسه
نمره (۳۳)
ابوالمجدی جناب علاء الدوله سردار امیر
الامراء العظام سهم الدوله امیر توپان صاحب
منصبان جزو بیست و هفت نفر

فوج کرد سی
نمره (۳۴)
ابوالمجدی جناب عبد الحسین خان امیر توپان
سالار الممالک صاحبمنصبان جزو سی سه نفر

فوج ظفر کرد ستا
نمره (۳۵)
ابوالمجدی جناب ظفر الممالک امیر توپان
حاجی نخعی قلی خان سرتیپ صاحبمنصبان
جزو بیست و هفت نفر

فوج قدیم قرزون
نمره (۳۶)
ابوالمجدی جناب جلال القاب ساعد الدوله سردار
هدایت الله خان سام لشکر صاحبمنصبان
جزو بیست و هشت نفر

فوج جلد قرزون
نمره (۳۷)
ابوالمجدی جناب ساعد الدوله سردار
مصطفی خان اسعد السلطنه صاحب
منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج افشار بکشلو
نمره (۳۸)
ابوالمجدی جناب سردار افخم وزیر نظامیه
علیخان سرتیپ صاحبمنصبان جزو بیست
و هفت نفر

فوج افشار اجرقان
نمره (۳۹)
در اداره جناب مستطاب وزیر نظام ابوالمجدی
امیر الامراء العظام سپهسالار اعظم امیر مجید
آقا خان سرهنگ افخم نظام صاحبمنصبان
جزو بیست و هشت نفر

فوج حشمت

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فوج عرب و عجم
نمرۂ (۴۱)
دردادرۂ خاصۂ نواب مستطاب والا
سپہ سالار اعظم بہ جنگ دغا قلیخان
حشم نظام سرہنگ ہزار و پنجاہ نفر
فوج حشم خان امان یاپصد و پنجاہ نفر

فوج فرنگ کوہی
نمرۂ (۴۲)
ابو المجمو عمدۃ الامراء العظام منصور شکر

فوج سوار کوہی
نمرۂ (۴۳)
ابو المجمو جناب جلالتمآب محمد قاسمخان
وکیل السلطنہ ابو توان ابو الحسن خان
سرہنگ صاحب منصبا جزو بیست نفر

فوج ارباجانی
نمرۂ (۴۴)
ابو المجمو مرزا محمد خان اعظام الدولہ
سرہنگ باذل فرح لقہ خان نظیم الملک
صاحب منصبا جزو بیست و ہشت نفر

فوج تنکابنی
نمرۂ (۴۵)
ابو المجمو جناب مستطاب نصرت السلطنہ امیر اکرم
سردار معظم علیقلیخان منتصر السلطنہ سرہنگ

فوج بزچلو
نمرۂ (۴۶)
اول صاحب منصبا جزو بیست و ہشت نفر

فوج بندپی
نمرۂ (۴۹)
ابو المجمو جناب اعظم الدولہ امیر توان
مرزا اسفندیار خان سرہنگ صاحب منصبا معروف
سہ نفر

فوج هزاره جربی
نمرۂ (۴۷)
جمو ذوالفقار خان صمصام الملک سرہنگ صاحب
منصبان جزو بیست و ہشت نفر

فوج هزاره جربی
نمرۂ (۴۸)
جمو علیقلیخان سرہنگ مسدو الملک
صاحب منصبا معروف سہ نفر

فوج دودانکه
نمرۂ (۴۹)
محمد اسمعیل خان سرہنگ صاحب منصبا
معادن سہ نفر

فوج اشرف توابعی
نمرۂ (۵۰)
میرزا عبد الوہاب خان سرہنگ صاحب
منصبا معادن سہ نفر

فوج کامرانی
نمرۂ (۵۱)
جمو مقبل السلطنہ امیر پنجہ علیقلیخان
سمصام نظام میرزا شفیع خان سرہنگ
صاحب منصبا جزو بیست و ہفت نفر

فوج بندپی
نمرۂ (۵۲)
ابو المجمو جناب نصرت الملک امیر توان ابراہیم خان
سرہنگ عاصم السلطنہ صاحب منصبان
جزو بیست و ہشت نفر

فوج مجرم اکرازی
نمرۂ (۵۳)
جمو ذوالفقار خان صمصام الملک صاحب
منصبان جزو بیست و ہشت نفر

فوج سربندی
نمرۂ (۵۴)
جمو ابراہیم خان ظفر السلطان صاحب
منصبا جزو بیست و نہ نفر

فوج خلج قتمر
نمرۂ (۵۵)
دردادرۂ خاصۂ حضرت اشرف الامراء
السلطنہ ابو المجمو جناب اعتضاد نظام
امیر توان صاحب منصبا جزو بیست و نہ نفر

فوج کمره اخلاص
نمرۂ (۵۶)
جمو نوابی الاحشمۃ الدولہ امیر توان
نوابی ابراہیم میرزا اعتضاد السلطنہ سرہنگ
صاحب منصبا جزو بیست و ہفت نفر

فوج سرداهی
نمرۂ (۵۷)
ابو المجمو نوابی الاحشمۃ الدولہ میرزا
عبد اللہ خان سرہنگ صاحب منصبان
جزو سی و سہ نفر

فوج چهاردمحالی
نمرۂ (۵۸)

دردادرۂ خاصۂ حضرت اشرف الامراء السلطنہ
میرزا عبد الحسین خان سرہنگ صاحب منصبان
جزو بیست و ہشت نفر

فوج فریدنی
نمرۂ (۵۹)
دردادرۂ خاصۂ حضرت اشرف الامراء السلطنہ
عباسقلیخان سرہنگ صاحب منصبا جزو
بیست و ہفت نفر

فوج شتر قراکوزلو
نمرۂ (۶۰)
ابو المجمو جناب حسام الملک امیر توان
فضل اللہ خان اعتضاد الملک سرہنگ صاحب
منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج منصور قراکوزلو
نمرۂ (۶۱)
ابو المجمو جناب حسام الملک امیر توان غلام
رضا خان اعتضاد الدولہ صاحب منصبا جزو
بیست و ہشت نفر

فوج فدوی
نمرۂ (۶۲)
جمو حسنعلیخان ساعد السلطنہ صاحب
منصبان سہ و چہار نفر

فوج مخبر اقراکوزلو
نمرۂ (۶۳)
ابو المجمو جناب محمد مہدیخان منصور الدولہ
امیر توان صاحب منصبا جزو بیست و نہ نفر

فوج ملایری
نمرۂ (۶۴)
ابو المجمو سپہ سالار التفات امیر توان
مرزا اسمعیل خان سرہنگ صاحب منصبان
جزو بیست و ہشت نفر

فوج نهاوندی
نمرۂ (۶۵)
ابو المجمو نوابی الاحشمۃ بہاء الدولہ
امیر توان صدیق نظام سرہنگ صاحب
منصبا جزو بیست و نہ نفر

فوج سیاخوانی
نمرۂ (۶۶)
ابو المجمو نوابی الاحشمۃ بہاء الدولہ امیر
توان نوابی محمد خان امیر پنجہ لطیف
خان سرہنگ صاحب منصبا جزو بیست و نہ نفر

فوج کوزه قلعه نجرانی
نمرۂ (۶۷)
ابو المجمو جناب حسینخان امیر توان صاحب
منصبا جزو بیست و ہفت نفر

فوج کرندی
نمرۂ (۶۸)
ابو المجمو جناب علیمراد خان امیر پنجہ صاحب
منصبا جزو بیست و ہفت نفر

فوج گلهر
نمرۂ (۶۹)
جمو محمد علیخان سرہنگ صاحب منصبا
جزو بیست و نہ نفر

فوج زنگنه
نمرۂ (۷۰)
ابو المجمو جناب بہاء الملک امیر توان

فوج پشتکوهی
نمرۂ (۷۱)
ابو المجمو مدار السلطنہ سردار اشرف
حبیب اللہ خان سرہنگ صاحب منصبان
جزو بیست و شش نفر

فوج قراباغی
نمرۂ (۷۲)
صاحب علیخان حاجی تجمع الملک نظر علیخان
سرہنگ صاحب منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج ترشیزی
نمرۂ (۷۳)
جمو نوابی الاحشمۃ محمد میرزا امیر پنجہ صاحب
منصبا جزو بیست و ہفت نفر

فوج قیدر قاجار
نمرۂ (۷۴)
ابو المجمو شوکت الملک امیر توان صاحب
منصبان جزو بیست و ہشت نفر

فوج جلایر قاجار
نمرۂ (۷۵)
ابو المجمو شوکت الملک امیر توان صاحب
منصبان بیست و ہفت نفر

فوج قاجار کرمان
نمرۂ (۷۶)
جمو مظفر خان ناصر نظام صاحب منصبا
جزو بیست و ہفت نفر

فوج شوکت کرمان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غزده (۷۷)

جمعی سلیمان خان مجمد الدوله سرتیپ اول کریمخان سرتیپ غلامحسین خان سرتیپ سایر جمعیت اجزو بیست و شش نفر

فوج بهادر کرمیسر کرمانی

غزده (۷۸)

جمعی محمد خان اسعد الدوله سایر جمعیت اجزو بیست و شش نفر

مونیکا پنجهان

دسته

مونیکا پنجهان مخصوص برریاست نسلان خان ناصر ها یون یکی معادل پنجنفر

دسته

اعتضاد یکی برریاست نسلان خان ناصر ها یون محمد خان سرتیپ هاشمخان سرهنگ سایر معادل هشت نفر

دسته

توپچی دو قبضه برریاست اسمعیل خان نصرت لشکر برپنجه علیخان معلم یکدو دستگاه برمعادل پانزده نفر

دسته

قراول مهر مخصوص دو دسته بهرام خان سرهنگ سایر علیخان سرهنگ

سواره (آذربایجانی)

دسته

افشار ارومی جمعی مرغام الملک امیر تومان

دسته

افشار صاین قلعه جمعی حیدر خان سرتیپ اول یوسف خان سرتیپ محمد خان سرتیپ

دسته

ایلاقرا چورلوی قراجه داغی جمعی فرج الله خان ولد مصطفی خان

دسته

چهاردولی ابوالجمعی نوروز خان امیر تومان حسینقلیخان میرپنجه سلیمخان میرپنجه علی اکبر خان

دسته

چلپیانلو دو دسته تحت رکاب نواب مستطاب الاشراف ابن الدوله جمعی رحیمخان میرپنجه منصور السلطان اسکندر خان سرتیپ یوسف خان سرتیپ

دسته

مظفر ابوالجمعی نواب والا مظفر الدوله امیر تومان شجاع الدین میرزا شاه صاحبجمعیتا پانزده نفر

دسته

گنجه ابوالجمعی محمد علیخان سرتیپ

دسته

نصرت ابوالجمعی میرزا موسی خان یکجوان یکی

دسته

شقاقی وعشایر انلو لیکانلو وقراسوران جمعی علی قلیخان

دسته

مقدم

شاهسون ابنا انلو

ابوالجمعی جناب عنایت الله خان سالار امجد عنایت الله خان اقبال دیوان

دسته

شاهسون دشتی اردبیل و شکیر ابوالجمعی عبدالحسین میرزا سایر معادل نیمنفر

دسته

حاجی علیلو و قراجه داغی و قراسوار حاجی علیلو

ابوالجمعی نوروز خان امیر تومان کامران خان سرکرده قراسوران

دسته

قراپاپاق ابوالجمعی بختعلی خان میرپنجه حسنقلی خان سرتیپ

دسته

قراسوران زاده مرند وارشق واستاد وغیره طایفه قراجه داغی طایفه ایضا برکرده کی آقا بابا بیک جمعی بهمن الله خان

طایفه ارشق و آنشار

ابوالجمعی جناب حبیب الله خان مجد الملک میرزا لطفعلی خان مدام السلطنه

دسته

قراسوران قفقازی مرندی جمعی شکر الله خان شجاع نظام سرتیپ

دسته

جلدی شقاقی جمعی رضا قلی خان سرکرده برریاست عنایت الله خان امیر تومان

دسته

کلبری دو دسته تحت رکاب نواب مستطاب الاشراف ابن الدوله ابوالجمعی لطف الله خان سرهنگ

ابوالجمعی سلیمان خان سپهد الملک امیر تومان

دسته

مکری دو دسته تحت رکاب جناب اشجع الدوله سرکشیکچی و سرهنگ عزت الله خان سرتیپ اول

دسته

نظمیه جمعی لطفعلی خان سرهنگ

مهاجرین

سوای اشخاصیکه جزو سوار مظفر برقرار شده اند

دسته

ایرانلو جمعی محمد حسن خان وغلامرضا خان وصفدر

دسته

نادرکوبه جمعی شیخ کاظم خان

دسته

شکی جمعی محمد حسن خان شجاع الملک سرتیپ احمد خان سرهنگ

دسته

طالش جمعی میرسلیمان خان صادم السلطنه علیخان ولد میر اسدالله خان

دسته

قبه کی جمعی اسدبیک وعبدالله بیک وغیره

دسته

قراجه داغی جمعی محمد یرنا وابوالسیف خان

دسته

قراباباغی جمعی عباسقلی خان جوانشیر ابراهیم خان محمد یوسف خان اولاد بختعلی خان سرتیپ وغیرهم

خراسانی

دسته

قوچانی ابوالجمعی جناب شجاع الدوله امیر تومان

دسته

بجنوردی ابوالجمعی جناب عزیزالله خان سها الدوله امیر تومان

دسته

کوکلان و یموت ابوالجمعی نواب اشرف والا حاجی نجفقلی خان خدا یار استرآباد

دسته

طبسی ابوالجمعی جناب عماد الملک امیر تومان

دسته

درجزی ابوالجمعی محمد علی خان میکلرباشی

دسته

کلاتی سرکرده نفر

دسته

جامی و حوالی جمعی محمد نظر خان وعنایت خان و کلدار خان

دسته

باجگیرلو سرکرده نفر

دسته

خوانی سرکرده نفر

دسته

تیموری کاروانی جمعی بهرشکر الله خان

دسته

سفید سنگ جمعی بهرشکر الله خان

دسته

طالش جمعی میرسلیمان خان صادم السلطنه محمد صادق خان وزین خان وغیره

دسته

مهاجرین زهرانی جمعی میرزا مسعود خان وغیره

دسته

تیموری جمعی اسدبیک وعبدالله بیک وغیره

دسته

قراجه داغی جمعی محمد یرنا وابوالسیف خان

دسته

قراباباغی جمعی عباسقلی خان جوانشیر ابراهیم خان محمد یوسف خان اولاد بختعلی خان سرتیپ وغیرهم

دسته

زهرانی جمعی افراسیاب خان منصور لشکر

دسته

اردلان دهبکری جمعی آقا خان سرکرده و برعبدالحسین خان

دسته

چولائی جمعی محمد حسین خان سرکرده

دسته

قاینی

دسته

سیستانی ابوالجمعی نواب اشرف والا حاجی نجفقلی خان خدا یار استرآباد

دسته

طبسی ابوالجمعی جناب عماد الملک امیر تومان

دسته

درجزی ابوالجمعی محمد علی خان میکلرباشی

دسته

کلاتی سرکرده نفر

دسته

جامی و حوالی جمعی محمد نظر خان وعنایت خان و کلدار خان

دسته

باجگیرلو سرکرده نفر

دسته

خوانی سرکرده نفر

دسته

تیموری کاروانی جمعی بهرشکر الله خان

دسته

سفید سنگ جمعی بهرشکر الله خان

دسته

فندرسکی جمعی بهرسعد الله خان سرتیپ اکرم الملک

دسته

کوچلو جمعی علیقلی خان معاخر الملک

دسته

مقصودلو حاجی عبدالصمد خان امیر مجموعه الملک

دسته

شادسقاچی جمعی نذر علیخان

دسته

میلیجرد قدیم الوکالتی جمعی نصر علیخان سرکرده

دسته

جمعی عباسقلی خان سرکرده

دسته

قاجار جمعی نظر علیخان معه مشاه لشکر

دسته

ملک جمعی محمد رحیم خان شاهد لشکر

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دسته تمسکنی
جمعی قطر علیخان صمصام لشکر

دسته
جمعی محسنخان بوزنباشی

دسته فوجزدی
جمعی کربلائی محمدخان یاور غلامعلیخان بوزنباشی

دسته جعفربای
جمعی ملا قلیچخان بوزنباشی

دسته جعفربای
جمعی آدینه خان سرهنگ

دسته یلفی
جمعی ملا حرزا خان بوزنباشی

دسته اقاقای
جمعی خواجه علیخان

دسته اقاقای
جمعی سالارخان بوزنباشی

دسته جدید جعفربای

دسته
جمعی حاجی محمدخان سرتیپ

دسته
جمعی یحیی قلیخان یاور

دسته
جمعی حاجی وکیل

دسته
جمعی حاجی مرادخان

دسته
جمعی حاجی اداخان

دسته
جمعی عمرخان

دسته قراچی
جمعی حاتم ملاخان و موسوخان سرتیپ

دسته تنجات
ذاوودوچی وغیره

دسته
جمعی حسنعلیخان سرتیپ

دسته غلامان زنبرکچی
ابوالمجدی جناب شادی اصلان بیزاده افشار خان سرهنگ بیزاده خان سرتیپ
غلامان کاردکاری سوار علی اکبرخان کلاته منشیان بخوزبهار نفر

دسته جلایر دشت اصفهان
دارداره نواب اشرف والاظل السلطان
جمعی مهر محمدخان
میرزا حسنخان نظام الملک

دسته کوزاری و بختیاری
جمعی حسینقلیخان سرکرده نظام

دسته فیحه اصفهان
دارداره نواب مستطاب اشرف والاظل السلطان امیرزاده محمد بیزا سرتیپ
حبیب آقا سرتیپ حیدرخان سرهنگ

دسته افشار اسدآباد
جمعی خان باباخان امیر پنجه سالار اسعد بختیاری
مجیر نظام سرتیپ

دسته کرد زرنه کمندلی
ابوالمجدی سردار السلطنه عبدالله تاشی
صفی خان سرتیپ علی اکبرخان سرهنگ
اسدالله خان سرتیپ اسمعیلخان سرهنگ
محمدخان سرهنگ سابق سرهنگان و
معارف لشکر پنجفر

دسته جدید یاراحمدی
ابوالمجدی جناب ساعدالدوله سردار محمد
حسینخان صرنظام السلطنه

دسته جلایر بختیاری کرستان
جمعی عبدالله خان سرتیپ

دسته قراچوری خوانساری
دارداره نواب مستطاب اشرف والا
نبیرالدوله حکمران داراالخلافه طاب ثراه
خان سرکرده ایل وسواره

دسته اصانلو خوانساری
دارداره نواب مستطاب اشرف والا مجیر
الدوله علیخان سرکرده نوراله خان
ایل بیگی

دسته
جمعی حسنخان بوزنباشی

دسته
ابوالمجدی جناب ذوالفقارخان اسعد
الدوله امیر تومان حسینقلیخان سرتیپ
علیقلیخان سرهنگ

دسته
قراسور از خمسه
ابوالمجدی جناب مفخر الدوله فرج
الله خان سرتیپ محمد مهدیخان سرتیپ

دسته
شاهسون افشار
ابوالمجدی جناب جهانشاه خان ایلبیگی
تومان محمد علیخان صارم السلطنه
سرتیپ علی اصغرخان مجید
السلطان سرتیپ

دسته
شاهسون دوبرن
ابوالمجدی جناب فخر الملک ایلبیگی
تومان غلامرضاخان سرتیپ
محمد حسینخان سرتیپ

دسته
شاهسون ایناناولو مهاجرین قدما
ابوالمجدی جناب عنایت الله خان
سالار اعجد امیر تومان نصرالله
خان ناصر نظام سرتیپ اول
ایلخانی فتحعلیخان اقبال السلطان
حاجی میرزا فضل الله خان منشی لشکر

دسته
شوکت ایناناولو
ابوالمجدی جناب مستطاب حاجی
اسعدالدوله جناب محمد ناصرخان
سپهدار الملک امیر تومان امیر جنبر
خان شوکت السلطنه

دسته
قوریت بیکلو
ابوالمجدی جناب منصور الملک
امیر تومان رحمة الله خان سرتیپ

دسته افشار خراقانی
ابوالمجدی جناب نادر محمدخان
اجودانباشی کل نظام محمدحسن
خان سرهنگ

دسته
شاهسوادی و کردبچه
کرمشعول خدمت قراسوران
دارالخلافه هستند

دسته
چکنی و قراسوران
ابوالمجدی جناب عنایت الله خان
سالار اعجد امیر تومان خانبابا
خان اقبال لشکر امیر اصلانخان
سرهنگ سیداحمدخان
سرهنگ میرزا سیدعزیزالله
خان مجدد الممالک مرتضی خان
سرهنگ سوادکوه شاهسوادی

دسته
ایلات
ابوالمجدی جناب ناصر السلطان
حیدرخان سرکرده

دسته
کرمانشاهان

دسته منجانی
جمعی علی اکبرخان سرتیپ اول

دسته
کرندی
جمعی اسمعیلخان سرکرده پیر علی اوغلی

دسته
شرف تابینی
جمعی عزیزخان سرکرده سلیمانخان نایب
پنجاه نایب

دسته نانکلی
ابوالمجدی جناب ظهیر الملک امیر تومان

دسته باجلان
جمعی عزیزخان سرکرده

دسته قراسوران
جمعی کلبعلیخان وغیره

کردستان

دسته شرف
جمعی علی اصغرخان سرهنگ

دسته
ابوالمجدی جناب منصور الملک
امیر تومان رحمة الله خان سرتیپ

دسته
شاهسوادی و کردبچه
کرمشعول خدمت قراسوران
دارالخلافه هستند

دسته
ابوالمجدی جناب عنایت الله خان
سالار اعجد امیر تومان خانبابا
خان اقبال لشکر امیر اصلانخان
سرهنگ سیداحمدخان
سرهنگ میرزا سیدعزیزالله
خان مجدد الممالک مرتضی خان
سرهنگ سوادکوه شاهسوادی

دسته
مهاجرین هرایی
ابوالمجدی میرعبدالله خان
مستوفی میر اسمعیل خان
نواده میر اشرف خان

دسته
مهاجرین قدما
جمعی حسنخان سرتیپ وغیره

دسته
افشار و ساوجبلاغ
جمعی حسنخان شهاب السلطان سرتیپ
اول علیخان سرتیپ وغیره

دسته
عربستان

دسته فیلی
جمعی کریمخان سرکرده وغیره

دسته
بختیاری
جمعی سلطان محمدخان معین بهبهانو
غلامکریمخان سرکرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دسته قراسوار از کنکاور
سرکرده نفر

دسته قراسوار از کرمه
سرکرده نفر

دسته قراسوار از کابلکاه
سرکرده نفر

دسته قراسوار از کرزاذ و کرمه
سرکرده نفر

لرستان

دسته کرده بز
جمعی ایدلخان و سخان و سلیمانی غلام

دسته زردالی
جمعی رضاخان سرهنگ

دسته تفنگچیان
محفظ خاک ملایر و توابع برکان

دسته قراسوار
محفظ راه نهاوند و خزل جمعی رضاخان سرهنگ

دسته قراسوار از محالات
سرکرده نفر

فارس

دسته عرب و باصری
جمعی محمد حسن خان فخر الملک سرهنگ

پیادهٔ خراسانی

دسته قائنی و خوسف
سرکرده نفر

دسته سیستانی
سرکرده نفر

استرابادی

دسته استرابادی
سرکرده نفر

دسته بلوچ حاجی لر
سرکرده نفر

کرمانی

دسته عرب بنظام
جمعی اسمعیلخان

دسته زاوری
جمعی حسن بیک

دسته اناری
جمعی حسنقلی خان

دسته رودباری
سرکرده نفر

دسته بلوچ عربستانی
ابوالمجمی شیخ نصرعلی خان معزالسلطنه
امیر تومان برادر مرحوم شیخ مزعل خان

گیلانی

دسته استرابادی
ابوالمجمعی محمود خان و میرزا غلامعلیخان سرهنگ

دسته سالیانی
جمعی هوشنگ خان سرکرده

دسته شفتی
جمعی علیخان سرهنگ سرکرده

ادارهٔ قراسوار از کل ممالک محروسهٔ ایران

در اداره خاصه توابع مستحفظ الدوله

سپهسالار اعظم ریاست جناب اشرف

امجد مدیر لشکر لشکر نویس فتح الله خان سرتیپ سعید نظام ناظم سوارهٔ رشید نظام سرهنگ نفر ابوالفتح

نفر نویسنده دو نفر

ادارهٔ بریکار و قراقچه صاحبمنصبان دو رسمی

امیر الامراء العظام کلنل چرنا دو نفر
دو نفر بریکاد کاپتن جانایف معلم سوار سرکار کاپتان یاد هوف کاپتن اتوسف معلم سواره سوفونف پرانامار نف سوزونف پرانداز ینکو سوزونف پرانداز پرخی سوزونف پیاده

صاحبمنصبان ایرانی

جناب میرزا هادی خان امیر تومان دو نفر
الناما دو نفر بریکاد

سرتیپ اول

قاسم آقا محمد ناظر خان امان الله میرزا کاظم خان علیخان محمد تقی خان امامقلیخان سفر علی آقا غلامحسنخان دبیر ایلشاهسون بغدادی نصرالله خان دیوان افاخان مستنظام هاشم خان محمد خان عباسقلی

سرتیپ دوم

علی آقا مرادخان بهادر لشکر اسکندر خان اسمعیلخان غلامرضاخان زین العابدین خان ابوالفاسم خان خلیل خان نوروز علی آقا محمد تقی خان غلامرضا خان موزیک

سرتیپ سیم

موسی خان حبیب الله میرزا امیر اسلان آقا محمد یار خان عبدالله آقا اسدالله خان موسی خان عباسقلی آقا محمد مراد خان علی پاشا خان عبدالعلی خان تیمور خان جمشید آقا محمد ظاهر خان عباسقلی خان یحیی خان مضطفی قلی خان محمود آقا

سرهنگان

حسنخان محمد رحیم خان رستم خان کاظم آقا حسنخان شاهی خاچی خان

حسنخان علیقلی خان میرزا علیخان محمد خان عباس آقا کریم آقا میرزا محمد سقط لطفعلی آقا فضلعلی خان محمد آقا خلایا خان حسنقلی خان حسنخان موزیک

نایب سرهنگان

جعفرقلیخان علی اکبر خان لطفعلی آقا احمد خان عباس خان رضا خان محمود آقا حسنخان نقی آقا میرزا ابوذر

یاوران

بیست و پنج نفر

سلطان

بیست و پنج نفر

نایبان اول و دوم

دیلمی و قزوینی و مازندرانی

شصت و پنج نفر
دو دسته باطری از سوارهٔ و پیادهٔ یکهزار و شصت و سه نفر

مشقچی بکری و غیره

هفتاد و شش نفر

قشون حاضر رکاب

از پیادهٔ نظام و سوارهٔ و غیره یکصد و پنجاه نفر

ذخیره

پنجاه و هزار نفر

ادارهٔ مخزن تذکرات عسکریهٔ دولت علیه

بریاست جناب جلالتمآب اجل اعتضاد السلطنه

عمدة الامراء العظام عبدالحسینخان سرتیپ اول مدیر اداره مخزن جناب مهندس اشکر نویس و محاسب جناب حاجی طاهر اشکر منشی

وزارت خزانهٔ مبارکهٔ نظام

سایر اجزاء از قرار سوان مناصب ایشان

جناب جلالتمآب اجل لطفالله خان صدق السلطنه پیشخدمت خاصه همایونی وزیر خزانهٔ مبارکهٔ نظام و پیش اهل و سوار دولت علیه

اجزاء

نحویل دار نصرالله خان خازن نظام سرکشیک دار میرزا سید احمد خان جلوداری باشی اعزاز و فرشباش میرزا تقی خان منشی دو نفر سایر اجزاء ده نفر

صاحبمنصبان و سایر اردوی نظام

ابنیهٔ نظامی

ابوالمجمعی احمدعلیخان سرتیپ اجودان وزارت جلیله جناب میرزا آقا لطیف نظام سرایای یاشی محمدعلی خان سرهنگ توپخان یاور جعفرخان یاور حبیب الله خان یاور سلطان و نایب دوم ایلدران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزرات جلیله لشکر

جناب مستطاب ابل کا میرزا محمود خان مدبر الدوله وزیر لشکر
جناب جلالتمآب میرزا ابوالقاسم خان بحر الدوله نائب وزارت لشکر

لشکر نویسان و سررشته داران و غیره ملتزمین رکاب مبارک

جناب حاجی میرزا الحسینعلی بهمن الملک
جناب میرزا عتاب خان معتمد نظام لشکر
سررشته دار کل نظام جناب حاجی میرزا احسنخان وضیع الدوله جناب میرزا
علی قوام السلطان ولدهم هو وزیر لشکر
جناب حاجی میرزا سیدا قوا قدار السلطنه
جناب میرزا هاشمخان اسف السلطان
جناب حاجی میرزا ابوالقاسم معتمد نظام جناب
میرزا محمود خان موقر الدوله جناب میرزا
فضل الله خان فضل الدوله جناب میرزا
منطق خان وکیل لشکر جناب میرزا
سلیمانخان مستوفی اول و سررشته دار کل لشکر
جناب میرزا محمد حسین معین لشکر جناب
میرزا جعفر خان موثق الدوله جناب میرزا محمد
علیخان آشتیانی جناب میرزا احسنعلی
ولدهم هو میرزا نصر الله لاهیجانی جناب
میرزا نصر الله خان مطیع الدوله جناب
میرزا اعلا محمد خان موتمن لشکر جناب میرزا
علیرضا خان نمادار لشکر جناب میرزا احسنعلی
لشکر نویس ماتوکریان جناب میرزا
شفیع خان مدیر لشکر جناب میرزا
محمد خان امیر نهاد لشکر جناب میرزا احمد
خان بدیع السلطنه جناب میرزا داود خان
کودکتخدا جناب میرزا احسنعلی ولد ذوالفقار
جناب قوام الدوله جناب اخوی لشکر
ولد جناب عین الممالک جناب میرزا مهدی
نائب معاون الممالک جناب میرزا احسنعلی

نقرشی میرزا سید علی اصغر خان ولدهم مرحوم
نصر الله خان جناب میرزا محمد خان مفتش
لشکر جناب میرزا محمد حسین معتمد لشکر
ولدهم ثانی جناب میرزا سید علی
نصیر لشکر جناب میرزا عبد الحمید خان لاری
السلطان حاجی میرزا رشتا نقرشی
جناب میرزا مهدی ساعد لشکر حاجی میرزا ابو
تقی خان میرزا اسمعیل خان برادر ایضا
میرزا سید عزیز الله خان ولد جناب حاجی میر لشکر
عبد الکریم خان نقرشی میرزا اسمعیل علی آبادی
میرزا عیسی خان خبیر السلطنه میرزا فتح الله خان
معاون لشکر میرزا سید محمد خان موتمن لشکر
یوسف خان احتشام لشکر جناب میرزا
محمد خان مقیم نظام نزد حضرت والا پسر الله
میرزا احمد خان برادر ایضا میرزا محمد خان
منصور السلطنه ولد حاجی میرزا لشکر میرزا
غلامحسین خان احتشام دفتر میرزا علی اکبر خان
میرزا سید تقی خان ولد شهریار السلطنه میرزا
ابوالحسن خان شهاب لشکر ولد قوام همیون
میرزا عبد الحسین خان میرزا سید علی نقرشی

مأمورین ولایات (آذربایجان)

لشکر نویسان

جناب میرزا احمد علیخان مشیر نظام جناب
میرزا الله مقلی عمید لشکر حاجی میرزا کاظم
مشیر لشکر میرزا احمد خان میرزا لطف
الله خان معتمد لشکر میرزا احسنخان
اعتماد نظام میرزا موسی خان معاون
نظام میرزا احسنخان مؤید نظام
میرزا هدایت الله خان میرزا سید مصطفی

حاجی میرزا ابوالحسن کرکانی میرزا احمد
خان قوام لشکر میرزا فتحعلیخان میرزا
فدائیخان میرزا عبد الحسینخان

سررشته داران

میرزا اسمعیل عماد لشکر میرزا داود خان
میرزا ولی سررشته دار میرزا علیخان
میرزا ابراهیم

خراسان

جناب میرزا محمدخان لشکر نویس باشی
میرزا یوسف خان سررشته دار میرزا
محمد علیخان سررشته دار میرزا سید حسن
خان سررشته دار

فارس

جناب میرزا لطفعلیخان قوام لشکر میرزا
صادق خان جلال لشکر میرزا مرتضی خان
لشکر حاجی میرزا محمد علی سررشته دار

کرمان

میرزا صادق خان ناصر لشکر میرزا عبد
الرحیم خان آصف لشکر میرزا غلامرضا
خان نقره لشکر میرزا عبد الله سررشته دار

اصفهان

جناب میرزا یوسف خان لشکر نویس باشی
میرزا محمد لشکر نویس میرزا ابوتراب
سررشته دار میرزا فتح الله سررشته دار

کیلان

میرزا یوسف خان معاون دیوان
میرزا
محمد علیخان سررشته دار میرزا سید حسن
خان سررشته دار

مازندران

میرزا مهدیخان ولدهم هو میرزا موسی لشکر

بروجرد

موثق لشکر میرزا سید علی

عربستان و لرستان

میرزا یوسف خان کرکانی

استرآباد

میرزا اسمعیلخان لشکر نویس

عراق

میرزا سید تاجر لشکر نویس قوام همیون

خمسه

میرزا علی نقی آصف الدوله

قزوین

میرزا اقا خان منشی الممالک

کردستان

میرزا علینقی خان آصف الدوله

کرمانشاهان

میرزا اسمعیل خان

ملایر و تویسرکان

میرزا اقا طوطون لشکر نویس

همدان و اسدآباد و کنکاور

میرزا علی ضیاء السلطان

شاهرود و بسطام و سمنان

میرزا حسن خان

(ملتزمین رکاب)

سررشته داران

میرزا فرج الله میرزا یوسف خان
میرزا سید احمد خان نقره ولد
میرزا سید محمد میرزا شفیع لواسانی
میرزا محمد علیخان میرزا اعلا محمد خان کرکانی
میرزا محمد آشتیانی میرزا مصطفی
میرزا سید محمد خان اصفهانی ولد
میرزا سید علی میرزا محمد خان میرزا
تاجر خان مازندرانی میرزا صادق
نقرشی میرزا ابی کرکانی میرزا علی
اصغر خان نقرشی میرزا تاجر خان
نقرشی میرزا اسمعیل طهرانی میرزا اسحق
میرزا علی رضا ولدهم مرحوم میرزا اسحق

ملتزمین رکاب

میرزا احمد آشتیانی میرزا محمود ولد
مرحوم میرزا فتح الله

منشیان نظام

جناب میرزا اصل لشکر جناب میرزا
وفا منشی مذاکرات جناب
میرزا علی بیان لشکر میرزا کاظم خان
بیان نظام میرزا حسن خان دبیر نظام
میرزا محمد خان ولد حاجی میرزا عبد الکریم
میرزا سید حسن خان نقرشی

منشیان و ملازمان لشکر

جناب نقیب السلطنه میرزا عبد
الله عون السلطان

(عرب باب رکاب فرد لشکر)

معتمد السلطان میرزا مهدی خان
عرب باشی میرزا جعفر عرب فرد
قورخانه ناظر میرزا آقا عرب فرد بیکار
میرزا حسن عرب فرد محرر نظامی

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزارت جلیله داخله

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده معظم عین الدوله وزیر داخله

ادارهٔ وزیر از رسائل خاصه و دولتی

جناب جلالتمآب اجلادبهر الملک وزیر رسائل خاصه

جناب جلالت نصاب میرزا سید امین نایب وزارت رسائل خاصه جناب مختصد و سائل منشی اول رسائل جناب خانزاده منشی اول رسائل و دفتردار کل نوشجات و استاد رسائل خاصه علوالملک منشی اول رسائل منشی اول رسائل میرزا ابوتراب منشی اول و مهردار ادارهٔ مثبت میرزا اشرفخان منشی عنوان نگار منشی میرزا محمود خان نشار الدوله منشی میرزا محمد علیخان محرر ثبت نگار کوار میرزا عبدالله منشی میرزا سید جمال محرر ثبت

ادارهٔ حکومت نهاوند و اولیاء مالک محروسه

وزارت خالصجات قاهره و مضافات

وزارت نظمیه و غیره

جناب جلالتمآب اجل میرزا محمد علیخان کرزان فخم وزیر نظم و دارائی و غیره

اجزای وزارت خالصجات قاهره

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر لشکر وزیر وزارت خالصجات قاهره جناب جلالتمآب ضیاء الملة و الدین توپچی باشی وزیر خالصجات جناب معظم الملک مستوفی اول و مدیر عمارات بلده و محاسب اخراجات حکومتی و غیره جناب میرزا عباسقلیخان لنکرنویس و سررشته دار کل میرزا اسمعیلخان سررشته دار اداره

منشیان حکومت جلیله و غیره

جناب سراج الکتاب منشی مخصوص حکومت معتمد السلطان میرزا آقاخان منشی اول معتمد السلطان میرزا یارقلیخان منشی وزارت جناب صفیه الملک منشی ایضا معتمد السلطان ضیاء السلطان معتمد السلطان میرزا اسمعیل خان نقیبه مقرب الخاقان میرزا علیخان

سایر

عمدة الامراء العظام اعظم الحاج للقرا شیاشیه حکومت نواب محمد مهدی شهندس عمدة الامراء العظام محمد حسین خان صاحب اختیار دولت معتمد السلطان جعفرقلیخان سررشته معتمد السلطان آقا محمد تقی میرآخور الملک

حکام محال و بلوکات و غیره

نواب والا عباسقلیخان حاکم زاویه مقامه حضرت عبدالعظیم جناب جلالتمآب میرزا مرتضی خان منشار الممالک حاکم خوار جناب عنایت السلطنه ظهیر الاسلام جناب احسن الملک رئیس قوانین خالصه جناب عنایت الملک خلف مرحوم میرزا فرج الله خان معتمد السلطان میرزا یدالله خان نایب الحکومه سناو جلایر معتمد السلطان معین اصطبل محل ییلاق و امتیاد بولاق مقرب الخاقان نایب علی اکبر خان مقرب الحضره حاجی عباسقلی خان باشی مشهد کابوس قاسم قصاب باشی

صفوة السلطنه سررشته حاجب منصب نظیه مؤتمن السلطان میرزا محمد آقاخان سررشته دار اسم شب مؤتمن السلطان غلام حسنخان سررشته حاجب منصب مقرب الخاقان میرزا علیخان سررشته حاجب منصب مقرب الخاقان غلام حسنخان سررشته حاجب منصب مقرب الخاقان محمود آقا سررشته حاجب منصب مقرب الخاقان میرزا نصرالله خان سررشته دفتردار عاکفات مقرب الخاقان میرزا ابراهیم خان منشی و دفتردار مقرب الخاقان محمد رضاخان سررشته نایب اول محاسب مقرب الخضره العلیه شمس الدین خان معاون محرر

اجزای سواد و دیاوه و مأمورین وزارت نظمیه

معتمد السلطان سید علی اکبر خان سررشته حاجب منصب نظیه رئیس محرر مکلوس و اسلحه سواران و مأمورین داراء مقرب الخضره العلیه سید امیرجان نایب اول مأمورین داراء مقرب الخضره محمد حسین سلطان نایب دوم سواران نظیه مقرب الخضره نایب سلطان نایب دوم مأمورین نظیه مقرب الخضره محمد علیخان سلطان حاجب منصب موزیان مظفریه

علة سواد و دیاوه و مأمورین داراء نظیه شصت نفر

صورتخانه مجلد و ساعات و اجزا مستحفظین اینجا

محلهٔ دولت (۷۵ نفر)

جناب جلالتمآب اعظم عباسقلیخان مهردار منظم الملک موقف وزارت نظیه رئیس محلهٔ دولت معتمد السلطان علیخان نوام نظیه سررشته نایب اول محلهٔ دولت

(محلهٔ سنگلج) (۷۷ نفر)

جناب عمدة الامراء العظام هاشمخان امیر السلطنه مهردار رئیس محلهٔ سنگلج معتمد السلطان میرزا محمد علیخان سررشته نظیه نایب اول محله

علة کلیه اجزای محله سنگلج از نواب و غیره (۷۷ نفر)

(محلهٔ عمو الاجان) عمدة الامراء العظام میرزا ابوتراب خان سررشته رئیس محلهٔ عمو الاجان مقرب الخاقان میرزا هادیخان سررشته نایب اول

(علة کلیه اجزای محله از نواب و نایبان و غیره چهل و یک نفر)

(محلهٔ جالمیدان) جناب عمدة الامراء العظام حاجی میرزا محمد علیخان سررشته اول رئیس محلهٔ جالمیدان مؤتمن السلطان میرزا علینقی خان سررشته نایب اول

(علة کلیه اجزای محله از نواب و غیره ۴۳ نفر)

(محلهٔ بازار) عمدة الامراء العظام میرزا سید محتشم محتسب الملک رئیس محله معتمد السلطان میرزا جعفرخان سررشته اعتماد نظیه نایب اول محله

(علة کلیه اجزای محله از نواب و غیره چهل و یک نفر)

(چهارسوق و بازارها)

عمدة الامراء العظام حسنخان سررشته دار و غیره رئیس بازار مقرب الخاقان میرزا جعفرخان نایب اول بازار

(علة کلیه متحفظین چهارسوق و بازارها بیست نفر)

محلهٔ جدید پیر و شهر و ازده قریه موسوم بمحلهٔ مظفریه

معتمد السلطان میرزا محسن خان سررشته معتمد نظیه رئیس افتخاری علی اکبر سبل نایب اول محلهٔ مظفریه

(علة کلیه محلهٔ مظفریه دویست و نه نفر)

ادارهٔ ژاندارمری علة کلیه سیصد نفر

جناب عمدة الامراء العظام علیخان سررشته لواء نظام فرمانده کل مقرب الخاقان میرزا محسن خان سررشته مقرب الحضره العلیه اسدالله خان ناجودان مقرب الحضره العلیه میرزا سید محمود خان سررشته دار مقرب الحضره العلیه عباسقلیخان فرمانده مقرب الحضره العلیه رضاقلیخان فرمانده مقرب الحضره العلیه محمد علیخان فرمانده اسکادران سوار ژاندارم مقرب الحضره العلیه محمود خان فرمانده آگروهان دوبهم

وزارت احتسابیه

جناب جلالتمآب اجل میرزا عباسخان معتمد سیاسیه وزیر احتساب نایب قلیخان نایب کل خیابانها نواب خیابانها و شهر جهاد نفر پیاده و اول دونفر دوچرخه باشی هفده نفر فراش خیابانها یکصد و بیست نفر فراش نظیفات شهر شصت و شش نفر سقاسی و یکفر اجزاء اصطبل سی و نفر

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرفا مجد اسعد اکرم والا شاهزاده اعظم ولیعهد کبوا نمهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان دام الله اقباله العالی جناب مستطاب اجل امیر نظام وزیر کل مملکت آذربایجان

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حکام مرجوع ولایات آذربایجان

(اردبیل و مشکین) جناب جلالتمآب معتمد السلطنه میرزا یوسف خان حکمران

(خوی و ارومی) جناب جلالتمآب حاجی نظام الدوله امیر توپخانه حکمران

(سلماس) امیر الامراء العظام اجلال الملک حکمران

(قراجه داغ) جناب امیر الامراء العظام رشید الملک امیر توپخانه حکمران

(مراغه) جناب امیر الامراء العظام حشام الملک امیر توپخانه حکمران

(سراب و اجلاغ) نواب والا شاهزاده اسماعیل میرزا حکمران

(اهر و قراداغ و کرمرود) در اداره جناب امیر الامراء العظام پرویز خان سیف الملک عمدة الامراء العظام بهاء نظام حکمران

(خلخال) امیر الامراء العظام اسعد السلطنه حکمران

(صائین قلعه) در اداره جناب جلالتمآب معتمد السلطنه عمدة الامراء العظام میرزا محمد خان حکمران

(طالش) جناب امیر الامراء العظام حسام السلطنه امیر توپخان حکمران

(تاکو) جناب جلالتمآب اقبال السلطنه میرزا رضا خان حکمران

(سلدوز) جناب امیر الامراء العظام حمید خان امیر توپخانه

(هشترود) جناب معین خاقان حکمران

(مرند) جناب شجاع نظام میرزا حکمران

(گرگر) در اداره جناب امیر الامراء العظام عبد الملک امیر توپخان معتمد السلطان آصف الوزاره حکمران

(دهخوارقان و اسکو) جناب سعد السلطان حکمران

(خامنه و دوالان براغوش و بیدوبستان) جناب امیر الامراء العظام فتح السلطان امیر توپخانه کشیکچی باشی

(سردشت)

کالگذاران درجه اول حضور ولایت عهد و اداره الانشاء

جناب جلالتمآب میرزا ابو الفتح خان نعمة الدوله سرداور جزو وزراء ی دارالشوراء کبری منشی باشی و رئیس مستوفیان سرکاری و واسطه ابلاغ عرایض حکام و ادارات جزو

جناب میرزا موسی خان امین الحاکم منشی جناب میرزا مهدیخان منشی مخصوص جناب میرزا ابو الفتح خان معین الممالک

جناب میرزا آقا خان مشیر الممالک جناب میرزا علیخان دبیر همایون جناب میرزا محمد خان علاء السلطان جناب میرزا رضا خان امین وسائل و رقم نویس میرزا هاشم خان مشیر حضرت میرزا احمد خان منشی میرزا اسدار امین الکتاب سایر منشیان و وثیاق پنجفر

خدام و اجزاء خاصه درجه اول حضور والا

جناب جلالتمآب حاجی آقا سرور خان اعتماد الحرم جناب جلالتمآب میرزا زین العابدین خان امین الممالک حکیم باشی مخصوص جناب جلالتمآب میرزا ابو تراب خان بنان السلطنه منشی حضور و خازن سر جیب جناب میرزا ابو القاسم خان مستوفی کل

خلوت سرکاری

جناب جلالتمآب حبیب الله خان معتمد الملک پیشخدمت باشی دفتر خلوت و خازن سر جناب جناب میرزا ابو القاسم خان سراج الممالک ناظم خلوت سید ولی خان اعتماد خلوت پیشخدمت مخصوص میرزا احمد خان احتشام خلوت پیشخدمت مخصوص میرزا رضا خان محتشم خلوت مجتبا باشی

صندوقخانه سرکاری

جناب جلالتمآب اجل اقدم الدوله رئیس صندوقخانه جناب میرزا عبد الحسین خان پیشخدمت باشی و دوخداد باشی جناب میرزا ابراهیم خان مدبر حضرت مستوفی صندوقخانه شاهزاده یحیی میرزا اعتضاد خلوت تحویلدار صندوقخانه مرتضی خان اعزاز خلوت گرد براق صندوقخانه میرزا علی اکبر خان مقوم صندوقخانه حسن خان دوخداد سایر ایراء شش نفر

ایشیک آغاخانه

جناب جلالتمآب حاجی اسمعیل خان ایشیک آقاسی باشی میرزا محمد علیخان ندکن الوزاره نایب ایشیک آقاسی باشی

ایلدرخانه

جناب اعتماد حضرت ایلدار باشی عمدة الامراء العظام مفتح الممالک نایب ایلدار باشی

قهوه خانه

معتمد السلطان سید ابراهیم خان اعزاز السلطان قهوه چی باشی

نظار بخانه

جناب جعفر خان حمید الملک ناظر معتمد السلطان میرزا ابراهیم

کشیکخانه سرکاری

برپاسر جناب جلالتمآب فتح السلطان امیر توپخانه کشیکچی باشی و خاکم خانه زود و بدو بستان و آلان براغوش

جناب امیر الامراء العظام جواد خان بهاء نظام امیر الامراء العظام بهمن خان بهاء السلطان سرتیپ امیر الامراء العظام نصر الله خان سرتیپ کشیکخانه امیر الامراء العظام شجاع نظام سرتیپ امیر الامراء العظام عمید السلطان سرتیپ عمدة الامراء العظام علیقلیخان حشمت لشکر سرتیپ عمدة الامراء العظام سعید الممالک سرتیپ معتمد السلطان صدیق الکتاب مفتش کشیکخانه معتمد السلطان میرزا فتحخان سرپرشته دار کشیکخانه مقرب الخاقان فرج الله خان سرهنگ محمد خان سرهنگ سوار جاندار محمد علیخان یساول باشی

فراشخانه سرکاری

جناب امیر الامراء العظام قهرمانخان فراشباشی امیر الامراء العظام جلیل خان اکرام السلطان رئیس سواره نظام معتمد السلطان حسنخان قاپوچی باشی حاجی حسنخان مرادیان باشی میرزا عبد الرحیمخان سرپرشته دار فراشخانه نایب فراشخانه شش نفر سایر صاحبمنصب و فراشخانه سی نفر

اصطبل و غیره

امیر الامراء العظام میرزا علی اشرفخان سالار نظام امیر آخور مقرب الخاقان در دایل بنده باشی نایب میرزا قرار پرسته ناصیه ات

سایر

جناب میرزا علیخان مؤید الممالک پیشخدمت خاصه رئیس باغات و قنوات خالصه میرزا محمد خان مستوفی باغات و قنوات جناب انصار السلطنه صاحبجمع جناب ادهم السلطنه تفنگدار باشی عمدة الامراء العظام مجلل الممالک کالسکچی باشی مرتضی خان شاطر باشی علی اشرف خان بهرشکار

اجزاء خاصه ادارهٔ پیشکار امور آذربایجان

جناب جلالتمآب فضاب مؤید لشکر پیشکار امور ارجناب منشی ایروان نظام جناب صدیق الممالک منشی باشی امیر نظام

وزارت مالیه و دفتر استیفای ممالک آذربایجان

جناب جلالتمآب حاجی مشیر نظام وزیر مالیه آذربایجان جناب اعتصام الملک ضابط اسناد خرج دیوانی جناب میرزا ابراهیم خان مؤید الوزاره منشی باشی وزارت مالیه آذربایجان جناب میرزا عبد الله خان بهاء السلطنه مستوفی هابونی جناب میرزا محمد تقی خان نوه حضرت مستوفی سرپرشته دار کل مالیه آذربایجان مؤید الکتاب منشی هابونی میرزا کاظم خان بهاء دفتر میرزا محمد علیخان دفتردار میرزا غلامعلیخان مشیر حضور سرپرشته دار میرزا مرتضی خان قوام الاستیفا میرزا یاحیی خان ضیاء دفتر میرزا قاسم خان سرپرشته دار

مستوفیان و سرپرشته داران و سرعیاران دفتر

جناب جلالتمآب حاجی مشیر دفتر مستوفی اول جناب میرزا جلیل منشی جناب رفیع الدوله جناب محتشم الملک وزیر وظایف آذربایجان جناب میرزا رحیمخان مستوفی مستردد جناب حاجی ضیغم الملک مستوفی سرکاری عظام و مشکین جناب مشاور السلطنه جناب رفیع السلطنه جناب حاجی معتمد دفتر مستوفی شهر تبریز جناب معتمد مالیه مستوفی اردبیل جناب امین مالیه جناب وکیل دفتر مستوفی مراغه جناب اعتماد جناب حشام مستوفی شقاقی جناب میرزا جعفر خان مستوفی ضیاء لقمه جناب مضیاح دفتر مستوفی مرند جناب مؤتمن دفتر جناب معین دفتر مستوفی اردبیل جناب احتشام دیوان جناب مشیر حضرت جناب تبیان الملک مستوفی جناب احتشام دفتر مستوفی طالش وارد و توی و اترباب

جناب حاجی میرزا نصرالله خان برادر مستوفی سرکاران جناب میرزا آقا خان مستوفی معلم غلام جناب میرزا علیخان مستوفی خلخال جناب آقا میرزا یوسف عرب باشی دفتر اسپها حاجی ناظم دفتر مدبر دفتر میرزا محمد خان عرب باشی دفتر لشکر میرزا سید طاهر خان عرب دفتر میرزا سید موسی طباطبائی لشکر

پیشکاران ولایات

جناب صدیق الممالک پیشکار دوم جناب حشام دفتر پیشکار تبریز و سلماس و ماکو جناب میرزا محمد علیخان پیشکار اردبیل و مشکین میرزا علی اکبر خان پیشکار قراجه داغ

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میرزا ابو القاسم خان پیشکار شقاقی مجلد دفتر پیشکار مختار
جناب لطف الله دفتر مستوفی پیشکار ساوجبلاغ جناب شهیر
حضرت پیشکار مزارع انصاردفتر پیشکار دهخوارقان میرزا
هدایت الله خان پیشکار آلان برآغوش وبیدوبستان وخانه
عبدی دفتر پیشکار طالش مرند هشترود

ادارهٔ فشونی آذربایجان

امراء توپخانه

جناب جلالتمآب شجاع السلطنه امیرتومان رئیس کل قشون
آذربایجان جناب جلالتمآب حاجی نظام الدوله امیرتومان
جناب جلالتمآب سعادت الملک امیرتومان رئیس توپخانه جناب
امیر الأمراء العظام میرزا علیخان امیرتومان جناب جلالتمآب
میرزا اسمعیلخان امیرتومان واجودانباشی جناب امیر الأمراء العظام
انتظام السلطنه سرتیپ اول رئیس قراسوران جناب جلالتمآب
سالار اعظم امیرتومان رئیس فوج هفتم افشار جناب جلالتمآب
منتظم الدوله امیرتومان رئیس فوج جلدی افشار جناب جلالتمآب
حاجی مجدالملک امیرتومان رئیس فوج جلدی میرآخور وخاکپ
راهنمای جناب جلالتمآب معتضد السلطنه امیرتومان رئیس مجلس
دیوانخانه وتجارت جناب جلالتمآب مقتدر الدوله امیرتومان
رئیس فوج بهادر افشار جناب جلالتمآب فتح السلطان
امیرتومان تاکمچی باشی جناب جلالتمآب حاجی معزالکر
امیرتومان رئیس مخزن نظامی جناب جلالتمآب حاجی محمدحسن خان
امیرتومان رئیس فوج اول طایفهٔ افشار جناب امیر الأمراء العظام
جلدک خان امیرتومان رئیس فوج دهم خوئی جناب
امیر الأمراء العظام محلاتی السلطنه رئیس فوج مخبران هفتم
جناب معتضد السلطنه سرتیپ اول رئیس فوج مخبران هفتم شقاقی جناب اجلال
مهذب الدوله سرتیپ دوم رئیس فوج هفتم شقاقی جناب اجلال
سرتیپ رئیس فوج دوم خاصه امیر الأمراء العظام محمدحسن خان
سرتیپ فوج اردبیل وشکین امیر الأمراء العظام مجدالسلطنه
رئیس فوج هشتم افشار امیر الأمراء العظام برکه رئیس ارکان حرب الممالک
حاکم شقاقی وسرابدوکرسرود جناب حاجی مجدالدوله امیرتومان
امیر الأمراء العظام حسینقلیخان بهادرالملک رئیس سوارهٔ
چهاردولی امیر الأمراء العظام حاجی احتشام الممالک سرتیپ
رئیس فوج خدام تبریزی امیر الأمراء العظام محمدقلیخان
امیرتومان رئیس سوارهٔ قراباباق امیر الأمراء العظام مکرم

دویست وچهل نفر خارج از فوج

(توپخانه بهادران) جمعی جناب حاجی سعدالملک میرزا علیخان سرهنگ
یاور دو سلطان ودیگر ونابزده نفر سایر دویست وده نفر

فوج بهادر افشار جمعی جناب حاجی مقتدرالدوله امیرتومان
حبیب الله خان افشار منتظم السلطنه سرتیپ اول میرزا احمدخان
سرهنگ یاور دو سلطان ودیگر ونابزده نفر سایر دویست و
شش نفر خارج از فوج

فوج اول افشار جمعی محمدصادق خان امیرتومان حاجی شهباز
خان امیرالدوله سرتیپ اول محمدعلیخان منتظم السلطنه سرتیپ
اول سرهنگ ودیگر هفده نفر سایر دویست وسی نفر

فوج دوم افشار جمعی جناب حاجی نظام الدوله سرتیپ محمد
تقیخان نظم الممالک سرهنگ ودیگر سی وسه نفر سایر
سیصد وچهل وهفت نفر

فوج سوم افشار جمعی محمدحسن خان سیف نظام سرتیپ اول میرزا آقاخان
سرتیپ جانمحمدخان سرهنگ یاور ودیگر چهل ودو نفر
سایر دویست ونوزده نفر

فوج پنجم خوئی جمعی آصف نظام سرتیپ ابوالحسن خان
صاحبمنصبان بیست وهفت نفر سایر یکصد وچهل وپنج نفر محمد
حسینخان سرتیپ

فوج ششم ارک جمعی جناب سالار اکرم سرتیپ ابتهاج السلطنه
صاحبمنصبان بیست وهفت نفر سایر دویست وبیست وده نفر
صادقخان سرهنگ

فوج هفتم سرخاب جمعی مرغام السلطنه غلامحسینخان
مرتضی الممالک صاحبمنصبان سی ودو نفر سایر دویست وشش نفر

فوج چهارم مرتاک جمعی حاجی فضلعلیخان میرتیپ حسینقلی
خان سرهنگ یاور ودیگر سی وشش نفر سایر دویست و
پنج نفر صاحبمنصبان خارج از فوج یازده نفر

فوج هشتم خلخالی جمعی فتح السلطنه امیرتومان محمدرضا
خان سرتیپ یاور سه نفر سایر دویست وچهل وچهار نفر

فوج مخبران مرکز جمعی جناب مجدالسلطنه امیرتومان
دیاور ودیگر چهارده نفر سایر دویست وچهل ودو نفر

توپخانه اردوی شتر جمعی احمدخان میرتوپچی
توپچیان شتر

مونتکانیچیان مخصوص

(توپخانه بهادران) جمعی محمدتقیخان میرتوپچی وحسنخان ونجیب الله
خان وهاشم خان بیضا سلطان وغیره یازده نفر سایر

لشکرنویسان

جناب جلالتمآب میرزا اسدالله مقبل مجدالملک لشکرنویس باشی جناب
نجفقلی خان صاحبمنصب افواج لشکرنویس جناب حاجی شیرازی لشکر
جناب معاون نظام جناب میرزا هادی خان لشکرنویس جناب
میرزا بهاءالدین لشکرنویس جناب میرزا یدالله خان اعتماد نظام
جناب معین نظام جناب میرزا رضاقلیخان معاون لشکر
جناب میرزا مصطفی خان معتمد لشکر جناب میرزا ابوالحسن مستوفی
لشکر لشکرنویس اردوبیگی جناب میرزا حسینخان ناظم لشکر
جناب میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا حسینخان مؤتمن نظام میرزا احمد
حسینخان وکیل نظام میرزا محمودخان مشیر باشی نظام

سررشتهٔ دارالانشای دفتر لشکر

از فهرست رشته‌ها حاضر شده‌اند

توپخانه

(توپخانه بهادران) جمعی محمدتقیخان میرتوپچی وحسنخان ونجیب الله
خان وهاشم خان بیضا سلطان وغیره یازده نفر سایر

قورخانه

مخزن جمعی جناب حاجی معزالکر
قورخانه جمعی میرزا عبدالله خان میرتوپچی
اصطبل توپخانه در دارالاداره جناب معین خان

افواج قاهره

سوارهٔ مهاجرین

اجزاء حکومت بادیه شهر تبریز

جناب جلالتمآب علیقلی خان مفاخرالملک امیرتومان بیگلربیگی
جناب میرزا ابراهیم خان شرف الدوله کلانتر جناب نجیب الله خان
قلعه بیگی وسررشته دار منشی جناب محقق الملک میرزا عبدالله
خان کدخدای وبیوتات جناب محمدخان مجدالملک کدخدای
امیرخور معتمد السلطان میرزا اسحاقخان معزالدوله کدخدای
راسته کوچه وقهوه آغاج معتمد السلطان مکرم خان معین وبیوتات
کدخدای خیابان عمدة الأمراء العظام میرزا عبدالله علیخان
نقاره خانه نظام کدخدای تورهٔ مقصودیه عمدة الأمراء العظام
حاجی میرزا موسی خان کدخدا شتربان معتمد السلطان
فتح الله خان امیرشکار دیوان کدخدا مهمانخانه معین معتمد السلطان
میرزا شفیع خان معین نظام کدخدای دروازهٔ وحکم آباد
معتمد السلطان میرزا حسنخان وکیل دیوان کدخدا سرخاب
معتمد السلطان میرزا علی اکبرخان کدخدای چهارمناز
عمدة الأمراء العظام شحنه السلطنه دارو عدسا شربازار

ادارهٔ کاکدا و مهامات حاجه کل ممالک آذربایجان

جناب جلالتمآب حاجی مفاخرالدوله کاکدا و اولیای مهمات حاجه
کل ممالک آذربایجان

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادارهٔ تذکرهٔ ممالک آذربایجان

جناب جلالتمآب عمدة الملک امیر تومان رئیس کل تذکرهٔ آذربایجان

ایالات عربستان و لرستان و خوزستان و بختیاری

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم ذوالاشتهار شاهزاده ملک القرا والی و فرمانفرمای ایالات عربستان و لرستان و خوزستان و بروجرد و بختیاری

جناب جلالتمآب اجل حاجی نصیر الملک دیوانبیگی کل ایالات جلیله

دارالانشاء سرکاری

جناب جلالتمآب میرزا اجلب الله خان مستوفی باشی رئیس دارالانشاء

معتمد السلطان میرزا عباسخان منشی

دفترخانه

معتمد السلطان میرزا محمود خان مستوفی میرزا کاظم خان میرزا ابراهیم خان میرزا سید رضا

سیر و حرکت حکام و اعضاء دربار همایون سرکاری

نواب شاهزاده شجاع نظام امیر تومان مستند و فرمانفرمای

جناب اجود ان حضور امیر آخور و نقاره‌دار باشی جناب حاجی میرزا جعفرقلیخان ذکاء الحکماء حکیم باشی مخصوص جناب میرزا نصیرخان دبیر فرمانفرما

عمدة الامراء العظام لطف الله خان ناصر الملک فراشباشی نواب اجد میرزا اسلحه دار باشی عمدة الامراء العظام میرزا عباسقلیخان خشت نظام پیشخدمتباشی نواب رفیع السلطان کشیکچی باشی عمدة الامراء العظام میرزا آقاخان ناصر نظام آبدار باشی عمدة الامراء العظام انتظام السلطان معتمد السلطان سلیمانخان شاطر باشی

نظام

امیر الامراء العظام میرزا سید کاظمخان یمین نظام اجودانباشی

نواب محمد حسن میرزا قائد نظام آدلیاشی

توپخانه

رحمت الله خان سرهنگ معلم توپخانه صحیخان یاور توپچی میرزا

بروجرد

جناب جلالتمآب میرزا جواد خان موتمن الملک حاکم بروجرد عمدة الامراء العظام میرزا حبیب الله خان قوام نظام نایب الحکومه ثانیاً

میرزا حبیب الله مستوفی بروجرد و توپچی لشکر نویس بروجرد

لشتکوه

جناب امیر الامراء العظام غلامرضا خان صادم السلطنه کردار اشرف

والی لشتکوه عمدة الامراء العظام فتح السلطنه سرتیپ فوج لشتکوه

بختیاری کهکیلویه

جناب امیر الامراء العظام اسفندیار خان سردار اسعد ایلخانی

جناب محمد حسنخان سپهدار ۷

سواره

سوارهٔ بختیاری — آبو بحیی عمدة الامراء العظام عبدالله خان امیر تومان سرتیپ

سوارهٔ معتمد السلطان ضرغام الممالک بچاه نفر

سوارهٔ معتمد السلطان خواجه علیشاه خان بچاه نفر

اصفهان

نواب مستطاب اشرف اکرم والاشاهزاده اعظم ظل السلطان

فرمانفرمای اصفهان و توابع

اجزاء حکومت

جناب جلالتمآب میرزا سلیمانخان رکن الملک نایب الحکومه ثانیاً

جناب جلالتمآب میرزا رضاقلیخان سراج الملک مستوفی اول بیکلربیکی و وکیل السلطنه حکومت اصفهان جناب جلالتمآب میرزا باقرخان مفتی باشی حکومت جلیله بیکلربیکی و رئیس اداره اصفهان

فراسیاب و سیمینان

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والاشاهزاده زکی الدوله فرمانفرمای ممالک خراسان و سیستان جناب جلالتمآب اجل محمد حسینخان سالار اکرم و شهریار کل قشون خراسان و سیستان جناب جلالتمآب میرزا اصدق الدین خان نجم السلطنه وزیر ممالک خراسان

حکام ولایات جزو خراسان و سیستان

بجنورد و اسفراین بحکومت جناب جلالتمآب اجل یاور محمد خان سردار معتشم

قوچان جناب امیر الامراء العظام مظفر السلطنه حکمران

قوچان

قوچان و ایل خانی کیوانلو و زعفرانلو

(تربت و شیروکوه و سرخس و باخرز) نواب والاشاهزاده

رفعت الدوله امیر تومان حکمران

(بام و صفی آباد و سرولایت) نواب والاشاهزاده

عین الملک امیر تومان حکمران

(سبزوار و جوین) امیر الامراء العظام شهاب الممالک حکمران

(سبزوار) بحکومت امیر الامراء العظام حشمت الملک

(فاینات) بحکومت امیر الامراء العظام شوکت الملک

(طبس) بحکومت امیر الامراء العظام عماد دیوان

(تربت) بحکومت

(خواف و فین و جام و سرجام و باخرز) بحکومت

(نیشابور کاریز و میامی و لاین) بحکومت

(چناران) بحکومت

(کلات) بحکومت

(سرخس) بحکومت

(اسکان) بحکومت

ادارهٔ تولیت معدلت حضرت رضویه

نواب مستطاب والاشاهزاده حاجی نهاد الملک ایدهالله تعالی متولیباشی

نیشابور

جناب جلالتمآب طلیحی خازن الملک حکمران

فارس

جناب مستطاب اجل عزالدوله سردار فرمانفرمای کل ممالک فارس

اجزاء ایالت کرمان

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام سپهر الدوله رئیس شورای ممالک فارس

جناب جلالتمآب نجوم الملک پیشکار ایالت فارس و مظفر

افواج

فوج سلماس و ارومیه و اشنویه و الاشتهارزاده حاجی بهاء الدین

فوج بستکوه و ماموسرجاه بستکوه بریاست جناب امیر الامراء العظام

صادم السلطنه سردار اشرف والی

فوج رنگنه بریاست امیر الامراء العظام اعظم الدوله امیر تومان

فوج ملایر و نهاوند بریاست امیر الامراء العظام اعتضاد نظام امیر تومان

فوج بزچلو و بریاست عمدة الامراء العظام عاصم السلطنه امیر تیپ

سواره

سوارهٔ منصور ابو بحیی نواب مستطاب اشرف والاشاهزاده ایلخانی الدوله

سوارهٔ فراهان و بریاست امیر الامراء العظام کاظمخان امیر تیپ

سوارهٔ فراهان و لو ابو بحیی

سوارهٔ نظر ابو بحیی عمدة الامراء العظام کاظمخان امیر تیپ

سوارهٔ ابهر و خرم دره ابو بحیی عمدة الامراء العظام کاظمخان امیر تیپ

سوارهٔ کوندا ابو بحیی عمدة الامراء العظام مهر علیخان سرتیپ

سوارهٔ زنجان ابو بحیی عمدة الامراء العظام رضاخان قوللر آقاسی

امیر تیپ

سوارهٔ ماجلان حکمی معتمد السلطان نصیرخان سی نفر

فراهان ابو بحیی و لو سنگسری یاور حاجی عبدالخان منصف نفر

سان و قورخانه و عسکریه

معتمد السلطان میرزا ابو بحیی خان توپچی لرستان و رئیس قورخانه

لرستان و بروجرد معتمد السلطان غلام حسینخان سرهنگ

رئیس توپخانه هدایت الله خان سرهنگ رئیس اصطبل توپخانه

آقاجان خان سرهنگ

حکومت عربستان

حکمران

جناب جلالتمآب مختار السلطنه حاکم محمره و شط العرب آقاخان ظاهر

مستوفی بستکی

لرستان

حکمران

PDF.tarikhema.org

رجوع مطالب بحکام وغیرها رجوع جناب جلالتمآب ناصر دیوان پیشکار و رئیس ادارهٔ مالیه امیر الامراء العظام سالار السلطان بیکلربیکی شهر امیر الامراء العظام نصرة الدوله رئیس ایالات همه جناب عضد الدوله رئیس تجارت جناب قوام لشکر رئیس دفتر لشکر و مدیر ادارهٔ امور عسکریه

رؤسای ایالات فارس

جناب امیر الامراء العظام ضرغام الدوله ایلخانی قشقائی امیر الامراء العظام امیر افاخان ایل بیکی عرب و ناصر ایل بهارلو

متاوره و حزایر فارس

جناب جلالتمآب اجل میرزا رضا قلیخان سالار منظم حکمران کل بنادر و جزایر فارس

حکمران گیلان و طوالش

نواب مستطاب اشرف اکرم ولی الاشاهنشاهزاده عضد السلطنه والی مملکت گیلان و طوالش

اجزاء ایالت

جناب جلالتمآب میرزا نورالله خان مستوفی اول دیوان اعلی وزیر و پیشکار مملکت گیلان

امراء و اعیان مملکت

اقتدار و سنهٔ ماضیه ایشان

کرمانشاهان

نواب مستطاب اشرف والاشاهزاده فرمانفرما والی ایالت کرمانشاهان و سرحدداران عراقین

اجزاء ایالت

نواب والا سعید السلطان نایب الایاله و وزیر و دیوانخانه جناب جلالتمآب ذوالکلاعی پیشکار امور مالیه جناب جلالتمآب حاجی معتمد الملک رئیس ادارهٔ انشاء

کرمان و بلوچستان

نواب مستطاب اشرف والاشاهزاده ظفر السلطنه سردار و والی کرمان و بلوچستان

اجزاء ایالت

نواب والا شاهزاده اعتضد الدوله رئیس دفتر و حاکم بم و نرماشیر جناب قوام الممالک نایب الحکومه نواب میرزا ایلیا (جناب نصرلشکر پیشکار کرمان) جناب فرید السلطنه رئیس دفتر خانه و منشی سید بعهد و اداء و انتظام امور اهل شهر جناب امیر الامراء العظام ولیخان پسر مرحوم محمد اسمعیل خان و محل الملک اول حاکم بلوچستان نواب والا مظهر السلطان حاکم افطاع و افشار و اورنو به عمدة الامراء العظام سطوة الممالک سرتیپ فخر افخانه سپهدار حاکم رود بار و بشاگرد عمدة الامراء العظام سعد الدوله حاکم جیرفت و اسفندقه و مهنی امیر الامراء العظام و ستخان پسر مرحوم مرتضی قلیخان و محل الملک ثانی حاکم سرحد امیر الامراء العظام عدل السلطان پسر مرحوم محل الملک ثانی حاکم ساردوئیه و جبال بارز عمدة الامراء العظام مستشار الملک حاکم دزندی و خانات جناب رفعت السلطنه حاکم دشتیخان و نوق و لک و زیخان معتمد السلطان میرزا لطفعلیخان حاکم راور و کوهبنان جناب ناصر لشکر لشکر نویسبانی و مدیر امور راجعه باداره نظامی

اسرا باد و گرگان

نواب مستطاب اشرف والاشاهزاده حاجی سیف الدوله سردار و والی استراباد و گرگان و ترکمان

اجزای ایالت

نواب والا امیرزاده رضا خان سرتیپ غلام خلوت و رئیس نظام جناب جلالتمآب میرزا احمد خان نظام الممالک مستوفی دیوان اعلی وزیر و پیشکار استراباد جناب عمدة الامراء العظام سلوک نظام سرپیچ خود ناشه مبارکه حکمران کوکلان

عمدة الامراء العظام محمد حسین خان افاسرم ارفاجاد و رئیس تجارت معتمد السلطان فضل الله خان دیوان بیکی قراشبانی معتمد السلطان میرزا علی اکبر خان امین الایاله تومان و بلدرات معتمد السلطان میرزا احمد جلال الکتاب منشی باشی معتمد السلطان صادق خان خزانه دار وجوه نظام معتمد السلطان میرزا اسمعیل خان لشکر نویسباشی استراباد عمدة الامراء العظام محمد قلیخان معتمد الایاله سرتیپ توپخانه مبارکه ابن وظایف و اوقاف معتمد السلطان میرزا محمود خان مفین الایاله نقنکدار باشی معتمد السلطان یدالله خان ناظم الایاله امیر آخور و محو بلدار جنس دیوانی

مازندران

دراداره و ایالت نواب مستطاب اشرف والاشاهزاده موثق الدوله خوانسالار

ادارهٔ حکومت

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام حسام لشکر امیر تومان حکمران دارالمرز مازندران جناب نصرة الله خان حسام حضور نایب الحکومه بارفروش جناب میرزا یحیی خان دبیر همایون مستوفی دیوان اعلی پیشکار مازندران

کردستان

جناب مستطاب اجل ناصر الملک والی کردستان جناب جلالتمآب میرزا اسلمان بیان السلطنه نایب الایاله کردستان جناب فخامت نصاب میرزا ابوسعید مشیر دیوان وزیر کردستان

یزد

نواب مستطاب اشرف والاشاهزاده جلال الدوله والی و لایت یزد جناب جلالتمآب میر الممالک وزیر یزد عمدة الامراء العظام میرزا نصرالله خان سرتیپ نایب الحکومه

عراق و گلپایگان و خوانسار و کمره

جناب مستطاب اجل وزیر افخم والی ایالت عراق و گلپایگان و خوانسار و غیره جناب جلالتمآب اجل عدل الدوله پیشخدمت مخصوص حضور همایون نایب الایاله عراق جناب جلالتمآب اجل محمد حسنخان وزیر بطایا

گلپایگان و خوانسار

کمره حکمران

خمسه

جناب مستطاب اجل میرزا احمد خان وزیر همایون والی ایالت خمسه جناب جلالتمآب میرزا حسنخان امجد وزیر مخصوص حضور همایون فرزند معزالیه

اجزاء حکومت

جناب جلالتمآب اعتضاد السلطنه نایب الایاله خمسه جناب جلالتمآب میرزا عبدالرزاقخان اعتضاد الدوله مستوفی دیوان اعلی وزیر خمسه

قزوین

جناب جلالتمآب اجل میرزا صالح خان نایب الایاله حکمران دارالسلطنه قزوین

همدان

نواب مستطاب اشرف اکرم والاشاهزاده نایب السلطنه حکمران همدان و مضافات

PDF.tarikhema.org

کاشان

در تحت حکومت نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده ذکر السلطنه

جناب جلالتمآب اجل اخلص حاجی صدر الملک حکمران

معاونت تجلله در مجلس حکومت برای تصدیق اصلاح امور حاضر میشوند

جناب حاجی علیقلی جناب حاجی محمد حسن امین التجار معروف بمیرزی جناب حاجی محمد تقی تاجر عطار شهره جناب حاجی ابو القاسم تاجر تبریزی جناب حاجی ملا محمد علی آقا تاجر جناب حاجی محمد تقی تاجر مشکر شهره

ملایر و نهاوند و تویسرکان

جناب جلالتمآب اجل میرزا امان الله حکمران ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند

(تویسرکان) نایب الحکومه

(نهاوند) نایب الحکومه

شاهرود و بسطام

جناب جلالتمآب اجل اجلالا السلطنه بالتخلص مخصوص شیخ

هایون حکمران شاهرود و بسطام عمدة الامراء العظام شوکت نظام نایب الحکومه

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اجل امین هایون حکمران سمنان و دامغان

نایب الحکومه سمنان و نایب الحکومه دامغان

قم

نواب شریف الامیرزاده عضد الدوله امیر توپ حکمران قم و مضافات

نایب الحکومه پیشکار

مقرب الخاقان میرزا سید خلیل خان میر الحکماء حافظ الصحه

ساوه و فرزند و شاهون بغدادی

در اداره جناب جلالتمآب صدیق هایون

عمدة الامراء العظام علا محسن خان میر پنجه سوار فراش باشی حکمران ساوه و فرزند و ایل شاهون بغدادی

خرقانین

در تحت حکومت جناب جلالتمآب اجل وزیر نظام میرزا

فیروزکوه

در تحت حکومت جناب منشی کل

دماوند

بحکومت

نطنز

در تحت حکومت نواب اشرفا الامیرزاده حسام السلطنه

عمدة الامراء العظام میرزا ابو طالب حکمران نطنز

خوار

در تحت حکومت مدار المهام جلالتمآب میرزا نصر خان مستشار المالک

جوشقان

بحکومت کنان نواب اشرفا الامیرزاده معز الدوله

طالقان

بحکومت نواب اشرف امجد الامیرزاده معتمد الدوله امیر توپ خان

طارم علیا

در اداره جناب جلالتمآب اجل المخلص علیخان ناظر السلطان

وزارت مالیه و غیره

جناب مستطاب اجل اکرم مشیر السلطنه وزیر مالیه و کل بیوتات سلطنتی

جناب جلالتمآب اجل ثقة السلطنه نایب وزارت مالیه و خزانه

غامکره و بیوتات

جناب میرزا سید محمد مستوفی و سررشته دار کل بیوتات

اجزاء دفتر مخصوص وزارت بیوتات

معتمد السلطان میرزا خلیل مقرب الخاقان میرزا عبد العظیم

مقرب الخاقان میرزا حبیب الله

تحویلدار و اجزاء و غیرهم

جناب خازن الممالک تحویلدار کل اداره مالیه و خزانه

غامکره جناب حاجی میرزا مهدی تحویلدار ایضا

مقرب الحضره الخاقانیه آقا هادی صراف خزانه مبارکه

مقرب الحضره آقا محمد تقی صراف خزانه مبارکه

وزارت کمرا و پست

جناب جلالتمآب مشیر وزیر کل کمرا و پست جناب جلالتمآب معاون اقدس جناب سیولاژن ناظر اقدس و نایب

اداره مرکزیه

اجزاء گمرک

(فرنگی) مشیر و مشاور دفتر مخصوص مشیر قلیان خاصه کل

مشیر نویسنده و نایب آشپز بادون فاس و نایب دفتر استقبال

(ایرانی) جناب محمد نصاب بخار الدوله نایب دفتر مترجم اول

جناب محمد نصاب میرزا سید رضا خان منشی و مترجم اول جناب محمد

نصاب حاج میرزا محمود خان محاسب کل جناب محمد نصاب صباح السلطان

نایب آشپز معتمد السلطان میرزا سید عبد الله خان مترجم مخصوص معتمد السلطان

میرزا فرج الله خان منشی معتمد السلطان میرزا اسحاق خان معتمد السلطان

میرزا مصطفی خان مترجم مقرب الخاقان مترجم الخاقان

میرزا سید محمود خان دفتردار مقرب الخاقان معزز احمد علیخان

اجزاء پست

(فرنگی) مشیر نایب دفتر اداره پست مشیر بندر و نایب کل

دفتر علیا رئیس دوا الفقار خان رئیس دفتر خارجه میرزا اسکندر

خان محاسب میرزا یانس نایب رئیس مرکزی

(ایرانی) جناب صنیع السلطان رئیس دفتر مترجم معتمد السلطان

اعضاء الوزاره منشی معتمد السلطان میرزا علی اکبر خان منشی

میرزا عباس خان معاون دفتر مترجم

اجزاء ولایات ممالک محروسه

(ایالات آذربایجان) مشیر و نایب رئیس کل کمرا و پست مشیر

اول و نقشچی کل مشیر اول و نایب رئیس دفتر نواب والا عضد میرزا مترجم اول

مشیر زاده رئیس استادا مشیر کلاه دار رئیس دفتر مشیر دوم رئیس دفتر

(کرمانشاهان) مشیر رئیس کمرا و نایب مشیر دفتر مترجم میرزا

کل مشیر بون نان نقشچی کل کمرا میرزا زین العابدین خان مترجم میرزا

هایون خان مترجم محمد حسن میرزا محمد مهدی میرزا میرزا

جبار الله خان رئیس کردستان

(ایالت فارس) مشیر دار رئیس کل کمرا و پست مشیر

ملیتر نقشچی کل مشیر اول شیرازی رئیس پست اصفهان مشیر

زاده رئیس پست شهراز مشیر دفتر اول مشیر کل عربستان

مشیر کاتر شل رئیس بندر عباسان

(قراباغ) مشیر کاتبی رئیس کل کمرا و پست مشیر و نایب رئیس کمرا

سیاح و رئیس قوچان مشیر سیاح کمرا سیاح و نقشچی

(ایالت آذربایجان خمسه) مشیر و رئیس کل کمرا و پست مشیر

کیف نقشچی کل مشیر ملیتر نقشچی مشیر کلاه چی و فراش مشیر

بیطار و رئیس کمرا مشیر سر مشیر هرمان و رئیس بندر بیز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزارت جلیلهٔ دفتر استیفا

جناب مستطاب اجل آقا میرزا محمد حسین وزیر دفتر

جناب جلالتمآب اجل حاجی امین السلطنه وزیر عظما و مخبر اتابکیه

مستوفیان کبیر دفتر عظام مبرز الکرام

مشروحه ذیل بدون ترتیب مستوفیان عظام

جناب جلالتمآب میرزا محمد حسین مستوفی اول و سررشته دار کل

جناب میرزا محمد علیخان مستوفی اول محاسب فارس

و بنادر

جناب میرزا احسانخان ثوق الدوله مستوفی اول محاسب آذربایجان

وخاصه جات سرکاری

جناب معاون محاسب گیلان و

مشهد و خانه سازی

جناب میرزا ابو القاسم مستوفی اول محاسب کاشان

و برات نویس دیوانخانه مبارکه

جناب میرزا علی موثق السلطنه محاسب استراباد

جناب میرزا محمد خان معتمد السلطنه محاسب خراسان و نیشابور

جناب میرزا اعلی اکبرخان دبیر السلطان محاسب اصفهان و چهارمحال

جناب میرزا احمدخان معاون الملک محاسب طهران

و خاصه جات و برات خانه و وثایقات

دیوانی

جناب محمود خان افتخار الملک محاسب یزد و فراشخانه و سررشته دار خانه مبارکه

جناب میرزا عزیزخان مستوفی محاسب خوار

جناب میرزا ربیع مستوفی سرکارات عظام و خاصه جات حرم جلالت و آقایان سرکاری

جناب میرزا سید جناب مهندس و نیز رونوشت برات نویس شرخانه

وقاطر خانه

جناب میرزا نورالله خان مستوفی اول پیشکار و وزیر ملک کبیلان

جناب میرزا اعلی مشیر دفتر محاسبات خوانسار نظام و نظمیه و

جناب میرزا ذکی مفاخر الدوله برات نویس

میرزا رضا خان مستوفی محاسب کردستان و

ایشیک خانه و کله طراب

جناب میرزا عراق و ساوه و محلات و سایر ایلوک

محله موثق السلطان محاسب شاهرود و دامغان

وغیره

جناب میرزا کریمخان بنان الدوله

جناب میرزا جعفرخان موثق الملک مستوفی

محاسب کرمان

جناب میرزا سید علی افتخار

جناب میرزا ابو الفضل مستوفی محاسب خمسه

حضور مستوفی موزه مبارکه

نظام پسر مرحوم معین لشکر

جناب میرزا

قهوه خانه و بوات نویس مترجم

جناب

عبد الرحیم محاسب عرب ایشان

جناب میرزا

میرزا محمد ابن دفتر محاسب خمسه و برات نویس

علیخان معز السلطان برات نویس گرمرود

جناب میرزا عبد الباقی خان محاسب ایشتاد

جناب میرزا علی مستوفی

محاسب خلخال و اشنارد و یولاق

جناب

وظائف

جناب میرزا یحیی خان پسر مستحب

میرزا علی مستوفی محاسب بیرجند

السلطنه برات نویس کل ارباب قلم و عوائد

جناب میرزا علی اکبرخان قوام الدوله

و غیره

جناب میرزا ذبیح مستوفی محاسب کرمه

کل شاهی

جناب میرزا احمد خان

و آرتوس

جناب میرزا اجب الله ربیع السلطنه

محاسب همدان

جناب میرزا رضا خان پسر

نظمیه و اعتساب

جناب شیخ حضور

مرحوم میرزا حسنعلی محاسب طهران و غزل

مستوفی و طابعخانه اوقاف

جناب میرزا

جناب میرزا نصر الله خان ولد جناب موثق

حسن مستوفی کمال الدوله منشی باشی

السلطنه برات نویس مدرسه و مریضخانه و

وزارت دفتر

جناب میرزا اسماعیل خان

لکرانخانه

جناب میرزا اسماعیل خان از پسر مرحوم

مستوفی دیوان جناب کمال الدوله

جناب میرزا

میرزا حسن وزیر سابق و دیوان مستوفی

بداهه مستوفی محاسب ملایر و نوشیرکان

کلپایگان و خوانسار

جناب میرزا اعلی

جناب میرزا عبد الحسین خان محاسب قزوین

مستوفی محاسب همدان و زنگی

جناب علیخان میرزا

برادر جناب میرزا حسن

جناب میرزا

ابو القاسم خان معتمد نظام مستوفی قوچان

جناب میرزا عبد الوهاب خان مشاور دفتر

سید احمد مستوفی برات نویس استقبال

دفتر مستوفی ایروان جناب اجلال الدوله

خاصه و زین خانه و یاغی

جناب میرزا

حسنخان نقد السلطنه محاسب کرمانشاهان

سید خان مستشار الملک محاسب عمان و

وصول جیره بنادر

جناب میرزا محمود

دامغان

جناب مجلل الاشراف برات نویس

خان مستوفی برات نویس کل شکرخانه

قاجاریه

جناب میرزا محمد حسین مستوفی

و مهلخانه

جناب میرزا علی اکبرخان

دماوند

جناب میرزا اعلم مشاور مستوفی

مستوفی محاسبه تم

جناب میرزا علی

ضابط اسناد غریب

جناب میرزا نورالله

خان پسر جناب میرزا جواد الدوله محاسب

وقایع نگار مستوفی و برات نویس اصطبل

ماذندران و دارالخلافه و حمامات

جناب میرزا محمد علی خان مستوفی برات نویس

اداره وزارت خطابات

رئیس مستوفیان عظام اعضای مجلس وزارت دفاتر و غیرهم

جناب میرزا هدایت الله لسان الملک ملک المورخین

جناب میرزا سعید الدوله پیشکار سابق مالیه آذربایجان

جناب حاجی میرزا محمد مستوفی گرکانی

جناب میرزا محمد تقی منشی الممالک

میرزا شمس الدین خان دبیر مرحوم و زیر دفتر

جناب میرزا سید مصطفی صدر الملک

مستوفی اول نزد جناب اجل مستوفی

الممالک

جناب حاجی میرزا ابو القاسم

مرحوم قائم مقام

جناب میرزا اعتصام قلیخا

مستوفی مزرعه دارالسلام سابق عمله خلوت

سپهر و دبیر آلبات

جناب میرزا ظاهر

جناب میرزا محمود خان قائم مقامی

بصر الملک

جناب میرزا اعلیمحمد خان مجد الدوله

میرزا محمد حسنخان ذکاء الملک مدیر

مدیر کل انطباعات و دفتر انطباعات برات

دارالترجمه مبارکه

جناب میرزا رضا

جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی

البرز

جناب

میرزا احسن مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی

وزیر لشکر

جناب میرزا دین الهادی بیگ

مستوفی پسر مرحوم میرزا محمود وزیر

جناب میرزا

غلامحسین خان برادر جناب آقا میرزا محمد حسین

جناب میرزا نصر الله خان معاون وزارت

مستوفی

جناب حاجی میرزا عبد الغفار

جناب میرزا رضا قلیخان رئیس الملک

جناب میرزا احمد خان ولد مرحوم میرزا

بزرگ خان

جناب میرزا ابو طالب خان

مؤتمن الملک

جناب میرزا اسماعیل خان مستوفی

گرکانی

جناب میرزا ابو القاسم خان نوه

جناب حاجی میرزا علیخان نصیر السلطنه

جناب میرزا عبد الکریم خان اختشام السلطان

جناب میرزا سید عبد الله مستوفی دوم دارالانشا

جناب مستطاب امین السلطان

جناب

میرزا علی اکبرخان فاخر السلطنه پسر مرحوم

میرزا حسن وزیر

جناب میرزا اسماعیل خان

ولد جناب میرزا رضا قلیخان

جناب

الدوله

جناب میرزا محمد ناظر منتخب السلطنه

وزیر خاصه جات

جناب عبد الملک

جناب میرزا ابو القاسم خان مستوفی

نظام السلطنه

جناب میرزا ابو طالب خان

میرزا احمد خان ولد مرحوم میرزا

جناب میرزا اسمعیل خان مستوفی

نوه ی ولد مرحوم میرزا ربیع

جناب

میرزا حسنخان معین السلطنه

جناب

میرزا ناظر خان شریف السلطنه

جناب

میرزا احسنخان مستوفی گاشانه پیشکار

امور جناب مستطاب اجل وزیر مخصوص

جناب مشاور و دفتر پسر مرحوم

جناب میرزا اسماعیل خان

ولد جناب میرزا رضا قلیخان

جناب

میرزا محسن خان دیوان

جناب حاجی میرزا

میرزا سلیمان ولد مرحوم وقایع نگار

جناب آقا میرزا اشرف مستوفی

جناب میرزا ربیع سراج الممالک

جناب حاجی میرزا رضا خان صدیق السلطان

جناب میرزا محمود مستوفی تفرش مرد شفیع

جناب میرزا سید حسنخان

سریع السلطنه

جناب میرزا محمد حسین

اصفهانه

جناب میرزا رضا خان

جناب

میرزا سید علیخان

جناب میرزا اعلی محمد خان

متصدی محاسبات و لایات

جناب میرزا اکاظم

خان بنان نظام

جناب میرزا رفیع خان

مستوفی تبریز ولد مرحوم حاجی ملا باشی

جناب میرزا نصر الله خان مشاور

جناب میرزا اسد الله سررشته دار

سرکارات

جناب میرزا سلیمان خان

جناب

میرزا داود مستوفی

ولد مرحوم میرزا اسد الله خان

جناب

الحسین خطابی

جناب حاجی میرزا ابراهیم

خان صدیق الممالک

جناب میرزا سید

کاظم اعتماد دیوان

جناب میرزا اسد

الله خان

جناب میرزا غلامرضا خان

معاون الملک

جناب میرزا اسمعیل خان

سایر مستوفیان

میرزا ابو القاسمخان مستوفی وزیر جناب ابو

نظام السلطنه میرزا اشرف مستوفی معروف

بمتبحر

میرزا ابو القاسمخان مستوفی

کرمانشاهان نزد مرحوم ایلخانی الدوله بود

میرزا عبد الله خان نصر الاطباء السلطنه

صادق مستوفی مزرعه جناب جلالتمآب میرزا

علیرضا مستوفی

میرزا احمد خان مستوفی

نزد جناب مستطاب اجل وزیر اعظم

میرزا

عبد العلیخان پسر میرزا علیمحمد خان سپهر

الوزراء

جناب میرزا آقا سعید لشکر

وزیر سابق کرمان

میرزا عفو الله خان دفتر

نزد جناب مستطاب اجل وزیر اعظم

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میرزا کاظمخان اشراق السلطنه کدخدا
دیوانخانه عدلیه مشغول خدمتگاریست
میرزا احمدخان ابوالمآثر میرزا آقامحمد
قزوینی میرزا کاظمخان اعتمادالدوله میرزا
محمودخان مستوفی گرکانه نزد جناب ایشان
میرزا کاظمخان بنادر فارس میرزا علی اصغر
بصیر فرزند جناب وثوق الدوله میرزا
صادق مستوفی نزد جناب جلال القاب
میرزا محمدحسین میرزا اسمعیلخان
مستوفی میرزا احمدخان ابن العدالله
دلدار مرحوم میرزا کاظمخان میرزا سید
علیخان منشی السلطان منتخب الدعوه
میرزا اسدالله مستوفی کرمانیقا نزد جناب
مستوفی الممالک بوده میرزا اسمعیل
وزیر سابق وادیسل میرزا محمدعلی مستوفی
سررشته داوری عراق میرزا باقرخان وثوق
دفتر نزد جناب معتمن الملک میرزا زکی
تفرشی میرزا عبدالله خان نصیر دیوان
میرزا علیرضا سررشته دار خراسان
عمادالممالک و کشیکخانه مشغول بندگی
است میرزا احمدخان بنان السلطان
میرزا عبدالله نصیر دیوان میرزا محمد
خان مستوفی پسر منشی السلطان میرزا
سیدمحمد مستوفی سررشته دار کرمانشاهان
میرزا احمدخان نزد جناب معتمن الملک
میرزا رضاخان مؤتمن دیوان میرزا
ابوالقاسم نویسنده دربار دولت
میرزا سیدعلی دبیر دفتر نزد جناب
معاون السلطنه میرزا موسیخان
برادر وزاده قوام دفتر میرزا علی اصغر
خان میرزا محمدخان پسر مرحوم میرزا
نصرالله خان فراهانی میرزا فتح الله
خان کیلانه میرزا اسمعیلخان منشی
الملک میرزا حسن کرکانه فرزند مرحوم

احمد میرزا محمد قلی فراهانی دلدار مرحوم
میرزا انصرالله میرزا سیدحسین نوه
جناب اعتماد خضوی میرزا حسینقلی
صدیق الممالک میرزا علیخان منشی باشی
نزد نواب مستطاب سالار السلطنه میرزا
سیدمحسن تفرشی جناب میرزا محمدعلی
وثوق الممالک حکاک باشی میرزا اصغر
انتخاب السلطنه پسر مرحوم منشی الممالک
میرزا محمدخان دلدار مرحوم صدیق الممالک
میرزا محمدحسینخان دلدار مرحوم
عبدالله نزد جناب سراج الدوله میرزا
برادر زاده مرحوم میرزا علی اصغر
معتمده فرزند نزد جناب معاون الملک
میرزا هادیخان منتصم الملک میرزا
اسدالله خان دلدار مرحوم میرزا سیدعلی
میرزا داود خان منشی فرزند جناب
اسعدالدوله میرزا محمدعلی خان نزد جناب
ابن همایون میرزا سیدمحمد دلدار
میرزا آقای سعیدلشکر میرزا علی خان
نوه منشی سابق تهران میرزا علی خان
پسر مرحوم ناظم الملک میرزا ابراهیم خان ایلچی
الوزاره میرزا علی رضا منشی تفرشی میرزا
صیاء الدین دلدار مرحوم استاد غلامرضا
خاوری میرزا کاظمخان دلدار مرحوم میرزا
رضا قلی تفرشی میرزا شکرالله نوه
مرحوم مصطفی الملک میرزا منشی خان
دلدار جناب مصطفی الملک میرزا علی اکبرخان
منشی پسر مرحوم میرزا محمود وزیر
میرزا علیخان دلدار مرحوم میرزا نعمت الله
نویسنده دربار دولت ملا حاجی میرزا
محمدخان نزد جناب حاجی ابن السلطنه
میرزا طاهر برادر زاده مرحوم محمد الاشرف
میرزا ابوالقاسم سخان میرزا احمدخان
دلدار جناب میرزا هاشم سخان ابن وزیر
میرزا اقاخان منشی مرحوم محمد الاشرف

میرزا ابوالحسن دلدار مرحوم میرزا اسدالله
میرزا اسدالله خان ابن العدالله
میرزا اسمعیلخان منشی الممالک
میرزا اسمعیلخ

PDF.tarikhema.org

میرزا عبدالله نایب حکومت بلاد میرزا محمد حسن نایب علی اکبرخان نایب آبدار قهوه خانه مبارکه ده نفر

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب خلاصة الکتاب اجل موثق الملک مشیر فی اول دیوانخانه مبارکه حضور داشته در مجلس صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه جناب خانزاد السلطان نایب کل رختدارخانه و لدیجناب اجل موثق الملک عمدة الأمراء العظام و یوزباشی خلوت معلم ایضا

اجزاء صندوقخانه

جناب مفخم الملک بکار کل صندوقخانه مبارکه معتمد السلطان میرزا حسینخان تحویلدار صندوقخانه معتمد السلطان اسدالله خان معتمد السلطان عباسقلیخان آقا سید علیخان نواب شاهزاده امیرخان میرزا آقا حسینعلی و غیره و غیره

اجزاء رختدارخانه

جناب میرزا احمد بهمان رجاء الملک مشیر و رختدارخانه جناب مشکوة دفتر مشیر و ایضا جناب میرزا عبدالله خان میر الحضره سرهنگ ذاروغه شیخ معتمد السلطان میرزا حاجی آقای محمد دفتر سرشته دار میرزا عنایتخان منشی و لدیجناب معلم السلطنه میرزا فتح الله غلام پیشخدمتهای رختدارخانه میرزا علی اکبرخان فراش خلوت مستخدم رختدارخانه غلامرضاخان نایب دالمداد سایر عمله خانه ده نفر

اجزاء زرگرخانه و جواهرخانه مبارکه مخصوص (زرگرخانه)

معتمد السلطان مفیع الممالک دلدار مشار الیه دو نفر علیجان چهار نفر

(خیاطخانه)

دیوانیخان خیاط باشی جلوس تیوشی باف استاد و لدیمحمد خیاط باشی مهدی ابراهیم خیاط استاد حاجی کلاه دوز عمله خانه بیست نفر

نقاشخانه مبارکه

برتاب جناب خلاصة الکتاب میرزا محمدخان کمال الملک نقاشباشی مشیر نقاشان نقاشخانه چهار نفر

کتابخانه مبارکه

برتاب جناب خلاصة الکتاب السادات الذوی بکتابدار کتابخانه باشی

عکاسخانه مبارکه

اطبای خاصه

جناب خلاصة الکتاب اجل حکیم الملک مشیر کل اطباء خاصه و پیشخدمتباشی

امیرآبی

جناب خلاصة الکتاب اجل موثق الملک مشیر کل امیرآبی و لدیجناب اجل موثق الملک عمدة الأمراء العظام و یوزباشی خلوت معلم ایضا

اجزاء صندوقخانه

جناب مفخم الملک بکار کل صندوقخانه مبارکه معتمد السلطان میرزا حسینخان تحویلدار صندوقخانه معتمد السلطان اسدالله خان معتمد السلطان عباسقلیخان آقا سید علیخان نواب شاهزاده امیرخان میرزا آقا حسینعلی و غیره و غیره

اجزاء رختدارخانه

جناب میرزا احمد بهمان رجاء الملک مشیر و رختدارخانه جناب مشکوة دفتر مشیر و ایضا جناب میرزا عبدالله خان میر الحضره سرهنگ ذاروغه شیخ معتمد السلطان میرزا حاجی آقای محمد دفتر سرشته دار میرزا عنایتخان منشی و لدیجناب معلم السلطنه میرزا فتح الله غلام پیشخدمتهای رختدارخانه میرزا علی اکبرخان فراش خلوت مستخدم رختدارخانه غلامرضاخان نایب دالمداد سایر عمله خانه ده نفر

اجزاء زرگرخانه و جواهرخانه مبارکه مخصوص (زرگرخانه)

معتمد السلطان مفیع الممالک دلدار مشار الیه دو نفر علیجان چهار نفر

(خیاطخانه)

دیوانیخان خیاط باشی جلوس تیوشی باف استاد و لدیمحمد خیاط باشی مهدی ابراهیم خیاط استاد حاجی کلاه دوز عمله خانه بیست نفر

نقاشخانه مبارکه

برتاب جناب خلاصة الکتاب میرزا محمدخان کمال الملک نقاشباشی مشیر نقاشان نقاشخانه چهار نفر

کتابخانه مبارکه

برتاب جناب خلاصة الکتاب السادات الذوی بکتابدار کتابخانه باشی

عکاسخانه مبارکه

محمد باقر میرزا نواب احمد میرزا نواب محمد حسن میرزا اکبر میرزا فرامرز میرزا جناب حاجی رضا قلیخان فاجار زین العابدین بیگ فاجار محمد حسنخان قاجار حاجی میرزا محمد معاون الحکماء میرزا محمود خان حیدر دعلی آقا ثقة الممالک علی اکبرخان میرشب جلیلخان جعفر قلیخان هدایت الله خان معز خاقان سایر خوانین بکبد و هفتاد نفر

امراء و صیرنجکان و تکیه و سرهنگان عراقی

امیر الأمراء العظام موتمن خان مطیع الملک امیر الأمراء العظام جلال اصغرخان حشمت الممالک امیر الأمراء العظام کلبعلیخان مطیع السلطنه امیر الأمراء العظام خانلرخان معین الممالک عمدة الأمراء العظام محمد ابراهیم خان موتمن الممالک سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام نصرة الله خان سلوت الملک سپهر جیخه نواب محمد رضا میرزا مظفر الملک سپهر جیخه نواب غلام السلطان سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام علیقلیخان رشد الدوله معتمد السلطان اعزاز الممالک سرتیپ دوم معتمد السلطان منصور السلطنه سرتیپ دوم معتمد السلطان بوستان سرتیپ دوم معتمد السلطان عباسقلیخان سرتیپ معتمد السلطان عبدالله خان سرتیپ دوم معتمد السلطان عبدالله خان ساعد السلطان سرتیپ معتمد السلطان غلامحسنخان سرتیپ معتمد السلطان شهباز خان سرتیپ نوذر خان سرهنگ عبدالله خان سرهنگ دروپیشعلی آقا سرهنگ نعمت الله خان سرهنگ شکرالله خان سرهنگ غلامرضا خان سرهنگ قلیچخان سرهنگ فاتح خان سرهنگ مرتضی خان سرهنگ غلام نوبیان چهارده نفر

آذربایجانی

جناب سپهر الأمراء العظام علی اکبرخان سلوت الدوله امیر الأمراء العظام محمد اسمعیل خان ثابت الدوله سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام سلمان خان سلوت الدوله سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام حسن قلیخان هزبر الدوله عمدة الأمراء العظام نوبر العابدین خان هزبر السلطنه عمدة الأمراء العظام محمد خان عبد الممالک

امراء و صیرنجکان و تکیه و سرهنگان بهادر جنگ

جناب سپهر الأمراء العظام حسینقلیخان سلوک الملک امیر الأمراء العظام حاجی کریم خان سطوت السلطنه امیر الأمراء العظام علیقلیخان اعظام السلطنه سپهر جیخه جناب عبدالحسین آقا امیر الأمراء عمدة الأمراء العظام حیدرخان سلوک السلطنه عمدة الأمراء العظام سلیمان خان منصور الممالک سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام کریمخان رشید الدوله سپهر جیخه معتمد السلطان حاجی محمد باقرخان سرتیپ معتمد السلطان هوشنگخان سرتیپ معتمد السلطان محمد قلیخان سطوت الممالک سرتیپ معتمد السلطان حمزه خان امیخ الدوله سرتیپ معتمد السلطان رستمخان رشید السلطان سرتیپ دوم معتمد السلطان محمد قلیخان ضیغم الممالک سرتیپ سوم حاجی صفی قلیخان سرتیپ باپور قاسرتیپ دوم قهرمانخان سرتیپ دوم معتمد السلطان منصور السلطنه سرتیپ دوم معتمد السلطان بوستان سرتیپ دوم معتمد السلطان عباسقلیخان سرتیپ معتمد السلطان عبدالله خان سرتیپ دوم معتمد السلطان ساعد السلطان سرتیپ معتمد السلطان غلامحسنخان سرتیپ معتمد السلطان شهباز خان سرتیپ نوذر خان سرهنگ عبدالله خان سرهنگ دروپیشعلی آقا سرهنگ نعمت الله خان سرهنگ شکرالله خان سرهنگ غلامرضا خان سرهنگ قلیچخان سرهنگ فاتح خان سرهنگ مرتضی خان سرهنگ غلام نوبیان چهارده نفر

آذربایجانی

جناب سپهر الأمراء العظام علی اکبرخان سلوک الدوله امیر الأمراء العظام محمد اسمعیل خان ثابت الدوله سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام سلمان خان سلوت الدوله سپهر جیخه عمدة الأمراء العظام حسن قلیخان هزبر الدوله عمدة الأمراء العظام نوبر العابدین خان هزبر السلطنه عمدة الأمراء العظام محمد خان عبد الممالک

غلام پیشخدمتان

از شاهزاده کان و غیرهم

نواب الاحسن شاه میرزا معز السلطنه نواب محسن میرزا نواب ابوالفتح میرزا نواب ضیاء الدین میرزا نواب یحیی خان میرزا نواب ابوالقاسم میرزا نواب محمد علی میرزا نواب

امراء و صیرنجکان و تکیه و سرهنگان بهادر جنگ

جناب سپهر الأمراء العظام حسینقلیخان سلوک الملک امیر الأمراء العظام حاجی کریم خان سطوت السلطنه امیر الأمراء العظام

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشیکخانهٔ مبارکه و جارچی خانه

نایبان درجهٔ دوم

نایبان درجهٔ سوم

یاوران

فراشخانهٔ مبارکه

سرایدارخانهٔ مبارکه

فراشان حضور

لنفرخانهٔ مبارکه

خیامخانه

فراشان سوار

جارچی خانهٔ مبارکه

نایبان درجهٔ اول

اربابقلم

سایر اجزاء وزارت نشریفات

عملجات ایلخی دولتی

سلطنت آباد

باغ مبارک دوشان تپه

باغ مبارک قصر قاجار

باغ مبارک طغرل

قصر فیروزه

نقاره خانهٔ مبارکه

اصطبل خاصهٔ همایونی

نایبان و اجزاء اصطبل مبارک

زینخانهٔ مبارکه

تفنگداران خاصهٔ سرکاری

کالسکهخانهٔ مبارکه

فیلخانهٔ مبارکه

اسلحهخانهٔ خاصهٔ مبارکه

اطاق موزهٔ مبارکه

اداره ضرب سکهٔ مبارک

وزارت مالیهٔ دولت علیه

اجزاء معاونت مبارکه

نویسندگان

تلگرافخانهٔ مبارکه

ماموران ولایات و کنسولگریها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قوانا دولتی و باغ شا

دراداره خاصه و اجزاء از قرار مستعار

اداره غلامان مهد علیا مخصوص

ابوالمجدی نواب مستطاب اشرف الامرا زاده جلال الدوله والدین

غلامان مخصوص بختیاری

ابوالمجدی جناب جلالتمآب خانی قلیخان امیر تومان

اداره شتر خانه و قاطر خانه و شتران گازری و غیره

دراداره جناب جلالتمآب اجل آصف السلطنه امیر تومان جناب میرزا سید مملکت وزیر دفاتر محاسبات شتر خانه و قاطر خانه و غیره

اداره انشاء و تحریرات خاصه حضور همایون

بوزارت و اداره جناب مستطاب اجل میرزا محمد خان وکیل الدوله

جناب جلالتمآب میرزا تلطان مستوفی اول دیوان اعلی و منشی مخصوص حضور همایون سایر منشیان و اجزاء تقریبا از حیث اسم و رسم مناسبت

اداره ناظرات

عمارات شهر تبریز و حومه و قصر فیروزه و سلطنت آباد

دراداره جناب جلالتمآب اجل محتشم السلطنه سرایدار باشی

عمارات جارو و قصر قاجار و سرخه حصار

سپرده بر نواب اشاهزاده ناصر الممالک بخدمت محترمی حضور همایون است

شاطر خانه مبارکه

دراداره جناب جلالتمآب اجل یمین الملک فضل الله خان امیر تومان یزدی و دفتر داری عمدة الامراء العظام محمد علیخان شاطر باشی عمدة الامراء العظام عباقلیخان میرشکار عمدة الامراء العظام علیخان بخدمات علائم مختص سایر نواب شاطر خانه

میرشکار و اتباع

عمدة الامراء العظام میرشکار آجداء و شکار چیان بخدمت مختص

وزارت جلیله امور خارجه

جناب مستطاب اجل اکرم میرزا نصرالله خان مشیر الدوله وزیر امور خارجه

جناب جلالتمآب خانی قلیخان محتشم السلطنه رئیس کل دفاتر وزارت جلیله امور خارجه

اعضای محترم وزارت خارجه بدون درجه و بدون رعایت ترتیب

نواب اشرف والا حاجی محمد حسن میرزا حشمة السلطنه امیر تومان

جناب اجل میرزا مصطفی خان موتمن الدوله جزء و ذوای دارالشوری

جناب اجل میرزا رضا خان موتمن السلطنه امیر تومان جناب اجل

رحیم خان قوام السلطنه امیر تومان جناب اجل میرزا احمد خان

صدیق الملک امیر تومان جناب اجل مهیر الدوله جناب اجل

معتمد الملک نواب مستطاب سپهسالار اعظم السلطنه بشیر دولت علیه

چای جناب جلالتمآب میرزا ابوالقاسم خان مشاور الدوله

جناب جلالتمآب حاجی میرزا محمد حسن مترجم السلطنه جناب

جلالتمآب حاجی میرزا محمد حسن مترجم السلطنه جناب

جلالتمآب میرزا کاظم خان محرر السلطنه جناب میرزا علی اکبر

خان نایب الوزاره پسر مرحوم قائم مقام جناب میرزا

علی اکبر خان مهر نهیر جناب میرزا رضا خان معین العلاله

صاحب منصبان محترم وزارت خارجه که در موقع مأموریت منتخب میشوند بدون رعایت ترتیب

جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان مقتدر الملک جناب میرزا

سید حسین خان سناء الدوله جناب جلالتمآب اشرف خان

امتشام الوزاره جناب میرزا حسن خان منجم السلطنه جناب

حاجی میرزا علی اکبر خان مکرم السلطنه جناب میرزا عبدالرحیم خان

مفتح الملک جناب میرزا مصطفی خان منشور السلطنه جناب

میرزا موسی خان سناء الدوله جناب اکرم الملک جناب

میرزا جعفر خان جلاء الدوله جناب لسان السلطنه بشخصه

حضور همایون جناب میرزا باقر خان مستشار سابق سفارت

اسلامبول جناب حاجی میرزا امان الله خان محتشم الوزاره

جناب میرزا محمد علی خان موتمن الدوله جناب حاجی میرزا رضا

خان مفخم الملک جناب حاجی میرزا موسی خان کاردار سابق

سابق بصره جناب میرزا علی محمد خان مصباح السلطنه

جناب حاجی میرزا علی خان وائق الملک جناب حاجی میرزا

علی اکبر خان بصیر الممالک جناب حسینقلیخان نایب

اول سابق سفارت لندن میرزا آقا خان اکبر الملک

اداره دارایی وزارت خارجه

میرزا عبدالحسین خان ارفع الممالک منشی میرزا رضا خان منشی میرزا عبدالله خان منشی

کابینه وزارت خارجه

جناب میرزا حسن خان مترجم حضور همایون و رئیس کابینه وزارت خارجه جناب حاجی میرزا اسمعیل خان نبیل الملک معاون کابینه و سایر مترجمان مخصوص میرزا غلام حسین خان ضابط دفتر کابینه و منشی مخصوص

اداره کل میرزایان وزارت خارجه

باجناب میرزا مسعود خان مفتاح الدوله نایب اول وزارت تجار میرزا مصطفی خان صادر

دایره پرسنل

باجناب میرزا نصرالله خان اعتلاء الملک حاجی حسینقلی خان معاون

دایره ترجمه

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باجناب میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله

دایرهٔ انشای مراسلات

باامیرزا اصادق خان منصور السلطان منشی
وزارت خارجه محمد خان قراشاپی وقایع
خارجه تاسیس قرائن و اوزده نفر

ادارهٔ تحریرات وزارت خارجه

ترتیب حروف تهجی

ادارهٔ المان و اطریش و بلژیک

باجناب میرزا علی محمد خان معدل السلطنه
اول وزارت خارجه میرزا محمد خان مفاخر
معاون میرزا آقا خان منشی

ادارهٔ انگلیس

باجناب میرزا داود خان مفتاح السلطنه
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان
موثق السلطان معاون مخصوص میرزا
سید عبدالله خان معاون پلیتکی میرزا
حسنخان دبیر بکار معاون تجارتی میرزا
علینقی خان منشی اول وزارت خارجه میرزا ابراهیم
خان اعظام السلطنه منشی پلیتکی محمد
یوسف میرزا نایب الوزاره منشی تجارتی

ادارهٔ تشریفات

باجناب میرزا شیخعلیخان معدل الملک منشی
تنبیهات تیمورپاشاخان معزالسلطنه
خاصه عبدالغفارخان نجم الملک منشی میرزا

جناب میرزا عبدالله خان منشی

ادارهٔ روس

باجناب میرزا اسدالله خان مشارالسلطنه
نایب اول وزارت خارجه میرزا
مسیوخان دبیر مخصوص معاون پلیتکی
میرزا احسانخان مجدالوزاره معاون
تجارتی میرزا اسدالله خان منفوق الملک
مترجم السلطان منشی تجارتی
میرزا اهل اکبرخان منشی

ادارهٔ دریای خزر و بنادر

وزارت شئون مدیر و رسیدگی باستیذان
کرم جمشید مسیو کوپلیک میرزا
عبدالرزاق خان منشی

ادارهٔ عثمانی

باجناب میرزا اسمعیل خان مفخم الملک نایب
اول وزارت خارجه میرزا ابوالقاسم خان
مفوض السلطنه معاون پلیتکی میرزا
حسنخان دبیر بکار معاون تجارتی
اسدالله میرزا احتشام همایون منشی
اول وزارت خارجه مرتضی قلی
خان منشی تجارتی

ادارهٔ فرامین و مجازات همایونی

باجناب اجل میرزا اسکندرالله خان نائب نگار
نایب اول وزارت خارجه میرزا نصرالله
خان اعلاء الملک معتمد السلطنه آجودان
حسنخان منشی وزارت خارجه محمد
خان صلاح السلطنه آجودان مشیر وزارت
مسند و فخر مبارکه خلج خان خان
بهمه آثار همایون

ادارهٔ انجمن امور تربیتی

باجناب میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله

دفتر تلگراف و ضبط و ارتباط

ذکر قاپیر و ضبط امتعه

باجناب میرزا رضی خان محقق الملک نایب اول
وزارت خارجه میرزا احمد حسنخان ناظم
دفتر میرزا اسدالله خان منفوق الملک
مشاور دفتر میرزا سید عبدالله خان
صدیق الوزاره منشی میرزا عباسخان
صفاء السلطنه منشی

دفتر جدید

باجناب میرزا احمد خان اعتلاء السلطنه
نایب دوم وزارت خارجه میرزا سید احمد خان
معاون میرزا محمد علیخان نجم الوزاره
دفتردار دبیرشیخان حضور

دایرهٔ دفتر

دایرهٔ تعمیش

باجناب میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله
میرزا علی محمد خان منشی

دایرهٔ دفتر و ضبط ادارهٔ انگلیس

باامیرزا مهدیخان منشی وزارت خارجه
میرزا رضا خان منشی

دایرهٔ ثبت و ضبط ادارهٔ روس

باامیرزا سید احمد خان معاون دفتر جدید
جمشید پاشاخان نظام الوزاره منشی
میرزا ابوتراب خان منشی میرزا ابوالحسن
خان منشی غلام رضا خان منشی

دایرهٔ ثبت و ضبط ادارهٔ عثمانی

باامیرزا حسنخان ناظم الوزاره منشی اول
وزارت خارجه میرزا نصرالله خان
منشی میرزا علینقی خان منشی میرزا
عباسخان بقاء الملک منشی

دایرهٔ ثبت و ضبط ادارهٔ دریای خزر

باامیرزا سید محمد خان منشی وزارت خارجه
میرزا زین العابدین خان منشی

دایرهٔ ثبت و ضبط سایر ادارات وزارت خارجه

باامیرزا نصرالله خان منشی
وزارت خارجه میرزا رضا خان منشی

ذکر کسور وزارت خارجه

جناب میرزا حسینخان مترجم حضور همایون
و دبیر مدرسه سیاسی
ذوالرشد لدوفتردار محقق الدوله

مدیر و ناظم مدرسه معلم حقوق
کلاس دوم جناب اعتضاد الاسلام
معلم فقه جناب ذکاء الملک
معلم ادبیات میرزا عبدالحسینخان
میرپنجه معلم تاریخ ایران
مسیو هنیک معلم حقوق
کلاس اول میرزا عبدالرزاق خان
محمد درس معلم ریاضی و جغرافیا
دکتر رحیم معلم زبان فرانسه
میرزا اسدالله خان موقوف السلطان
منشی مدرسه

صندوق مدرسه باجناب
حاجی حسین آقا امین دارالضرب

ادارهٔ تذکره دول علیه ایران

جناب اجل میرزا اجمع فرمان یمین الملک
دبیر کل تذکره دول علیه ایران
عمدة الامراء العظام ذوالرشد لو
مفتش کل

جناب میرزا ابراهیم خان مشاور السلطنه
ناظم تذکره و مدیر انطباعات
وزارت خارجه میرزا علیخان ادیب

ادارهٔ عثمانی

باجناب میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله
اول وزارت خارجه میرزا محمد خان
همایون میرزا عبدالحسینخان
مستوفی میرزا احمد خان سرپرست دارالترجمه
میرزا مهدیخان منشی میرزا حسینخان منشی
شیخ الله خان مترجم میرزا ربیع الجودان
حسنخان میرزا ابوسعید جودان

تذکره طهران

میرزا اهدایت الله ابن تذکره میرزا
اسمعیل الجودان مهرکننده تذکره نفر

ادارهٔ تذکره آذربایجان

جناب میرزا اجیب الله مجدالملک میرپوستان
دبیر امتعه تذکره آذربایجان موثق السلطنه
نایب اول ریاسه حسینقلیخان نظم نوائی
میرزا اسمعیلخان منبع السلطنه مدیر احکام
و مسائل میرزا ابوسفیان نجم الکتاب
میرزا شفیعخان محاسب الملک محاسب و جوه بیمه
میرزا جوادخان میرزا فتحعلیخان شیبانی
میرزا احسنخان محرر میرزا رضاقلیخان و نوکر
لشکر مفتش سرکرده سوار میرزا عبدالله
خان سرهنگ دارالخلافه میرزا عظیم خان سرکشیک
محوطه بلدار تذکره میرزا عبدالله خان
مباشر اوضاع و نوکر کریم

تذکره تبریز

میرزا ستارخان نصیر دیوان امین تذکره
میرزا محمد علیخان فراش نوبتی تذکره میرزا
حسنخان قبات میرزا محمود خان معاون
محوطه بلدار تذکره قراشباشی و نایب دفتر
قواش دوازده نفر

تذکره جلفا

باحاجی میرزا علیخان معتمد الایاله
حسیبا قا محوطه بلدار

تذکره پل خدا افرین

باامیرزا آقاخان ناظم دیوان میرزا صادق
خان محوطه بلدار

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تذکرهٔ سیدرود
تذکرهٔ اردبیل
تذکرهٔ استاذا
تذکرهٔ ییلاق سوار
تذکرهٔ الاهیجان
تذکرهٔ سراب
تذکرهٔ میانج
تذکرهٔ خوی
تذکرهٔ ساجبلاغ
شاه تختی
تذکرهٔ زنگنه
تذکرهٔ قبرکندی
تذکرهٔ سلماس
تذکرهٔ ارومیه
تذکرهٔ خرمابستان
تذکرهٔ مشهد

خاجی میرزا طاهر محاسب خاجی میرزا
بیان الملک
تذکرهٔ اصفهان
تذکرهٔ کرد ستان
تذکرهٔ قاین
تذکرهٔ بجنید
تذکرهٔ قوچان
تذکرهٔ سرخس
تذکرهٔ تربت حیدریه
تذکرهٔ کایز و بیاض و قریتش جاجرم
تذکرهٔ گیلان
تذکرهٔ چاپهار
تذکرهٔ مبلغ
محمره
تذکرهٔ اردشت
تذکرهٔ فشم
تذکرهٔ خلخال
تذکرهٔ ورامین
تذکرهٔ دشت بیاض
تذکرهٔ زرند
تذکرهٔ فراهان
تذکرهٔ ساوه
تذکرهٔ خمسه
تذکرهٔ ساوجبلاغ
تذکرهٔ کرمان و بلوچستان
تذکرهٔ بنادر فارس
تذکرهٔ بنادر
تذکرهٔ بوشهر
تذکرهٔ بندرعباس
تذکرهٔ بندرجز
تذکرهٔ خاذنداران
تذکرهٔ مشهد سر

دفتر کارگذاری
کارگذاری ارومیه
کارگذاری خوی
کارگذاری سلماس
کارگذاری قبرکندی
کارگذاری زنگنه
کارگذاری خرمابستان و بلوچستان
کارگذاری ساوجبلاغ
کارگذاری اردبیل و آستارا
کارگذاری خلخال
کارگذاری ورامین
کارگذاری دشت بیاض
کارگذاری فشم
کارگذاری چاپهار
کارگذاری مکران
کارگذاری بندرعباس
کارگذاری بندرلنگه
کارگذاری بنادر فارس
کارگذاری بوشهر
کارگذاری بنادر فارس
کارگذاری بندرجز
کارگذاری کیلان
کارگذاری گرمرود
کارگذاری سرخس ناصری
کارگذاری خمسه
کارگذاری قوچان
کارگذاری خاف و بجنورد
کارگذاری سبزوار
کارگذاری قلعه
کارگذاری جام و تربت حیدریه
کارگذاری تون و طبس
کارگذاری نهبندان و قاین
کارگذاری نیشابور
کارگذاری مشهد
کارگذاری تهران
کارگذاری اصفهان
کارگذاری کرمان
کارگذاری یزد
کارگذاری کرمانشاهان
کارگذاری همدان
کارگذاری اراک
کارگذاری تبریز
کارگذاری ارومیه
کارگذاری خوی
کارگذاری سلماس
کارگذاری قبرکندی
کارگذاری زنگنه
کارگذاری خرمابستان و بلوچستان
کارگذاری ساوجبلاغ
کارگذاری اردبیل و آستارا
کارگذاری خلخال
کارگذاری ورامین
کارگذاری دشت بیاض
کارگذاری فشم
کارگذاری چاپهار
کارگذاری مکران
کارگذاری بندرعباس
کارگذاری بندرلنگه
کارگذاری بنادر فارس
کارگذاری بوشهر
کارگذاری بنادر فارس
کارگذاری بندرجز
کارگذاری کیلان
کارگذاری گرمرود
کارگذاری سرخس ناصری
کارگذاری خمسه
کارگذاری قوچان
کارگذاری خاف و بجنورد
کارگذاری سبزوار
کارگذاری قلعه
کارگذاری جام و تربت حیدریه
کارگذاری تون و طبس
کارگذاری نهبندان و قاین
کارگذاری نیشابور
کارگذاری مشهد
کارگذاری تهران
کارگذاری اصفهان
کارگذاری کرمان
کارگذاری یزد
کارگذاری کرمانشاهان
کارگذاری همدان
کارگذاری اراک
کارگذاری تبریز

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بقاء السلطنه نایب دوم سفارت کبری
اوهانس خان مترجم اول سفارت روسیه ترجمان اول
میرزا فضل الله خان ترجمان حاجی عبدالوهاب
ترجمان سیوناردو توسیاوخوانی سیو
ن کاسپی مترجم زبان فرانسه میرزا علیجان
مترجم دوم قونسولگری سفارت میرزا
ابوالقاسم خان منشی جواد بیک ترجمان
محمد ابراهیم بیک ترجمان دوم قونسولگری
سفارت میرزا موسی خان منشی اول محمد علی
ترجمان شعبدازی حاجی یوسف خان منشی
امور تجارتی سفارت میرزا موسی خان

مصر

جناب میرزا فتوح الله خان مستشار السلطنه
آثار دولت علیه در
نایب اول میرزا احسن خان نایب اول
میرزا مصطفی خان نایب دوم

ارضروم

اسدالله خان کرم السلطان کارپرداز

وان

میرزا غلامعلیخان سعد السلطان کارپرداز

شام

میرزا اسماعیل خان مفخم الملک کارپرداز
میرزا اموسی خان نایب

طرابوزان

حاجی ذوالفقار خان کارپرداز

بصره

میرزا فتحعلیخان کارپرداز

بایزید

میرزا ابوالقاسم خان کارپرداز

ارزنه

میرزا اصغر اکبر خان مفخم السلطنه کارپرداز

سلیمانیه

میرزا اصغر علیخان ذوالقدر ضرغامی کارپرداز

عراق عرب

جناب میرزا محمود خان نشاد والملک ثانی

قونسولگری اقامتگاه نایب

قونسول میرزا اقاخان مترجم یفیم نیشاده میرزا
حسنخان منشی اول محمد ناصرخان ترجمان
میرزا احسنخان مترجم دوم محمد آقا نایب
کاتب میرزا ابراهیم خان ترجمان

کرمانشاهان معلی

حاجی میرزا یحیی خان نشاد والوزاره کارپرداز

کاظمین

نایب

نجف اشرف

نایب

خانقین

نایب

مندلیج

نایب

کوت العماره

نایب

مسیب

نایب

شهرزور

نایب

قلعه رباط

نایب

بعقوبه

نایب

سفارت دولت علیه در بغداد

قونسولگری دولت علیه در بصره

سفارت دولت علیه در اسلامبول

قونسولگری دولت علیه در ارضروم

سفارت دولت علیه در آلمان

جناب جلالتمآب اجل معظم حاجی محمد حسنخان
اعتضام السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص
دولت علیه در برلن آوان خان نشاد والوزاره
نایب اول سفارت حسنخان آثاشه

سفارت دولت علیه در ایطالیا

جناب جلالتمآب اشرف ارفع امجد افخم
ملکم خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت
علیه در روم فریدون خان نایب اول

سفارت دولت علیه در اسپانیا

جناب جلالتمآب میرزا ابوالحسن خان مفخم الدوله
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه در
دربار اسپانیا کنت دمیرانده

سفارت دولت علیه در بلژیک و هلاند و سوئیس

جناب جلالتمآب اجل معالی والا مدار الدوله وزیر مختار

نوبورک

نکن خان کلهبان وزیر قونسول

سفارت دولت علیه در انگلستان

جناب اجل اکرم میرزا محمد علیخان علاء السلطنه
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه در
لندن میرزا مهدیخان معین الوزاره
مستشار سفارت میرزا عبدالغفار خان
نایب سفارت میرزا احسنخان نایب

سفارت دولت علیه در روسیه

جناب جلالتمآب اجل میرزا احسنخان مشیر الملک
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه در
پطرزبورغ
میرزا جلیلخان نشاد والمالک ثانی سفارت
اسدالله خان یمین خان نایب دوم
میرزا ابوالحسن خان معصوم المالک نایب سیم
میرزا مهدیخان حضرتی نایب

سفارت دولت علیه در پاریس

جناب اجل نظرآقای یمین السلطنه وزیر
مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه
اردشیرخان نایب اول یوسف خان
نایب دوم حسنقلیخان آثاشه سفارت
میرزا جوادخان مدبر بطلیموس خان کاتب
میرزا ابوالحسن خان مدبر نظم خان کاتب
خان معاضد السلطنه مدبر نصیر الدوله کاتب
ودفتر بند و ضبط میرزا ابوالحسن خان منشی
تحریرات دوسی هربیار ارامن
چهار مترجم بیلیقزمعاون ذوالفقار
میرزا عبدالغفار خان میرزا محمد خان
پسر جناب ناظم الملک میرزا یارمحمد خان
مترجم میرزا کریم خان میرزا فرج الله
خان حسنخان

حاجی ترخان

جناب میرزا عبدالحسین خان موئید السلطان
وزیر قونسول مسیو لوکیا کاتب
دیمیتری بنا دشاور حوتی وزیر قونسولگری

سفارت دولت علیه در پاریس

جناب جلالتمآب اجل شمس الدین بیک امین
سفیر کبیر

میرزا ابراهیم خان مترجم

مسکو

سیولازار بلیاکف وزیر قونسول
میرزا نصرالله ویس قونسول

عشق آباد

میرزا اسمعیلخان منشور الملک کارپرداز

ناطوم

میرزا آقاخان کارپرداز

بادکوبه

میرزا اسمعیل خان دبیر الممالک کارپرداز

ولادقفقاز

داود خان

گنجه

میرزا محمد علیخان اقبال الوزاره

ایروان

تفلیس و قفقاز

جناب میرزا حسنعلیخان ناظم الملک وزیر
قونسول دولت علیه در قفقاز
میرزا جوادخان مدبر بطلیموس خان کاتب
اردشیرخان نایب اول یوسف خان
نایب دوم حسنقلیخان آثاشه سفارت

سفارت دولت علیه در ونیز

جناب جلالتمآب میرزا احمد خان معتمد السلطنه
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه
دولاهه حاجی میرزا

مهدیخان امین الوزاره نایب سفارت

سفارت دولت علیه در وین

سفارت دولت علیه در بلژیک

سفارت دولت علیه در سوئد و نروژ

جناب جلالتمآب میشیو پسان مباشر وزیر
مختار و ایلچی مخصوص
سیوخان طبلو وزیر قونسول نروژ
محمد خان قاجار منشی اول سفارت

دوم سفارت نایب
میرزا علی محمد خان منشی

سفارت دولت علیه در بلژیک

جناب اجل میرزا جواد خان سعد الدوله
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه در بلژیک
میرزا احسنخان نایب سفارت
مصطفی قلیخان آثاشه سفارت

سفارت دولت علیه در روسیه

جناب جلالتمآب اجل میرزا احسنخان مشیر الملک
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه در
پطرزبورغ
میرزا جلیلخان نشاد والمالک ثانی سفارت
اسدالله خان یمین خان نایب دوم
میرزا ابوالحسن خان معصوم المالک نایب سیم
میرزا مهدیخان حضرتی نایب

سفارت دولت علیه در پاریس

جناب اجل نظرآقای یمین السلطنه وزیر
مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه
اردشیرخان نایب اول یوسف خان
نایب دوم حسنقلیخان آثاشه سفارت
میرزا جوادخان مدبر بطلیموس خان کاتب
میرزا ابوالحسن خان مدبر نظم خان کاتب
خان معاضد السلطنه مدبر نصیر الدوله کاتب
ودفتر بند و ضبط میرزا ابوالحسن خان منشی
تحریرات دوسی هربیار ارامن
چهار مترجم بیلیقزمعاون ذوالفقار
میرزا عبدالغفار خان میرزا محمد خان
پسر جناب ناظم الملک میرزا یارمحمد خان
مترجم میرزا کریم خان میرزا فرج الله
خان حسنخان

حاجی ترخان

جناب میرزا عبدالحسین خان موئید السلطان
وزیر قونسول مسیو لوکیا کاتب
دیمیتری بنا دشاور حوتی وزیر قونسولگری

سفارت دولت علیه در پاریس

جناب جلالتمآب اجل شمس الدین بیک امین
سفیر کبیر

میرزا ابراهیم خان مترجم

مسکو

سیولازار بلیاکف وزیر قونسول
میرزا نصرالله ویس قونسول

عشق آباد

میرزا اسمعیلخان منشور الملک کارپرداز

ناطوم

میرزا آقاخان کارپرداز

بادکوبه

میرزا اسمعیل خان دبیر الممالک کارپرداز

ولادقفقاز

داود خان

گنجه

میرزا محمد علیخان اقبال الوزاره

ایروان

سفارت دولت علیه در بمبئی

جناب جلالتمآب میرزا احمد خان معتمد السلطنه
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیه
دولاهه حاجی میرزا

مهدیخان امین الوزاره نایب سفارت

سفارت دولت علیه در وین

سفارت دولت علیه در بلژیک

سفارت دولت علیه در سوئد و نروژ

جناب جلالتمآب میشیو پسان مباشر وزیر
مختار و ایلچی مخصوص
سیوخان طبلو وزیر قونسول نروژ
محمد خان قاجار منشی اول سفارت

بهاء بیک منشی سفارت

ضیاء الدین بیک نایب دوم

منشی دکرد دوم طب سفارت
عباسقلیخان منشی میرزا محمد خان منشی
زاغ افندی قونسول شهبندر بوشهر
بکر افندی نایب ماشی عثمانی

تبریز

منظم بیک باش شهبندر

ساوجبلاغ

محمود افندی وکیل شهبندر

خوی و سلماس

ممدوح بیک

مراغه

ملکین آقا جلفایان

کردستان

عبدالکریم بیک باش شهبندر

کرمانشاهان

احمد بیک باش شهبندر

سنندج

حاجی محمد شعبدازی مخبر عثمانی

همدان

حاجی محمد شعبدازی مخبر عثمانی

رشت

سیوخاروی لس

سفارت دولت علیه در انگلستان

سفارت دولت علیه در فرانسه

سفارت دولت علیه در عثمانی

سفارت دولت علیه در آلمان

جناب جلالتمآب اجل معالی والا مدار الدوله وزیر مختار
و آثاشه مباشر کنت آنتوان

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سفارت دولت ایران بدربار سلطان

جناب جلالتمآب اقدس ارفع امجد اعلی میرزا محمد علیخان وکیل الدوله

اصفهان

تبریز

مشهد قونسول گری

سفارت دولت ممالک

جناب جلالتمآب اقدس ارفع امجد اعلی میرزا محمد علیخان وکیل الدوله

تبریز

شیراز

سفارت دولت ایطالیا

جناب جلالتمآب مسیو ماتیادو زیر مختار و ایلچی مخصوص

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دفرانس وزیر مختار و ایلچی مخصوص

سفارت دولت بلژیک

جناب جلالتمآب مسیو کوزه شارژ دافر

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب مسیو الکوزیف وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بوشهر

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سر آرتور هاردینگ وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بوشهر

اسرآباد

بوشهر

مشهد

سیستان و قائن

رشت

تبریز

اصفهان

تبریز

شیراز

سیستان

بوشهر

خراسان

بوشهر

کلات

ابرکاه

وزارت عدلیه اعظم

جناب مستطاب اجل اکرم نظام الملک وزیر عدلیه اعظمه

وزارت تجارت دولت علیه

جناب مستطاب اجل فخر الملک وزیر تجارت دولت علیه

اعضای مجلس تجارتی

(رؤسای اتحادیه سایر ولایات) آنچه تا بحال معین شده و صورت داده اند

سواره دورین

وزارت معادن و طرق و شوارع

اجزاء وزارت معادن

اجزاء وزارت طرق و شوارع

وزارت فوائد عامه

جناب جلالتمآب اجل خاجی صدر السلطنه وزیر فوائد عامه

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسامی بعضی از علما و اقایان و سادات و عالیجاهان و اعیان محصور و حامی مطهره

چون خدمتگاریگری نگاشته نشده است در اینجا ثبت نگارش میشود

دارالنقابه شریفه

سرداستی جناب عظمت مآب آقا سید حسن نقیب السادات والاشراف

ادام الله تعالی ظله و ایده و توفیقه و زاد فی الدنیا و الآخرة شرفه

بعضی از آقایان عظام و اعیان کرام محصور

جناب آقا میرزا ابوالفتح سلطان الواعظین جناب آقا میر عبدالمجید بن الذاکرین جناب آقا سید حسن شریف جناب سلطان آقا و غیرهم

بعضی از عظام محمدیه شریفه مطهره

جناب عظمت مآب حاجی میرزا محمد حسین نظام الاسلام جناب میرزا عبدالله خطیب السلطان جناب عظمت الشریعه پسر جناب حاجی نظام الاسلام

ادارهٔ سادات و طایفهٔ بنکشی ایران

ریاست جناب عظمت مآب آقا میرزا ابوالقاسم ناظم السادات

دیش سفید طایفه آقا سید قاسم ملا و آخوند طایفه شیخ ابراهیم و شیخ حیدر نویسنده دو نفر

ناظم و فراشزاده نفر یساول دو نفر

توضیح

طایفه بنکشی قدیما للدهر و سنا للعصر و سنه ایرانیان و اهل کرمان افغانستان هستند که در دوره فریدون کابل بنکی داشتند و همراه شیعیان اشتری عاصی خلص شیعه شدند و قریب بچهار هزار نفس در بنای بیت آبدهی خاقان جلالت آشیان میرزا سید امام شاه کبیر طاب ثراه این طایفه بوده است سیزده و شش زاده افغانستان در مجلس طایفه قرار داده و خود شان با پنجهزار نفر سید و غیره با ایران آمدند از طرف دولت علیه ایران هم ریاست و صاحب اختیاری آنجماعت باین ساداتی الیقتر معین میشود تبدار فوتی آمرحوم آقا سید حسن کابلی میرزاد که سید نقیب موناند قدوة ارباب علوم غریبه و از اهل سلوک بود در بنای سه طایفه مرقوم قرار داد و اواخر عاصی خافان مغفور و مبرور آنرا در دارالخلافه متوقف بود پس از فوت آمرحوم ریاست جناب عظمت مآب آقا میرزا سید ابوالقاسم ناظم السادات نوه شده و نظر بقدردانی که جناب معتمدی الیه از ادارهٔ ریاست طایفه مرقومه مشغول داشته اند

وزارت علوم و معارف

جناب عظمت مآب اجل نبیر الملک وزیر علوم و معارف

مدرسه مبارکه دارالفنون

رؤساء

جناب جلالتمآب رضا قلیخان زنگنه مدیر مدرسه مبارکه دارالفنون جناب عمدة الامراء العظام ادیب الدوله ناظم عمدة الامراء العظام سلمه الله تعالی سرتیپ جوادخان مأمور و رواسازی آستارا

ادباء قلم

جناب فخامت نصاب خانم السلطنه منشی معتمد السلطان میرزا سید موسی خان منشی دار میرزا مهدیخان میرزا عبدالصمد امینا میرزا سید احمد مشرف کتابخانه و دو نفر منشی

معلمین ابرانی

جناب جلالتمآب حاجی معتمد الدوله معلم کل علوم ریاضی و محتشم کل جناب جلالتمآب سلطان کلا معلم طب ابرانی جناب جلالت نصاب مؤدب الملک معلم زبان فرانسه جناب جلالت نصاب ناظم العلوم معلم زبان عربی مقرب الخاقان علیخان معلم ریاضی مقرب الخاقان اسدالله خان معلم ریاضی معتمد السلطان میرزا محمود خان طبیب و معلم طبیعی مقرب الخاقان حاجی محمد خان معلم زبان فرانسه نواب عبدالله میرزا معلم حکمای معتمد الملک معلم نقاشی

معلمین فرنگی

امیر الامراء العظام میرزا هادی خان امیر توپخانه معلم زبان روسی عمدة الامراء العظام موزیکانچی باشی کل و معلم موزیک مدرسه عمدة الامراء العظام و زوال فلز معلم علوم توپخانه عمدة الامراء العظام تراول و نعل علوم پیاده نظام جناب فخامت نصاب کنت با نزل معلم طب فرنگی و زبان انگلیسی عالیجا مسیو بارانو معلم زبان فرانسه عالیجا مسیو لبوز معلم علوم طبیعی مقرب الخاقان اسکندرخان معاون و خلیفه نازنده ۳

صاحب منصبان مأمور خدمت

جناب جلالتمآب ملک الشعراء دبیر مدرسه افتتاحیه عمدة الامراء العظام سلمه الله تعالی جناب جلالتمآب علیخان غلامشاه ادل وزارت خانه عمدة الامراء العظام مجاهد الدوله محمد جناب جلالتمآب مضفر الدوله مأمور خدمت خلوت و اعلی حضرت عمدة الامراء العظام عتاشباشی و قهوه چی مخصوص میرزا عبدالله خان کلانتر بناتی جناب جلالتمآب میرزا محمدخان کلانتر نقاشباشی و پیشخدمت حضور و همراه

طبقات متعلمین

بیست و شش نفر طبقه

طبقه مخصوص سی نفر طبقه

مخصوص موتوخانه چهل نفر طبقه مخصوص پیاده نظام هفتاد نفر طبقه مخصوص ایلیاتی چهل نفر طبقه مقدماتی چهل نفر طبقه مخصوص فارسی بیست و پنج نفر طبقه موزیکانچی مخصوص مدرسه پانزده نفر موزیکانچی سرکاری سی و شش نفر طبقه مخصوص متفرقه نفر

اجزاء و عملجات عکاسخانه و دارالنظاره و غیره

پنجاه و پنج نفر

معلمین و خلفا و مترجمین و غیره

علمه جناب عکاسخانه جعفر میرزا احمد ناظر و اجزاء دارالنظاره پانزده نفر فراشخانه و غیره هیجده نفر قهوه خانه و غیره هفت نفر

مریضخانه مبارکه

جناب جلالتمآب ضابط کنار و دشیر مریضخانه جناب فاضل ابوتراب طبیب آقا مهدی

خلیفه ابتسا میرزا عبدالعزیز خلیفه ابتسا میرزا سید مصطفی خلیفه ابتسا میرزا حسن خلیفه ابتسا میرزا یعقوب خلیفه ابتسا میرزا عبدالحمید خان خلیفه ابتسا میرزا محمد خان خلیفه زبان روسی میرزا علیخان خلیفه زبان روسی میرزا عبدالله خان خلیفه زبان روسی میرزا ابراهیم خان خلیفه زبان روسی میرزا اسدالله خان سلیقه دیاضی میرزا سید مصطفی خان خلیفه دیاضی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علیشیخ السلطان طبیب میرزا نصرالله
خان طبیب میرزا عنایت‌الله دو اساتذ
ناظر نفر پرستار چهار نفر آشپز نفر
رختشوی دو نفر حمامی نفر قراولان
چهار نفر

مدرسهٔ مبارکهٔ علمیهٔ
ابتدائیهٔ مظفریه
(رؤساء)

جناب جلالتمآب اجل معزالسلطنه رئیس مدرسه
جناب عمدة الامراء العظام محمد صفی خان عمدة
مدرسه

معلمین عربی و فارسی و غیره

جناب فضایل مآب شمس العلماء معلم ادبیات
عربی و تاریخ جناب فضایل مآب حاجی شیخ
حمزه معلم عربی و شرعیات جناب فاضل میرزا
عبدالجواد معلم فارسی و تاریخ جناب
شمس الکتاب معلم خوشنویسی میرزا عبدالعظیم
خان معلم سیاق میرزا غلامرضا محاسب
دو نفر فراش و مدرسه

معلمین علوم ریاضی و طبیعی

نواب والا شاهزاده علیخان معلم علوم
ریاضیه جناب میرزا محمد علیخان معلم
علوم طبیعی میرزا غلامحسین خان معلم
علوم ریاضیه شاهزاده اکبر میرزا معلم
مقدمات ادبی محمد شریف خان معاون
دو نفر فراش میرزا حسین خان معاون
غلامرضا شاگرد ابتدائی میرزا حاجی آقا فراش
جناب آقا شیخ مصطفی معلم عربی جناب شیخ
معلم ثانی جناب آقا شیخ علی معلم ابتدائی آقا
سید باقر معلم دستی میرزا غلامحسین معلم
فارسی و خوشنویسی شاهزاده مسعود میرزا
مستخدمین پنج نفر
فراش و اطاق دار چهار نفر قاپوچی نفر

شاگرد

یکصد و بیست و پنج نفر

(شهریه بنده هشت قران (بحاشیه افتتاح تخمین راشاگردها
دویست و اند نفر جمعا نفر)

معلمین فارسی و معلمات طفلات ابتدائیه

میرزا عبدالعظیم خان معلم طفلات نوم ابتدائیه
شیخ عباس معلم طفلات دویم ابتدائیه شیخ خلیل
معلم طفلات دویم ابتدائیه میرزا ابوسحاق
معلم طفلات اول ابتدائیه میرزا علیرضا ساوجی
طفلات ابتدائیه شیخ حمد معاون طبقه اول
ابتدائیه صاحب لشکر معاون سیاه طفلات نوم

معلمین فارسی

دو نفر

طبقات ابتدائیه بود و شش نفر طبقات ابتدائیه
چهار نفر خدام مدرسه شش نفر

مدرسهٔ مبارکهٔ امتیاحیهٔ مظفریه
رؤساء و معلمین و غیرهم

جناب جلالتمآب جلال الشعراء رئیس معتمد السلطان
میرزا حسنخان ناظم مقرب الخاقان میرزا زین العابدین
دفتردار میرزا حسنخان مشاق تعلیق میرزا
غلامرضا شاگرد ابتدائی میرزا حاجی آقا فراش
جناب آقا شیخ مصطفی معلم عربی جناب شیخ
معلم ثانی جناب آقا شیخ علی معلم ابتدائی آقا
سید باقر معلم دستی میرزا غلامحسین معلم
فارسی و خوشنویسی شاهزاده مسعود میرزا
مستخدمین پنج نفر
فراش و اطاق دار چهار نفر قاپوچی نفر

شاگرد

یکصد و بیست و پنج نفر

(شهریه بنده هشت قران (بحاشیه افتتاح تخمین راشاگردها
دویست و اند نفر جمعا نفر)

وزارت تألیفات خاصه و تواریخ دول علیه

جناب جلالتمآب اجل میرزا عنایت‌الله خان سپهر مستوفی اول دیوان اعلی و وزیر تألیفات خاصه و جزو دفتردار الانشای گرکز نفر
جناب میرزا محمد تقی خان کمال السلطنه مستوفی خاصه دیوان اعلی و منشی مخصوص مبارک نایب وزارت جناب آقا شیخ محمد کاظم رشدیه مدیر مدرسه
مقابله جناب آقا میرزا عبدالوهاب کلانتر جناب آقا شیخ محمد طرفی مقابله معتمد السلطان حاجی میرزا رضای سلطان الکتاب کرمانی کاتب
خط تعلیق میرزا احمود نوری محکاک تعلیق میرزا محمد رحیمی ناصر الکتاب کاتب خط نسخ آقا شیخ عبدالکریم شیرازی کاتب خط نسخ سایر اجزا
نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب مستطاب اجل عزالقدر وزیر تلگراف ممالک محروسه

دارالخلافهٔ طهران

صاحبمنصبان و علمای محاکم

جناب مجدالملک مستوفی دفتر تلگراف نواب
والا امیر اللهخان امیر نویان تلگرافچی مخصوص
حضرت اشرف العظام رضاخان سرهنگ آجودان
العظام نصرالله خان سرهنگ نواب محمد مهدی
میرزا سرتیپ حاظم نواب شاهزاده میرزا سرتیپ
مسیو شارل سرتیپ فوج ارمنی توپخانه
میرزا سرتیپ معتمد السلطان مستوفی خان
سرتیپ وخوانین نواب الملقب میرزا عبدالله
معتمد السلطان میرزا علیخان حاجب السلطنه
معتمد السلطان علیرضاخان ندیم باشی
معتمد السلطان میرزا حبیب الله خان سرتیپ
میرزا علی اصغر خان بشیر حضور خان رحیم الله خان
جمال الملک معتمد السلطان نریمان خان
سرتیپ یکدو بخارائی قفقازیه تلگرافچیان
دفتریه بیست و دو نفر تلگرافچی خارجه شش نفر

ارباب قلم

جناب مجدالملک مستوفی اول و منشی باشی دفتر
تلگراف جناب صاحب الدلایل منشی کل باشی
معتمد السلطان میرزا نصرالله منشی باشی دفتر
میرزا باقرخان تونی نفر میرزا ابوتراب خان
میرزا حسنخان سرپرست دفتر نفر میرزا
هادیخان منشی ناظم اسناد میرزا هاشم خان
منشی نخبه خانه میرزا رضاخان منشی
مستوفیان میرزا ابوتراب غلامانه و غیره
غلامانه و سیاه و اردنه نفر قراشخانه و نفر

قراشخانه

مهدیقلی خان باشی نایب قراشخانه
هفده نفر صاحب و غیره سه نفر

سیاه و کاتبان

خط خانه و نقره و مسجدیان

رباط کریم

تلگرافچی نفر غلام نفر

خان باک

میرزا نصرالله تلگرافچی غلامان شش نفر

نوبرات

میرزا جوادخان سرهنگ غلام دو نفر

نزق

میرزا علیخان تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

هندمان

معتمد السلطان میرزا سلیمخان آجودان
دائره السلطان و رئیس حاجی مهر زا محمود
خان سرتیپ تلگرافچی چهارنفر شش
دو نفر غلام چهار نفر فراش پنج نفر

اسداباک

میرزا اسدالله خان تلگرافچی غلامانه و
فراش نفر

کنگاور

اسمعیل خان تلگرافچی غلام دو نفر

فرو

میرزا عباسقلیخان تلگرافچی غلامان دو نفر

کرمانشاهان

نواب عبدالجواد میرزا بشیر الدوله رئیس
معتمد السلطان میرزا نصرالله منشی باشی دفتر
میرزا باقرخان تونی نفر میرزا ابوتراب خان
میرزا حسنخان سرپرست دفتر نفر میرزا
هادیخان منشی ناظم اسناد میرزا هاشم خان
منشی نخبه خانه میرزا رضاخان منشی
مستوفیان میرزا ابوتراب غلامانه و غیره
غلامانه و سیاه و اردنه نفر قراشخانه و نفر

خانقین

میرزا اسدالله خان تلگرافچی فراش نفر

قصر

حاجی خلیلخان تلگرافچی غلامان دو نفر

سرپل

فاتح خان تلگرافچی غلام نفر

کرند

رضاقلیخان تلگرافچی غلام دو نفر

کرووس

میرزا علیخان سرهنگ غلام نفر فراش نفر

کردستان

میرزا ناصرخان سرتیپ و رئیس تلگرافچی

ملایر

نفر غلام نفر فراش نفر

ملایر

میرزا آقاخان رئیس تلگرافچی دو نفر
منشی نفر غلامان سه نفر فراش نفر

نهاوند

میرزا محمودخان سرهنگ رئیس غلام نفر فراش نفر

بروجرد

اصغر میرزا رئیس تلگرافچی غلام دو نفر

عراق

نواب محمد حسین میرزا سرتیپ و رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دو نفر

راهجرد

میرزا محمود تلگرافچی غلام دو نفر

خطآفاد و عربستان

قم

نواب محمد حسن میرزا سرهنگ و رئیس تلگرافچی
دو نفر منشی نفر غلام نفر فراش دو نفر

کاشان

مهدیقلیخان سرهنگ و رئیس میرزا هدایت‌الله خان
سرتیپ تلگرافچی سرتیپ منشی نفر فراش دو نفر

اصفهان

نواب والا مؤید السلطنه میرزا آقاخان سرتیپ
و رئیس میرزا آقاخان نحو یادار تلگرافچیان
نفر منشی سه نفر غلام نفر فراش پنج نفر

نائین

میرزا جوادخان تلگرافچی غلام دو نفر

یزد

میرزا ابوالقاسمخان سرتیپ و رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام و فراش شش نفر

اردکان

میرزا حسنخان تلگرافچی غلامانه نفر

کرمان

میرزا محمدخان سرهنگ و رئیس تلگرافچی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سه نفر غلام و فراش پنج نفر

رستمجان
حیدر علیخان تلکرانچی غلام دو نفر

انار
تلکرانچی نفر غلامان دو نفر

شیراز
نواب عباسقلیخان میرزا معتمد الملک دو نفر میرزا حسنخان سرتیپ شجو بلدار تلکرانچی نه نفر منشی سه نفر فراشان پنج نفر

اناکه
میرزا محمود خان تلکرانچی فراش نفر

کازرون
میرزا محمد علیخان تلکرانچی فراش نفر

بوشهر
نواب عبدالعلی میرزا دو نفر تلکرانچی نفر فراش نفر

بوازجان
میرزا اسمعیل تلکرانچی غلام نفر فراش دو نفر

بندر ریگ
میرزا مسیحخان غلام دو نفر فراش نفر

بندر دیلم
میرزا سید محمود غلامان دو نفر فراش نفر

بهمهان
میرزا رضاخان دو نفر غلامان دو نفر فراش دو نفر

رامهرمز
میرزا محمد علی غلام دو نفر فراش نفر

ناصری
میرزا هادی غلامان سه نفر فراش نفر

شوشتر
میرزا حسنخان سرتیپ غلامان دو نفر فراش نفر

دزفول
میرزا علی اکبرخان دو نفر غلام نفر فراش دو نفر

مجره
میرزا علی اکبرخان دو نفر غلام نفر فراش دو نفر

خط انزیرا بجان و کیلا فشرون

نواب اکبر میرزا بشاد نما السلطنه دو نفر
تلکرانچی سه نفر منشی نفر غلام دو نفر فراش پنج نفر

زرنجان
میرزا فتح الله خان خبیر السلطان دو نفر
تلکرانچی دو نفر فراش سه نفر

میخیل
میرزا محسن خان غلام چهار نفر فراش نفر

رشت
اسمعیل خان اختیار الدوله دو نفر تلکرانچی شش نفر منشی دو نفر غلامان سواره چهار نفر غلامان پیاده چهار نفر فراشان چهار نفر

افزلی
میرزا علی محسنخان دو نفر فراش نفر

استارا
میرزا لطفعلیخان دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

شفارود
حسین آقا غلام سه نفر

لاهیجان
میرزا استاد حسنخان دو نفر غلام چهار نفر فراش نفر

میانج
محسنخان دو نفر غلام نفر فراش نفر

تبرین
نواب عباس میرزا سرتیپ دو نفر منشی سه نفر مهدیقلیخان ناظم سلیمانخان سرهنگ میرزا حسنخان سرهنگ شاه تلکرانچی سه نفر منشی نفر غلام سه نفر فراش نفر

سراب
حشمت الله صفهاری دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

اردبیل
عباسقلیخان دو نفر تلکرانچی دو نفر منشی نفر غلام دو نفر فراش سه نفر

میانه دوآب
محمد شفیع میرزا دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

کوکان
میرزا علیخان دو نفر

مراغه
ابوالحسنخان دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

ساوجبلاغ
بشیر السلطان دو نفر غلام فراش نفر

سلماس
حسینعلی میرزا دو نفر غلامان سه نفر فراش نفر

ارومی
میرزا اسمعیل خان دو نفر تلکرانچی نفر غلام نفر فراش نفر

خوی
عباسقلیخان سرتیپ دو نفر تلکرانچی دو نفر غلام و فراش سه نفر

مرند
محمد حسین میرزا غلام نفر فراش نفر

جلفا
عزیزخان فراش نفر

اهر
سلطانمحمود میرزا دو نفر تلکرانچی دو نفر فراش سه نفر غلام سه نفر

کلبر
اسدالله میرزا غلام سه نفر

پلخدا افرین
میرزا تقی خان غلامان دو نفر

لنکران
میرزا آقا خان دو نفر غلام سه نفر

پسیخور
عبدالعلیخان غلام سه نفر

حسنخانلو
رحمت الله خان غلام دو نفر

خط اخراسان و فاز ندران ایوانکیف
محمد حسن میرزا تلکرانچی غلام دو نفر

خوار
تلکرانچی نفر غلام نفر

فیروزکوه

سرخس
غلام حسنعلیخان دو نفر تلکرانچی نفر غلام و فراش دو نفر

کلات
بوخان غلام دو نفر فراش نفر

چناران
غلام علیقلیخان غلام دو نفر فراش نفر

تربت
ابراهیم خلیل میرزا دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

رشتخوار
هاشمخان دو نفر غلامان دو نفر فراش دو نفر

بایرجور
میرزا آقا تلکرانچی غلامان دو نفر فراش نفر

خاف
میرزا محمد خان غلامان دو نفر فراش نفر

بوزنجی اناک
محمد خان غلامان دو نفر فراش نفر

قاین
میرزا حبیب الله خان دو نفر غلامان دو نفر فراش نفر

سه دکه
غلام حسین خان غلام نفر فراش نفر

بیرجند
تلکرانچی غلام و فراش دو نفر

استرو
میرزا اسمعیل غلام دو نفر فراش دو نفر

بارفروش
عبدالعلیخان دو نفر خانچی حبیب الله میرزا غلامان دو نفر فراش دو نفر

مشهد سر
میرزا اسمعیل غلام نفر فراش نفر

مزینان
میرزا علینقی خان تلکرانچی غلام دو نفر

سبزوار
میرزا کوچک خان دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

نیشابور
میرزا اسمعیل خان سرتیپ دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

مشهد
محمد مهدیخان دو نفر جناب خیر الدوله دو نفر میرزا عبدالله تلکرانچی دو نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

رضاقلی
میرزا عبدالله تلکرانچی غلام دو نفر فراش نفر

کنول
حیدر علیخان غلام دو نفر فراش نفر

کندقابوس
حسنعلیخان غلام نفر

چاتلی
محمد علیخان فراش نفر

ساری
نواب عبدالجواد میرزا معتضد السلطان تلکرانچی سه نفر غلام سه نفر فراش دو نفر

اشرف
میرزا اسمعیل غلام دو نفر فراش دو نفر

بارفروش
عبدالعلیخان دو نفر خانچی حبیب الله میرزا غلامان دو نفر فراش دو نفر

مشهد سر
میرزا اسمعیل غلام نفر فراش نفر

مزینان
میرزا علینقی خان تلکرانچی غلام دو نفر

سبزوار
میرزا کوچک خان دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

نیشابور
میرزا اسمعیل خان سرتیپ دو نفر تلکرانچی نفر غلام سه نفر فراش دو نفر

مشهد
محمد مهدیخان دو نفر جناب خیر الدوله دو نفر میرزا عبدالله تلکرانچی دو نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

رضاقلی
میرزا عبدالله تلکرانچی غلام دو نفر فراش نفر

کنول
حیدر علیخان غلام دو نفر فراش نفر

کندقابوس
حسنعلیخان غلام نفر

چاتلی
محمد علیخان فراش نفر

ساری
نواب عبدالجواد میرزا معتضد السلطان تلکرانچی سه نفر غلام سه نفر فراش دو نفر

سمنان
میرزا اللهیار تلکرانچی غلام نفر

دامغان
میرزا محمد علیخان دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

شاهرود
علی میرزا دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

میاندشت
میرزا ابوالقاسم خان سرتیپ دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش سه نفر

تاش
تلکرانچی نفر غلام دو نفر

اشرفیه
تلکرانچی نفر غلام دو نفر

بندرجز
میرزا احسنخان دو نفر تلکرانچی دو نفر غلام سه نفر فراش دو نفر

رضاقلی
محمد مهدیخان دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

کتول
میرزا اسدالله تلکرانچی غلام دو نفر فراش نفر

کندقابوس
حیدر علیخان غلام دو نفر فراش نفر

چاتلی
حسنعلیخان غلام نفر

ساری
محمد علیخان فراش نفر

سمنان
میرزا اللهیار تلکرانچی غلام نفر

دامغان
میرزا محمد علیخان دو نفر تلکرانچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

شاهرود
علی میرزا دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

میاندشت
میرزا ابوالقاسم خان سرتیپ دو نفر تلکرانچی نفر غلام و فراش سه نفر

تاش
تلکرانچی نفر غلام دو نفر

اشرفیه
میرزا احسنخان دو نفر تلکرانچی دو نفر غلام سه نفر فراش دو نفر

بندرجز
محمد مهدیخان دو نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

دره جز
میرزا اسدالله خان دو نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

وزارت و نظام و اوقاف مما لک محروسه

جناب مستطاب اجل امجد الملل وزیر وظایف اوقاف مما لک محروسه

جناب اجل الناب اعلی منشی حضور مبارک وزارت وظایف اوقاف و محاسب کل مستمریات جناب شریف السلطنه متولی اولاد دو نفر
اداره محاسبات اوقاف معتمد السلطان میرزا عباسخان مشوق و سرپرشتهدار کل معتمد السلطان میرزا احسنخان منشی
دفتر ان نویس مستمریات و موقوفات معتمد السلطان میرزا سید یوسف منشی مقرب الخاقان میرزا احسن آقا

محترر و ثبات

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وزارت انطباعات و کارخانه‌جات امیرانه و دارالترجمه خاصه همایونی و دارالتالیف دولتی

جناب مستطاب اجل آقا میرزا محمد بدیع السلطان وزیر انطباعات و دارالترجمه مبارکه و دارالتالیف دولتی و غیره
جناب جلالتمآب اجل میرزا علیمحمد خان مجدالدوله مشتوفی اول له بوان اعلی مأمور بکل وزارت انطباعات و دارالترجمه و دارالتالیف دولتی و مدیر روزنامجات ایران

اجزاء وزارت انطباعات

جناب فخامت نصاب آقا سید محمد تقی ناظم انطباعات و مدیر باسمه خانهای دارالخلافه معتمد السلطان میرزا استاد عبدالله
مستوفی روزنامجات و دارالطباعه دولتی پسر مرحوم میرزا استاد حسن جناب فخامت نصاب میرزا محمد صادق متمم الکتاب
خوشنویس کاتب مخصوص روزنامه و مسائل جناب میرزا زین العابدین خان ملک الخطاطین نویسنده روزنامه شرف
و کتابهای نامه دولتی معتمد السلطان میرزا رفیع آقا منشی وزارت انطباعات معتمد السلطان میرزا مهدیخان
منشی وزارت انطباعات و دارالترجمه معتمد السلطان میرزا محمد آقا منشی و مترجم دارالاداره وزارت انطباعات
مقرب الخاقان میرزا علیرضا خوشنویس معاون و خاتمی متمم الکتاب مقرب الخاقان میرزا کاظم خان محرر و مباشر کتابهای
عمل دارالرسائل روزنامجات و کلایات مقرب الحضره العلیه میرزا علی اصغر اسناد مخصوص دارالطباعه دولتی
مقرب الحضره العلیه حسنخان معاون میرزا کاظم خان مقرب الحضره العلیه غلامعلیخان ناظر و نحو بلدار اداره
وزارت انطباعات مقرب الحضره العلیه میرزا حسن اطاقدار عالیجاه کربلائی اسمعیل حقاب باشی اداره انطباعات
عالیجاه ملا غلامحسن مذهب ایضا پیشخدمت و آبدار و چوبچی جماعت فراش اداره وزارت انطباعات چهار نفر
(و کالنگار جراید و مباشر توزیع و تقسیم روزنامجات دولتی و غیرها در دارالخلافه باهر)
مقرب الحضره العلیه میرزا حسن پدر معاونه شرکتی فرهوش جراید و کتب مقرب الحضره العلیه آقا سید میرزا نایب مباشر
توزیع روزنامجات ابوالقاسم پسر بوزباشی نصرالله بیلدهباشی میرزا حسین ایضا سایر فراشان شش نفر

اداره مهر و امضا طبع کتب و غیرها

در تحت نظارت فخامت جناب جلالتمآب اجل مجدالدوله
جناب فخامت نصاب آقا سید محمد بقوی ناظم انطباعات مباشر و امین مهر کتب ابوالقاسم پسر بوزباشی مأمور
مرکبچی و نظم باسمه خانهای دارالخلافه سایر اجزاء این کارخانه دو نفر

دارالتالیف دولتی

جناب مستطاب حاجی شیخ مهدی شمس العلماء جناب جلالتمآب میرزا غیاث الدین ادیب مقرب الخاقان میرزا
طاهر خوشنویس کاتب جناب آقا شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقای قزوینی محرر و غیره شش نفر

دارالترجمه مبارکه دولتی

جناب جلالتمآب اجل ذکاء الملک میرزا محمد حسنخان مشتوفی اول دیوان اعلی مدیر دارالترجمه مبارکه جناب جلالتمآب
نوذا علیخان مترجم الممالک مترجم دربان فرانسه انگلیسی جناب میرزا سید حسنخان صدر المعالی مترجم دربار همایون
جناب آقا میرزا محمد علی مترجم دربان عربی جناب میرزا سید حسنخان فراهانی مترجم دربان عربی جناب میرزا محمد علیخان

مترجم دربان فرانسه انگلیسی جناب آقا میرزا داود ادیب خوشنویس کاتب مخصوص دارالترجمه مبارکه جناب میرزا سید
حسنخان طبیب مترجم دربان فرانسه معتمد السلطان میرزا عبدالرحیم مترجم دربان انگلیسی مقرب الخاقان علامحسنخان
مترجم دربان روسی مقرب الخاقان میرزا ابوالقاسم خان محرر دارالترجمه سایر محررین و اجزاء و خدام پنج نفر

اداره روزنامه یومیه خلاصه اخبار داخله و خارجه

صاحب امتیاز جناب جلالتمآب اجل مجدالدوله جناد کتر مهر
مباشر و نگارنده روزنامه معتمد السلطان محمد هاشم خان
مترجم و مصحح روزنامه باسایر اجزاء

اداره روزنامه یومیه خلاصه اخبار داخله و خارجه

صاحب امتیاز جناب فخامت نصاب جلالتمآب اجل آقا میرزا محمد ناظم الاسلام
معتمد السلطان میرزا کاظم خان مقرب الخاقان میرزا علیرضا
کاتب روزنامه و غیره باسایر اجزاء الازمنه

اداره روزنامه ادبی

صاحب امتیاز جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا رضا مستوفی دارالانشاء و ادیب الممالک
معتمد السلطان حاجی میرزا رضا سلطان از کتاب تحلیاتی
لشکر نویس کاتب روزنامه باسایر اجزاء الازمنه

اداره روزنامه مظفری در بیوک شهر

صاحب امتیاز جناب آقا میرزا علی آقا شهر آشوب باسایر اجزاء

اداره روزنامه یومیه بخیه فنون در دارالسلطنه تبریز

(مربوط بکارخانه تبریز)

مباشر و مهر و امضا طبع روزنامجات دولتی و کلیه و کلایات عمومی

آدربایجان

در تحت ریاست و مباشرت فواید استاد زاده
مدیر الملک مترجم اقدس و پنج نفر مخصوصها بون مقرب الحضره
العلیه محمد حسین نایب باسایر اجزاء الازمنه

اداره روزنامه ثوتیا

صاحب امتیاز جناب آقا سید فرج الله تاجر کاشانی باسایر اجزاء

فارس

بریاست معتمد السلطان میرزا صادق منشی مترجم باجزاء الازم

فارس

بریاست معتمد السلطان میرزا سید محمد خان ملبی باجزاء الازمنه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ممالک خارجه

دولت آسیریه و بجارستان اروپ

ابراطور فرانتوشا اول در ۱۷۴۲ م تولد شد و بعهد ماکولا تا با تخت نشست و در بخارست بر تخت نشاند و بعد از ۱۷۶۵ م

PDF.tarikhema.org

ایالت تونس

دفتر حمایت مطار نفرانسه و اهالی سید محمد ناصر بای در سال ۱۲۷۱ هجری مطابق ۱۸۵۵ میلادی بتخت ایالت جلوس نموده پایتخت تونس جمعیت سکنه دو چهار صد شصت هزار نفر

دولت حبشستان

امپراطور کرنگوس نگی نجاشی (شاهنشاه) مبنا سنه اسمس ملک جمعیت نهصد هزار نفر مذهب ولی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

دفتر حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی بن سید سعید زنگبار پایتخت شهر زنگبار جمعیت صد هزار نفر مذهب مسلمان

جزیرهٔ ماداگاسکار

دفتر حمایت مطار نفرانسه اهالی کاملا تابع و رعایای دولت فرانسه جمعیت شش کرور و دو چهار صد و چهار هزار و هفتصد و دو نفر پایتخت (انانا ناریو) مذهب ولی پرستان

دولت مراکش

سلطان مولی عبدالعزیز بن مولی حسن در سنه ۱۲۷۷ میلادی متولد شاه در سال ۱۸۷۳ میلادی مطابق ۱۲۹۰ هجری بسلطنت جلوس نمود پایتخت فاس جمعیت تقریبا شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو عباس حلمی پاشای ثانی متولد سنه ۱۸۷۱ میلادی مطابق ۱۲۸۸ هجری بسلطنت جلوس نمود پایتخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر نوزده کرور و دو چهار صد و چهار هزار و چهار صد و پنجاه نفر

امریکا

(ینگی دنیای شمالی)

جمهوری اتازونی

دفتر جمهوری (واشنگتن) پایتخت واشنگتن مذهب غالب پروتستان و غیره جمعیت یکصد و پنجاه و دو کرور و نود و سه هزار و دو صد و هشتاد و دو نفر

جمهوری مکسیک

دفتر جمهوری (مکسیکو) پایتخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت نه کرور و چهار هزار و چهار صد و دو نفر

جمهوری سان سالوادر

دفتر جمهوری (سان سالوادر) پایتخت سان سالوادر جمعیت یک کرور و چهار صد و پانزده هزار و پانصد و دوازده نفر

جمهوری گواتمالا

دفتر جمهوری (گواتمالا) پایتخت گواتمالا جمعیت دو کرور و سیصد و شصت و چهار هزار و شصت و هشت نفر

جمهوری نیکاراگوا

دفتر جمهوری (ماناگوا) پایتخت ماناگوا جمعیت یک کرور و نود و نه هزار نفر

جمهوری هوندوراس

دفتر جمهوری (تگوسیگالپا) پایتخت تگوسیگالپا جمعیت یک کرور و دو هزار و پانصد نفر

(ینگی دنیای جنوبی)

جمهوری ارژانتین

دفتر جمهوری (بوینوس آیرس) پایتخت بوینوس آیرس جمعیت شش کرور و چهار هزار نفر

جمهوری اکوادر

دفتر جمهوری (کیتو) پایتخت کیتو جمعیت یک کرور و دو هزار نفر

جمهوری بولیوی

دفتر جمهوری (لاپاز) پایتخت چوکیساکا جمعیت یک کرور و پنجاه و نه هزار و سی و هفت نفر

جمهوری پاراگوا

دفتر جمهوری (اسمپشیون) پایتخت اسمپشیون جمعیت یک کرور و یکصد و بیست و پنجهزار و پانصد و هفتاد و یک نفر

جمهوری پرو

دفتر جمهوری (لیما) پایتخت لیما جمعیت یک کرور و دو هزار و دو صد و پنجاه نفر

جمهوری شیلی

دفتر جمهوری (سانتیاگو) پایتخت سانتیاگو جمعیت شش کرور و یکصد و دو هزار و هشتاد و پنجنفر

جمهوری ونزوئلا

دفتر جمهوری (کاراکاس) پایتخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و چهار صد و چهار هزار و هشتصد و شانزده نفر

جمهوری هائیتی

دفتر جمهوری (پورتوپرنس) پایتخت پورتوپرنس جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر

جمهوری دومینیکن

دفتر جمهوری (سان دومنگ) پایتخت سان دومنگ جمعیت چهل و شش هزار نفر

جزایر

جزیرهٔ سیسیل

دفتر جمهوری (سان فرودل) پایتخت هولو جمعیت صد و نه هزار و دویست نفر

جزیرهٔ ساندویچ

دفتر جمهوری (ژوان ژوان) پایتخت سن دومنگ جمعیت صد و هفتاد هزار نفر

جزیرهٔ ساندویچ

دفتر جمهوری (ژوان ژوان) پایتخت سن دومنگ جمعیت صد و هفتاد هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

دفتر جمهوری (پورتوپرنس) پایتخت پورتوپرنس جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر

جمهوری اوروگوئه

دفتر جمهوری (مونتویدئو) پایتخت مونتویدئو جمعیت صد و شصت هزار نفر

جمهوری برزیل

دفتر جمهوری (ریودوژانیرو) پایتخت ریودوژانیرو جمعیت چهل و شش کرور و دو صد و سیصد و سی هزار و هفتصد و پانزده نفر بعلاوه شصت هزار نفر هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

دفتر جمهوری (لاپاز) پایتخت چوکیساکا جمعیت یک کرور و یکصد و پنجاه و نه هزار و سی و هفت نفر

جمهوری پاراگوا

دفتر جمهوری (اسمپشیون) پایتخت اسمپشیون جمعیت یک کرور و یکصد و بیست و پنجهزار و پانصد و هفتاد و یک نفر

جمهوری پرو

دفتر جمهوری (لیما) پایتخت لیما جمعیت یک کرور و دو هزار و دو صد و پنجاه نفر

جمهوری شیلی

دفتر جمهوری (سانتیاگو) پایتخت سانتیاگو جمعیت شش کرور و یکصد و دو هزار و هشتاد و پنجنفر

جمهوری دل و متحدهٔ کولمبی

دفتر جمهوری (ماناگوا) پایتخت بگاتا جمعیت هشت کرور و دو صد و هفتاد و هفت هزار و شصت و شش نفر

جمهوری ونزوئلا

دفتر جمهوری (کاراکاس) پایتخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و چهار صد و چهار هزار و هشتصد و شانزده نفر

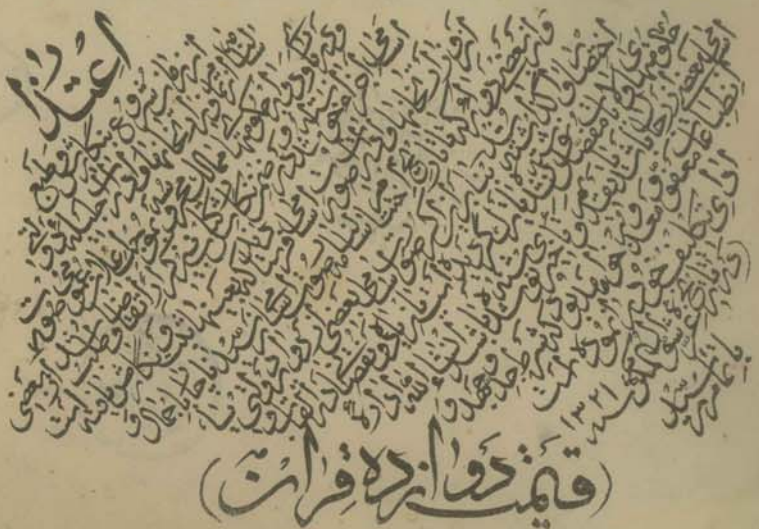

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هو الله تعالی شأنه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

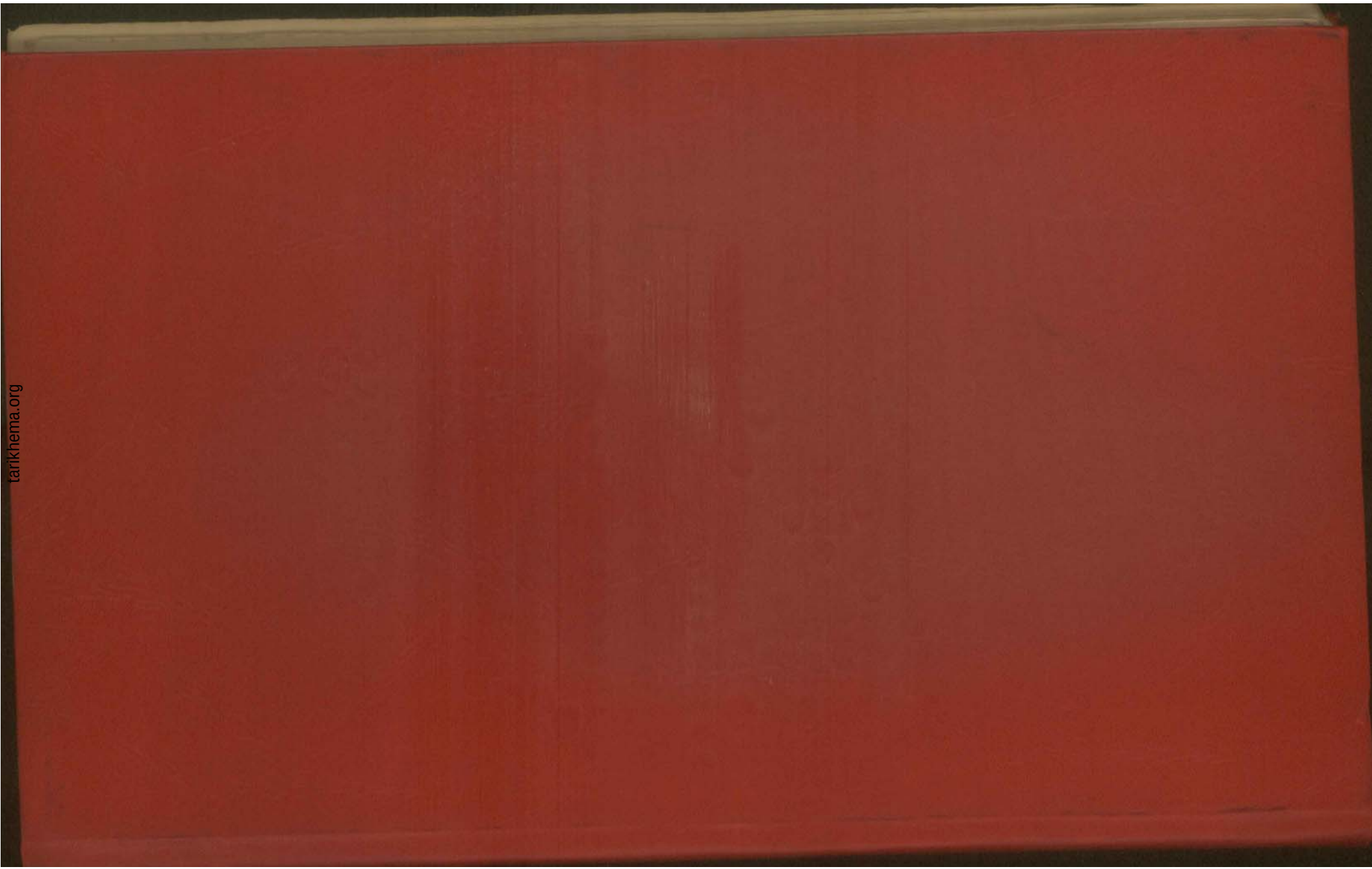

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org